



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

آفاقنا الواسعة  
في فقهنا الامامية

اجتهادى وبحث نشرو سوال

درس و مباحث

موسسه تخصصی فقه و حقوق اسلامی  
موسسه تخصصی فقه و حقوق اسلامی

مؤلف:  
عبدالله عظیمی از فقهاء عرازه علی بنیت شریف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آفاق الولاية في فقه الامامة : اجتهادی در بحث تفقه و سؤال ...

نویسنده:

محمود بحر العلوم میردامادی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۷	آفاق الولایه فی فقه الامامه : اجتهادی در بحث تفقه و سؤال ...
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست مطالب
۳۶	تقریظهای مراجع و علماء
۳۶	اشاره
۳۷	تقریظ مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ بشیر حسین النجفی «دام ظلّه العالی»
۳۸	تقریظ مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ بشیر حسین النجفی «دام ظلّه العالی»
۴۲	تقریظ فقیه عظیم الشأن حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حقیقت «قدس سره»
۴۵	دیدار با مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه العالی) و بیان معظّم له، پیرامون کتاب حاضر
۴۶	تقریظ عالم جلیل القدر محدّث خبیر آیت الله حاج سید عبدالحسین روضاتی «قدس سره»
۴۸	متن تقریظ محقق عالیقدر آیت الله حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی «دام ظلّه»
۵۰	متن تقریظ ره یافته بصیر، دانشمند خبیر دکتر عصام العماد یمنی «دام عزه»
۵۲	ترجمه تقریظ ره یافته بصیر، دانشمند خبیر دکتر عصام العماد یمنی «دام عزه»
۵۴	مقدمه مجمع
۵۸	شناخت خدا و نعمت های او
۵۸	نعمت معرفت الله
۵۹	نعمت عقل و علم
۶۰	نعمت ولایت و معرفت حجّت الله
۶۳	امر به تفقه در دین
۶۴	ضرورت اهتمام به تفقه در اصول اعتقادی
۶۷	انحصار مرجعیّت الهی به اهل بیت: و ضرورت سؤال از ایشان
۶۷	هدایت بندگان به سوی ولایت در قرآن

- ۷۰ ..... ضرورت تفسیر قرآن در مکتب اهل بیت
- ۷۰ ..... بطلان قول به مرجعیت علمی یهود
- ۷۳ ..... ویژگیهای فقیه و معنای تفقه
- ۷۶ ..... بررسی هدف خلقت انسان و وظیفه بندگان
- ۷۷ ..... شرح و تفسیر آیه تفقه
- ۸۰ ..... بیان شرط تفقه در آیات ولایت
- ۸۲ ..... تبیین حدیث شریف «اختلاف امتی رحمه»
- ۸۳ ..... تأکید بر لزوم تبلیغ معارف قرآنی و عترت در سطح جهانی
- ۸۳ ..... تأکید بر لزوم تفقه در ولایت به بیانی دیگر
- ۸۳ ..... طرح دو مقدمه برای ورود به بحث پیرامون آیه «سؤال»
- ۸۴ ..... ذکر مدلول آیه «سؤال»
- ۸۴ ..... بررسی علل مهجور ماندن آیه شریفه «سؤال»
- ۸۵ ..... بررسی نقش یهود در مهجور شدن آیه «سؤال»
- ۸۷ ..... یادآوری نقش ائمه و شاگردان مکتب اهل بیت: در مبارزه با توطئه یهود
- ۸۷ ..... پرداختن به تفسیر تفصیلی آیه «سؤال» و بررسی آراء علماء
- ۸۹ ..... ترسیم نقشه یهود برای مصادره عنوان «اهل الذکر»
- ۹۰ ..... بازگشت به بحث درباره آیه سؤال و نقد دیدگاه برخی مفسران
- ۹۱ ..... تأکید مجدد بر کم کاری حوزه در اعتقادات و نقد دیدگاه تفسیر قرآن به قرآن
- ۹۲ ..... نقد نظر صاحب کتاب المیزان در تفسیر آیه «سؤال»
- ۹۲ ..... پیوند دادن آیه سؤال با برخی آیات دیگر برای تحکیم مطلب
- ۹۳ ..... بررسی چند قول دیگر در تفسیر آیه سؤال
- ۹۳ ..... اشاره به برخی روایات اهل سنت و طرح دیدگاه دو مستبصر پیرامون آیه سؤال
- ۹۴ ..... تأکید مجدد بر نقش ائمه در مبارزه با فکر یهود و لزوم مراجعه به اهل بیت (سلام الله علیهم) برای تفقه در دین
- ۹۶ ..... تأکید بر احتیاج قرآن به مبین الهی
- ۹۷ ..... انتقاد به کم لطفی برخی در حق مرزبانان عقاید
- ۹۸ ..... ذکر و بررسی علل کم توجهی به عقاید در حوزه های علمیه

۹۹	بحثی دربارهٔ مقدمات تفقه در مسائل شرعیته
۹۹	ذکر آیات و احادیث باب ۹ از «بواب الآیات النازلہ فیہم» از کتاب الامامہ بحار الانوار
۹۹	ذکر شعری از حاج آقا امیر ایزدی همدانی (دام عزه)
۱۰۲	مقدمهٔ استاد
۱۰۷	شناخت راه
۱۰۸	حکمت یا معرفت الحجّه
۱۰۹	آگاهی به خط دشمنان دین
۱۱۴	هر لحظه به شکلی
۱۱۵	سد ابواب
۱۱۶	شرط توحید
۱۱۶	دو گفتار
۱۱۷	کمی از زیاد
۱۱۹	جایگاه ولایت و امامت
۱۱۹	توجه به احادیث
۱۳۶	مقام فقهای مدافع
۱۴۲	سستی در وظائف معینه
۱۴۳	مبارزات فقهاء و نگرانی دشمنان
۱۴۴	حافظاً لدینه
۱۴۶	حصن امن و ر موز الہی
۱۴۷	کد ورود و رمز شب
۱۴۹	درستی معرفت
۱۵۰	عوامل بزرگی و افتخار
۱۵۲	انذار فقهاء
۱۵۸	تفقه در آیات «نفر» و «سؤال»
۱۶۰	آیات مورد بحث
۱۶۱	سیری در اصول عقائد

- ۱۶۲ ..... شناخت مولا
- ۱۶۵ ..... خمیر مایهٔ انسان
- ۱۶۶ ..... ماتریالیست یا منکر خدا
- ۱۷۳ ..... من اراد الله
- ۱۷۵ ..... شناخت اسماء الله
- ۱۸۰ ..... سخن آیت الله رحمانی همدانی (قدس سره)
- ۱۸۸ ..... موضوعیت داشتن مودت در حدیث تمثیل
- ۱۹۴ ..... وجه تشبیه حضرت علی (علیه السلام) به سورهٔ توحید
- ۱۹۵ ..... نتیجه
- ۱۹۵ ..... بسوی تفقه
- ۱۹۹ ..... تکذیب دین چیست؟
- ۲۰۰ ..... دین در آیات قرآنی
- ۲۰۷ ..... تفقه در آیهٔ تفقه (نفر)
- ۲۰۹ ..... هدایت یابی خطیب عراقی
- ۲۱۱ ..... نمونه ای از مباحثات با خطیب عراقی
- ۲۱۵ ..... فرار از مرگ جاهلیت
- ۲۱۵ ..... دانشگاه امام شناسی
- ۲۲۰ ..... تفقه در «لینذروا»
- ۲۲۴ ..... انذار عشیره و نزدیکان
- ۲۲۵ ..... تشریح مقاصد دشمن
- ۲۲۶ ..... فائدهٔ بحث
- ۲۳۱ ..... تفقه در بزرگترین اصل
- ۲۳۱ ..... به دنبال چراغ
- ۲۳۷ ..... نیت صادق و تفقه
- ۲۳۹ ..... قلوب پاک و تفقه
- ۲۴۱ ..... مهجوریت آیهٔ تفقه (نفر)



- شبکه اطلاع رسانی ..... ۲۴۲
- عدم توجه به مطلوب آیه شریفه ..... ۲۴۳
- ادامه ی بحث : آیا نفر برای جهاد است؟ ..... ۲۴۴
- تکیه بر آراء شخصی ..... ۲۴۹
- گفتار کتاب اطیب البیان در مورد آیه (نفر) ..... ۲۵۰
- نتیجه ی گفتار آیت الله طیب (قدس سره) ..... ۲۵۲
- یادی از آیت الله بهبهانی (قدس سره) ..... ۲۵۲
- پای استکشافیان چوبین بود ..... ۲۵۴
- تفقه در کتاب الطهارة عقائد ..... ۲۵۹
- طهارت بخشی آب ..... ۲۶۱
- قدرتمند ی فقیه ..... ۲۶۳
- فقه های بزرگ ..... ۲۶۴
- فراتر از فروع شرعیه ..... ۲۶۶
- احیاء امر ولایت ..... ۲۶۷
- اختلاف امتی ..... ۲۶۸
- فیض رسانی رحمت الله ..... ۲۷۰
- مقام ا فقه الفقهای ..... ۲۷۰
- دوران سخت غیبت ..... ۲۷۲
- عنایات صاحب الولاية ..... ۲۷۳
- مدنیت واقعی ..... ۲۷۵
- روحیه بادیه نشینی ..... ۲۷۶
- پیروزی منطق و حکومت جهانی ..... ۲۷۸
- تشنه حقائق ..... ۲۷۹
- تبلیغات جهانی دشمن ..... ۲۷۹
- تمام شدن تاریخ مصرف ..... ۲۸۰
- مراعات افکار ضعیف ..... ۲۸۰

۲۸۲	ادامه ی بحث
۲۸۲	اثر آیه شریفه نفر
۲۸۵	همراه و همراز
۲۸۷	آیینہ ی علم و حکمت
۲۸۸	مرجعیت ائمه و آیه سؤال
۲۸۸	مہجوریت آیه سؤال
۲۸۹	نیرنگ یهود
۲۹۰	مبارزه با ایلیا با ہماہنگی یهود
۲۹۲	ادامه ی سخن
۲۹۴	مثل یک کارشناس
۲۹۵	منع حدیث برای چه؟
۲۹۷	ظرافت سخن
۲۹۹	جامعہ بدون قرآن و سنت
۲۹۹	جایگزین قرآن و سنت
۳۰۱	ارواح قابلہ
۳۰۲	یک شب قرآن یک شب تورات
۳۰۲	ورود اسرائیلتیات
۳۰۳	منشور معاویہ افشاگر توطئہ ی منع حدیث
۳۰۴	تورات مبشر خلفاء
۳۰۵	برانداز ی دین
۳۰۷	تیرباران کردن قرآن
۳۰۹	دفناً دفناً
۳۱۰	فقہ نفت یا فقہ دین
۳۱۱	آغاز مبارزه
۳۱۳	مبارزه ی فرهنگی
۳۱۵	آزاد ی بیان برا ی یهود

- ۳۱۷ ..... وزیر فرهنگ خلفاء
- ۳۱۸ ..... سابقه ی دوستی با یهود
- ۳۱۹ ..... لقب فاروق هدیه ی یهود
- ۳۲۰ ..... مصیبت اسلام
- ۳۲۲ ..... مدرسه ی رأی و قیاس
- ۳۲۳ ..... حدیثوا عن بنی اسرائیل
- ۳۲۴ ..... مبارزات ائمه با مروّجین فرهنگ یهود
- ۳۲۶ ..... مبارزه با مأمور یهود
- ۳۲۷ ..... سرچشمه ی معارف
- ۳۲۸ ..... بازگشت به بحث
- ۳۳۳ ..... خاموش کردن صدا ی معتر ضین
- ۳۳۴ ..... بررسی آیه شریفه سؤال
- ۳۳۷ ..... مجمع البیان به مدلول روایات نظر دارد
- ۳۳۸ ..... قول شیخ اعظم، انصاری(قدس سره)
- ۳۳۹ ..... عبارت فرائد الاصول
- ۳۴۰ ..... روایات اصول کافی
- ۳۴۵ ..... نفی مطلق
- ۳۴۶ ..... نظریه ی ابن عباس پیرامون آیه سؤال
- ۳۴۶ ..... توجه بیشتر
- ۳۴۸ ..... نظریه ی علامه مجلسی(قدس سره) در مورد آیه سؤال
- ۳۵۰ ..... طرح شیطانی
- ۳۵۱ ..... یزعمون
- ۳۵۲ ..... حدیث امام رضا(علیه السلام)
- ۳۵۴ ..... لعن و تکذیب
- ۳۵۴ ..... سؤال از جهال
- ۳۵۵ ..... نفی جمیع موارد

- روح برتری جوئی یهود ----- ۳۵۶
- حدیث شریف منزلت ----- ۳۵۷
- طراح شبهات خود یهود است ----- ۳۵۷
- گروه ضالّ و مضل ----- ۳۵۹
- نکوداشت صوفیه ----- ۳۶۱
- بازگشت به بحث سؤال ----- ۳۶۴
- قاعده ی عقلائی ----- ۳۶۴
- بررسی این مطلب ----- ۳۶۷
- اهل جمود ----- ۳۶۸
- گمشده ی مؤمن ----- ۳۷۰
- توجه به اطیب البیان ----- ۳۷۵
- آیه شاهد ----- ۳۷۹
- بالاترین منقبت ----- ۳۸۳
- کلام اطیب البیان ----- ۳۸۶
- سوء استفاده ی دشمن ----- ۳۸۷
- ادامه ی بحث آیه سؤال ----- ۳۸۷
- سیاق آیه تبلیغ ----- ۳۸۷
- فخر رازی چه می گوید ----- ۳۸۸
- آیه تطهیر ----- ۳۸۹
- عارف اشتباه نمی کند ----- ۳۹۱
- تعمیم آیات عصمت ----- ۳۹۱
- ممنوعیت تعمیم ----- ۳۹۳
- آیا این مصداق تفسیر به رأی نیست که مورد نهی قرار گرفته است؟! ----- ۳۹۴
- آشفته بازار تحقیق ----- ۳۹۵
- امام و کسب تجربه ----- ۳۹۶
- تجربه اندوزی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۳۹۶

- تفسیر المیزان ..... ۳۹۷
- المیزان و آیه سؤال ..... ۳۹۹
- پاسخ به نظریه ی المیزان ..... ۴۰۲
- لنتین للتاس ..... ۴۰۴
- کفی باللّه یعنی چه؟ ..... ۴۰۵
- قرآن یادنامه است ..... ۴۰۶
- پای درس فقیه عقائد ..... ۴۱۰
- توجه به روایات ..... ۴۱۴
- تفسیر نمونه و آیه سؤال ..... ۴۱۵
- پاسخ ما ..... ۴۲۱
- نظریه ی « لمنهج القویم فی اثبات الامامه من الذکر الحکیم » ..... ۴۲۴
- بررسی این نظریه ..... ۴۳۷
- ادامه ی بررسی، (مأمور به) چیست؟ ..... ۴۴۰
- جواب از سؤال مقدر ..... ۴۴۲
- مبدأ پاسخ به اهل شک ..... ۴۴۴
- علامه مجلسی اول (قدس سره) و آیه سؤال ..... ۴۴۶
- کلام مصباح الهدایه ..... ۴۴۹
- عالم جامع سید هاشم حسینی تهرانی (قدس سره) و آیه سؤال ..... ۴۵۹
- نظریه ی عاتق پیرامون آیه سؤال ..... ۴۶۹
- نظریه ی یک مستبصر شهیر ..... ۴۷۲
- بیان یک مستبصره ..... ۴۷۸
- کلمه حقّ یراد بها باطل ..... ۴۸۵
- تبلیغات علیه دین ..... ۴۸۷
- مدلول حدیث شریف ثقلین ..... ۴۸۹
- کتاب طب و طبیب ..... ۴۹۰
- مثل آیه سؤال ..... ۴۹۲

- ۴۹۲ ----- میزان الاعمال
- ۴۹۶ ----- علم قرآن نزد کیست
- ۴۹۸ ----- بیانی زیبا از علامه بلاغی (قدس سره)
- ۵۰۳ ----- جواب قول اول پیرامون (واو) در {و الراسخون}
- ۵۰۵ ----- قابل تفقه
- ۵۰۶ ----- در برابر گروه منحرف
- ۵۰۷ ----- ثابت در جمیع علوم
- ۵۱۰ ----- راسخون در علم چه چیزی را نمی دانند؟
- ۵۱۳ ----- آفتاب ولایت
- ۵۱۳ ----- تشریح عالم جامع، مرحوم میرداماد (قدس سره)
- ۵۱۶ ----- سمت ولایت و تبیین قرآن
- ۵۱۷ ----- داستان کند ی فیلسوف عرب
- ۵۱۷ ----- کتاب علیه قرآن
- ۵۱۹ ----- بیان حقیقت از زبان امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ۵۲۰ ----- حافظ قرآن
- ۵۲۰ ----- مفتاح قرآن
- ۵۲۲ ----- المیزان و شبهه دور
- ۵۲۳ ----- سرگردانی در شناخت امام
- ۵۲۴ ----- لا یُقاس
- ۵۲۵ ----- ولایت تکوینی
- ۵۲۶ ----- مقایسه ی قطره با اقیانوس
- ۵۲۸ ----- الراسخون فی العلم دوننا
- ۵۲۹ ----- سیاست و مکر یهود
- ۵۳۱ ----- غرض از تفقه
- ۵۳۲ ----- وجوب تفقه در علائم ظهور
- ۵۳۴ ----- کم لطفی در حق مرزبانان عقائد

۵۳۵	برائت از جهاد نفس
۵۳۵	تدریس اخلاق
۵۳۶	حوزه و روضه
۵۳۷	چرا استهزاء
۵۳۸	مسئولیت چیست؟
۵۴۰	کمبود فقیه
۵۴۱	موارد پنجگانه
۵۴۳	متفقه می داند...
۵۴۴	آخوند رو شن فکر
۵۴۵	عتبه بوسی شیخ انصاری (قدس سره)
۵۴۶	مورد دوم تحقیر مباحث ولایت و مهدویت
۵۴۹	مورد سوم بی توجهی به تاریخ دشمنان
۵۵۰	مورد چهارم فرار از مسئولیت ها
۵۵۰	مورد پنجم بی توجهی نسبت به اولویت ها
۵۵۲	محقق دانمارکی
۵۵۳	مستبصرین
۵۵۳	ذکر علی عباده
۵۵۵	تقدم رتبی
۵۵۶	مدرسه ی اصول دین
۵۵۹	فرهنگ حوزه
۵۶۰	مقدمات تحقیق و تفقه در مسائل شرعی فرعی
۵۶۰	تطبیق مسئله
۵۶۵	مخالفت علماء با اجتهاد
۵۶۶	احادیث بحار الانوار
۵۸۴	ترجمه ی روایات
۵۹۴	آیه سؤال در آینه ی شعر





## آفاق الولایه فی فقه الامامه : اجتهادی در بحث تفقه و سؤال ...

### مشخصات کتاب

سرشناسه: میردامادی، سید محمود، ۱۳۳۶ -

عنوان و نام پدیدآور: آفاق الولایه فی فقه الامامه: اجتهادی در بحث تفقه و سؤال ... / دروس و مباحث سید محمود بحر العلوم  
میردامادی؛ تقریر جمعی از فضلاء حوزه علمیه نجف اشرف.

وضعیت ویراست: ویراست ؟.

مشخصات نشر: تهران: دلیل ما ، ۱۳۹۹ -

مشخصات ظاهری: ۵۷۸ ص

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۲-۲۱۲-۳؛ ؛ ۷۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۲-۲۱۱-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱. چاپ دوم (فاپا).

مندرجات: ج. ۱. مزین به تقریظ مراجع و علمای عظیم الشان.

موضوع: ولایت فقیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: Wilayat al-faqih -- Apologetic works

موضوع: امامت -- دفاعیه ها

موضوع: Imamate -- Apologetic works

موضوع: فقیهان شیعه

موضوع: Faqihs, Shiite\*

رده بندی کنگره: ۲۲۳/۸-BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۹۵۲۰۱

وضعیت رکورد: فاپا

ص: ۱

**اشاره**



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣



## فهرست مطالب

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

تصوير

□

ص: ٧



تصوير

□

ص: ٨

تصوير

□

ص: ٩

تصوير

□

ص: ١٠

تصوير

□

ص: ۱۱

تصوير

□

ص: ١٢

تصوير

□

ص: ۱۳

تصوير

□

ص: ١٤

تصوير

□

ص: ۱۵



تصوير

□

ص: ١٦

تصوير

□

ص: ١٧



تقریظهای مراجع و علماء.

اشاره

ص: ۱۹

تقریظ مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ بشیر حسین النجفی «دام ظلّه العالی»

ص: ۲۰

تقریظ مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ بشیر حسین النجفی «دام ظلّه العالی»

ص: ۲۱

تقریظ فقیہ الشان حضرت آیت اللہ حاج شیخ عبدالکریم حقیقت «قدس سرہ»

ص: ۲۲







## تقریظ فقیه عظیم الشان حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حقیقت «قدس سره»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على رسوله و امينه محمّد و آله الطيبين الطاهرين لاسيما بقيته الله في الارضين ولعنه الله على اعدائهم اجمعين

قال مولانا أبو عبدالله جعفر بن محمّد (سلام الله عليهما)

« إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا يُوَهَّبُ الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيْمَانُ وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ آخِرَ خُطْبِهِ خُطْبَهَا إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا. (۱)»

دين عهد و پيمان خداست، دين يعنى پيوند با ولايت محمّد و آل محمّد صلى الله عليهم اجمعين. يعنى انس و الفت و ولايت كسانى كه از اساس خلقت، تكوين شان براى عهد هدايت ما سوى الله ايجاد شده است همان كسانى كه عملاً نيز در عرصه تشريع به همه لوازم و شرايط آن عهد الهى وفا كردند و تمام وجود خویش را در راه رضای خداوند تبارك و تعالى صرف نمودند تا همه خلايق عوالم ملك و ملكوت با حقايق به نحوى آشنا شوند و عبوديت واقعى تحقق يابد و براى نوع بشر نيز با تبعيت و اطاعت از اين واليان امر، كمال و سعادت انسان رقم بخورد.

اما هر صفحه از تاريخ خجل از صفحه ديگرى است كه امر ايشان شنیده نشده

ص: ۲۵

۱- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۷؛ ولى در تفاسير: عياشى، ج ۱، ص ۵؛ برهان، ج ۱، ص ۸؛ صافى، ج ۲، ص ۱۲، عبارت «بها نوهت الكتب» مى باشد.

«... فَلَمْ يُطِعْ لَكُمْ أَمْرًا وَ لَمْ تُصْغِ إِلَيْكُمْ أذُنٌ فَصَلَّوْا تُ اللَّهُ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ» (۱).

ابعاد جنایت بانیان سقیفه نسبت به ثقل اکبر هم قابل توصیف نیست ما می بایست معانی هر کلمه و لغت قرآن را از عترت اخذ می کردیم تا به ثقلین رسول خدا جفا نشود و به خطاب «فاحفظونی فیهما» عمل گردد.

چه ظلمی بالاتر از این است که با خیانت به دین، فاصله مردم از اساس قرآن هر لحظه بیشتر شود و عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منزوی تر.

عامل این دوری و انزوا در مرتبه اول دشمنان دین و توحید هستند و در مرتبه دوم کسانی هستند که در پاسخ به ندای «سلونی» امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین یا ساکت ایستادند و یا با سؤالات پوچ خویش به لغو و استهزاء نشستند و فرصت درک معانی یک یک کلمات قرآن را تباه کردند. لَعْنَهُمُ اللَّهُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

این که پس از دوره تابعین اصطلاح «قیم القرآن» مطرح است (۲) و سؤال از مصداق اصطلاح «قیم القرآن» روشن ضمیران جهان اسلام را در عصر امام صادق (علیه السلام) به عترت و اهل ذکر و حاملان وحی تسدید می سازد شاهدی است که نشان می دهد معانی هر کلمه از کلمات قرآن در گذر اعصار و ازمه برای جمیع نسل ها محتاج صدها پرسش علمی از امام معصوم می باشد.

حاصل توقّف ننگین و ظالمانه آن گروه جاهل در عدم سؤال از قرآن ناطق، مصائب عظیمه ای ایجاد نموده که خواه و ناخواه، و کم و بیش بدان مبتلائیم.

سیره عالمان شیعه از ابتداء در نقد و ردّ و تحلیل مباحث اعتقادی و تفسیری همواره عامل صیانت از عقاید مکتب حقه و باعث شناخت این مصائب عدیده و مانع

ص: ۲۶

۱- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۶۴.

۲- اشاره به مناظره ی منصور بن حازم و حدیث امام صادق (علیه السلام) (کافی، ج ۱، صص ۱۶۹ و ۱۸۹ و ۴۶۳).

بروز انحرافات در آتیه بوده و خواهد بود.

بحمدالله و المنة مجموعة حاضر، تفصیلی از آثار و دروس ارائه شده توسط محقق مکرم، آیت الله آقای حاج سید محمود بحر العلوم میردامادی در حوزه کهن و با عظمت نجف اشرف، در جوار مضجع منور مولانا امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائدالغر المحجلین، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه افضل صلوات المصلین می باشد.

الحق و الانصاف معظّم له توانسته اند که بر این نهج شریف، جهت ارتقاء معرفت نسبت به مقام امامت عظماء و ولایت کبرای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصلوات و السلام قدم بردارند، کثر الله امثاله فی الاسلام و وفقه الله لمرضات مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

اینجانب به عنوان یکی از میراث داران حریت علمی و مکتب فقهی صاحب الزعامه التامه و المرجعیه العامه، استادنا الاعظم سید الطائفه، حضرت آیت الله العظمی حاج سید حسین طباطبائی بروجردی قدس الله روحه و نور الله مضجعه، و منهج تفسیری صاحب تفسیر شریف المیزان، استادنا الامجد حضرت علامه حاج سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله تعالی علیه، برای همه علماء امامیه که نظریاتشان در این کتاب، نقد و طرح و تنقیح شده علو درجات و برای حوزه های علمیّه و مجاهدان احیاء فقه امامت و ولایت توفیق مضاعف و اخلاص در عمل، تحت عنایات خاصیه ولیّ الله الاعظم ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء مسألت دارم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

حوزه علمیه شیراز - ۵ ذی الحجه ۱۴۳۵ ق

عبدالکریم حقیقت

ص: ۲۷

**دیدار با مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه العالی) و بیان معظّم له، پیرامون کتاب حاضر**

تصویر

□

مرجع عالیقدر حضرت آیت الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه العالی) در مورد کتاب حاضر فرمودند:

این کتاب را هم اینک بوسیدم و بعد از چاپ هم در حضور مردم بوسه می زنم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۸

---

۱- - خبرگزاری فارس تاریخ: ۲۷/۱۱/۹۴ ه ش (۷ جمادی الاولی ۱۴۳۷ ه . ق).

تقریظ عالم جلیل القدر محدث خیر آیت اللہ حاج سید عبدالحسین روضاتی «قدس سرہ»

تصویر

□

ص: ۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمداً كَثِيراً كما هو أَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ، وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ فَبَعْدَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. (١)

بنا بر این حدیث شریف، از صدر اسلام تا کنون، بزرگان دین و علمای عاملین، سعی داشته اند، حق و حقیقت را بیان کنند، و با شبهات و بدع مبارزه نمایند.

لذا عالم جلیل القدر، آیت الله حاج سید محمود بحر العلوم میردامادی، که موفق به تأییدات الهیه شده، و در جوار حرم مطهر باب علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب پرداخته، و یکی از خدمات ایشان، کتاب آفاق الولایه می باشد، در همین رابطه به احیای امر ولایت، و رد شبهات و بدع پرداخته اند.

امید است این دورس با این شیوه، بیش از پیش منتشر گردد، تا همگان، خاصه حوزویان از آن بهرمنند شوند.

از آن عالم بزرگوار و سروران معظم که استفاده از بیانات و دقائق روایات را در نجف اشرف می نمایند، التماس دعا دارم.

و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ

٢٤ شوال المکرم ١٤٣٩

اصفهان - حفید صاحب الروضات

سید عبد الحسین روضاتی

ص: ٣٠

متن تقریظ محقق عالیقدر آیت الله حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی «دام ظلّه»

تصویر

□

ص: ۳۱



با توجه به حدیث ارزشمند امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَنَا مَنْ ذَكَرَ بِأَمْرِنَا وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا، بهترین مردم بعد از ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که امر ما را مورد مذاکره قرار داده و مردم را به سوی ولایت ما دعوت نماید، بنا بر این آشنا نمودن مردم با اهل بیت عصمت و طهارت: عالی ترین و سرنوشت سازترین خدمات دینی بشمار می آید.

بحمد الله تعالی کتاب ارزشمند آفاق الولاية فی فقه الامامه، اثر آیت الله حاج سید محمود بحر العلوم میردامادی دام بقائه، از مصادیق حدیث فوق می باشد.

این کتاب به بررسی آیات و روایات پیرامون ولایت و امامت پرداخته و با تحقیق و استدلال، در احیاء امر اهل بیت: خصوصاً حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) کوشیده است.

امید است اهل تحقیق، بویژه حوزویان محترم، به این مباحث توجه نمایند و از این کتاب بهرمنند گردند. ان شاء الله تعالی

حوزه علمیه اصفهان

عید غدیر خم ۱۴۳۹

مهدی فقیه ایمانی

ص: ۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، و الصلاة و السلام على سيد المرسلين و آله الطاهرين سيّما بقيه الله فى الارضين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.

قد قرأت كتاب «آفاق الولاية فى فقه الإمامه» الذى كتبه آيه الله العلامة المحقق المجتهد السيد محمود بحر العلوم الميردامادى، فى بيان أهميه دراسه فقه الإمامه، و وجدت له رسوخاً فى فقه الإمامه، و بصراً بالنصوص الإلهيه فى الإمامه، و أنا أطمع من طلاب العلم الإهتمام بهذا الكتاب القيم.

و أنا و غيرى من المشتغلين بالدعوه إلى ضروره الإهتمام بفقه الإمامه، وجدنا بأن الذين ضلوا الطريق، إنما كان سبب ضلالهم هو قله فقههم فى الإمامه.

و الغريب أنك تجد بعض طلبه العلوم الدينيه يبذل كل وقته فى فقه الفروع، لكنه لا يفقه فى الإمامه شيئاً.

و قراءه قليله فى فقه الإمامه، و قراءه كثيره فى فقه الفروع، لا- تعطيان صورته دقيقه عن فقه الإمامه، إذ لابد من توازن بين قراءه ذلك و قراءه هذا.

و كيف نحسن الدعوه إلى إمامه الأئمه الاثنى عشر من أهل البيت(عليهم السلام)إذا كان وقتنا كله يمضى فى دراسه فقه الفروع، و لا نبذل جهدا فى دراسه فقه الإمامه.

إن أهل الفقه فى الإمامه هم الذين يمكنهم أن يتحدثوا عن إمامه الأئمه الاثنى عشر من أهل البيت(عليهم السلام)و يشرحون الآيات القرآنيه و الأحاديث التى تتحدث عن الإمامه، أما الذى أشتغل فى فقه الفروع و هجر فقه الإمامه فستجد لديه قصورا و تقصيرا فى فقه الإمامه.

و الكثير من طلاب العلم يعانون من الضعف العلمى فى فقه الإمامه، و أنا لا أعجب من غير الشيعى الإمامى إذا هجر دراسه فقه الإمامه و اعتكف على دراسه فقه الفروع؛ لأن

الإمامه لديه قضيه فرعيه هامشيه، ولكن عجبى على طالب العلم الشيعى الإمامى الذى هجر فقه الإمامه مع إيمانه بأنها من أصول دين الإسلام.

و أنا أرى بأن أكبر مشكله تقود المسلم إلى الضلال، هى مشكله إهمال التفقه و التدبر فى الآيات القرآنيه و فى الأحاديث الوارده فى الإمامه، و بالتالى فالنجاه من الضلال لا- يكون إلا- بالتفقه و التدبر فى الآيات القرآنيه و فى الأحاديث الوارده فى الإمامه.

و ليس سماحته من الذين فرقوا بين شجره تعاليم الإسلام و حصروا الإسلام فى فقه الأصول و أهملوا فقه الفروع، فوقعوا فى الضلال؛ لأن الإسلام يهتم بفقه الفروع كما يهتم بفقه الأصول.

و قد عرفت منهجه دام ظله من خلال دروسه فى بحث الخارج فى حوزة النجف الأشرف، و محاضراته فى قم المشرفه، و وجد طلبه الحوزه فى دروسه فى بحث الخارج عمقاً فى تدريس فقه أصول الدين و تحقيقاً فى تدريس فقه فروع الدين.

و له مسير طويله فى تدريس فقه الإمامه و لا سيّما فقه المهدويه للمستبصرين، و لأجل فقه الإمامه و المهدويه قام \_ حفظه الله \_ بتأسيس مراكز علميه متخصصه فى فقه الإمامه و المهدويه منتشره فى بعض المدن الإسلاميه مثل مدينه النجف الأشرف و مدينه قم المقدسه و مدينه إصفهان و مدينه شيراز.

أسأل الله \_ جل ثناؤه \_ أن يرزقنا التفقه و التدبر فى الإمامه، إنه سميع مجيب و هو ولى التوفيق.

عصام العماد

٢٥-فبراير-٢٠٢٠

ص: ٣٤

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب «آفاق الولایه فی فقه الإمامه» را که آیت الله علامه محقق مجتهد سید محمود بحر العلوم میردامادی در بیان اهمیت آموختن فقه امامت نوشته اند، مطالعه کردم و ایشان را دارای رسوخ علمی و بصیرت در نصوص الهیه در موضوع امامت یافتم. بنده از طلاب علوم دینیه خواهش می کنم که به این کتاب ارزشمند اهمیت بدهند.

برای من و غیر من از کسانی که مشغولند به تبلیغ دین، لازم است که به مطالعه ی پیرامون امامت اهتمام داشته باشند.

ما دیدیم کسانی را که از راه منحرف شدند که سبب گمراهی آنها قلت فهم آنها بود نسبت به امامت، و عجیب است که بعضی از طلاب علوم دینیه را می بینی که تمام وقتشان را صرف در فقه حلال و حرام می نمایند ولی در امامت چیزی را نمی دانند. مطالعه ی کم در امامت و زیاد پرداختن در علم فقه و اصول صورت دقیقی از فقه امامت را تشکیل نمی دهد، زیرا که لازم است بین این دو توازن برقرار شود.

چگونه ما می توانیم از ائمه ی دوازده گانه ی اهل البیت؟ عهم؟، تبلیغ خوبی داشته باشیم، در حالی که همه ی وقت ما در آموختن فقه و اصول بگذرد، و در فقه امامت تلاشی نداشته باشیم.

براستی که اهل تفقه در امامت کسانی هستند که قدرت دارند که در باره ی امامت ائمه ی دوازده گانه ی اهل البیت (علیهم السلام) صحبت کنند و آیات قرآنی و احادیث مربوط به امامت را شرح بنمایند، اما کسی که مشغول به فقه و اصول شده و از فقه امامت فاصله گرفته، در فقه امامت قاصر و مقصّر است، و بسیاری از طلاب علوم دینیه به ضعف علمی در فقه امامت دچارند.

و من از غیر شیعه ی امامیه تعجب نمی کنم، اگر از فقه امامت فاصله بگیرد و فقط

فقه و اصول را دنبال کند، زیرا که امامت در نظر او قضیه‌ی فرعیه و حاشیه‌ای است، ولی تعجبیم از طلاب شیعه‌ی امامی است که از فقه امامت فاصله گرفته با وجود اینکه ایمان دارند که امامت از اصول دین اسلام است.

اعتقاد این است که بزرگترین مشکلی که فرد مسلمان را به سوی گمراهی سوق می‌دهد مشکل ترک کردن تفقه و تدبّر در آیات قرآنی و احادیث وارده در امامت است. در نتیجه نجات از گمراهی جز با تفقه و تدبّر در آیات قرآنی و احادیث وارده در امامت حاصل نمی‌شود.

و جناب سید دام ظلّه از آن کسانی نیستند که بین درخت تعلیمات اسلام، جدایی انداخته باشند و اسلام را در تفقه در اصول دین محو نموده و تفقه در فروع دین را رها کرده باشند، زیرا که اسلام به فقه فروع اهمیت می‌دهد همانطور که فقه اصول را اهمیت می‌دهد.

و من در خلال دروس معظم له در بحث خارج در نجف اشرف، و محاضرات ایشان در قم مشرفه برنامه‌ی ایشان را دانستم و طلاب حوزه در دروس ایشان در بحث خارج اصول دین، ژرف نگری و در تدریس فقه فروع دین تحقیق را می‌یابند.

آیت الله سید محمود بحر العلوم میردامادی هدف بزرگی را برای آشنایی مستبصرین نسبت به فقه امامت و مهدویت دنبال می‌کنند و به همین دلیل، ایشان به تأسیس مراکز علمی تخصصی پیرامون این موضوع، قیام نمودند، که این مراکز در بعضی شهرها مثل نجف اشرف و قم مقدّسه و شهر اصفهان و شهر شیراز، مورد استفاده می‌باشد.

از خداوند جل ثنائه مسئلت دارم که تفقه و تدبّر در امامت را روزی ما بفرماید.

أَنَّهُ سَمِيعٌ مَّجِيبٌ وَ هُوَ وَ لِي التَّوْفِيقُ

عصام العماد

۲۵ \_ فوریه ۲۰۲۰

ص: ۳۶





بدون تردید علم و معرفت بزرگترین نعمتی است که خداوند سبحان به بندگان عطا کرده است. ارزش و فضیلت دانش، امری بدیهی و روشن است و در ضرورت دست یابی به معرفت صحیح تردیدی وجود ندارد. شعله اشتیاق به آگاهی از حقایق، همواره در جان انسان، مشتعل بوده و پیوسته او را به تلاش در راه رسیدن به حقیقت سوق داده است.

ضرورت تفقه در دین یا شناخت وظایف بندگی

در میان همه حقایق عالم، خودشناسی و شناخت شأن و جایگاه خویشتن یکی از مهمترین معرفت‌ها است. شاید بتوان گفت از جهتی علم به اینکه انسان کیست، از کجا آمده، برای چه آمده و به کجا خواهد رفت، از هر دانش دیگری با ارزش تر است و اهمیت بیشتری دارد. بر همین اساس در روایت آمده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>(۱)</sup> یعنی «هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است»؛ زیرا با وجود

ص: ۳۹



معرفتی که خدای متعال به بندگانش عطا فرموده است، انسان با توجه به خویش به روشنی می یابد که به خودی خود به وجود نیامده و روی پای خویش نایستاده است، بلکه آفریده خدای متعال است و به اذن او بقا دارد. در نتیجه به مالکیت و مولویت خداوند و مملوکی و عبودیت خویش متذکر می شود و می داند که شأن اصلی و جایگاه حقیقی او بندگی و خضوع در برابر خداوند است. برای چنین انسانی، آگاهی از فرامین الهی ضروری است؛ یعنی اینکه باید بداند خداوند از او چه می خواهد و چه اموری او را از دین خدا خارج می سازد.

حضرت امام صادق(علیه السلام) می فرمایند:

«وَحَدَّثَ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ، أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَيَّرَكَ بِكَ وَالثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ» (۱)

همه علم مردم را در چهار چیز یافتیم: اول اینکه پروردگارت را بشناسی. دوم اینکه بدانی خداوند برای تو چه کارهایی انجام داده است و سوم اینکه بدانی از تو چه می خواهد و چهارم اینکه بدانی چه چیزی تو را از دین بیرون می کند.

بنابراین بعد از شناخت پروردگار و توجه به مخلوقیت و مملوکی و بندگی خویش، آگاهی از اوامر و نواهی خداوند سبحان و شناخت اموری که انسان را از دین الهی خارج می کند، مهمترین علم می باشد و از همین جا اهمیت فوق العاده و ضرورت تفقه در دین به روشنی فهمیده می شود.

ص: ۴۰

---

۱- - کافی، ج ۱، ص ۵۰، ونک: روضه المتقین فی شرح من الحضيره الفقيه، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

## شناخت خدا و نعمت های او

به بیانی دیگر انسان ابتدا باید آفریدگار، مولا و ولی نعمت خود را بشناسد و بداند حیات و بقاء وی و هر آنچه دارد به اوست، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر همین اساس می فرمایند:

«معرفة الله سبحانه أعلى المعارف»<sup>(۱)</sup>.

شناخت خداوند سبحان، برترین و والاترین معرفت هاست.

بعد از معرفت خدای متعال، انسان باید بداند که او چه چیزهایی را به بندگانش عطا کرده؛ آنان را از چه اموری بهره مند ساخته و چه نعمت هایی به آنان ارزانی داشته است.

## نعمت معرفت الله

خداوند صاحب تمام نعمت ها و کمالات است اما بی شک مهمترین امری که خداوند به بندگان عطا کرده، معرفت الله است. این نعمت را هرگز نمی توان با نعمت های مادی مقایسه کرد. حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره اهمیت و فضیلت معرفت الله می فرمایند:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مِيدُوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْيَادَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْئُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَلِنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدًا مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ

ص: ۴۱

۱- - غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۱۲، ونک: تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۸۱، ح ۱۲۷۰.

وَحُدِّهِ وَ نُورٌ مِّنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِّنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِّنْ كُلِّ سُقْمٍ» (۱)

اگر مردم ارزش معرفت خداوند عزّ و جلّ را می دانستند، چشمانشان را به نعمت های گذرا و فریبنده دنیا که خداوند دشمنان را از آنها بهره مند کرده است نمی دوختند؛ و دنیای آنها نزد ایشان بسیار خوارتر از آن چیزی می شد که زیر پایشان لگدمال می کنند و با معرفت خدا به نعمت و لذت می رسیدند؛ همچون لذت کسی که تا ابد، در باغ های بهشت با اولیای الهی است.

به راستی معرفت خدای عزّ و جلّ مایه اُنس انسان در هر وحشت، همدم او در هر تنهایی، نور او در هر تاریکی، قوّت او در هر ناتوانی و شفای او از هر بیماری است.

### نعمت عقل و علم

بعد از اعطای معرفت الله مهمترین امری که انسانها به فضل خداوند از آن بهره مندند، عقل و علم است. عقل نوری است که به وسیله آن حق و باطل، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت شناخته می شود. خدای متعال می فرماید:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا»، «وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (۲)

و سوگند به نفس و آنچه آن را کامل ساخت، پس پلیدی ها و پرهیزکاریش را به او الهام کرد، به تحقیق آن که نفس خویش را تزکیه کرد، رستگار شد، و آن کس که آن را (با پلیدی ها) پوشانید، بی بهره گشت.

ص: ۴۲

---

۱- - کافی، ج ۸، ص ۲۴۷، ونک: مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۷۷.

۲- - سوره شمس (۹۱)، آیات ۱۰ - ۷.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«الْعَقْلُ نُورٌ فِي الْقَلْبِ يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» (۱).

عقل نوری است در قلب که میان حق و باطل با آن تمیز داده می شود.

براساس احادیث، عقل نوری است که انسان را به عبادت خدای رحمان و اکتساب بهشت رضوان می خواند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

«الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۲).

عقل چیزی است که خدای رحمان با آن عبادت و بهشت با آن اکتساب می شود.

### نعمت ولایت و معرفت حجت الله

اما نعمتی که بهره گیری از دو نعمت پیش گفته را ممکن و میسر می سازد، نعمت ولایت و معرفت حجت الله است. زیرا آن کس که بندگانِ غافل از خدا را به نعمت فراموش شده معرفت الله توجه می دهد و متذکر می سازد، حجت خداوند است. آن کس که گنج های مدفون عقل را بیرون می آورد و انسان را به تعقل از منظر الهی رهنمون می شود، حجت الله است. بر همین اساس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه می فرمایند:

«...فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ

ص: ۴۳

---

۱- - ارشاد القلوب الى الصواب، ج ۱، ص ۱۹۸، ونك: شرح نهج البلاغه ابن ابی کریر، ج ۲۰، ص ۴۰.

۲- - روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۲، ص ۲۷۳.

مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» (۱).

پس خداوند رسولانش را در میان مردم مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنها گسیل داشت تا پیمان فطرتش را از آنها مطالبه کنند و نعمت فراموش شده اش را به یاد آنها بیاورند و با تبلیغ، حجت را بر آنان تمام کنند و گنج های پنهان عقل ها را آشکار سازند.

آری تذکار به معرفت فراموش شده کار حجت های الهی است و بدون این تذکار انسانها هرگز از غفلت بیرون نمی آیند و به خدای معروف فطری توجه و تذکر نمی یابند بر همین اساس امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَجِدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» (۲).

به واسطه ما خداوند عبادت و شناخته می شود و به واسطه ما اعتقاد به توحید و یکتایی خدای تبارک و تعالی تحقق می یابد. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ» (۳).

همانا اگر خدای تبارک و تعالی می خواست، خود را به بندگانش می شناساند؛ ولی ما را درب ها و صراط و راه خویش و جهتی قرار داده است که از آن می توان به او رسید.

ص: ۴۴

۱- - نهج البلاغه، خطبه اول، ونک: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۶۰.

۲- - کافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ونک: بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲.

۳- - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۴۹۷؛ کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

حجّت های خداوند همچنین گنج های پنهان شده عقل را بیرون می آورند و انسانها تحت تربیت ایشان از نور عقل خویش بهره می گیرند. انسان برای درک حقایق باید عقل خود را به کار گیرد و درست تعقل کند و خداوند حجّت های خود را فرستاده است تا راه درست تعقل کردن را به بندگانش بیاموزند.

امام کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام بن حکم می فرماید:

«یا هشام! ما بَعَثَ اللهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيُعْقِلُوا عَنِ اللهِ، فَأَحْسِنُهُمْ إِسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱)

ای هشام! خداوند پیامبران و رسولانش را به سوی بندگانش نفرستاد جز برای این که از منظر الهی تعقل کنند. پس هر که معرفتش بهتر باشد، اجابتش نیکوتر خواهد بود و آن که به امر الهی آگاه تر باشد، عقلش نیکوتر خواهد بود و هر کس که خردش کامل تر باشد درجه اش در دنیا و آخرت بالاتر است.

ضرورت مراجعه به حجّت های خدا برای شناخت وظایف بندگی

حاصل آن که انسان بعد از شناخت پروردگار خویش و آن چه که او برای بندگانش انجام داده، باید به دنبال آن باشد که خالق و ولی نعمتش از وی چه می خواهد؟ برای یافتن پاسخ این سؤال باید به خدای متعال مراجعه کرد اما روشن است که عموم بندگان به طور مستقیم با خدا ارتباط ندارند پس لازم است برای آگاهی از وظایف بندگی خویش در مقابل خداوند سبحان به کسانی که با او در ارتباط اند مراجعه کنند.

ص: ۴۵

به دیگر سخن مهمترین وظیفه بندگان در برابر خداوند حفظ بندگی است و آن هم جز با شناخت وظایف بندگی حاصل نمی شود و برای شناخت وظایف بندگی باید به حجت های خدا مراجعه کرد. عدم شناخت و مراجعه نکردن به حجت های خداوند، انسان را از شناخت وظایف دینی محروم می سازد و در نتیجه او را از دین بیرون می کند. به همین جهت امام صادق(علیه السلام) به شیعیان توصیه می کند که در زمان غیبت حجت خدا پیوسته این دعا را بخوانند:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِيكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسِيكَ لَمْ أَعْرِفِكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيِّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْ نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» (۱).

خدایا! خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من نشناسانی، هیچ گاه تو را نخواهم شناخت. خدایا! پیامبرت را به من بشناسان؛ که اگر او را به من نشناسانی هرگز او را نخواهم شناخت. خدایا! حجت خود را به من معرفی کن؛ که اگر او را به من معرفی نکنی؛ از دینم منحرف خواهم شد.

### امر به تفقه در دین

براساس آنچه گذشت ضرورت تفقه در دین و شناخت صحیح آموزه های دینی روشن شد. خدای متعال در این باره می فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۲).

ص: ۴۶

۱- - کافی، ج ۱، ص ۳۴۲ و نک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص ۶۱.

۲- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

و بر عهده مؤمنان نیست که همه آنان کوچ کنند، پس چرا از هر طایفه ای از مؤمنان تعدادی کوچ نمی کنند تا در دین تفقه کنند و هنگامی که بازگشتند، قوم خویش را انداز کنند، امید است که آنان (از مخالفت با دین) حذر کنند.

خداوند سبحان در این آیه شریفه عده ای از بندگان را به تفقه در دین امر می کند. در نتیجه تفقه در دین همواره برای عده ای از مؤمنان واجب است. برای عمل به این دستور الهی ضرورتاً باید دین و مسائل آن را شناخت و در همه دین تفقه کرد.

دین عبارت از احکام، قوانین و وظایف بندگی است. وظایف بندگی شامل دو حوزه اعتقاد و عمل می شود. پس دین به معنای مجموع آموزه های اعتقادی و عملی است. احکام و اخلاق به عمل بندگان نظر دارند و عقاید اموری اند که هدف اصلی در آنها معرفت و اعتقاد است؛ در نتیجه تفقه در دین شامل تفقه در اعتقادات، اخلاق و احکام می شود و منحصر کردن فقه و فقهات به فروع احکام انحرافی آشکار در امثال امر الهی به تفقه در دین است.

### **ضرورت اهتمام به تفقه در اصول اعتقادی**

تردیدی نیست که فروع احکام، شاخه ای از آموزه های دینی هستند و تفقه در آنها ضرورت دارد. اما باید دانست که دین منحصر در فروع احکام نیست، بلکه اصول اعتقادی پایه و اساس دین هستند؛ پس اهمیت و ضرورت تفقه در حوزه اعتقادات بسیار بیشتر است و اهتمام به مباحث اعتقادی و رسیدن به معرفت صحیح در این حوزه ضروری است.

ضرورت اهتمام به فقه عقاید به قدری روشن و واضح است که به برهان و استدلال نیازی ندارد. در قرآن و احادیث نورانی اهل بیت: توجه ویژه ای به



اعتقادات شده است و عقل نیز به روشنی اهمیت معرفت صحیح در حوزه اعتقادات را در می یابد.

قرآن کریم در آیات بسیاری بر مسأله هدایت تأکید می کند و امر هدایت در اعتقادات و رسیدن به عقیده درست، یقیناً از بخش های دیگر مهم تر است. اصحابی که در زمینه اعتقادات به ویژه در مسائل مربوط به ولایت ورود بیشتری داشتند، بیشتر مورد توجه ائمه: بودند. در حدیثی آمده است:

جمعی در محضر حضرت امام هادی (علیه السلام) بودند. در این جمع، بزرگانی از علویان و بنی هاشم حضور داشتند. کنار حضرت، تشکی بود که ایشان خارج از آن نشسته بودند. در این هنگام مردی از فقهای شیعه که با یکی از دشمنان اهل بیت: مناظره کرده و بر او غالب شده بود، وارد شد. حضرت او را بسیار احترام کردند و در کنار خود بر آن مسند نشاندهند.

احترام حضرت به گونه ای بود که موجب ناراحتی برخی از افراد و بزرگان مجلس شد. یکی از بزرگان بنی هاشم عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چرا مردی غیر هاشمی را بر بزرگان بنی هاشم مقدم می دارید؟ حضرت فرمودند: آیا دوست دارید من به روش قرآن عمل کنم یا برخلاف آن؟ گفت: معلوم است روشی که قرآن می فرماید مطلوب همه است. آنگاه حضرت، این آیه را تلاوت کردند:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۱)

و بعد فرمودند:

ص: ۴۸

خداوند راضی نشده که مؤمنانِ عالم را در ردیف مؤمنانِ غیرعالم بیاورد، بلکه آنها را به گونه خاصی تکریم فرموده است.

سپس فرمودند: من این مرد را به این جهت مقدم داشتم که او در دفاع از حق و اثبات آن، از آگاهی و توانایی کامل برخوردار است و هر کجا باشد، می تواند حق را اثبات کند.

«إِنَّ كَسْرَ هَذَا لِفَلَانِ النَّاصِبِ بِحُجَجِ اللَّهِ الَّتِي عَلَّمَهُ إِيَّاهَا لِأَفْضَلُ لَهُ مِنْ كُلِّ شَرَفٍ فِي النَّسَبِ»<sup>(۱)</sup>.

در هم شکستن فلان ناصبی با ادله ای که خدایش تعلیم فرموده، برای او از شرافت هر گونه نسبی بهتر است.

با بررسی شرح حال اصحاب خاص ائمه: روشن می شود که هر یک از آن بزرگواران در زمینه خاصی از مسائل اعتقادی تخصص داشته و در حوزه اعتقادات عالم بوده اند.<sup>(۲)</sup>

بنابراین همواره بر عده ای فرض است که در اعتقادات تفقه کنند و پاسخگوی سؤالات و شبهات اعتقادی باشند. جای بسی تأسف است که در حوزه های علمیه به مسائل اعتقادی توجه لازم نمی شود.

طلاب علوم دینیه بعد از ادبیات بلافاصله به خواندن شرح لمعه، شرایع، مکاسب

ص: ۴۹

---

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، صص ۵۰۱ - ۵۰۰؛ بحارالانوار، ج ۲، صص ۱۴ - ۱۳.

۲- برای نمونه رک: اختیار معرفه الرجال، ص ۲۳۴، ح ۴۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۷. از روایت شریف به خوبی فهمیده می شود که هر یک از اصحاب بزرگوار امام صادق (علیه السلام) در یکی از مسائل اعتقادی تخصص بیشتری داشته اند و امام صادق (علیه السلام) در زمینه های مختلفی به تربیت شاگرد پرداخته و از آنها در زمینه ی تخصصی خودشان در مناظره با مخالفان استفاده می کرده اند.

و متون اصول فقه می پردازند و متأسفانه از اعتقادات چندان خبری در حوزه های علمیه نیست. این در حالی است که بیشتر اندیشمندان حوزه دین به وجود شبهات اعتقادی فراوان و انحراف های ویرانگر در حوزه معارف دینی آگاه اند، ولی بیشتر همت خود را صرف مسائل فقهی و اصولی مصطلح می کنند.

در ارزش و اهمیت فقه احکام تردیدی وجود ندارد و روشن است که احکام عملی مردم را نمی توان نادیده گرفت و نیازهای مردم در این حوزه نیز کم نیست امّا باید دانست که تا اعتقادات درست و محکم نشود، رفتن به سراغ فروع فایده ای ندارد. پس پرداختن به فقه احکام هرگز نباید موجب غفلت از تفقه در اعتقادات شود.

استاد معظم آیت الله سید محمود بحرالعلوم میردامادی با درک عمیقی از اهمیت معارف اعتقادی، درد بزرگ خلاء این مباحث در حوزه های علمیه را با تمام وجود احساس کرده و یکی از ریشه های اصلی آن را عدم درک معنای صحیح آیه تفقه می داند و معتقدند، تلقی نادرست از محتوای این آیه شریفه یکی از عواملی است که موجب شده این مصیبت عظیم گریبانگیر حوزه شود. بر همین اساس یکی از محورهای اساسی کرسی درس ایشان توجّه دادن طلاب به این مهم است.

### **انحصار مرجعیت الهی به اهل بیت: و ضرورت سؤال از ایشان**

از نظر استاد، معرفت صحیح در سایه تفقه و تلاش و اجتهاد به دست می آید و برای تفقه در دین که اولاً امام شناسی است، ضرورتاً باید به اهل بیت: مراجعه کرد زیرا امام را از زبان امام باید شناخت و این مدلول روایات ذیل آیه شریفه «نفر» است و نیز وفق مراد آیه شریفه «سؤال» و روایات ذیل آن مسئولیت علمی و عملی و مرجعیت الهی با اهل بیت: است.

### **هدایت بندگان به سوی ولایت در قرآن**

بی شک خدای متعال دین خود را در کتاب خویش بیان فرموده است و قرآن

کریم کتاب هدایت و ارزنده ترین منبع تبیین حقایق و دربردارنده آموزه های دین الهی است.

خداوند سبحان درباره کتاب خود می فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (۱).

همانا این قرآن به آنچه استوارتر است، هدایت می کند و به مؤمنانی که کارهای نیک انجام می دهند، بشارت می دهد که اجر بزرگی برای آنان خواهد بود.

براساس روایات نورانی اهل بیت: مراد از «هی اقوم» ولایت است. در کتاب شریف کافی آمده است.

عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی قول الله تعالی: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قال: «یهدی الی الامام» (۲).

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که درباره آیه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» فرمودند: «[یعنی] به سوی امام، هدایت می کند».

و در تفسیر عیاشی روایت شده است: «یهدی الی الولاية» (۳) یعنی قرآن، بندگان خدا را به سوی ولایت، هدایت می کند. چرا که خداوند به صراحت می فرماید:

ص: ۵۱

---

۱- - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲- - کافی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲.

۳- - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۲۴.

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۱)

بلکه قرآن، آیاتی روشن در سینه کسانی است که علم داده شده اند.

بر همین اساس حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) از امام باقر (علیه السلام) و ایشان از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کنند که فرمودند:

«الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيُعْرَفُ بِهَا فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ، لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۲).

امام از ما نیست جز آنکه معصوم باشد و عصمت در ظاهر خلقت آشکار نیست تا بدان شناخته شود؛ به همین دلیل، امام باید منصوص باشد. به امام عرض شد: ای فرزند رسول خدا! معنای معصوم چیست؟ فرمودند: او کسی است که به ریسمان الهی چنگ زده است، و ریسمان خدا، همان قرآن است. امام و قرآن تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند و امام به سوی قرآن هدایت می کند و قرآن به سوی امام، رهنمون می شود و این (معنای) فرمایش خدای عز و جل است که فرمود: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است هدایت می کند».

بر این اساس قرآن، بندگان خدا را برای شناخت حقایق دین به استوارترین راه هدایت یعنی امام الهی راهنمایی می کند، پس تفقه در دین اولاً تفقه در ولایت و

ص: ۵۲

۱- - عنكبوت (۲۹)، آیه ۴۹.

۲- - معانی الاخبار، ص ۱۳۲.

امامت است و ثانیاً تفقه در معارف و احکامی است که صاحب الولایه بیان داشته است.

## ضرورت تفسیر قرآن در مکتب اهل بیت

دین خدا در قرآن تبیین شده و تأویل قرآن را فقط خداوند متعال و راسخان در علم می دانند. خدای متعال درباره کتاب و منبع دین خویش می فرماید:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۱).

و تأویل قرآن را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند.

به دیگر سخن، خداوند، دین و آئین بندگی را از طریق رسول خویش فرو فرستاده است اما بیان آن، بر عهده عترت و جانشینان پیامبر یعنی ائمه اطهار: است. چرا که فقط ایشان راسخ در علم اند و تأویل قرآن را می دانند. پس قرآن ضرورتاً باید در مکتب اهل ذکر تفسیر شود. بر همین اساس خدای متعال به بندگانش دستور می دهد: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» (۲) براساس صریح روایات مراد از اهل ذکر عترت و اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین هستند. (۳)

## بطلان قول به مرجعیت علمی یهود

اما دشمنان دین خدا و مخالفان حجج الهی و در رأس آنها یهود از سر دشمنی و بعضی دیگر به علت ناآگاهی کوشیده اند القا کنند که مراد از «اهل ذکر» در آیه سؤال،

ص: ۵۳

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۷.

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۳ و سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷.

۳- - رک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۸.

یهود است. بی شک این قول سخیف به حکم روشن عقل و روایات معصومان: باطل و مردود است. (۱)

امام صادق (علیه السلام) در نامه ای به عده ای از شیعیان می فرمایند:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٰ وَلَا رَأْيٍ وَلَا مَقَائِسَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ وَجَعَلَ فِيهِ تَبَيِّنًا كُلِّ شَيْءٍ وَجَعَلَ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا لِمَا يَسْعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوَىٰ وَلَا رَأْيٍ وَلَا مَقَائِسَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَخَصَّهْمُ بِهِ وَوَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كِرَامَةً مِنَ اللَّهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا وَهُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ» (۲)

و بدانید که در علم خدا نگذشته است و از امر خداوند این نیست که احدی در دین خدا، هوای نفس و رأی و قیاس، اعمال کند. خداوند قرآن را نازل کرده و بیان هر چیزی را در آن قرار داده است، و برای قرآن و یادگیری آن اهلی قرار داده است. اهل علم قرآن و کسانی که خدای تعالی علم قرآن را به ایشان عطا کرده است حق ندارند در آن هوای نفس و رأی و قیاسی اعمال کنند. خداوند به سبب علمی که به ایشان عطا فرموده و آن علم را به ایشان اختصاص داده و نزد ایشان ودیعه نهاده و با آن علم ایشان را گرامی داشته است، آنان را از اعمال رأی و قیاس بی نیاز ساخته است. ایشان اهل ذکر هستند که خداوند این امت را به سؤال از آنها امر کرده است.

بر این اساس دین خدا را نمی توان با رأی و قیاس فهمید بلکه باید آن را از قرآن

ص: ۵۴

۱- - رک: کافی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- - کافی، ج ۸، صص ۵ و ۶.

که بیان هر چیز در آن است آموخت و علم قرآن تنها نزد اهل ذکر است اهل ذکر به اعطای الهی از علم معصوم و بی خطا بهره مند هستند به همین دلیل بندگان به سؤال از ایشان امر شده اند. روشن است که یهود هرگز از چنین علمی برخوردار نیستند و در عمل هم محرف و شدیدترین دشمنان دینند و چنان که گذشت مراد از عالمان به علوم قرآن و منظور از اهل ذکر فقط اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند؛ در نتیجه برای فهم دین و آگاهی از معارف نهفته در قرآن ضرورتاً باید به ائمه اطهار: مراجعه و از آن بزرگواران سؤال کرد.

بی معرفتی نسبت به اهل ذکر و عدم مراجعه به ایشان برای اخذ دین سبب انحراف از دین الهی می شود. بدون تردید فلسفه علم نیست و علم نزد فیلسوفان یافت نمی شود. همچنین عرفای صوفیه هیچ بهره ای از علم ندارند، کشف و شهود آنان علم نیست و علم در خانقاه نیز یافت نمی شود. در سقیفه ظلم و ظلمت هم اثری از علم نیست و جبّتیان و طاغوتیان بویی از علم نبرده اند.

بر همین اساس استاد معظم معتقدند که عاقل هرگز نباید عمر گرانمایه را به خواندن فلسفه و اصطلاحات عوام فریبانه و پوشالی سپری کند. جایز نیست که به دنبال درویشی و قطب تراشی رود و یا با دورشدن از مکتب اهل بیت: به دامان اهل سقیفه افتد.

دغدغه اصلی معظم له تذکار به این واقعیت است که حوزه و حوزویان باید علم و عالمان راستین را بشناسند و برای اخذ دین به ویژه در زمینه اعتقادات، که پایه اساسی دین خداست، به اهل ذکر مراجعه و از ایشان سؤال کنند؛ لذا محور دیگر کرسی درس استاد، تفسیر و تبیین آیه سؤال است.

ایشان در نخستین سال اقامت در حوزه علمیه نجف اشرف ضمن تدریس فقه و اصول،



در یکی از کرسی های درسی خویش در میان جمعی از فضلاء به شرح و تفسیر آیه تَفَقَّه و آیه سؤال پرداخته است. اثر حاضر محصول جلسات یاد شده است که حدود یک سال درسی، هر هفته دو جلسه در حوزه مقدّس نجف اشرف افاده شده است.

از آنجا که هدف اصلی جلسات درس معظّم له، تفهیم کامل مطالب به مستمعین بوده است، لذا در مواردی مباحث تکرار شده و استاد به بیانه های مختلف به شرح مطلب پرداخته اند.

در تدوین و تنظیم این اثر که مرجع عالیقدر، فقیه عظیم الشان حضرت آیت الله حاج شیخ بشیر حسین النجفی و فقیه عظیم الشان علامه ذوالفقون حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حقیقت ادام الله عزهما بر آن تقریظ نوشته اند، سعی بر آن بوده که نظام طرح بحث معظّم له بر هم نخورد و بر شکل درس گفتاری مطالب حفاظت شود.

ایشان نیز این اثر را مطالعه کرده و ضمن اضافه نمودن بعضی مطالب مقدمه ای تفصیلی نگاشته اند.

در ادامه به ارائه گزارشی اجمالی از محتوای اثر حاضر خواهیم پرداخت.

### **ویژگیهای فقیه و معنای تَفَقَّه**

استاد در مقدمه به ترسیم ویژگی های فقیه دین و معنای صحیح تَفَقَّه در دین پرداخته و مباحث کلیدی و مهمی را که یک فقیه دین باید در آنها تَفَقَّه کند به صورت فهرست وار مطرح کرده اند. ایشان در ابتدای مقدمه امامت الهی را پناهگاه و رفیع ترین خانه خدا برای بشر، علّت مبقیه دین و عامل جاودانگی قرآن معرفی کرده و یادآور شده اند که دشمنان خدا و دین از سر حسادت و استکبار به مبارزه با ولایت پرداخته اند و در مقابل فقهای دین و مرزبانان ولایت به مبارزه با آنان برخاسته اند.

به اعتقاد ایشان تَفَقَّه در دین باید از فاتحه الکتاب آغاز گردد و فقیه باید «صِرَاطَ

الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» را به خوبی بشناسد، گوی سبقت را در معرفت حجت های الهی از همگان بریاید، با تفقه در آیات ذم یهود و نصاری خط دشمنان دین را شناسایی کند و بداند که اولین امری که بعد از توحید از سوی خدا نازل شده، مسئله امامت و ولایت است و دشمنان نیز با تحریف کلام خدا و مخفی سازی حقایق به مبارزه با این اصل مهم و علت مبقیه دین پرداخته اند.

استاد معظم یکی از راهکارهای دشمنان برای مبارزه با ولایت الهی را مقابله با مرجعیت الهی اهل بیت: دانسته اند؛ زیرا با تفقه در آموزه های وحیانی به هویدایی تمام معلوم می شود که مسئولیت علمی و عملی و مرجعیت الهی، منحصر به اهل بیت: است و یهود با همکاری منافقان آن را برای خود ادعا کرده است. ایشان همچنین یادآور شده اند که مکتب تراشی در برابر مکتب اهل بیت: یکی دیگر از اقدامات دشمن است که با همین هدف شوم انجام گرفته و منجر به پیدایش مکتب سقیفه و خانقاه و... شده است.

ایشان در ادامه با بیان این حقیقت که امامت از اصول دین است بر لزوم توجه مسلمانان به احادیث معصومان: تأکید کرده اند؛ سپس با اشاره به اهمیت بالا-تر اصول اعتقادی نسبت به فروع احکام به اهتمام فقهای شیعه بر تبیین و تشریح عقاید حقه و نگارش کتاب های مهمی در بحث ولایت و امامت اشاره فرموده اند و با استناد به روایات به ذکر مقام بالا و شأن والای فقهای مدافع حریم ولایت و تعهد ایشان در برابر صاحب الولایه پرداخته اند.

ایشان تصریح می کنند:

«اگر فقیهی نسبت به وظائف معینه در دفاع از ولایت و امامت حضرات معصومین: بی تفاوت باشد، به ویژه امروز در دفاع از ولی نعمت، یعنی حضرت بقیه الله الاعظم(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، کم کاری و سستی کند، فروع و حجت در فقه فروع را، بر اصول عقائد و مسائل مهم فقه ولایت و امامت ترجیح دهد و حوزویان را به

کسب معرفه الحجه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مبارزه با انحرافات عقیدتی ارشاد ننماید، در فقاہت و دانش او به قرآن و سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت:، تردید می شود».

استاد معظم معتقدند که براساس آیات قرآن و احادیث عترت:، دینی که فقیه باید حافظ آن باشد، چیزی غیر از ولایت و امامت اهل بیت: نیست. ایشان با استناد به حدیثی که در آن ویژگی های فقیه شایسته تقلید ذکر شده است، نتیجه می گیرند که مجاهده نفس با اطاعت از صاحب الولایه گره خورده است و فقیهی که بر نفس خویش حاکم باشد می تواند حافظ دین و مطیع مولا باشد.

از نظر استاد، به دلیل رعایت افراد کم استعداد و کم ظرفیت و نیز به خاطر پیشگیری از ضربه منافقان به دین، اسرار و رموزی برای ورود به دین قرار داده شده و بر همین اساس آیات قرآن، به ویژه آیات مربوط به ولایت و مهدویت، رموز و بواطنی دارند که فقیه برای دستیابی به حقایق آنها باید زحمت بکشد و با هدایت ائمه هدی: و تقوی و تفقه به اندازه ظرفیت خویش از آن بهره برد.

ایشان با تأکید بر ضرورت پرداختن به اصول عقاید و فراهم ساختن اسباب معرفت صحیح و قوه یقین، تفقه در آیات ولایت و مهدویت را از واجبات مهمی دانسته اند که اگر صورت نگیرد، اجتهاد برای کسب علم فروع بیهوده و بلکه مضر خواهد بود.

در پایان مقدمه نیز نکاتی درباره هدف کتاب، ساختار و محتوای کتاب، ضرورت مطالعه دقیق همه کتاب و نحوه شکل گیری و خاستگاه مباحث کتاب ذکر شده است و استاد شعری نیز در مدح حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا فداه) آورده اند.

چنان که پیشتر اشاره شد، محور مباحث استاد در این کتاب تفسیر و تبیین دو آیه تفقه و سؤال است. استاد بحث را با بررسی هدف خلقت انسان آغاز می‌کنند و با استناد به آیه پنجاه و ششم سوره مبارکه ذاریات، هدف خلقت را عبادت دانسته‌اند و تأکید می‌کنند که برنامه عبادت باید از سوی مولا به عبد ارائه شود چون عبد موظف است فقط از امر مولا و امر کسانی که مولا به ایشان حق امر و نهی عطا فرموده است، اطاعت کند. بنابراین گام اول در بندگی، شناخت مولا و نمایندگان او و سپس اخذ دستورات از ایشان است.

از نظر استاد، خمیرمایه انسان، خدایی است، لذا همه انسانها اراده شناخت خدا را دارند و هیچ کس نمی‌تواند منکر خالق و آفریننده جهان باشد، چون که براساس آیه ۱۷۲ سوره اعراف، همه در روز «الست» به ربوبیت او «بله» گفته‌اند. انکار خدا از سوی ملحدان به خاطر آن است که گرد و غبار هوی و هوس و تاریکی ظلم و گناه، چراغ فطرتشان را به خاموشی سوق می‌دهد، لذا در این مسیر غبارآلود برای حرکت به سوی خدا ناگزیر باید به راهنما و هادی الی الله تمسک جست؛ چرا که حرکت به سوی الله، بدون شناخت اسماء الله غیرممکن است.

همچنین با تفقه در روایات دوستی اهل بیت، روشن می‌شود که معرفت اسماء الله و موذت ایشان مطلوب اساسی خدا و رسول اوست و موضوعیت دارد و قول به موضوعیت نداشتن موذت عترت مردود است.

استاد ضمن ارائه ادله، مستندات و شواهد متعدد به بررسی تفصیلی این موضوع پرداخته‌اند. سپس به بحث اصلی بازگشته و مجدداً بر ضرورت شناخت ائمه دین و

نمایندگان ربّ العالمین برای شناخت راه بندگی تأکید کرده اند.

ایشان یادآور می شوند که پیروی از نمایندگان خدا و پرسیدن شرح و تأویل سخن خدا از ایشان امر خداوند است، پس فقط اهل مودّت، همراهی کنندگان با صادقین و شاگردان راسخان در علم مصداق واقعی متدین اند؛ چرا که دین جز اعتقاد به خدا و مودّت نمایندگان او، چیز دیگری نیست و تکذیب دین، تکذیب ولایت نمایندگان خداوند است. در ادامه این بحث با استناد به برخی آیات و روایات بر ضرورت وجود حجّت الهی در هر زمان استدلال شده است.

### شرح و تفسیر آیه تفقه

پس از طرح این کلیات، استاد وارد شرح و تفسیر آیه تفقه شده اند. خدای متعال در این آیه شریفه می فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)

و بر عهده مؤمنان نیست که همه آنان کوچ کنند، پس چرا از هر طایفه ای از مؤمنان تعدادی کوچ نمی کنند تا در دین تفقه کنند و هنگامی که بازگشتند، قوم خویش را انداز کنند، امید است که آنان (از مخالفت با دین) حذر کنند.

استاد صیغه مضارع بودن «لיתفقها» را دلیل بر استمرار و جوب تفقه در همه زمان ها می دانند و معتقدند که تفقه در دین به معنای شناخت رهبر دین است در نتیجه از نظر ایشان مدلول آیه تفقه با حدیث نبوی «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه» یکی است و براساس آیه تفقه، شناخت امام عصر در هر زمانی

ص: ۶۰

واجب است. البته متفکّر، معرفه الحجّه را از مبدأ معرفت پاک و الهی می گیرد و بعداً به قوم و جامعه خود تعلیم می دهد و جامعه مأمور به معرفه الحجّه، در کلاس فقیه درس معرفت می آموزد. استاد سپس به همین مناسبت یکی از مباحثات خویش را با خطیب عراقی با استناد به این حدیث نبوی ذکر می کنند و از هدایت شدن او گزارش می دهند.

بعد از ذکر داستان مباحثه با خطیب عراقی مجدداً بحث درباره تفسیر و تبیین آیه تفقه پی گیری شده است. به اعتقاد استاد این آیه شریفه علاوه بر بیان اهمیّت موضوع امامت و ولایت، طریق شناخت امام و مأخذ معرفت حجّت الهی را نیز به مؤمنان نشان می دهد.

ایشان همچنین یادآور می شوند که براساس این آیه شریفه غایت نفر، تفقه؛ غایت تفقه، انذار و غایت انذار، تحذیر است و مقصود اصلی از «لینذروا»، انذار مردم نسبت به عدم شناخت و بی اعتنایی به اصول عقاید (به ویژه توحید و شرط آن، یعنی ولایت و امامت) و بی تقوایی عقیدتی یعنی توجه به جبت و طاغوت است. به همین جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در انذار عشیره و نزدیکان خود، غیر از توحید، نبوت و ولایت خویش و نیز وصایت و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اعلان فرمودند.

در پایان این بخش نیز یادآوری شده است که فقیه باید در تشریح مقاصد دشمنان اهتمام داشته باشد و پرده از مکر آنان بردارد؛ به ویژه با بررسی تاریخ یهود و خیانت های آنان، تأثیر تصمیم گیری ها و پروتکل های یهود در شکل گیری فرهنگ سقیفه را بررسی کند. در نهایت نیز نه فایده برای این بحث ذکر شده و استاد به دو مطلب زیر اشاره کرده اند:

۱- در جامعه شیعه، به ویژه حوزویان نسبت به آیه شریفه «نفر» بی توجهی شده و آیه عملاً به تفقه در فروع تفسیر شده است.

۲- حوزه های علمیه، وفق مراد آیه «نفر» اول باید به عقائد طلاب پردازند و در فقه اکبر کار کنند و سپس، فروع را تعلیم دهند.

تأکید استاد بر ضرورت تفقه در آیات ولایت

در بخش بعدی ضمن اشاره به آیه شریفه سؤال یادآوری شده است که با تفقه در آیات و روایات مربوط به ولایت و فضائل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت ایشان: روشن می گردد که اهل بیت: منشأ خیرات و زیبایی ها و بزرگی ها؛ صراط مستقیم؛ صاحبان امر و دارندگان علم الهی اند و خداوند بشریت را به این بزرگواران ارجاع داده و به سؤال از ایشان امر کرده است.

استاد عدم تفقه در آیاتی همچون آیه سؤال، آیه تطهیر، آیه نور، آیه اعتصام به جبل الله، آیه همراهی با صادقین و سایر آیات مربوط به امامت و ولایت را عامل دوری از هادیان الهی و گرفتار آمدن به دام صوفیه و انحراف در عقیده دانسته اند و تأکید می کنند با تفقه در آیه:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۱)

روشن می شود که امضاء کنندگان تقدیرات و تقسیم کنندگان آب حیات، یعنی ائمه اهل بیت: «شجره طیبه» و برترین پاکیزگان عالم وجودند.

ص: ۶۲

---

۱- - سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴، ترجمه: آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه ی طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه ی آن (در زمین) ثابت و شاخه ی آن در آسمان است؟!

## بیان شرط تفقه در آیات ولایت

از نظر استاد شرط تفقه در آیات ولایت، جدّ و جهد فراوان، یت صادقانه، توکل، توسل و تقواست و تفقه بدون توفیق الهی و لیاقت روحی امکان ندارد؛ زیرا رسیدن به این معارف به ایصال ذوات مقدسه اهل بیت: محتاج است و ایصال آن بزرگواران یت صادق و قلوب طاهره می طلبد و به کار فراوان و جهد مستمر نیاز دارد.

بررسی علت مهجور شدن آیه نفر و تأکید دوباره بر ضرورت تفقه در آیات ولایت

استاد در ادامه به بررسی علت مهجور شدن آیه «نفر» پرداخته و این امر را سبب مهجور شدن تفقه در آیات ولایت و مقامات صاحب الولایه دانسته اند. ایشان با اشاره به عظمت آیه «نفر» و نقش معنوی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن بر اهمیت فوق العاده تبلیغ ولایت و تفقه در آیات مهدویت تأکید کرده و دفاع از مذهب تشیع و ردّ مخالفان را اوجب واجبات دانسته اند.

ایشان همچنین با یادآوری اینکه اهمیت تفقه در اصول اعتقادی و عظمت دفاع علمی از عقاید هرگز با تفقه فروع شرعی قابل مقایسه نیست به کم توجهی حوزه در این جهت انتقاد کرده و نمونه ای از تفسیرهای نادرست به خاطر عدم توجه به روایات بیانگر مطلوب آیه شریفه را مطرح و نقد کرده اند. ایشان در ردّ قول کسانی که هدف نفر در آیه شریفه را جهاد معرفی کرده اند، به ظهور آیه و روایات تفسیری آن استناد کرده و نادیده گرفتن روایات را سبب ابتلاء به تفسیر رأی دانسته اند.

از نظر ایشان اظهار نظر در مقابل روایات اهل بیت: مصداق بارز اجتهاد در مقابل نص است.

در ادامه برای تثبیت معنای صحیح و مطلوب آیه شریفه به کلامی از صاحب



تفسیر اطبیب البیان (قدس سره) نیز استشهد شده و استاد کلام ایشان را با ظاهر آیه و روایات ذیل آن موافق دانسته اند، سپس به مناسبت اهتمام فقیه عظیم الشان مرحوم آیت الله سید علی بهبهانی (قدس سره) به مباحث امامت و ولایت و دفع فتنه و نهایت در اصفهان با تدریس این مباحث، یادی از ایشان به میان آمده و از جمله قسمتی از نقدهای ایشان به برخی از آراء صوفیه در مجلسی که علماء حضور داشته اند، مطرح شده است.

انتقاد به بی توجهی حوزویان به فقه عقاید

استاد مجدداً با انتقاد به بی توجهی حوزویان به فقه عقاید این بی توجهی را زمینه ساز حمله های فرهنگی و اعتقادی به جامعه شیعی حتی به حوزه های علمیه شیعه معرفی می کنند و یاد آور می شوند که ولایت و امامت ائمه معصومین: کتاب الطهاره عقاید است و کسانی که از ماء طهور ولایت آل رسول (صلوات الله علیهم اجمعین) فاصله گرفته اند، معتقدات پاکیزه و مهذب ندارند، آنان که از آب حیات عترت: دورند به اقسام پستی ها و زشتی ها مبتلایند. ایشان معتقدند که اخلاقی که به کتاب الطهاره ولایت عرضه نشده باشد به وسوسه های فصوصی و الهامات ابلیسی آمیخته خواهد شد و موجب گرفتار آمدن طلاب در دام تصوف و عرفان مصطلح می شود.

استاد دانایی به مبانی ولایت و عالم بودن به معارف امامت را عامل قدرتمندی فقیه در مقابله با مخالفان می دانند و ضمن اشاره به توانمندی های فقهای بزرگی همچون خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، میرداماد و... قدرت علماء، شجاعت، حقیقت گویی و قاطعیت ایشان را اثر تفقه در دین و آشنایی با مقامات حجج رب العالمین معرفی کرده اند.

استاد در ادامه بار دیگر تأکید می کنند که کار فقیه بسیار مهم تر و فراتر از اجتهاد

در فروع شرعیّه است و فقیه و وظیفه دارد علاوه بر نشر و ترویج حقایق مکتب معصومان: به مقابله با دشمنان و افشاء نقش یهود در مبارزه با توحید و ارتباط سیاسی یهودیان با سقیفه نشینان پردازد. از نظر استاد احیاء امر ولایت و مبارزه با ائمه شقاوت و انذار خلق، به سلاح ایمان، فقه و بصیرت در دین نیاز دارد و این سلاح در دست فقیه مؤمن موجود است و مرگ چنین فقیهی ضایعه ای جبران ناشدنی بر پیکر اسلام به شمار می رود.

### **تبیین حدیث شریف «اختلاف امتی رحمه»**

بخش دیگری از درس های استاد به تبیین حدیث شریف «اختلاف امتی رحمه» اختصاص یافته است. از نظر ایشان مراد از اختلاف ائمت، رفت و آمد آنان با معصومان: و بهره گیری از ارشادات علمی و عنایات معنوی آن بزرگواران است که وجودشان سراسر لطف و رحمت الهی است. این فیض رسانی بر دل فقهای که روح لایق و قلب خاشع دارند، از عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دوران غیبت کبری همواره تداوم دارد.

استاد در ادامه به نقش فقها در حفاظت از دین در برابر تحریف غالیان و بدعت باطل گرایان و تأویل جاهلان پرداخته و تأکید می کنند که فقیه با تشویق مردم به تفقه، جامعه خود را از مرتبه اعرابی به اوج مدنیت ولایت سوق می دهد.

به اعتقاد ایشان دوری از محمد و آل محمد صلوات الله علیهم موجب باقی ماندن در خلق و خوی بادیه نشینی و جاهلیت است. اما تمسک کنندگان به قرآن و سنت پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم) از آرامش روحی و سلامت نفس برخوردارند. دوری از مباحث ولایت و امامت سبب ابتلاء به دروس شیطانی و گرفتار آمدن در دام

تصوّف و قطب تراشی است.

### **تأکید بر لزوم تبلیغ معارف قرآنی و عترت در سطح جهانی**

مطلب دیگری که در این دروس بدان پرداخته شده لزوم تبلیغ و ترویج معارف قرآن و عترت در سطح جهانی است، چرا که براساس قرآن و سنّت، منطق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت: بر کل عالم پیروز خواهد شد و حضرت امام عصر (علیه السلام) حکومت جهانی تشکیل خواهند داد. از سوی دیگر امروزه با وجود وسایل ارتباط جمعی گویا همه سرزمینها به یک شهر تبدیل شده اند و فقیه با یک جهان خسته از رذائل و تشنه حقایق روبروست. لذا باید خود را برای مناظرات عقیدتی بزرگ جهانی آماده سازد، از تبلیغات و جاروجنجال معاندان نهراسد و با کالبد شکافی تبلیغات دشمن، انحرافات و مغالطات آن را کشف و برای مردم دنیا افشا کند. استاد همچنین نکاتی را درباره بایدها و نبایدهای تبلیغی ذکر کرده اند.

### **تأکید بر لزوم تفقه در ولایت به بیانی دیگر**

در ادامه بحث مجدداً به اهمیت آیه نفر و نقش این آیه شریفه در هدایت مؤمنان به سوی معصومین: و معرفی طریق و مبدأ تفقه اشاره شده است. استاد به بیان دیگری بر لزوم تفقه در اعتقادات به ویژه تفقه در شرط توحید یعنی ولایت خاندان رسالت: تأکید و معصومان: را ابواب معارف الهیه، به ویژه توحید، معرفی کرده اند.

### **طرح دو مقدمه برای ورود به بحث پیرامون آیه «سؤال»**

پس از تفسیر و تبیین آیه تفقه، با ذکر دو مقدمه زمینه برای بحث درباره آیه سؤال فراهم شده است. در مقدمه اول یادآوری شده است که براساس آیه چهل و

سوم سوره مبارکه رعد و آیه هفدهم سوره مبارکه هود، قرآن و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو شاهد حقانیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و پاسخگوی سؤالات مربوط به رسالت و دین خدا هستند. در مقدمه دوم، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آئینه علم و حکمت پیامبر، مدافع حقانیت و اهداف مقدس آن حضرت در جبهه فرهنگی، علمی و اعتقادی و پاسخگوی سؤالات و شبهات دینی مردم معرفی شده است. همچنین با اشاره به نقشه های دشمنان دین برای مخفی ساختن بُعد علمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عالم تراشی در برابر آن حضرت، محکومیت این توطئه دشمنان در آیات قرآن و احادیث عترت: شرح داده شده است.

### ذکر مدلول آیه «سؤال»

در آغاز بحث پیرامون آیه سؤال، این آیه شریفه بیانگر علم و حکمت اهل بیت: و مرجعیت علمی و معنوی ایشان معرفی شده است. سپس استاد یادآوری می کنند:

به نظر می رسد که مدلول «فسئلوا اهل الذکر» با آیه شریفه (نفر) یکسان باشد، در آیه نفر مؤمنین به تفقه و علم آموزی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی: خوانده شده اند، در این آیه هم شیفتگان علم بر اطلاع یابی از باب دانش الهی و باب دانشگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

مأمور گشته اند.

### بررسی علل مهجور ماندن آیه شریفه «سؤال»

استاد پیش از پرداختن به مقصد آیه شریفه براساس روایات معصومین: بحث مفصلی درباره مهجور و ناشناخته ماندن این آیه شریفه در اثر مکر دشمنان و بی توجهی دوستان مطرح ساخته و معتقدند مهجوریت آیه از آنجا ناشی می شود که برخی از روی عناد و بعضی از روی ناآگاهی «اهل الذکر» را علمای یهود یا مطلق علماء معرفی کرده اند در حالی که براساس روایات، مصداق «اهل الذکر» فقط عترت پیامبر: هستند.

## بررسی نقش یهود در مهجور شدن آیه «سؤال»

ایشان سپس به طور مبسوط به نقش یهود در این زمینه و هدایت جریان نفاق و همکاری یهود با سقیفه نشینان پرداخته اند. استاد یادآوری می کنند که سیاست یهود آن است که اهداف خود را مخفیانه و از پشت پرده و با هدایت عمال خویش پیش ببرد. به همین جهت برای مبارزه با اسلام با پیش انداختن منافقان قدرت طلب، از مبارزات خط سقیفه با قرآن و عترت پشتیبانی می نماید.

ایشان با ارائه مدارکی روشن می سازند:

۱. منع نقل و سوزاندن احادیث دستورالعملی بود که از سوی یهود به سران سقیفه القاء شد.
۲. یهود به دست سران سقیفه، کاری کرد که امر خداوند به تدبر در قرآن، تفقه در آیات و سؤال از متشابهات آن به فراموشی سپرده شود.
۳. سران سقیفه با هدایت یهود، علی رغم نهی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، مردم را به سؤال از یهود سوق دادند.
۴. سران نفاق از قبل، زمینه مخالفت با قرآن و ترویج تورات و مقدمات ورود فرهنگ یهود به جامعه اسلامی را فراهم کرده بودند.
۵. عمال یهود به نام شرع مطهر و با سلاح «قال رسول الله» ورود اسرائیلیات به جامعه اسلامی را رواج دادند.
۶. با هدایت یهود، حکومت به دست معاویه و بنی امیه افتاد و یزید، که ثمره حکومت خلفا بود، فرزند زهرای بتول (علیها السلام) حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را به شهادت

۷. طرح براندازی قرآن و عترت تا آنجا پیش رفت که ولید بن یزید قرآن را تیرباران کرد.

۸. معاویه در راستای اجرای سیاست شیطانی و مکر یهود برای از بین بردن دین مبین و نام مقدس خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) با نفس پیامبر یعنی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنگید و یزید با همین هدف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را شهید کرد، امروز نیز وهابیت با همین هدف شوم به انکار مقام رسالت، ولایت، شفاعت، توسل، غیبت، انتظار و تعظیم شعائر مذهبی می پردازد.

۹. یهود و عمال آن برای مبارزه فرهنگی علیه اسلام از یک سو نقل احادیث نبوی را منع کردند و از سوی دیگر به جاسوس یهودیان یعنی کعب الاحبار و شاگرد او ابوهریره مجوز حدیث گوئی دادند. کعب الاحبار وزیر فرهنگ خلفا «اهل الذکر» معرفی شد تا مردم به سراغ باب مدینه علم و حکمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نروند.

۱۰. در اثر نقشه یهود و منع مردم از تدبر در قرآن و جلوگیری از نقل احادیث نبوی، تفسیر به رأی در آیات قرآن و قیاس در شریعت اسلام رواج یافت.

۱۱. در جامعه پیرو سقیفه با معرفی یهود به عنوان مصداق «اهل الذکر» در اصول و فروع براساس مآخذ اسرائیلی فتوا داده می شد و بر همین اساس گریه بر میت را حرام کردند تا صدای معترضین را، که اولین و بزرگترین ایشان حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) بود، خاموش کنند و امروز هم فریاد فاطمیون و دل سوختگان شهید کربلا به گوش مردم عالم نرسد و افشاگری علیه ظلم و ظالم صورت نگیرد. امروز وهابیت بر همین اساس با عزاداری مخالفت و روضه خوانی را نفی می کند. مخالفت با مجالس توسل

و شعائر مذهبی دستورالعمل یهود است که به وسیله ایادی آنان، یعنی وهابیت و تصوف، صورت می گیرد؛ وهابیت عزاداری را از مظاهر شرک معرفی می کند و تصوف روز عاشورا را روز سرور می داند!

### یادآوری نقش ائمه و شاگردان مکتب اهل بیت: در مبارزه با توطئه یهود

استاد در ضمن افشاء و تحلیل نقشه های یهود و عمال آنان برای مبارزه با دین و حجت های خدا، بر مبارزه ائمه: با مروجین فرهنگ یهود و نقش اساسی و مهم مکتب اهل بیت: در حفاظت و نگهداری از کتاب و سنت نیز تاکید می کنند و یادآور می شوند که شاگردان مکتب اهل بیت: نیز در مبارزه با ترویج فرهنگ یهود، خدمات بزرگی را ارائه داده اند. ایشان همچنین بر ثمرات مبارزه با فرهنگ یهود اشاره کرده و یکی از وظائف مهم مسلمانان را اخذ علم از مآخذ صحیح و سرچشمه پاک دانسته اند.

### پرداختن به تفسیر تفصیلی آیه «سؤال» و بررسی آراء علماء

بعد از بررسی نقش یهود و خط سقیفه در مهجور کردن آیه شریفه سؤال، به تفسیر تفصیلی آیه پرداخته شده است. استاد با ذکر این نکته که امر به سؤال از «اهل الذکر» در دو آیه از قرآن یعنی آیه چهل و سوم سوره مبارکه نحل و آیه هفتم سوره مبارکه انبیاء مطرح شده است، به نقل و نقد آراء مفسران در ذیل این دو آیه پرداخته اند. ابتدا قول صاحب مجمع البیان را ذکر می کنند و می گویند:

«صاحب مجمع البیان (قدس سره) اگرچه اقوالی را در مورد معنی «اهل الذکر» می آورند ولی به مدلول روایاتی که «اهل الذکر» را اهل بیت: می دانند، نظر دارند». سپس استاد به بررسی قول شیخ انصاری (قدس سره) پرداخته و یادآور شده اند که ایشان در مقام رد استدلال به آیه سؤال بر حجیت خبر واحد، به سیاق آیه و قول منسوب به ابن

عباس، که «اهل الذکر» را یهود دانسته است، اشاره می کند ولی قول مختار شیخ اعظم همان مدلول اخباری است که از نظر ایشان مستفیض اند و «اهل الذکر» را اهل البیت: معرفی می کنند.

استاد در ادامه جهت روشن ساختن دیدگاه شیخ انصاری (قدس سره)، نه روایت از اصول کافی نقل کرده اند که در آنها تصریح شده مراد از «اهل الذکر» در آیه شریفه سؤال اهل بیت: هستند. در این روایات هم، مطلوب اثبات شده و اهل بیت: مصداق «اهل الذکر» معرفی شده است و هم، نفی ما عداها صورت گرفته و مصداق «اهل الذکر» بودن یهود و نصاری نفی شده است.

استاد با استناد به کلامی از مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) درباره قول منسوب به ابن عباس، که «اهل الذکر» را یهود معرفی کرده است، می گویند: «اولاً ابن عباس طرفدار تفسیر اهل الذکر به اهل کتاب نیست، ثانیاً مگر ابن عباس امام معصوم است که رد قولش کفر آور باشد» ایشان یادآور می شوند که نظرات ابن عباس تا زمانی در بین علمای شیعه محترم است که وفق مراد قرآن و عترت: سخن بگویند.

نظریه سومی که درباره آیه سؤال مطرح و بررسی شده، نظریه علامه مجلسی (قدس سره) است. ایشان در باب بزرگی از کتاب شریف بحارالانوار بیش از ۶۰ حدیث نقل می کند که براساس آنها اهل بیت: مصداق «اهل الذکر» و «المسئولون» هستند. علامه مجلسی (قدس سره) در تفسیر این آیه با مستفیض دانستن اخبار مربوط به «اهل الذکر» بودن اهل بیت: اقوال دیگر در تفسیر آیه شریفه سؤال را نفی و طرد کرده اند.

یادآوری اخبار ائمه: از مکر یهود و خنثی سازی آن

استاد مجدداً در شرح احادیث ذیل آیه سؤال به اخبار ائمه: از مکر شیطانی یهود می پردازند و یادآور می شوند که معرفی یهود به عنوان «اهل الذکر» نقشه خود



یهودیان، برای تکیه زدن بر مرجعیت علمی مسلمین بوده است.

ایشان به کارگیری تعبیر «یزعمون» و «يقولون» در طرح دیدگاه قائلان به «اهل الذکر» بودن یهود را نشانی از بی پایگی این قول معرفی می کند و تردید درباره دیدگاه ائمه: با استناد به قول منسوب به ابن عباس، که انتساب آن هم ثابت نشده است، را بسیار عجیب می شمارند.

استاد به این نکته توجه می دهند که ائمه: در کلام خویش گاهی برای نفی این دیدگاه که مراد از «اهل الذکر» یهودند، استدلال فرموده اند و گاه قائلان به این قول را لعن و تکذیب و یا سؤال از یهود را سؤال از جهال معرفی کرده اند. در کلام ائمه: ضمن تأکید بر مسئول بودن ائمه: مسئولیت علمی هر شخص و گروه دیگری به شدت رد شده است.

استاد همچنین تأکید می کنند که قرآن از دروغ پردازی، تخریب و کتمان حقایق توسط یهود، پرده برداشته و ائمه: از روح برتری جوئی و مبارزه فرهنگی یهود خبر داده و مسلمین را از مکر آنان بر حذر داشته اند. ایشان معتقدند که حدیث شریف منزلت علاوه بر بیان مقام و منزلت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشاندهنده تکرار تاریخ جنایات یهود علیه رسالت و وصایت است.

### **ترسیم نقشه یهود برای مصادره عنوان «اهل الذکر»**

استاد یادآور می شوند که یهود به خاطر دشمنی با پیامبران، به ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این شبهه را در جامعه مخاطبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پراکندند که فرستاده خدا باید فرشته باشد، غذا نخورد یا عمر جاودان داشته باشد، و سپس القا کردند که برای رفع شبهه، مسلمانان باید به یهود و نصاری مراجعه کنند. اما روشن است که

توقع پاسخ صحیح به این شبهه از سوی طراحان آن خطاست؛ حتی اگر طراح شبهه، مشرکین حجاز و غیریهود باشند باز هم رجوع به آنان که کینه، حسادت و دشمنی دیرینی با پیامبران علی نبینا و آله و علیهم السلام دارند، بی مورد است.

با تفقه در آیات مربوط به یهود روشن می شود که این قوم، گمراه و گمراه کننده اند. به طوری که گمراهی نصاری نیز از یهود سرچشمه می گیرد و موافقت مسیحیت با صهیونیسم گواه این مدعاست. در اسلام نیز مذاهب باطل، مثل وهابیت و تصوف، با واسطه یا بی واسطه، در بدو امر یا در تکمیل و رشد به یهود مربوط می شوند. گاه عمال یهود با عناوینی دینی و حوزوی در مراکز تفقه و تحقیقات شیعه نفوذ می کنند و به میدان عقاید اسلامی می آیند و یا با چهره دانشگاهی و به نام روشنفکری علیه ولایت و امامت مبارزه می کنند.

استاد سپس به برگزاری نکوداشت صوفیه انتقاد کرده و برخی مطالب یکی از کتاب های منتشر شده در این نکوداشت را به نقد کشیده اند.

### **بازگشت به بحث درباره آیه سؤال و نقد دیدگاه برخی مفسران**

سیر مباحث دوباره به بحث پیرامون آیه سؤال باز می گردد و استاد یادآور می شوند که رجوع به عالم خبیر در هر کاری، دستور عقل است و آیه سؤال در حقیقت عالم خبیر در دین را به ما معرفی می کند، در نتیجه عاقل سلیم النفس با دو بال عقل و وحی به سوی اهل بیت: حرکت می کند. ایشان سپس به نقد دیدگاه بعضی اصولیین می پردازند که آیه سؤال را بیانگر لزوم رجوع به هر عالم خبیری می داند و یهود را از مصادیق «اهل الذکر» معرفی می کند و معتقد است که چون سؤال مورد نظر آیه شریفه درباره فرشته بودن پیامبران است، پس مراد از «اهل الذکر» در این آیه

استاد نشانیدن غیر معصوم را در کنار معصوم با عباراتی همچون مرحله کامل و مصداق شاخص و... بی دلیل و باعث سرگردانی متفقهینی می دانند که علی رغم پرداختن به تفسیر قرآن، از تفاسیر اهل بیت: ذیل آیات الولایه بهره نبرده اند و با تعمیم مصادیق، برای مقامات اهل بیت: شریک قائل می شوند. ایشان در ادامه برای نمونه، دیدگاه صاحب تفسیر نمونه را درباره آیه «امه وسطاً» (۱) و آیه «شاهد» (۲) مطرح و نقد کرده اند. سپس یادآوری می کنند که اشتباه کاریهایی که در تفاسیری مثل تفسیر نمونه وجود دارد موجب سوء استفاده دشمن می شود به ویژه اگر حوزویان در برابر این اشتباهات ساکت باشند و اینگونه تفاسیر را نقد و بررسی نکنند.

در ادامه، معرفی یهود به عنوان «اهل الذکر» با استناد به سیاق آیه، مورد مناقشه قرار گرفته و تأکید شده است که ظهور سیاقی نمی تواند در برابر قرینه ایستادگی کند. برای تثبیت و روشن تر شدن این مطلب نیز به غلط بودن استناد به سیاق در تفسیر آیه «تبلیغ» (۳) و آیه «تطهیر» (۴) اشاره شده است.

### تأکید مجدد بر کم کاری حوزه در اعتقادات و نقد دیدگاه تفسیر قرآن به قرآن

در سیر مباحث بار دیگر نمونه هایی از انحرافات عقیدتی در حوزه، ذکر و بر لزوم اهتمام به تفقه در اعتقادات و مقدم داشتن آن بر فروع در حوزه تأکید شده است. استاد همچنین با یادآوری توجه داشتن مرحوم علامه طباطبایی به روایات

ص: ۷۴

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۳.

۲- - سوره هود (۱۱)، آیه ۱۷.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

۴- - سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

معصومین:، قول ایشان مبنی بر عدم لزوم مراجعه به بیان احدی حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در فهم معانی آیات را نقد کرده و با این مقدمه به طرح و نقد دیدگاه صاحب المیزان درباره آیه سؤال پرداخته اند.

### نقد نظر صاحب کتاب المیزان در تفسیر آیه «سؤال»

صاحب المیزان معتقد است با قطع نظر از مورد آیه، اهل بیت: مصداق «اهل الذکر» هستند امّا با در نظر گرفتن مورد آیه، مصداق «اهل الذکر» اهل کتاب، به ویژه یهودند، زیرا شبهه انداز، دشمنی است که سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب و پیروان او را نمی پذیرد، پس پاسخگو هم باید دشمن باشد تا او قبول کند!

استاد در پاسخ می گویند:

این مطلب به نظر ما قابل قبول نیست، زیرا اگر دشمن از گروه «فی قلوبهم مرض» است که فصل خصومتش «فزادهم الله مرضاً» است، یعنی پاسخگو هر که باشد قبول نمی کند، و اگر لایق هدایت است که بدون شک از هادی الهی، بهتر بهره مند می گردد.

### پیوند دادن آیه سؤال با برخی آیات دیگر برای تحکیم مطلب

در ادامه برای تحکیم این مطلب که مراد از «اهل الذکر» اهل بیت: هستند، آیه سؤال به آیات «من عنده علم الكتاب»، «شاهد منه» و «انه لذكر لك و لقومك» پیوند خورده و تأکید شده است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صاحب علم کتاب و شاهد رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پس تنها ایشان و اولاد معصومینشان: شأنیت و شایستگی دفاع علمی از مقام رسالت و حقانیت شریعت را دارند و خدای متعال نیز با تعبیر «کفی بالله» بر بی نیازی از مراجعه و سؤال از غیر معصومین: تأکید فرموده

### بررسی چند قول دیگر در تفسیر آیه سؤال

استاد یادآور می‌شوند که قرآن خود را برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و قوم آن حضرت، که به تصریح روایات، اهل بیت: هستند، «ذکر» معرفی کرده است. پس تنها اهل بیت: «اهل الذکر» و مسئول هستند. ایشان سپس قول صاحب المیزان، صاحب مجمع البیان و مرحوم علامه مجلسی را در تفسیر این آیه مطرح و بررسی کرده‌اند.

در ادامه نیز مطالبی از مرحوم آیه الله سید علی بهبهانی (قدس سره) در تفسیر آیه شریفه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» مطرح و مباحث پیرامون آیات مذکور جمع بندی شده است. پس از آن استاد به لزوم توجه به روایات تأکید فرموده‌اند و آن‌گاه دیدگاه صاحب تفسیر نمونه و نظریه صاحب المنهج القويم را درباره آیه سؤال به تفصیل نقل و نقد کرده‌اند.

بحث پیرامون آیه سؤال با ذکر مطالب مفصلی از کتاب لوامع صاحبقرانی، کتاب مصباح الهدایه و طرح تفصیلی دیدگاه مرحوم علامه سید هاشم حسینی تهرانی پی گرفته شده است.

### اشاره به برخی روایات اهل سنت و طرح دیدگاه دو مستبصر پیرامون آیه سؤال

در ادامه مباحث روایاتی از برخی منابع اهل سنت نقل شده که براساس آنها اهل بیت: مصداق «اهل الذکر» هستند. همچنین ذیل عنوان «نظریه یک مستبصر شهیر» دیدگاه آقای محمد تیجانی سماوی مطرح شده است. آقای تیجانی معتقد است که آیه سؤال نازل شده تا اهل بیت:؛ یعنی پنج تن آل عبا و نه نفر از فرزندان معصوم حضرت سیدالشهداء:، را معرفی کند. وی برای احتجاج با مخالفان با ذکر

سند به اعتراف برخی اندیشمندان و مفسران سنی به نزول آیه سؤال درباره اهل بیت: اشاره کرده است. آقای تیجانی همچنین به طور مستدل به رد دیدگاهی می پردازد که یهود و نصاری را مصداق «اهل الذکر» می داند.

بعد از طرح دیدگاه آقای تیجانی، نظر یک بانوی مستبصره نیز به نقل از کتاب ولایت اهل بیت: فی القرآن و السنه، تألیف حسین حسن الدریب مطرح شده است. این بانو نیز همچون آقای تیجانی در اثبات این معنا که مراد از «اهل الذکر» اهل بیت: است به بحث و استدلال پرداخته و با استناد به روایات و ارائه دلایل متقن با مخالفان احتجاج کرده است.

### **تأکید مجدد بر نقش ائمه در مبارزه با فکر یهود و لزوم مراجعه به اهل بیت (سلام الله علیهم) برای تفقه در دین**

پس از بحث تفصیلی پیرامون آیه سؤال استاد مجدداً به همکاری منافقین و یهود برای ایجاد تفرقه و مبارزه علیه اسلام اشاره می کنند و یادآور می شوند که خدای متعال برای حفظ دین اسلام و مکتب قرآن در برابر کینه توزی و حسدورزی یهود و ایادی او عترت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان کھف و حافظ در کنار قرآن قرار داده و بدین گونه از شریعت مقدسه نگهبانی کرده است.

حدیث ثقلین یادآور و بلکه امرکننده به این معناست که معارف و مقاصد قرآن را باید از عترت فرا بگیریم. لذا خداوند قرآن را فقط برای مؤمنان شفا و رحمت و برای مخالفان اهل بیت: مایه خسران معرفی می کند، زیرا مؤمنان با اعتقاد به ولایت و امامت، قرآن را با عترت: تفسیر می کنند. به علاوه در جانب تکوین نیز، نظر کیمیا اثر عترت: شرط توفیق و پیروزی مفسر و متفقه در قرآن است. پس هیچ کس بدون هادی آسمانی به حقیقت

نمی رسد و تفسیر قرآن بدون مبین الهی ممکن

نیست.

پرداختن به تفسیر آیه شریفه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»

استاد با این مقدمات به سراغ تفسیر آیه شریفه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» می روند و پس از ذکر چند روایت از منابع اهل سنت در ذیل این آیه، که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اعلم به قرآن و تأویل آن معرفی کرده اند، بیان علامه بلاغی (قدس سره) را درباره تفسیر این آیه شریفه مطرح می سازند.

علامه بلاغی دیدگاه مفسرانی را که «واو» را در «و الراسخون فی العلم» «واو» استیناف گرفته اند، نقد کرده و با ارائه دلائلی به اثبات این مدعا پرداخته که «واو» در «و الراسخون فی العلم» «واو» عاطفه است.

استاد بعد از نقل و تبیین دیدگاه علامه بلاغی، برخی از آثار و پیامدهای نفی علم تأویل قرآن از اهل بیت: را بیان می کنند و سپس به اثبات عالم بودن اهل بیت: به تأویل قرآن می پردازند. همچنین یادآور می شوند که نفی علم به ذات خداوند، و ترک تعمق در این زمینه، که رسوخ در علم معرفی شده است، نه از باب تقصیر، بلکه از باب قصور امکانی است؛ پس راسخون در علم ضمن عالم بودن به تأویل قرآن و آگاهی از اسرار و بواطن کلام الهی به قصور در علم به ذات حق تعالی معترفند.

در ادامه همین بحث، قرآن غنچه ای معرفی شده که شکوفائی و عطرافشانی آن مشروط به تابش آفتاب ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت: است، در نتیجه کسانی که از نظام ولایت بیرونند، از فهم واقعی قرآن محروم و در رسیدن به رضایت الهی ناموفق اند.

ص: ۷۸

## تأکید بر احتیاج قرآن به مبین الهی

استاد تأکید می کنند که براساس آیه ۴۴ سوره مبارکه نحل، قرآن مبین می خواهد و با این استدلال که قرآن نور است و برای روشن شدن، به نور دیگری نیاز ندارد، نمی توان نیاز قرآن به مبین را نفی کرد؛ زیرا عوامل متعددی مانع بهره مندی غیرمعصوم از نور کتاب خدا می شود. چنان که کندی علی رغم نور بودن قرآن به نوشتن کتاب «تناقض القرآن» اقدام کرده است. پس قرآن کتاب طب است و تبیین و حتی ترجمه آن باید با نظر طیب آسمانی صورت گیرد.

اهل بیت: حافظ قرآن و مفتاح و میزان علوم و اسرار قرآن کریم هستند، به همین جهت ما به معرفت یابی نسبت به اهل بیت: امر شده ایم. به عبارت دیگر عدم شناخت اهل بیت: به معنی عدم شناخت قرآن و نرسیدن به حیات طیبه و رستگاری است. چنان که در احادیث نیز تصریح شده است، نجات انسان از مرگ جاهلی در گرو شناخت امام و حجت الهی است.

استاد با بیان این نکته که قرآن و عترت مرآت یکدیگرند، راه شناخت امام را مراجعه به قرآن می دانند و معتقدند که اوصاف امام الهی به گونه ای روشن در قرآن بیان شده است به این صورت که، امام فصل الخطاب، قاطع و به دور از عوامل تحیر است. اوصاف ذکر شده برای ائمه: منحصر به ایشان است و احدی را نباید و نمی توان با آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مقایسه و ویژگی های آن بزرگواران را به دیگران تعمیم داد.

استاد همچنین با اشاره به برخی پیامدهای ناگوار تعمیم آیات ولایت به مکر و سیاست یهود در این زمینه تذکر می دهند و نمونه هایی از تبلیغات شیطانی یهود را



مطرح می سازند.

در پایان این بخش نیز آمده است:

از آنچه گذشت، اجمالاً اهمیت اصول عقائد خاصه شرط توحید، یعنی ولایت و امامت هداه مهدیین: معلوم گردید.

اگرچه در این کار مهم و اهم اصول، کم کاری شده است، ولی بعضی علمای شیعه و مرزبانان عقائد حقه به شرح و بیان عقائد پرداخته و از حقائق دین و مکتب معصومین: دفاع نموده اند.

طالب فقه فروع شرعیّه، قبل از پرداختن به تحصیل اصول فقه باید به تحصیل اصول عقائد پردازد و از کتبی که علماء در این باب نوشته اند استفاده کند.

### **انتقاد به کم لطفی برخی در حق مرزبانان عقاید**

استاد همچنین بر وجوب تفقه در علائم ظهور و اهتمام ویژه به آیات ولایت و نیز بر نقش و تأثیر القاء دشمنان دین در سستی و کم کاری نسبت به اصول عقائد، به ویژه شناخت امام عصر(علیه السلام)، تأکید می کنند. ایشان با انتقاد به کم لطفی برخی در حق مرزبانان عقاید، عامل اصلی این کم لطفی ها را دشمنان ولایت و امامت دانسته اند که با واسطه یا بی واسطه افراد ساده لوح را فریب می دهند تا به بهانه دفاع از فقه و فقاقت به مرزبانان عقائد بتازند!

استاد بی توجهی به اخلاق را عامل دیگری می دانند که زمینه ساز اهداف دشمن در مبارزه با مدافعان حریم عقاید می شود. ایشان ضمن تذکر به این نکته که درس اخلاقی که مبدأش آیات و روایات و ختامش ذکر و روضه مصائب اهل بیت: باشد، مفید و مؤثر است، نمونه هایی از بی اخلاقی هایی را ذکر می کنند که ثمره دوری از

تعالیم اهل بیت: و هم آغوشی با صوفیان عارف نماست.

### ذکر و بررسی علل کم توجهی به عقاید در حوزه های علمیّه

استاد در ادامه به مناسبت به بررسی علل استهزاء مجالس توسّل و طعن بر مجالس اهل بیت: می پردازند و ارتباط این امور با منع حدیث و حدیث سوزانی خط سقیفه را تشریح می کنند. ایشان برای کم توجهی به عقاید در حوزه و کمبود فقیه در موضوع عقاید پنج علت ذکر می کنند:

۱- بی توجهی به آیات و روایاتی که وظیفه مردم را در قبال ولایت و امامت بیان می دارد، از جمله آیه شریفه (نفر) و مدلول (اولی) آیه نفر که در جهت تفقه در اصول عقائد خاصه ولایت و مهدویت است.

۲- تحقیر مباحث ولایت و مهدویت با القاء دشمنان دانا و فریب خوردن دوستان نادان.

۳- بی توجهی به تاریخ دشمنان دیروز و استعمارگران امروز.

۴- فرار از مسئولیتهای ناشی از طرح مباحث عقیدتی بویژه مباحث ولایت و مهدویت.

۵- بی توجهی نسبت به اولویتهای، ضرورتها و احتیاجات علمی، تحقیقی و تبلیغی حوزه.

استاد سپس به توضیح موارد پنجگانه می پردازند و در تبیین مورد پنجم یادآور می شوند که اگر معتقدات حوزویان با ادله همراه نشود و دچار ضعف گردد به کل جامعه آسیب عقیدتی وارد می شود. همچنین تأکید می کنند که صرف علم به فروع شرعیّه پاسخگوی مسائل جوامع بیگانه نیست و در آن جوامع باید از اصول عقائد و

امتیازات تشیع سخن گفت و انحرافات و کمبودهای سایر ادیان و مذاهب را تشریح کرد زیرا در پرتو پرداختن به مسائل اعتقادی و توجه دادن به ولایت اهل بیت: است که حق جویان مستعد، هدایت می یابند، در نتیجه تفقه در اصول عقائد بر تفقه در مسائل فرعیّه تقدم رتبی دارد و باید در اولویت باشد. ایشان با یادآوری مجدد پیامدهای ناگوار بی توجهی به فقه عقاید تأکید می کنند که شناخت فروع شرعیّه در رتبه دوم قرار دارد و بعد از شناخت اصول دین و آشنایی با بزرگی و صاحب اختیاری حجج رب العالمین، نوبت به شناخت فروع شرعیّه و مسائل مربوط به آن می رسد.

### **بحثی درباره مقدمات تفقه در مسائل شرعیّه**

استاد در پایان این بخش بحثی نیز درباره مقدمات تحقیق و تفقه در مسائل شرعیّه فرعیّه مطرح می سازند و به تشریح مبدأ تأسیس اصول فقه و غایت و هدف آن می پردازند و فرق استنباط احکام از اصول متخذ از قرآن و سنت با روش عامّه، یعنی قیاس و تفسیر به رأی را بیان می کنند.

### **ذکر آیات و احادیث باب ۹ از «ابواب الآيات النازله فيهم» از کتاب الامامه بحار الانوار**

در انتهای کتاب نیز آیات و احادیث در «باب أنهم: الذکر، و اهل الذکر، و انهم المسؤولون، و أنه فرض علی شيعتهم المسأله، و لم يفرض عليهم الجواب» به همراه تفسیر آیات و بیانهای مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) ذیل روایات از کتاب شریف بحار الانوار، جلد ۲۳، نقل و سپس ترجمه آنها ذکر شده است.

### **ذکر شعری از حاج آقا امیر ایزدی همدانی (دام عزّه)**

حسن ختام این مجموعه شریف نیز اشعار بلند و رسائی از شاعر اهل بیت:، جناب استاد امیر ایزدی همدانی (دام عزّه) است که آیه سؤال را در آیینۀ شعر به تصویر کشیده است.

در پایان از کلیه دانشورانی که در آماده سازی اثر حاضر همکاری داشتند، خاصه محقق گرامی جناب آقای دکتر اصغر غلامی (دام عزه) تشکر و قدردانی می شود. امید است این اثر برای حوزویان و دانشگاهیان و همه متفکران در اعتقادات سودمند باشد.

مجمع مطالعات و تحقیقات مسائل امامت و مهدویت

رجب المرجب ۱۴۳۶ ه . ق

ص: ۸۳







سلام بر حصن حصین و بنای استوار و اقوام الهی، که قرآن مردم را به سوی آن هدایت می کند. (۱)

دژی که بر کاملترین نقشه، بدست اکمل انسانها ساخته شده و همه نیازهای پناهندگان را با تمامی نعمتی که دارد برآورده می نماید. (۲)

ص: ۸۷

- 
- ۱- قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ...»، سورة اسراء (۱۷)، آیه ۹. ... عن ابی عبد الله (علیه السلام) فی قول الله تعالی: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ...»، قال: «یهدی الی الامام». ... عن ابی جعفر (علیه السلام) «ان هذا القرآن یهدی...» قال: «یهدی الی الولاية»، البرهان، ج ۴، ص ۵۴۰. «ان الكتاب لما كان هادياً الی جمیع ما یحتاج الیه المتقون و المؤمنون، فمن اهم مظاهر الهدایه و اعظمها حاجه هی الهدایه الی الخلیفه النبی ۶ فان لم یهد الیه لم یکن هدی للمتقین و...» راجع: المنهج القویم فی اثبات الامامه من الذکر الحکیم، تألیف فقیه عظیم الشان، آیه الله السید محمد رجائی موسوی (دام ظلّه).
- ۲- قال الله تبارك و تعالی: «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیناً»، مائده (۵)، آیه ۳، راجع: البرهان، ج ۲، ص ۳۷۲ الی ص ۳۹۸، این دژ کامل، دژ ولایت و امامت است.



سلام بر پناهگاه بشر که با ارکانی قوی بنا شده و به اذن خداوند متعال، رفیع ترین خانه امن (۱) برای بشریت است.

سلام بر محمد خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) و بر عترت طاهرین ایشان: و لعن بر اعداءشان.

اهل اطلاع می دانند که دشمنان اسلام برای نابودی دین مبین و شریعت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم)، مبارزه با ولایت و امامت و حذف اعتقادات شیعه اثنی عشریه را دنبال می کنند.

دستگاههای جاسوسی دشمنان دولت کریمه عترت: یعنی «بنی اسرائیل» دیروز و «صهیونیست» امروز خوب فهمیده اند که علت مبقیه دین اسلام و عامل جاودانگی قرآن، ولایت، ارشاد و هدایت اهل بیت: می باشد. (۲)

آنان با مطالعه کتب سماوی قبل و دقت در آیات قرآن و روایات فریقین می دانند، امامت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، در عترت طاهرین: باقی و بوسیله حکومت و رهبری حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به اوج عظمت ظاهری و

ص: ۸۸

---

۱- قال الله تبارک و تعالی: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»، سورة آل عمران (۳)، آیه ۹۷، راجع: البرهان، ج ۲، ص ۷۱، و قال تبارک و تعالی: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا»، سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۵؛ راجع: البرهان، ج ۴، ص ۳۳۵، این پناهگاه امن، ولایت و امامت است.

۲- [در حال حاضر در ۲۵ دانشگاه در آمریکا و کانادا، درس مطالعات اسلامی تدریس می شود ولی استادان و معلمان همه یهودی هستند و ۸۰ اسرائیلی!!!...] خاورشناسی توطئه ی خاورشناسان، نوشته ی مریم جملیه، ترجمه ی غلامرضا سعیدی؛ جمله ی مذکور از مقدمه ی مترجم است: نقل از کتاب شهید مطهر افشاگر توطئه، ص ۲۲۴، نوشته ی دانشمند متتبع مرحوم استاد ابو الحسنی (منذر) ۱.

باطنی خود می رسد.

ناگفته نماند که این دانستیها را دشمنان برای بقاء خود و حکومتشان کسب کرده، تلاششان در جهت اطلاع یابی از تشیع و مکتب غنی اهل بیت: برای خدا و رسیدن به معارف الهیه بوده و نیست.

آنها با حسادت و استکبار فراوان، پای نابودی علت مبقیه دین و حافظ اسلام یعنی ولایت و امامت ائمه اطهار: ایستاده اند.

البته دشمنان، حماقت به خرج می دهند و از این نکته غافل می شوند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی: از باطن آلوده و شیطانی آنها خبر داده و بوسیله ارشادات الهیه، فقهای دین و مرزبانان ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را آماده مبارزه با آنان نموده اند.

براستی دشمنان عترت طاهرین: علیرغم آگاهی هایی که دارند، بسیار نادان اند.

آنان بارها و بارها، در طول قرون و اعصار، در این میدان شکست خورده و بحول الله تعالی به ذلت کشیده شده اند، ولی باز جاه طلبی، هوای نفس و نادانی آنها به باطن حقایق دین و عترت طاهرین: باعث شده، در جنگ تسلیحاتی و بیشتر فکری و فرهنگی علیه دین و پیشوایان آن تلاش نمایند.

در واقع دشمنان دین، از عظمت منطق اسلام و بزرگی دستورات رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: ایشان با خبرند اما چون اهل ایمان نیستند و دل به خدا و جهان غیب نداده اند، از بسیاری از حقائق و واقعیت های غافلند، همین کور دلی را اینان نسبت به نگهبانان اسلام و مکتب ولایت یعنی فقهاء شیعه دارند، آنها فقهای شیعه را خوب می شناسند و بارها از این مرزبانان عقائد حقه، شکست خورده اند ولی باز در

اثر قدرت طلبی و کوردلی به میدان مبارزه آمده، هر روز با عنوانی تازه و ظاهری آراسته علیه اصل هدف فقهاء و مراد آنان یعنی ولایت و مهدویت فعالیت می کنند.

## شناخت راه

قرآن کریم و روایات معصومین:، در مورد صراط مستقیم و خط اولیاء الله، بیانات بلند و اطلاع رسانی کافی دارند.

این دو ثقل بزرگ الهی پیرامون خط دشمنان دین نیز افشاگری نموده و جامعه مسلمین و شیعیان راستین را از فریب و نیرنگ آنان هشدار و انذار می نمایند.

مسلمانان در هر نمازی که می خوانند بوسیله سوره حمد، اجمالاً به فقه اولیاء الله و راه آنان و به شناخت خطوط انحرافی مرور می کنند.

طالب فقه تفقهش از سوره حمد آغاز می گردد، و با عمل به دستور «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>(۱)</sup> به بالاترین شناخت نسبت به «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، «مَعْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» می رسد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) منقول است که فرمودند:

«لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ»<sup>(۲)</sup>.

در عبادتی که تفکر نباشد خیری نیست.

ص: ۹۰

---

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲، البرهان، ج ۳، ص ۵۱۸، این آیه از آیات ولایت و امامت است.

۲- - بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۹.

از امام کاظم (علیه السلام) منقول است که فرمودند:

«إِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ» (۱)

برتری فقیه و فردی که دین را می فهمد بر فرد عابد، همچون برتری خورشید بر ستارگان است.

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منقول است که فرمودند:

«فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ» (۲)

تحمل یک فقیه برای شیطان از هزار عابد سخت تر است.

### حکمت یا معرفت الحجه

در بین جامعه اسلامی فقط فقهای عظیم الشان شیعه هستند که بیشتر و بهتر از دیگران به امر تفقه و دستورالعمل آیه شریفه «نفر» توجه و عمل نموده اند. فقهای شیعه که خود مبلغ تفقه و راهنمایان این امر عظیم می باشند، در اثر تفقه و مطالعه دقیق پیرامون ولایت و مهدویت، به مفتاح بصیرت و مدینه حکمت دست یافته، عامل به آیه شریفه «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» (۳) شده، گوی سبقت را در بصیرت و حکمت یعنی معرفت حجج الهیه از دیگران ربوده اند.

مگر نه اینست که خدای متعال می فرماید:

ص: ۹۱

۱- همان، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۲۵.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۸؛ البرهان، ج ۱، ص ۳۴۹، این آیه پیرامون ولایت و مهدویت است.

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۱)

و مگر روایات، حکمت را به «معرفه الحجه» معنا و تفسیر نکرده است؟ (۲)

و مگر مودت و معرفت اهل بیت: موضوعیت (۳) نداشته، اساس اسلام و فوق کل عبادات محسوب نمی شود؟

مگر امام صادق (علیه السلام) نمی فرمایند:

«لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (۴)

هر چیزی را اساس و پایه ای است و پایه اسلام محبت ما اهل بیت است.

و نیز

«إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ» (۵)

بالتر از هر عبادت عبادتی است و محبت ما اهل بیت بهترین عبادت است.

### آگاهی به خط دشمنان دین

فقهای شیعه با تفقه در آیات قرآن خاصه آیات ذمّ یهود و نصاری خط دشمنان

ص: ۹۲

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۹، ترجمه: (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد، و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است.

۲- - البرهان، ج ۱، ص ۵۶۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۳، ... عن ابن عباس فی قوله تعالى: ... يعلمهم الكتاب و الحکمه، قال: الكتاب القرآن و الحکمه و لایه علی بن ابیطالب (علیه السلام).

۳- - در این موضوع آینده سخن خواهیم داشت. انشاء الله تعالی

۴- - الکافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۲.

۵- - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱، ح ۴۸.

دین را خوب می شناسند.

آنها با تعلیم از سوره حمد و شناخت اجمالی «مغضوب علیهم» به جستجوی کامل درباره یهود می پردازند و پرونده آنها را نه از صدر اسلام، بلکه از زمان پیامبران گذشته تا به امروز تحت توجه و بررسی قرار می دهند.

قرآن می فرماید:

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغُضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۱).

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ: كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، كُلَّمَا أَرَادَ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ هَلَكَةَ آلِ مُحَمَّدٍ قَصَمَهُ اللَّهُ» (۲).

جابر از حضرت باقر (علیه السلام) درباره آیه ی: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»، هر وقت آتشی برای جنگ افروزند خدا خاموش می کند. فرمودند: هر یک از ستمگران که بخواهد به کشتار آل محمد دست بزند خدا او را نابود می کند.

فقیه در پی شناخت «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» که مورد غضب دشمنان اسلام است حرکت می کند و پیرامون علت آتش افروزی اعداء و فسادانگیزی آنها تفقه می نماید و به نتیجه می رسد.

آیا نتیجه چه می شود؟

ص: ۹۳

---

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۴.

۲- - بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۹۸، ح ۵۰ و ج ۲۴، ص ۳۰۹، ح ۱۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۱.

قرآن می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّهٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ» (۱).

«ما أنزل» چیست که بر یهود و نصاری نازل شده و باید اقامه گردد؟

چه دستورالعمل مهمی بر آنان نازل گشته که اقامه آن برکات داشته است؟

در حدیث حضرت امام باقر(علیه السلام) نقل شده، که آن مهم «ولایت» بوده است. (۲)

باز قرآن می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسِتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۳).

در مورد این قسمت از آیه شریفه:

ص: ۹۴

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۶، ترجمه: و چنانچه آنها به دستور تورات و انجیل خودشان و آنچه که از سوی پروردگارشان به سوی آنها نازل شده قیام می کردند، البته از هر گونه نعمت از بالا و پایین برخوردار می شدند، (لیکن) برخی از آنان مردمی میانه رو و معتدل، و بسیاری از آنها بسی زشتکار و بد عملند.

۲- - الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۶؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۶، ح ۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۴۹.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۸، ترجمه: (ای پیغمبر) بگو: ای اهل کتاب، شما ارزشی ندارید تا آنکه به دستور تورات و انجیل و آنچه که به شما از جانب خدا فرستاده شده قیام کنید. و همانا قرآنی که به تو از سوی پروردگارت نازل شد (به جای آنکه به آن ایمان آرند) بر کفر و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود، در این صورت (تو ای پیغمبر) بر حال کافران نباید تأسیف خوری.

«... وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»

از حضرت امام باقر (علیه السلام) منقول است:

«هِيَ وَلَايَتُنَا» (۱)

و در مورد

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا»

حضرتش می فرماید:

«هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» (۲)

پس غیر از ادله تاریخی و حدیثی منقول از فریقین پیرامون آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (۳) فقیه و متدبر در قرآن کریم بر اینکه «ما انزل» ولایت و امامت است، دلیل داشته، اقامه برهان می نماید.

فقه‌های شیعه می دانند بعد از توحید اول چیزی که از طرف حق تعالی نازل شده است و بر تمام «احکام» تقدّم رتبی دارد، مسئله ولایت و امامت است.

آنان به فساد انگیزی و ستمگری معاندین، خاصه، یهود، آگاه بوده، می دانند که این مخالفتها، به صدر اسلام منحصر نمی شود و به دشمنی با «ما انزل» یعنی ولایت و امامت در ازمنه سابقه بر می گردد.

ص: ۹۵

۱- - مختصر البصائر، ص ۲۰۳.

۲- - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۴، ح ۸.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.



فقهای شیعه با تدبیر در آیه:

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»<sup>(۱)</sup>

و آیه:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»<sup>(۲)</sup>

حتی به نوع روش مخالفین اسلام در براندازی علت مبقیه این مکتب الهی، آگاهی داشته و برای مبارزه با «تحریف» و «اخفاء» حقائق سعی و تلاش دارند.

می دانید پیشگیری مقدم بر درمان است، فقهای شیعه برای پیشگیری و مبارزه با مرض تحریف و اخفاء حقائق، مردم را به آیاتی مثل:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»<sup>(۳)</sup>

ص: ۹۶

---

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۱۳، کلمه و کلمات ائمه ی معصومین : می باشند و اسامی آن حضرات در تورات و انجیل بیان گردیده ولی یهود و نصاری، دست به تحریف زده علم مخالفت را با این بزرگواران برداشتند. راجع «مصقل صفا» نوشته ی علامه میر سید احمد علوی عاملی، با گفتاری از: پرفسور «هانری کربن».

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۱۵، ترجمه: ای اهل کتاب! تحقیقاً رسول ما به سوی شما آمده که حقایق و احکام بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی را پنهان می دارید برای شما بیان می کند و از سرِ بسیاری (از خطاهای شما) در می گذرد. همانا از جانب خدا برای (هدایت) شما نوری (عظیم) و کتابی آشکار آمد. البرهان، ج ۲، ص ۴۱۸، نور، پیامبر ۶ و ائمه : هستند.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۵۱، ترجمه: ای اهل ایمان! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند، و هر که از شما مؤمنان با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱)

توجه می دهند و برای درمان این مرض فرهنگی، با تدریس، نوشتن کتاب و خلاصه دفاع از دین و مبارزه با افکار ضد ولایت و مهدویت که به اشکال مختلف در جامعه ظاهر می گردد، مثل افکار التقاطی، عرفان نمایانه، روشنفکر مآبانه و مخالف با شعائر مودت، به وظیفه خود عمل می نمایند.

### هر لحظه به شکلی

مخالفین ولایت و معاندین امامت، یعنی یهود با زمینه سازی منافقین دیروز و امروز برای فریب مردم و گرمی بازار خود، هر لحظه به شکلی در آمده، عنوان، لحن و طرز گفتار و تبلیغ خود را عوض می کنند.

یکی از فریبنده ترین این عناوین و اشکال، عنوان مرجعیت علمی در بین جامعه اسلامی است که آنها با جعل و دروغ برای خود درست کرده اند.

ص: ۹۷

---

۱- - سوره توبه (۵)، آیه ۲۳، ترجمه: ای اهل ایمان! شما پدران و برادران خود را نباید دوست بگیرید اگر که آنها کفر را بر ایمان بگزینند، و هر کس از شما آنان را دوست گیرد چنین کسانی بی شک ستمکارند. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۳۸۵، قرآن کریم کفر به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کفر به ایمان می خواند: و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله .... سوره مائده (۵)، آیه ۵، تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۰۵.

فقهای شیعه با تفقه در آیه شریفه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» (۱)، و تدبیر در روایات کثیره، مسؤل علمی و عملی و مرجعیت الهی در آیه شریفه «فَسَيُلْأَوُّ أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲) را فقط اهل بیت:، می دانند و بیدار تبلیغات «مُحْرِفِينَ كَلِمًا»، «مغضوب علیهم» و بدتر از آنان منافقین و پیروان جبت و طاغوت، هستند.

ما در این دروس می گوئیم که آیه سؤال هیچ ربطی به یهود ندارد و «أهل الذکر» فقط اهل بیت: می باشند.

## سد ابواب

فقهاء با تفقه در آیات مربوط به علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: و تدبیر در روایاتی مثل «سد ابواب» (۳) خود از سرچشمه علم و حکمت قرآن و عترت: استفاده کرده، حوزویان را فقط به این سرچشمه ارجاع می دهند.

فقهای شیعه، با دارائی بزرگ قرآن و عترت:، خود و حوزه های شیعه را بی نیاز از آراء فلاسفه و دستورات عرفان نمایانه می دانند و با هشدار جامعه، ابواب فرهنگی بیگانگان را مسدود می کنند.

ص: ۹۸

---

۱- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴، تفسیر البرهان، ج ۷، ص ۱۳۱، این آیه پیرامون مرجعیت الهی اهل بیت: است.

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۳، ما در مورد این آیه ی شریفه بحث خواهیم کرد.

۳- - حدیث سد ابواب در کتب عامه موجود است، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، (تألیف فقیه عظیم الشان آیه الله فیروز آبادی) ج ۲، ص ۱۸۲، طبق این حدیث شریف همه ی ابواب به مسجد مسدود گشت، الا باب ولایت و امامت، یعنی عبادت باید با ارتباط به این خانه انجام گیرد، دستور ذکر و رکوع و سجود، فقط کار صاحب الولایه است و دستور غیر اهل بیت: مطاع نیست.

## شرط توحید

فقهای شیعه در آیه شریفه «وَسَيَسْئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (۱) تفقه داشته، و با اعتقاد راسخ به شرط توحید، که ولایت و مودت اهل بیت: است، با عبادت علمی و عملی (۲) «مغضوب علیهم» و «ضالین» و پیروان «جبت» و «طاغوت» شدیداً مخالفت می کنند.

## دو گفتار

قال العلامة السيد علی البهبهانی (قدس سره):

«فاعلم أنها «ای الآیه المذكوره» تدل علی اختصاص الامامه و الخلافه بمولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابنائه الطاهرين سلام الله علیهم اجمعین، توضیح ذلك...» (۳)

و قال العلامة، السيد شهاب الدين النجفی المرعشی (قدس سره)، فی ربط ذیل الآیه بما قبلها:

«لا یبعد تعمیم الآلهه بحيث یشمل کل ما عبد من دون الله، فیشمل صنمی قریش» (۴)

ص: ۹۹

- 
- ۱- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۵، روایات ذیل آیه ی شریفه را به دقت نگاه کنید، آیه در مورد توحید است ولی روایات ذیل آیه پیرامون ولایت رسول خدا ۶ و امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تفسیر برهان، ج ۷، ص ۱۳۳؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۶.
  - ۲- - عبادت علمی یعنی پذیرفتن فرهنگ و افکار دشمنان دین و عبادت عملی یعنی پیروی از آنان در اعمال و اخلاق.
  - ۳- - الامام علی (علیه السلام) من حبه عنوان الصحیفه، آیت الله رحمانی همدانی ۱ بنقل از: مصباح الهدایه، ص ۱۸۴.
  - ۴- - همان، بنقل از هامش: احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۴۶.

ترویج فرهنگ بیگانه، مکتب تراشی در برابر عقائد حقّه، حزب گرائی صوفیه، تبلیغ جیت و طاغوت و مبارزه با شرط توحید، یقیناً یک نوع عبودیت غیر توحیدی و همراه با شرک است.

إذا شئت أن ترضى لنفسك مذهباً

ينجيك يوم البعث من ألم النار

فدع عنك قول الشافعي و مالك

و أحمد و النعمان أو كعب الأخبار

و وال أناسا قولهم و حديثهم

روی جدنا عن جبرئیل عن الباری (۱)

اگر مذهب و راه صدقی بخواهی

نجات دهد روز حشر و گواهی

برو دست از اهل طغیان تو بردار

شوند آل احمد برایت پناهی

### کمی از زیاد

فقهای شیعه می دانند، آنچه از بزرگی بزرگان عالم، اهل بیت: به پیروان آنها

ص: ۱۰۰

رسیده، کمی از زیاد و قطره ای از اقیانوس و دریا است.

ظرفیتهای کم، افکار ناتوان، مردم نا مستعد و مهمتر وجود منافقین و ایادی یهود، در جامعه، باعث گردید خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) از کمالات آل عصمت: برای همه بیان نکنند و بعضی از آن کمالات را به صورت رمزی و سرّی بیان دارند.

«لَوْ لَمَا أَنْ يَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنْهُمْ قُلُوبًا أَوْ كَثُرُوا إِلَّا قَامُوا إِلَيْكَ يَأْخُذُونَ التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ فِي ذَلِكَ الْبَرَكَةَ» (۱).

توصیف تو یا علی به دنیا نکنم با مردم پست شرح معنا نکنم

توصیف تو خوبست علی با زهرا با اهل، صفات بحر اخفاء نکنم

مگر آنچه در کمالات این خانواده در کتب سابقین و روایات آمده از گزند حوادث یعنی از خطر سرقت دزدان جهانی «یهود» و سقیفه نشینان در امان بوده است؟

چه خوب گفته اند که سه کس کمالات و فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آنطور که باید بیان نداشتند، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از ترس منافقین و افراد کم ظرفیت، و دوستان از ترس، و دشمنان از حسد، و با این حال شرق و غرب عالم را بزرگی فضائلش پر کرده است.

ص: ۱۰۱

۱- - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۱، ح ۱۸؛ در پاورقی شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۶۴. ترجمه: اگر نبود ترس از اینکه گروههایی از ائمتّم درباره ی تو همان گویند که ترسایان درباره ی عیسی می گفتند، درباره ی تو چیزهایی می گفتم که از میان مردم گذر نکنی مگر آنکه خاک پایت را برای تبرّک می بردند.

فقهای شیعه، که مرزبانان ولایت و امامتند، این اصل مهم را از اصول دین می‌شمرند.

قال المحقق الاکبر، الطوسی (قدس سره):

«اصول الدین ثلاثه: التصدیق بوحدانیة الله عزّ وجلّ فی ذاته و العدل فی افعاله، و التصدیق بنبوه الانبیاء و التصدیق بامامه الائمه المعصومین»<sup>(۱)</sup>

و قال العلامة البهبهانی (قدس سره):

«ان الامامه من اصول الدین و الاعتراف بامامه الامام و ولایتہ کالاقرار بنبوه النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) من الاصول لامن الفروع، و لذا قال (صلی الله علیه و آله و سلم): من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه»<sup>(۲)</sup>

### توجه به احادیث

توجه به احادیث دریچه هائی از فقه و معرفت را به روی انسان متفقه می‌گشاید.

شما ببینید حدیث مشهور بین فریقین «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>(۳)</sup> چه دلالت روشنی در وجوب «معرفه الحجه» دارد و چه مقدار برای ارائه طریق و راهگشائی افراد طالب حقیقت، دارای اهمیت است.

ص: ۱۰۲

---

۱- الامام علی (علیه السلام) من حجه عنوان الصحیفه، آیت الله رحمانی همدانی، ص ۵۰۰؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۲۸؛ مرآة العقول، ج ۷، ص ۱۲۸.

۲- مدرک قبل، به نقل از: مصباح الهدایه، ص ۱۱۴.

۳- این حدیث و نظائر معنوی آن «بغیر امام، لیس فی عنقه بیعه و...» در مدارک عامه نظیر: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸، کتاب الاماره؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۵۶، نقل شده است.

کتاب این مقدمه، مستبصرین فراوانی را می شناسد که بوسیله همین حدیث نورانی به حصن حصین ولایت و دژ استوار امامت پناهنده شده اند.

احادیث بعد از قرآن و همراه با قرآن نه فقط در اصول عقائد و فروع شرعیّه راهنما هستند که در برنامه های اخلاق و تزکیه و مسائل اجتماعی و سیاسی نیز رهگشا می باشند.

فقیه عظیم الشان آیه الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه) بیان می دارند:

«الاریب فی أنّ ما عند المسلمین، بعد الكتاب المبین الذی هو الحبل المتین، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید، من السنه النبویه و الاحادیث الشریفه المسنده المأثوره عن سیدنا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، و عن عترته الطاهره، الذین هم احد الثقلین اللذین امرنا (صلی الله علیه و آله و سلم) بالتمسک بهما، ثروه علمیه کبیره و تراث ضخّم جلیل مملوء من المعارف الحقیقیه و البرامج التربویه و التعالیم الاخلاقیه و السیاسیه و الاجتماعیه، و اصول التقدم و الرقی و حقوق الانسان، الحریه و المدنیه و غیرها من التعالیم الصحیحه السلیمه و القواعد الحکیمه و المناهج القیمه القویمه الّتی لو تمسکت البشریه بها ما سقطت فی هاویه الفساد و الظلم و الاستکبار و الاستعباد، و لم تقهر و لم یستضعفها جابرتها الاقویاء. (۱)»

ص: ۱۰۳

---

۱- - و لنعم ما قاله البعض من غیر المسلمین فی قصیدته الّتی یمدح بها نبینا العظیم ۶ لعظمته الفذّه المفرده فی جمیع جوانب العظمه و الحیاة الإنسانیه الممتازه: إئی و إن اک قد کفرت بدینه هل أكفرنّ بمحکم الآیات إلی أن یقول: و قواعد لو أنّهم عملوا بها ما قیدوا العمران بالعادات من دونه الأبطال فی کلّ الوری من حاضر أو غائب او آت



و لم يقع المسلمون فيما وقعوا فيه من الفساد الاجتماعى و التفرّق و التخالف و التخاصم و غلبه الاشرار و سلطه الكفار و المعيشه الضنك، الا- الاعراض عن هذه المناهج الحكيمه الالهيه و جهل بعضهم بقوه هذه التعاليم الرشيده البّناءه، و اخذهم بالبرامج الاستيراديه العلمانيه الشرقيه او الغريبه، فلم يكن حالهم اّلا كحال تاجر، خزائنه مملوءه بالجواهر و الاحجار الكريمه و هو غافل عنها و لا يعرف قيمتها، و يشتري من غيره الرمال و الاحجار عوضاً عن الجواهر بقيمتها و بذهاب عزه و مجده و حرите و استقلاله و لا يفتح خزائنه ليرى ان ما يوجد عنده من انواع الجواهر لا يوجد فى سوق من الاسواق و لا عند تاجر من التجار.

نعم، قال النبى (صلى الله عليه و آله و سلم): «ما من شى يقربكم من الجنه و يباعدكم من النار اّلا و قد امرتكم به، و ما من شى يقربكم من النار و يباعدكم من الجنه اّلا و قد نهيتكم عنه».(1)

إنّ الاحاديث الشريفه تتضمن جميع ما يحتاج اليه الانسان، فيجب علينا الاهتمام بها، بدراستها و التفقه فيها فى الكليات و الجامعات و فى المحاضرات و جميع المناسبات و فى الصحف و المجلات و الجرائد و الاذاعات و غيرها، و ايم الله انى لا اظن باحد درس هذه الاحاديث و ما تحويه من العلوم و المعارف ان يعدل عنها الى غيرها، اللهم الا ان يكون فى قلبه مرض

و قد سعت السياسات التى لا ترى من مصلحتها عنايه المسلمين بالاحاديث و اهتمامهم لهذه الثروه العلميه و الانظمه الحكيمه لاختفائها و ابعادها عن واقع حياه المسلمين عقيدته و سياسه و نظاماً و اخلاقاً، حتى صار المسلمون سائلين بعد ما كانوا مسئولين و خادمين بعد ما كانوا مخدومين كما وصفهم بذلك النبى (صلى الله عليه و آله و سلم)

ص: ١٠٤

بانهم (يستخدمون و لا يستخدمون).

ففى البرهه الاولى من الزمان حدثت مصيبه المنع عن تدوين السنه و حدثت الى جانبها مصيبه الاسرائيليات و كان مثل كعب الاحبار بطلها الفذ من خواص ذوى السلطه و مرجعهم فى تفسير القرآن و قصص الانبياء و الاخبار عن الملاحم و المسائل المهمه الاخرى، هذا على رغم أنّ رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) لَمَّا رآى بعضهم مشغولاً بقراءه كتاب من اهل الكتاب او مطالعته قال:

لو كان موسى حيّاً لما وسعه إلا أتباعى (١) و على رغم وجود امام مثل على (عليه السلام) الذى هو باب مدينه العلم بنص الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم) و قوله فيه «على مع الحق و الحق معه و لا يفارقه» و على رغم وجود عترته بينهم التى قال النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) فيها و فى القرآن: «انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»

و فى الفتره الثانيه التى بدأت من عصر بنى اميه و تكاملت فى عصر بنى العباس سيّما المأمون جاءت السياسات الحاكمه المعارضه للقوانين الاسلاميه التى لا تسمح لارباب هذه السياسات بسياساتهم الاستضعافيه فى الحكم و الاداره و المال و ما يتعلق بالمسلمين و بيت مالهم، جاءت بالفلسفه اليونانيه بما يوجد فيها من الاراء الالحاديه و المبادئ التى لا تتفق فى النهايه مع رساله الله تعالى و هدايه الانبياء فى معرفه الله تعالى و اسمائه الحسنى و صفاته الكماليه و افعاله الحكيمه و إن أصرّ بعض المشتغلين بها على التوفيق بين المدرستين.

مدرسه الأنبياء و دعوتهم التوحيديه التى قرّرها و بينها القرآن بأحسن التقرير و أكمل التبیین و التى يتفق الكل عليها و على اصولها القيمه القويمه، فلم يختلفوا حتّى فى أصل واحد.

ص: ١٠٥

و مدرسه الفلاسفه الذين اختلفوا فى اصولهم اختلافأً كثيراً فلم يجمعوا فى المبادئ الأولىه على كلمه واحده و لم يجعلوا أمام البشریه مسلکاً مشخصاً بمبادئه الفكریه و العمليه و لم يهدوها الى حق اتفقوا عليه.

و قد اختلفت آراؤهم فى المسائل المتعلقة بالمبدأ و المعاد حتى لعلك لم تجد اثنين منهم اتفقا على رأى واحد فى جميع هذه المسائل، فكل منهم مسلک سلكه و طريق يذهب فيه اللهم إلا المتمسكين منهم بحبل و حى الأنبياء و المعتمدين على هدايتهم و هدايه الأئمه المعصومين: ممن لم يعترضوا بأقوال أصحاب الفلاسفه و لم يخوضوا فى مباحث لم يأذن الشرع الخوض فيها.

و من سبر كتبهم و اصطلاحاتهم يعرف أنّ منطق الفلاسفه و لغتهم غير لغه الأنبياء و المتشرّعين بشرائعهم.

فالله الذى هو خالق الكلّ يفعل ما يشاء، و يبعث الرسل و يجازى العباد على أفعالهم و يرزقهم، و يسمع دعاءهم، و يستجيب لهم، و هو موصوف بالصفات التى وصف هو تعالى نفسه بها، ليس هو ما أسماه الفلاسفه بالعله الاولى التى لا يصح اطلاق أسماء الله الحسنی عليها حقيقه مثل: الخالق و الرازق و الغفار و التواب. . . الخ،

إلا- بالتأويل و التسامح و التجوّز، فليس فى أسماء الله تعالى ما هو مرادف للعله الاولى و لا ما مفهومه مفهومها أو مفهوم غيرها مما أطلقه الفلاسفه الذين عبّروا عن الله تعالى بالعله الاولى.

كما يعلم أنّ مفهوم مثل الخالق و الخالقيه و المخلوقيه و نحوها الذى يبين به الفرق بين الله و بين ما سواه ليس مفهوم العله و العليه و المعلوليه الذى يدور عندهم عليه تبين ربط الحادث بالقديم، على تفاصيل و بيانات مختلفه فلسفيه مذكوره فى كتب القوم.

و سواء أمكن التوفيق بين ما بنيت عليه دعوه الأنبياء و المعارف القرآنيه و المآثوره عن أهل بيت الوحي و الذين هم عدل الكتاب، و ما قرره حكماؤنا الإسلاميون الذين ثبتت استقامه طريقتهم و اعتمادهم فى مسالكهم على هدايه الكتاب و السنّه أم لم يمكن فلا ريب أنّ المسلمين فى دور طويل و قرون متمديه اشتغلوا بالبحث و الجدل حول مسائل لا يمكن إدراكها و الوصول الى حقيقتها، و لم يكلفهم الشرع البحث عنها، و لم يستضيئوا فيها بأنوار القرآن و ما فى الأحاديث من العلوم و المعارف حق الاستناره و الاستضاءه.

و لو لا عنايه جماعه من العلماء الأفذاذ و رجالات التفسير و الحديث و المعارف، و الذين لم يتلمذوا إلا فى مكتب القرآن و الحديث و لم يغترفوا إلا من بحار علوم أهل البيت (عليهم السلام) و لم يسألوا الا أهل الذكر، و لم يأخذوا إلا من أولئك الذين علمهم من علم الله تعالى، و عندهم ما نزل إلى الرسل و ما نزل به الروح الامين الى النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) لاندرست آثار النبوه.

نعم، هؤلاء الأعظم هم تلامذه مدرسه الإسلام و مدرسه القرآن و مدرسه الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، و الإمام أمير المؤمنين و سائر الأئمه:، لهم علينا حقّ كبير عظيم،

فقد حفظوا الآثار و المعارف الإسلاميه طول القرون و الأعصار حتّى وصلت إلينا و هى كيوما الأوّل و زمان بلاغها أقوم المعارف الحقيقه و الإلهيه و أتقنها.

هذا و فى زماننا، و من عهد قريب، افتتن المسلمون بالفلسفه الماديه العلمانيه الحديثه، و مال إليها طائفه من المفتونين بالتمدن المادى العلمانى الغربى أو الإلحادى الشرقى، فأمنت فئه بالأول و شرذمه بالثانى، و كان وراء هذا الميل أيضا السياسات الاستكباريه الشرقيه و الغربيه، فزّينت بلسان عملائها ما حصل لغير المسلمين من الرقى الصناعى و التقدم التكنيكى، فظن بعضهم أنّ ذلك معلول لمبادئهم العلمانيه، فأخذوا فى ترويج الحضارات الماديه و المبادئ الماركسيه و تشجيع الشباب

على رفض الآداب الإسلامية، و عمد عدد من الذين يعدّون أنفسهم من أهل الثقافه و التنوّر الفكرى، و من الذين كل ثقافتهم و تنوّرهم ليست إلا الخضوع المفرط أمام المدينه الماديه و توهين المبادئ الفكرية الإسلامية، عمدوا الى تفسير اصول الإسلام و مناهجه على الأصول الماديه حتى الماركسيه الملحده.

و بالجمله فقد قلب هؤلاء المتسمّون بالمتنوّرين الامور فى الإدارة و السياسه و الاقتصاد و التربيه و الفنّ و غيرها ظهرا لبطن، و كان بلاؤهم و فتنهم و ما يروّجون من الضلالات باسم الثقافه بلاء عظيما.

الا أن الاسلام بأحكامه البناء الالهيه قام فى كل عصر و زمان فى وجه الضلالات بكل أساليبها، و ما زال يسجل انتصاراته فى هذه المعارك الايديولوجيه.

فكتابه العظيم كما كان فى عصر نزوله يهدى للتي هي أقوم، فكذلك هو فى بعده و فى كل العصور و القرون الى قرننا الخامس عشر هذا، و بعده الى آخر الدهر...

يهدى للتي هي أقوم، فهو دين الهى و وحى سماوى، جاء للبشرية كلها فى كل عصورها الى أن يرث الله الأرض و من عليها. دين جاء للبقاء و الخلود، لهدايه.

جميع الأمم، و تحقيق العدل بينها، فهو لا يرضى بتسلط أمه على أمه و لا بلد على بلد، و لا قوم على قوم، و لا ينظر مصلحه شعب دون شعب...

جاء ليختم الحياه على الأرض باقامه دوله العدل الالهى على يد خاتم الأوصياء و الحجج، صلوات الله و سلامه عليه، ليكون الدين كله لله رب العالمين، و تكون الأمم كلها أمه واحده، لا فرق بين أبيضهم و أسودهم، و أحمرهم و أصفرهم...

كلهم أمام الحق سواء.

و واجب المسلمين - سيما علماء اليوم، و قد يئست البشرية من جميع المدارس و الايديولوجيات الماديه و الأنظمه العلمانيه، واجبهم - عرض مبادئ الدين الحنيف

الإلهيه على البشريه الحائره، و بيان ما فيه من الطاقات القويه الجامعه الكافله لجميع ما تحتاج إليه مقتصرًا على ما بين في الكتاب و السنّه متعلّمًا عن القرآن و النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) و عترته الطاهره:.

فيا أيّها المسلمون كونوا شاكرين لهذه النعمه العظمى، و لا تكونوا عنها غافلين أو- و العياذ بالله- معرضين عنها أو كافرين، «و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ»، «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»، (١) و اتّقوا من الإلحاد في آيات الله و دينه، قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَمْ يَلْمِزُوكَ فِي مَا نَزَّلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ قَوْلًا لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ مِنْهُ فَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ مُخْلِصُهُمْ فِي الْحَيَاةِ وَ الْمَوْتِ وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، (٢) فخوضوا في بحار هذه العلوم و استخرجوا ما فيها من الدرر الغاليه، و عليكم بالسير و السياحه في رياضها التي عرضها أعرض من السماء و الأرض، فاقتطفوا من أزهارها الجميله البهيه و أثمارها الشهيه الروحانيه، و خذوا من هذا التراث الإسلامى ما به حياه روحكم و إصابه نظركم و سلامه فكركم و نظام معاشكم و دينكم و دنياكم و لا تبتغوا له بدلا، و كونوا من تلامذه مدرسه الحديث و خزيجى مدرسه الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، و مدرسه أهل بيته و الأئمه الصادقين من عترته:.

قال الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (٣). (٤)

بى شك سيرة نبوى و احاديث شريف مستندى كه از رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) و خاندان پاكش، كه يكى از ثقلين هستند كه آن بزرگوار به ما دستور فرموده به دامن آنها

ص: ١٠٩

١- - سورة انفال (٨)، آيات ٢١ و ٢٢.

٢- - سورة فصلت (٤١)، آيه ٤٠.

٣- - سورة توبه (٩)، آيه ١١٩.

٤- - مقدمه ى كتاب شريف منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، ج ١، صص ١٢-٥.

چنگ زنی، رسیده و در دست مسلمان هاست، بعد از قرآن مجید، که ریسمان محکم الهی است و از جانب خداوند حکیم نازل گشته و باطل در آن هیچ راهی ندارد، ثروت علمی عظمی و میراث ارزشمند و گرانبها و گنجینه ای است از معارف حقیقی و برنامه های تربیتی و آموزه های اخلاقی و سیاسی و اجتماعی، و اصول پیشرفت و ترقی و حقوق انسان و آزادی و مدنیّت و نیز شامل تعلیمات درست و قوانین حکمت آمیز و روش های ارزشمند و استواری است که اگر جامعه بشری به آنها چنگ می زد، هرگز به قعر دوزخ ظلم و فساد و استکبار و به بردگی کشیدن بندگان خدا سقوط نمی کرد و مغلوب زورگویان قدرتمند نمی گشت.

و اگر مسلمانان، امروز دچار فساد اجتماعی و تفرقه و اختلافات و دشمنی ها و غلبه اشراک و سلطه کفار و زندگی های پرفشار و سخت شده اند. تنها به خاطر رویگردانی از این دستورات حکیمانه الهی و آگاهی نداشتن آنان از توان و قدرت کارایی این آموزه های استوار و سازنده و روی آوردن آنها به برنامه های وارداتی ضد دینی شرقی و غربی است. از این رو آنان را به تاجری می توان تشبیه کرد که صندوق هایش پر از جواهر و سنگ های گرانبهاست، در حالی که خودش از آنها و بهای سنگین آنها غافل است و سنگ و کلوخ هایی را به قیمت جواهر از دیگران می خرد و عزّت و بزرگواری و آزادی و استقلال خود را هم از دست می دهد و هیچ گاه گنجینه هایش را نمی گشاید تا ببیند انواع جواهراتی که نزد اوست در هیچ بازاری یافت نمی شود و هیچ تاجری مانندش را ندارد.

آری، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دوزخ دور کند مگر آن که شما را به آن امر کرده ام، و هیچ چیز نیست که شما را به آتش دوزخ نزدیک و از بهشت دور گرداند مگر آنکه شما را از آن بازداشته ام.»

احادیث شریف معصومین، سلام الله علیهم اجمعین، در بر دارنده همه نیازهای انسان است، از این رو بر ما لازم است با تحقیق و پژوهش و تدریس و طرح آنها در دانشکده ها و دانشگاه ها، مجامع علمی، سخنرانی ها و همه مناسبت ها و در روزنامه ها و مجلات و رسانه ها و غیره نسبت به آنها اهتمام ورزیم.

به خدا سوگند من تصوّر نمی کنم کسی که احادیث و علوم و معارف آنها را فرا گرفته است، از آنها دست شویید و به غیر آنها روی آورد مگر این که زنگار مرض آینه قلبش را پوشانده باشد.

مع الأسف سیاست هایی که توجه مسلمانان به احادیث، و اهتمامشان به این ثروت علمی و این نظام قانون مند را به مصلحت خود نمی دیدند، در راستای محو این احادیث و دور کردن آنها از متن زندگی عقیدتی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مسلمانان کوشیدند. و این جریان تا آنجا پیش رفت که مسلمانان که روزگاری دیگران از آنها درخواست می کردند و به آنها خدمت می نمودند، خود درخواست کننده و خادم دیگران شدند، حال آن که خدای متعال، آنان را برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج چنین توصیف فرموده بود که «آنان دیگران را به خدمت می گیرند و خود به خدمت گرفته نمی شوند».

(تفصیل مطلب آن که) در دوره اول پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاجعه منع از نگاشتن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رخ داد که خود، فاجعه دیگری را به دنبال داشت و آن رواج اسرائلیات بود و شخصی مثل کعب الأخبار که یکه تاز این عرصه بود، از خواص دستگاه حاکم و مرجع آنها در تفسیر قرآن و داستانهای پیامبران و اخبار آینده و سایر مسائل مهم گردید.

و این جریان در حالی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که مشاهده کرد یکی از مسلمانان در حال خواندن کتابی از اهل کتاب است، فرمودند: «اگر موسی زنده



بود چاره ای جز تبعیت از من نداشت» و نیز در حالی بود که امامی چون علی (علیه السلام) در میان امت بود که بنابر فرمایش صریح پیامبر، دروازه شهر علم بود و حضرت درباره اش فرموده بود: «علی همواره همراه حق است و حق نیز همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نخواهد شد» و همچنین در حالی بود که اهل بیت پیامبر در میان مسلمانان بودند که خود رسول اکرم در مورد آنها و قرآن کریم فرموده بود: «آن دو هرگز از هم جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

و در دوره دوم که از عصر بنی امیه آغاز شد و در دوران بنی عباس به ویژه در زمان مأمون، به اوج خود رسید، سیاست هایی بر جامعه حاکم شد که با قوانین اسلام که به مجریان این سیاست ها اجازه اجرای برنامه های سلطه طلبانه در حکومت و اداره جامعه و بیت المال و همه امور مربوط به مسلمانان را نمی داد، در تعارض و تضاد بود. اصحاب این سیاست ها فلسفه یونانی را (در جامعه) مطرح کردند. فلسفه ای با نظریات کفرآمیز و اصول و پایه هایی که در نهایت با رسالت الهی و تعلیمات پیامبران در باب شناخت خداوند و اسماء حسنی و صفات کمال و افعال حکیمانه اش هماهنگ نبود. گرچه برخی از اصحاب فلسفه بر هماهنگی و همخوانی بین این دو مکتب اصرار می ورزند.

یکی مکتب پیامبران و دعوت توحیدی آنها که قرآن با بهترین بیان و کاملترین شیوه، آن را تبیین کرده و همه پیامبران، روی آن دعوت و اصول ارزشمندش اتفاق نظر داشته حتی در یک اصل آن هم اختلافی ندارند، و دیگری مکتب فلاسفه که خودشان در اصولشان با هم اختلاف زیادی دارند و در اصول و پایه های اولیه هم بر روی مطلب واحدی اتفاق نظر ندارند، و از همین رو نتوانسته اند راه و روش مشخصی را همراه با مبانی نظری و عملی آن، فراروی

جامعه بشری قرار دهند و آن را به راه حقی که مورد قبول همه آنها باشد راهنمایی کنند.

نظرات آنها در مسائل مربوط به مبدا و معاد، دارای اختلافات زیادی است تا جایی که شاید نتوان دو نفر از آنان را یافت که در همه این مسائل هم عقیده و هم نظر باشند.

هریک از ایشان روشی دارد که طبق آن حرکت می کند و راهی دارد که در آن راه قدم برمی دارد، به جز آن دسته از ایشان که با چنگ زدن به ریسمان وحی پیامبران و با تکیه بر هدایت ایشان و راهنمایی ائمه معصومین: فریب حرف های فلاسفه را نخورده اند و در مباحثی که شرع مقدس اجازه ورود به آنها را نداده است، وارد نشده اند. و هر کس در کتاب ها و اطلاعات فلاسفه غور کند، در می یابد که منطق فلاسفه و زبان آنان با منطق و زبان پیامبران و پیروان آنها متفاوت است.

خدایی که خالق همه هستی است، هر چه بخواهد انجام می دهد، پیامبران را مبعوث می کند، بندگان را بر اعمالشان جزا می دهد، به آنها روزی می رساند، دعایشان را می شنود و اجابت می کند و متصف به صفاتی است که خودش، ذات خود را بدان ها وصف نموده است، خدایی نیست که فلاسفه آنرا «علت اولی» نامیده اند که اطلاق اسماء حسناى الهی از قبیل خالق و رازق و غفار و تواب و غیره بر او صحیح نیست، مگر با ارتکاب تأویل و تسامح و مجاز.

اساساً در میان اسماء خداوند، اسمی که هم معنا و هم مفهوم باشد با «علت اولی» و یا سایر نام هایی که فلاسفه خداوند را به آنها تعبیر کرده اند، یافت نمی شود.

همچنان که روشن می شود که مفهوم خالق و خالقیت و مخلوقیت و مانند اینها که به وسیله آنها فرق میان خدا و غیرخدا مشخص می شود، چیزی غیر از مفهوم علت و علیت و معلولیتی است که در نظر فلاسفه، رابطه میان و حادث و قدیم - با آن تفصیل ها و بیان های مختلف فلسفی که در کتاب هایشان ذکر شده است بر محور آن می چرخد و مبتنی بر آن است.

(حال با توجه به این همه اختلافهای بنیادی و ریشه ای) خواه امکان توافق و هماهنگی میان آنچه دعوت انبیاء بر آن پایه گذاری شده و معارف قرآنی و معارف رسیده از اهل بیت وحی، که هم تراز قرآنند، و میان آنچه حکمای اسلامی ما که راهشان مستقیم و تکیه آنها بر هدایت کتاب و سنت است، بیان کرده اند، وجود داشته باشد یاخیر، آنچه مسلم است این است که مسلمانان در سالیان دراز و قرن های متمادی، خود را سرگرم بحث و جدل درباره مسائلی کرده اند که نه درک نهایی آنها و رسیدن به حقیقتشان ممکن بوده و نه شارع مقدس، آنها را به بحث در مورد آنها تکلیف کرده است و در این مجال، از انوار قرآن کریم و علوم و معارفی که در احادیث هست، آن طور که باید و شاید بهره نبرده اند.

و اگر نبود توجه گروهی از علمای بی نظیر و مفسران و حدیث شناسان و متخصصان معارف دینی و کسانی که جز در مکتب قرآن و حدیث زانو نزده اند و از غیر دریای علوم اهل بیت جرعه نوشی نکرده اند و تنها از اهل ذکر کسب معلومات کرده و فقط از کسانی علم آموخته اند که علمشان از علم خداوند سرچشمه می گیرد و آنچه بر پیامبران نازل شده و جبرئیل امین بر رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی کرده، نزد آنان موجود است، قطعاً آثار و نشانه های نبوت از بین رفته بود.

آری، این بزرگان که شاگردان مکتب اسلام و قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه: اند، حق بزرگی بر گردن ما دارند، چرا که آنان احادیث و معارف

اسلامی را در طول قرن ها و دوران های گذشته نگهداری کرده اند تا این که امروز به دست ما رسیده و همانند روز نخست و زمان ابلاغ، صحیح ترین و استوارترین معارف حقیقی و الهی است.

این چنین بود تا دوران معاصر و اندکی پیش از آن، که مسلمانان گرفتار فلسفه های جدید مادی ضد دین شدند و گروهی از کسانی که شیفته تمدن دینی غربی یا الحادی شرقی بودند بدان گرویده، گروهی به غرب و گروهی به شرق ایمان آوردند.

در پس این گرایش ها نیز سیاست های استکباری شرقی و غربی پنهان بود که از طریق مزدورانشان، پیشرفتهای علمی و صنعتی غیر مسلمانان را به رخ مسلمانان می کشیدند تا آنجا که گروهی از نا آگاهان گمان کردند که این پیشرفتهای محصول اصول ضد دینی آنهاست، از این رو اقدام به ترویج و گسترش فرهنگ های مادی و اصول اعتقادی مارکسیسم نموده و جوانان را به ترک آداب اسلامی تشویق کردند.

گروهی از کسانی هم که خود را اهل فرهنگ و روشنفکری می دانستند و از آنهایی بودند که همه فرهنگ و روشنفکریشان چیزی جز تسلیم مذلت بار در برابر تمدن مادی و سست شمردن و بی پایه جلوه دادن اصول فکری اسلام نبود، به تأویل اصول اسلامی و تطبیق معارف و اندیشه های دینی بر اصول مادی حتی مارکسیستی الحادی روی آوردند.

خلاصه این افراد که از روشنفکری تنها نام آنرا یدک می کشند، همه چیز را در اداره جامعه و سیاست و اقتصاد و امور تربیتی و هنر و غیره دگرگون کردند و مصیبت و بلای آنها و انحرافات که به اسم فرهنگ ترویج می کردند فاجعه بزرگی بود.

اما اسلام با احکام و دستورات الهی و سازنده اش در هر دوره ای، در برابر گمراهی ها با همه شیوه ها و روش هایش ایستاده و همواره در این میدان های مبارزه عقیدتی، پیروزمند و سربلند بیرون آمده است.

قرآن عظیم همانگونه که در زمان نزولش به محکمترین و استوارترین راه، هدایت می نمود، پس از آن هم، در تمام زمان ها و قرن ها تا همین قرن پانزدهم ما و پس از آن تا ابد، همچنان به استوارترین راه، هدایت می کند؛ چراکه اسلام دین الهی و وحی آسمانی است و برای همه بشریت در همه زمان ها تا آنگاه که خدا زمین و اهلش را به ارث ببرد، آمده است.

اسلام دینی است که برای بقا و جاودانگی و برای هدایت همه امت ها و ایجاد عدالت میان آنها آمده است، از همین رو، به سلطه امتی بر امت دیگر، یا سرزمینی بر سرزمین دیگر و قومیتی و قومیت دیگر رضایت نداده و مصالح هیچ ملتی را بر دیگر ملت ها ترجیح نمی دهد.

اسلام آمده است تا زندگی بر کره خاکی را با تشکیل دولت عدل الهی به دست آخرین حجت الهی و آخرین وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان برد تا دین در همه جای زمین، دین خدا پروردگار جهانیان باشد و همه امت ها امتی یگانه شوند، فرقی میان سیاه و سفید و زرد و سرخشان نباشد و همگی در برابر حق یکسان باشند.

امروز که بشریت از تمام مکاتب و ایدئولوژی های مادی و نظام های ضد دین نا امید شده است، آنچه بر همه مسلمانان به ویژه علما واجب است عرضه دین راستین الهی و اصول و پایه های آن و بیان توانایی های بالا و جامعیت آموزه های آن در سطح تمام نیازمندی های انسان بر بشر سرگردان است، آن هم تنها با بهره گیری از قرآن و بیان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله

و سلم) و ائمه اطهار: و در همان چارچوبی که آنها مشخص و معین کرده اند.

پس ای مسلمانان، شکر گذار این نعمت بزرگ باشید و مبادا از آن غافل شوید و یا - العیاذ بالله - روی از آن برتایید و به آن کافر شوید.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»، «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»

و مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم، با آنکه نمی شنوند. بدترین جنبدگان نزد خدا کسانی هستند که (از شنیدن حق و گفتن آن) ناشنوا و گنگ اند و هیچ تعقل نمی کنند.

و از کجروی در آیات خداوند و دینش بپرهیزید که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

آنانکه در آیات ما کجروی می کنند بر ما پوشیده نیستند، آیا کسی که روز قیامت در آتش دوزخ افکنده می شود بهتر است یا آنکه در امن و امان می آید؟ هرچه می خواهید انجام دهید که خداوند به همه اعمالتان بیناست.

پس در دریای این علوم غوطه ور شوید و مروارید های گرانبهای آن را استخراج نمایید، در بوستان هایی که از آسمان و زمین پهناورتر است بگردید، شکوفه های زیبا و دل انگیز و میوه های دلپذیر و روحانی آن را بچینید و از این میراث اسلامی، آنچه را که موجب حیات روح و درستی نظر و سلامت فکر و نظام معیشت و دین و دنیایان می شود، برگزید و به دنبال هیچ جایگزینی برای آن نباشید.

از دانش آموختگان مکتب حدیث و فارغ التحصیلان مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مکتب اهل بیت او و امامان راستین عترتش: باشید که خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، ای اهل ایمان، از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید. (۱)

توجه به اصول ایمان

آشکار است که در بنای فکری مؤمن آنچه باید اول به آن پرداخته شود ارکان ایمان می باشد و توجه به فروع در مرحله دوم قرار دارد.

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«أَحْسَبُوا النَّظَرَ فِيمَا لَا يَسِيءُكُمْ جَهْلُهُ وَانْصَحُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَجَاهِدُوا فِي طَلَبِ مَعْرِفَةِ مَا لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي جَهْلِهِ فَإِنَّ لِدِينِ اللَّهِ أَرْكَانًا لَا يَنْفَعُ مَنْ جَهَلَهَا شِدَّةُ اجْتِهَادِهِ فِي طَلَبِ ظَاهِرِ عِبَادَتِهِ وَلَا يَضُرُّ مَنْ عَرَفَهَا فِدَانٌ بِهَا حُسْنُ اقْتِصَادِهِ وَلَا سَبِيلَ لِأَخِيْدٍ إِلَى ذَلِكِ إِلَّا بِعَوْنٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (۲)

نیک نظر و دقت کنید در آنچه نادانی آن بر شما جایز و روا نیست، و برای خود خیر اندیشی کنید و بکوشید در بدست آوردن آنچه ندانستن آن بهانه و عذر شما نشود، زیرا برای دین خدا رکنها و پایه هائی است که کوشش بسیار در عبادت با ندانستن آنها سودی ندهد، و هر که آنها را شناخت و معتقد و متدین بدان ها شد میانه روی در عبادت به او زیان نزند (مقصود شناختن امام است که کوشش در عبادت بدون شناسائی امام سود ندهد، و میانه روی در عبادت با معرفت به امام زیان نزند) و برای هیچ کس راهی به شناسائی ارکان دین نیست جز به یاری خدای عز و جل.

ص: ۱۱۸

۱- - منتخب الاثر، ترجمه ی جناب حاج شیخ محسن احمدی، ج ۱، صص ۵-۲.

۲- - بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱۲.

بر این اساس عدّه ای از فقهای شیعه در طول تاریخ برای تبیین و تشریح عقائد حقّه به نوشتن کتب مهم اقدام نموده و بخصوص پیرامون ولایت و امامت تلاش کرده و برای عمل به آیه شریفه «نفر» انذار خود را با تصنیف و تألیف کتب به گوش مردم رسانده اند.

این کار مهم یعنی تشریح مبانی ولایت و تبیین بزرگی امامت، خاصّه امامت حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چون مطلوب خداوند متعال و اولیای اوست، در بعضی از موارد بر آن از طرف صاحب ولایت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امر و دستور صادر شده است.

### مقام فقهای مدافع

طبق آیه شریفه «نفر»<sup>(۱)</sup> غایت تفقه انذار است و دفاع فقهای عظیم الشان از ولایت و مهدویت و فریاد آنان علیه منحرفین و منحرفین، از طریق تدریس، سخنرانی و یا نوشتن کتاب، مصداق بارز انذار محسوب می گردد.

در روایات معصومین؛ از فقهای مدافع مدح شده و مقام آنها بیان گردیده است.

در حدیث امام عسکری (علیه السلام) از قول امام کاظم (علیه السلام) آمده است:

«فَقِيهِ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهِدَتِنَا بِتَغْلِيمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَيَّ إِذْ لَيْسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هُمُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطُّ وَ هَذَا هُمُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ

وَ مَرَدَّتِهِ فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدِهِ»<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۱۹

۱- استاد این آیه را در این دروسی که پیش روی دارید، مورد دقت قرار داده اند.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۵، ح ۹.



وجود یک دین شناس راستین که بی پناهی از ایتمام ما را که از فرهنگ ما دور افتاده و از مشاهده ما محروم شده است، با آموزش آنچه به آن نیاز دارد نجات دهد، (و او را رهایی بخشد) بر شیطان از هزار عابد دشوارتر است.

زیرا عابد فقط به فکر نجات خویش است و این گونه عالم به رهایی خود و دیگر مردان و زنان از بندگان خدا می اندشید. تا آنان را از دست شیطان و نوکرانش رهایی بخشد. بنابراین، این نوع عالم دینی از یک میلیون مرد و زنی که اهل عبادت باشند، برتر است.

امام عسکری (علیه السلام) از قول امام رضا (علیه السلام) بیان می دارند:

«... أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْيَادِهِمْ وَ وَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جَنَّاتِ اللَّهِ وَ حَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى وَ يُقَالُ لِلْفَقِيهِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِرُضْءِ عَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَ مَوَالِيهِمْ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِمَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ فَيَقِفُ...» (۱)

بدانید که فقیه کسی است که خیر خود را بر مردم فرو ریزد و آنان را از دشمنان برهاند، به فقیه گفته می شود: ای کسی که سرپرستی یتیمان خاندان محمد را به عهده گرفتی و دوستداران و پیروان ناتوان آنان را هدایت کردی! بایست تا برای هر کس که از تو بهره مند شده یا دانش آموخته شفاعت کنی.

امام عسکری (علیه السلام) از امام هادی (علیه السلام) بیان می دارند:

«لَوْ لَمَا مَنْ يَتَّقِي بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمًا (علیه السلام) مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجْرَةِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِرُضْءِ عَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الدِّينَ يُمَسِكُونَ أَرْمَهُ»

ص: ۱۲۰

قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (۱)

اگر در زمان غیبت امام قائم (علیه السلام) علمائی نبودند که داعی به سوی او بوده و اشاره به او کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند، و بندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتد می شدند، لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می کنند، همچون ناخدای کشتی که سگان آن را در دست دارد. این گروه همان شخصیت‌های برتر و افضل در نزد خداوند با عزت و جلال می باشند.

حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) از پدرشان بیان می دارند:

«...إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يُحْشِرُونَ فَيَخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خِلَعِ الْكِرَامَاتِ عَلَى قَدْرِ كَثْرَةِ عُلُومِهِمْ وَ جِدِّهِمْ فِي إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ...» (۲)

همانا علمائی که از شیعیان ما هستند وقتی در روز قیامت محشور می شوند به اندازه کثرت علومشان و جدیتشان در ارشاد بندگان خداوند خلعت‌های کرامت بر آنان می پوشانند...

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«الرَّأْيِيَّةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.» (۳)

ص: ۱۲۱

۱- همان، ص ۶، ح ۱۲.

۲- همان، ص ۳، ح ۳.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۹.

آنکه احادیث ما را روایت کند و دل‌های شیعیانمان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است.

امام عسکری (علیه السلام) از امام رضا (علیه السلام) بیان می‌کنند:

«أَفْضَلُ مَا يَقْدُمُهُ الْعَالِمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَ مَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَ فَاقَتِهِ وَ ذُلِّهِ وَ مَسِيكَتِهِ أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مَسِيكِينَ مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ وَ يَقُولُونَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ عَنِ الْأَبْرَارِ وَ يَا أَيُّهَا الْمُنْتَعِصِبُ لِلْأَيْمَةِ الْأَخْيَارِ» (۱)

بهترین چیزی که یک عالم از دوست داران ما می‌تواند برای روز نیازمندی و احتیاج و خواری و مسکنت خود پیش فرستد این است که به داد یک مسکین از دوست داران ما برسد و او را از دست دشمن خدا و دشمن رسولش نجات دهد.

چنین عالمی هنگامی که از قبرش بیرون می‌آید ملائکه از سر قبرش تا مکانش در بهشت صف کشیده‌اند و او را بر روی بال‌هایشان حمل می‌کنند و به او می‌گویند:

خوش آمدی! آفرین بر تو! خوش به حالت! ای کسی که سگها را از بندگان خوب خدا راندی! و ای کسی که متعصب بر ائمه اطهار: که بهترین هستند باقی ماندی.

امام عسکری (علیه السلام) از قول امام صادق (علیه السلام) بیان می‌دارند:

«مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَثْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ مِنْ شِيعَتِنَا الْمَوَالِينِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ

ص: ۱۲۲

يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ وَيَكْشِفُ عَنْ مَخَازِبِهِمْ وَيُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَيُفْخِمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ جَعَلَ اللَّهُ هَمَّهُ أَمْلَاكِ الْجِنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِ وَدُورِهِ يَسْتَعْمَلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ عِدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلَاكًا قُوَّةُ كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلٌ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَكَمْ مِنْ قُصُورٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱).

کسی که اهتمام ورزد در شکست دادن نواصب که در برابر شیعیان جبهه گیری کرده اند و برای ما اهل بیت جوانمردی و مروّت به خرج دهد، آنها را از (مقصودشان در اغوای) ضعفای شیعه باز دارد و در برابر شیعه آنها را خرد نماید و پرده از رسوایی های آنها بردارد و عیبهای آنها را واضح و روشن بیان نماید، و امر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش را تمجید نموده و بستاید، خداوند همت فرشتگان بهشتی را در ساختن خانه ها و کاخهای او قرار دهد. به عدد هر حرفی که در برابر دشمنان به کار برد، خدا فرشتگانی، بیش از تعداد مردم دنیا، را برای او بکار گیرد. بسا قصرهایی که ارزش آن را جز پروردگار جهانیان نداند.

و نیز امام عسکری (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان می کنند:

«مَنْ قَوِيَ مَسِيكِنًا فِي دِينِهِ ضَعِيفًا فِي مَعْرِفَتِهِ عَلَي نَاصِبٍ مُخَالِفٍ فَأَفْحَمَهُ لَقَنَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُدَلَّى فِي قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّ وَ عَلِيٌّ وَ لِيٌّ وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَ الْقُرْآنُ بَهَجَتِي وَ عِيْدَتِي وَ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانِي فَيَقُولُ اللَّهُ أَذَلَّتْ بِالْحُجْبَةِ فَوَجَبَتْ لِمَكَ أَعْمَالِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَحَوَّلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَلَهُ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» (۲).

کسی که در مانده ای را در دین و ناتوانی را در معرفتش، در برابر دشمن مخالف

ص: ۱۲۳

۱- همان، ص ۱۰، ح ۱۹.

۲- همان، ص ۷، ح ۱۴.

ما توانا سازد تا آن دشمن را شکست دهد و به جایش بنشانند، خداوند روزی که او را به سوی قبرش می فرستند، به او تلقین می فرماید تا بگوید: الله پروردگار من است و محمد پیامبر و علی ولی من و کعبه قبله و قرآن موجب شادمانی و ذخیره من و مؤمنان، برادران من اند.

آنگاه خداوند خطاب به او می فرماید: حجت را ادا کردی، پس اینک درجات بالایی بهشت از آن توست. در این هنگام شاداب ترین باغ های بهشت، برایش آماده می شود.

و در حدیثی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«مَنْ خَرَجَ يَطْلُبُ أَبًا مِنْ عِلْمٍ لِيُرِدَّ بِهِ بَاطِلًا إِلَى حَقٍّ أَوْ ضَلَالًا إِلَى هُدًى، كَانَ عَمَلُهُ ذَلِكَ كَعِبَادَةِ مُتَعَبِّدٍ أَرْبَعِينَ عَامًا» (۱).

کسی که بیرون رود برای اینکه مطلب و پاره ای از علم و دانش طلب نموده و بدست آورد تا باطل و نادراستی را بحق و درستی یا ضلالت و گمراهی را به هدایت و راهنمایی باز گرداند عمل و رفتار او مانند عبادت و بندگی چهل سال عبادت کننده است.

و نیز می فرمایند:

«أَخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ وَأَعَزُّوا الْإِسْلَامَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ نَعَزُّ الْإِسْلَامَ؟ قَالَ: بِالْحَضُورِ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ لَتَعْلَمَ الْعِلْمَ بِالرَّدِّ عَلَى أَهْلِ الْأَهْوَاءِ، فَإِنْ مِنْ رَدِّ عَلَيْهِمْ وَأَرَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، فَلَهُ عِبَادَةُ الثَّقَلَيْنِ: الْجَنِّ وَالْإِنْسِ...» (۲).

ص: ۱۲۴

---

۱- - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۷۲.

۲- - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۵، ح ۲۴.

اعمالتان را خالص و اسلام را عزیز نمائید، عرض کردند: چگونه اسلام را عزیز کنیم؟ حضرت فرمودند: با حضور در نزد علماء برای یاد گرفتن علم کسی که دانش بیاموزد و جواب منحرفین را بدهد، و برای رضای خدا با آنها بحث نماید، در این صورت ثواب عبادت ثقلین، یعنی جنّ و انس، برای او است.

متفقّه با تدبّر و تفقّه در احادیث مذکوره به این نتیجه می رسد که مسئولیتی فراتر از تفقّه و بیان فروع شرعیّه بر دوش حوزویان نهاده شده که آن، انقاز عباد الله، دستگیری مساکین عقیدتی و فرهنگی، تقویت مردم در برابر مخالفین دین، رد باطل و اهل اهواء، دفع کلاب از ابرار، کسر نواصب و خلاصه نجات دوستان اهل بیت: از شبکه های انحرافی ابلیس و پیروان او می باشد.

به راستی از این احادیث شأن فقهاء و مقام حوزویان و تعهدشان در برابر صاحب الولاية معلوم می شود.

### سستی در وظائف معینه

غیر از احادیث یاد شده، آیات قرآن بر این وظائف ناطق است.

قرآن کریم می فرماید:

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ» (۱)

در تفاسیر شیعه (۲) و مخالفین (۳) آمده است، که روز جزاء از ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، سؤال می شود، و معلوم است که در اعتقاد ولایت آن حضرت و اولاد

ص: ۱۲۵

۱- - سوره صافات (۳۷)، آیه ۲۴.

۲- - تفسیر البرهان، ج ۶، ص ۴۱۲.

۳- - شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۶.

طاهرین ایشان:، ترویج آن و مبارزه با منحرفین و ایادی سقیفه، فقهاء مسئولیتشان از همه مردم بالاتر و زیادتر است.

نکته ای که در اینجا باید بیان شود اینست که اگر فقیهی نسبت به وظائف معینه در دفاع از ولایت و امامت حضرات معصومین: بی تفاوت باشد، به ویژه امروز در دفاع از ولی نعمت حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، کم کاری و سستی کند، فروع و حجت در فقه فروع را، بر اصول عقائد و مسائل مهم فقه ولایت و امامت ترجیح دهد و حوزویان را به کسب معرفه الحجه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مبارزه با انحرافات عقیدتی ارشاد ننماید، در فقاهت و دانش او به قرآن و سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت:، تردید می شود.

یادم آمد یکی از دوستان اهل بیت:، شعر استاد شهریار (ره) را در این موضوع متذکر شدند که موعظه توجّه به ولایت معصومین: در آن، قلوب مستعدّه را خاضع می کند و حوزویان را بیدار «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» می نماید. (۱)

### مبارزات فقهاء و نگرانی دشمنان

ص: ۱۲۶

۱- - یا علی نام تو بردم نه غمی ماند و نه همی بابی انت و امی گویا هیچ نه همی به دلم بوده، نه غمی بابی انت و امی در تولا هم اگر سهو ولایت! چه سفاهت اف بر این شم فقاهت بی ولای علی و آل، چه فقهی و چه شمی! بابی انت و امی تو کم و کیف جهانی و به کمبود تو دنیا از ثری تا به ثریا شر و شور است و دگر هیچ نه کیفی و نه کمی بابی انت و امی چون بود آدم کامل غرض از خلقت عالم پس به ذریه آدم جز شما مهد نبوت نبود چیز مهمی بابی انت و امی عاشق توست که مستوجب مدح است و معظم منکرت مستحق ذم و ز تو بیگانه نیرزد نه به مدحی و نه ذمی بابی انت و امی

مبارزات فقهای شیعه و حفظ و حراست آنان از دین مسبین و مکتب هدهده مهدیین: در طول تاریخ غیبت کبری، برای اهل مطالعه معلوم و آشکار است.

بزرگانی که برای نگهداری مکتب ولایت و امامت و احکام آن از هر طریق ممکن، مسئولیت خود را انجام و بعضاً در این راه به شهادت رسیده اند.

لذا دشمنان اسلام و مکتب اهل بیت: از فقهاء و مرزبانان تشیع دل خوشی نداشته در فکر براندازی و حذف آنان از جامعه می باشند.

### حافظاً لدینه

در حدیث است:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ» (۱).

هر کدام از فقهاء که صیانت نفس دارد، از دینش محافظت می نماید، با هوای نفس مخالفت می کند و امر مولای خود (ائمه معصومین) را اطاعت می کند، پس بر مردم است که از او تقلید کنند.

فقیهی که اهل مبارزه با نفس است و حافظ دینش می باشد می تواند در احکام الهیه معتمد مردم باشد.

اینجا «حافظاً لدینه» چه چیزی را تذکر می دهد؟

«صائناً لنفسه» و «حافظاً لدینه» چه ارتباطی می توانند داشته باشند؟

ص: ۱۲۷



آیا «حافظاً لدینه» همان دینی را نمی گوید که تفقه در آن طبق آیه «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (۱) لازم و واجب است، همان «دین الحَقِّ» (۲) همان «دین الله» (۳) همان «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۴) همان «رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً» (۵) همان «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۶) همان «دِينُ الْقِيَمَةِ» (۷).

این ها و آدرس های فراوان دیگر از دینی است که فقیه باید حافظ آن باشد که آن غیر از ولایت و امامت معصومین: چیزی دیگری نیست.

و معلوم است اگر فقیهی اهل مبارزه با هوای نفس نباشد نمی تواند سرباز خوبی برای دین یعنی ولایت ائمه معصومین: باشد.

و می بینیم که حدیث می فرماید: «مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»، مجاهده نفس با اطاعت از صاحب الولایه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گره خورده است، فقیهی که حاکم بر نفس خویش است و در میدان مجاهده نفس پیروز گردیده، می تواند حافظ دین و مطیع مولا باشد. (۸)

ص: ۱۲۸

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

۲- - سوره توبه (۹)، آیه ۳۳.

۳- - سوره فتح (۴۸)، آیه ۲.

۴- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

۵- - سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۶- - سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۷- - سوره بینه (۹۸)، آیه ۵.

۸- - در کتابی که درباره ی عرفان سخن های التقاطی گفته، نویسنده، حدیث «من كان من الفقهاء» را تعمیم داده و جایگاهی برای قطب و مرشد در روایت مذکوره تصور کرده است. در حالیکه اقطاب و مرشدها اولاً فقه مطلوب (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) را کسب نکرده اند، ثانیاً: شرط «صائناً لنفسه» و شروط دیگر را ندارند، چرا که اسیر هوی هستند و مخالف روش اهل بیت: قدم بر می دارند. شما بگوئید قطب صوفیه، و مرشد دراویش، موافق اهل بیت: است؟ پس احادیث ذمّ این قوم منافق چه می شود؟! آیا اقطاب و مرشدها مطیع معصوم اند؟ اگر مطیعند چرا صوفی اند؟ این همه روایات ذمّ صوفیه برای آدم بصیر، کافی نیست، که بنام ولایت اهل بیت: از این فرقه ی ضالّ و مضل ترویج ننمایند؟! تازه اینها که فوق فقه دین و روش معصومین:، کار می کنند، مثلاً در نماز میت، ان هذا عبدی، می گویند، و من و ما و تو، «هو» شد، می گویند، آیا فقیهند؟ البته هر مذهبی برای خودش فقه دارد، فقه یهود، فقه نصاری، فقه ابو حنیفه و صوفی هم، فقه لامذهبی و هر لحظه به شکلی، حتی به شکل آخوند، که او را بر فرق فقه می کوبد، اینجا است که دیگر کشف، جای ظنّ را می گیرد و کشک گران می شود!!!

## حصن امن و رموز الهی

برای اهل تحقیق معلوم است قلعه توحید و دژ استوار دین مبین که حصن و پناهگاه امن مؤمنین است، با نقشه و حکم خداوند تبارک و تعالی و معماری انبیاء خاصه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ساخته شده است.

انبیاء: برای ساختن این حصن و پناهگاه زحمت زیادی را متحمل شده و رنج های فراوانی را بر خود هموار کرده اند.

بوئژه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، در راه بنای قلعه توحید و حصن امن برای مؤمنین بسیار اذیت شدند.

یکی از مشکلات بزرگ، وجود منافقین بر سر راه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.

همانطور که بیان گردید وجود افراد کم ظرفیت، نامستعد و بیشتر افراد منافق

باعث شد، این معمار الهی به دستور خداوند متعال، حفاظت و ادارهٔ خانهٔ امن مؤمنین را با رموز و نشانه‌های مخصوص، انجام دهد و بطور سری به بعض کمالات خود و عترت طاهرین: اشاره فرماید.

چون دنیا قبل از ظهور حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به شب تشبیه شده است، (۱) در این شب‌ها، شب ظلمانی دوری از خدا و اولیای او، شب تاریک ظلم و جور، و شب وحشتناک جهل و بی‌معرفتی، دوست و دشمن و مؤمن و منافق را چگونه باید شناخت؟

نظام، نظام توحیدی است، وارد شدن در دژ و حصن توحید با تحقق شرط میسر است و ورود به این پناهگاه و پایگاه الهی، برای دشمن ممنوع است، حال چه باید کرد که دشمن به این دژ استوار، راه پیدا نکند و دوست از دشمن، جدا گردیده، تشخیص داده شود.

### کد ورود و رمز شب

اینجا لزوم رمز شب و کد ویژه برای حفظ و حراست دژ توحید و جلوگیری از سوء استفاده اغیار، خاصه منافقین، مطرح می‌گردد. دوست را از دشمن و مؤمن را از منافق، بوسیلهٔ این رمز و نشانهٔ مخصوص، تشخیص می‌دهند و راه ورود به حصن الهی و پایگاه توحیدی را برای آشنایان به این رمز باز می‌کنند.

پس وجود اسرار و رموز دینی، به دلیل رعایت افراد کم استعداد و کم ظرفیت و

ص: ۱۳۰

---

۱- «و لَیَالٍ عَشْرٍ»، سوره فجر (۸۹)، آیه ۲، تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۶۵۱.

بیشتر بخاطر حفظ دین از ضربه منافقین می باشد. (۱)

می بینیم که قرآن کریم آیاتش، خاصه آیات الولایه و آیات المهدویّه رموز و بواطن دارد و برای اطلاع یابی از آنها باید متفقه زحمت بکشد.

آیاتی مثل:

«وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» (۲)

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...» (۳)

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ...» (۴)

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (۵)

«وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۶)

ص: ۱۳۱

---

۱- وجود اسرار و رموز دینی غیر از اسرار صوفیه و عارف نماها است، اینها می گویند: هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند، ولی بیچاره ها از بس پرگوئی و پر مدعائی دارند دهانشان کف می کند، و بعد از شعار «خر برفت»، باید شکمی از غذای حلال پر نمایند!!! و بعد عذر بدتر از گناه بیاورند که این پرگوئیها شطحیات است که...!!!

۲- سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۵.

۳- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۸.

۵- سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷.

۶- سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۷.

«فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» (۱)

با هدایت «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۲)

و با جهاد تفقه در قرآن و روایات، تقوی و توسل، برای افراد لایق و بقول قرآن «لِلْمُتَّقِينَ» (۳) وفق مراد قائل «عز اسمه» تفسیر و باطن آن، آن هم به اندازه ظرفیت باز می شود.

این آیات نمونه ای از صدها آیه ای است که در ولایت و امامت و عظمت شأن ولی الله و خلیفه الله سخن می گوید، حال جای سؤال است که در حوزه های علمیّه برای فهم این آیات که رمز سعادت و کُد ورود به پایگاه امتیّت است، آیا بصورت رسمی کلاس و تدریسی وجود دارد؟

آیا به اسرار و رموز معنوی ادعیه و زیارات، خطب و کلمات معصومین، مثل خطبه شششقیه، خطبه غدیر، فدکیه، و یا دعای عرفه، دعای ندبه، دعای ابو حمزه، زیارت جامعه، زیارت آل یاسین، در حوزه چه اندازه توجه می شود؟

### درستی معرفت

پرداختن به اصول عقائد و فراهم نمودن اسباب صحّت معرفت و قدرت یقین، از واجبات مهمی است که اگر صورت نگیرد، اجتهاد در راه کسب علم فروع و حجّت آن، بیهوده و بلکه مضر خواهد بود.

امام سجاد(علیه السلام) می فرمایند:

ص: ۱۳۲

۱- - سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۴.

۲- - سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹.

۳- - «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، سوره بقره (۲)، آیه ۲.

«... وَ إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَيْنِ، إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى، أَمَّا الْأُولَى فَمِسَّتْهُ أَيَّامٌ وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ سِتُّ سِنِينَ، وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صِيَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ، وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (۱).

... و برای قائم ما دو غیبت است، که یکی از دیگری طولانی تر است، اما غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال به طول می انجامد، و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به حدی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.

عالمی که از قوه یقین و صحت معرفت، بی بهره است و تفقه و توجه در بواطن آیات الولاية و رموز آیات المهدویة، نداشته و تحقیق در خطبه الغدير، فدکيه و تفکر در ادعیه و زیارات را کار روضه خوان ها معرفی می کند، چگونه می خواهد از ولایت و مهدویت دفاع کند و دوست را از دشمن به وسیله رمز شب بشناسد؟

آیا این بی تفاوتی ها زمینه نمی شود که تصوف که در جهالتکده تسنن (یهودی) آب می خورد و در برابر ولایت الهیه، قطب و مرشد می تراشد، حوزه های علمیه را بکوبد و علمای شیعه را، قشری معرفی کند؟

## عوامل بزرگی و افتخار

علی رغم تبلیغات دشمن، تمام عوامل بزرگی و افتخار نزد حوزویان موجود است.

حوزویان می توانند با تفقه در قرآن و رموز آن و توجه به مبانی ولایت و اسرار آن، از

ص: ۱۳۳

۱- - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴، ح ۱؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۸.

بالاترین مراتب معرفت و روشنفکری واقعی برخوردار باشند.

امام باقر(علیه السلام) به امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«يَا بُنَيَّ! اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ، فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالذَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَغْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَفْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ، إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ لِعَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا» (۱)

فرزندم، حدّ دانش و درک پیروان مکتب علی(علیه السلام) را از اینکه آنان چه مقدار سخنان معصومین را آموخته و درک نموده اند و به دیگران می آموزند بدست بیاور. زیرا، شناخت آنان از گفتار پیشوایان دین و آگاهی ایشان بوسیله درک فرمایشات معصومین باعث می شود که مؤمن، خود را به بلندترین قله های ایمان برساند، من کتابی از حضرت علی(علیه السلام) مطالعه می کردم که این عبارت را در آن مشاهده نمودم: معیار ارزش و مقام هر کس، اندازه آگاهی و شناخت وی می باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی هنگام سنجش اعمال انسان، به اندازه خردی که در دنیا به او داده است کردارش را حساب می کشد.

عالم خبره در آیات الولایه و احادیث پیرامون اهل بیت: می داند علم صحیح و آگاهی واقعی، یعنی نور، نزد آنهایی است که آیه نور، آدرس مدرسه و دانشگاه آنان است و مکتب بیگانه با اهل بیت:، یعنی بافندگی فلاسفه و متصوفه، خالی از نور و آگاهی های آنان غیر واقع و ناصحیح است.

ص: ۱۳۴

«إِنَّ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (۱)

بر این اساس باید بگوئیم:

عالمی که دل به ولایت و امامت اهل بیت: نداده و در هدایت یابی، عوض «نصوص» به «فصوص» و کتب بیگانه روی آورده، هرگز نمی تواند الگوی خوبی برای جامعه خویش به حساب آید و در دین و مکتب ولایت و امامت استوار بماند.

### انذار فقهاء

همانطور که تفقه در حوزه های علمیه اولاً- باید پیرامون اصول عقائد، خاصه ولایت و امامت و بحث مهدویت باشد، انذار فقهاء برای جامعه نیز اولاً باید در همین موضوع انجام گیرد.

همانطور که گذشت فقهای شیعه و مرزبانان عقائد در اثر تفقه در قرآن و احادیث، طرح های دشمنان دین، خاصه یهود و بدتر از آنان منافقین و طرفداران سقیفه را خوب می دانند و جامعه اسلامی را از اثرات مخرب این طرح ها می ترسانند.

«أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ تَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَمَّا يُزِيلَنَّكُمْ وَ لَا - يُزِدَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ» (۲)

ای مردم! دینتان را! دینتان را! به او بچسبید و هیچ گاه از آن دور نشوید، زیرا گناه در دین بهتر است از حسنه و کار خوب در غیر دین، چون گناه در دین آمرزیده است ولی کار خوب در غیر دین پذیرفته نیست.

ص: ۱۳۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۲، ح ۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۰۹، ح ۱؛ معانی الأخبار، ص ۱۸۶.



تفقه در حدیث فوق به حوزویان می آموزد آنچه باید اساس تبلیغ قرار گیرد، «دین»، یعنی مکتب ولایت ائمه معصومین: است و آنچه باید مورد انذار قرار گیرد دور شدن و جدائی جامعه از ولایت و امامت است.

پایان مقدمه استاد

در پایان این مقدمه به چند نکته اشاره می گردد:

۱- هدف در این کتاب تشریح مسئولیت تفقه در دین و تبیین سائل و مسئول در آیه سؤال بوده و در این سطور جایگاه رفیع فقهاء دین و وظائف آنان از آیات قرآن و روایات بررسی شده است.

۲- این کتاب با نقد علمی همراه است، پس می طلبد که خواننده شرح صدر داشته باشد و به ویژه تفسیر صحیح آیه «نفر» و تفسیر صحیح آیه «سؤال» را به خوبی دریافت نماید.

۳- آیات دیگری نیز مورد تفقه قرار گرفته که زمینه بحث پیرامون دو آیه مذکوره بوده است.

۴- ضمن تفسیر صحیح دو آیه مذکوره، غرضمان بیان وظائف حوزویان در قبال صاحب الولایه، و بیان عظمت اصل ولایت و امامت بوده است.

۵- بحثهای این کتاب به یکدیگر مربوط است، خواهشمند است همه کتاب را با دقت مطالعه فرمائید، از تذکرات علمای اعلام و دیگر خوانندگان گرامی استفاده خواهیم کرد.

۶- برای بنده حقیر، نگاه به این کتاب، ترسیم حال و هوای نجف اشرف را به

ص: ۱۳۶

دنبال دارد، امیدوارم روح خوانندگان محترم هم با عنایت محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین، به مودت بیشتر ارتقاء پیدا کند و مطالعه این کتاب باعث بهره‌ معنوی آنان گردد.

۷- بخشی از این مباحث به زمان فقیه عظیم الشان، مرحوم آیه الله حاج سید علی بهبهانی (قدس سره)، که از اهواز به اصفهان تشریف می آوردند، و بحث ولایت و امامت داشتند، برمی گردد.

البته از اساتید بزرگوار، فقیه عظیم الشان حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی مجلسی دام ظلّه، مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالحسین خراسانی (واعظ) (قدس سره)، مرحوم پدرم، آیت الله حاج سید بحر العلوم میردامادی (قدس سره)، مرحوم آیت الله حاج شیخ احمد رحمانی همدانی (قدس سره)، مرحوم آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره) و اخیراً از فقیه عظیم الشان، علامه عالی مقام حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حقیقت دام ظلّه نیز بهره برده ام.

همچنین از توجّه ویژه مرجع عالیقدر، فقیه عظیم الشان حضرت آیه الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه العالی) به مباحث ولایت، امامت و مهدویت و پاسخگویی معظم له به سؤالات و شبهات عقیدتی، بسیار بهره برده، درس وفاداری نسبت به شریعت مطهره علی صاحبها و آله السلام و دفاع از عترت طاهرین:، خاصّه حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از ایشان آموخته ام، خداوند متعال وجود با برکت ایشان را محفوظ بدارد.

در اینجا لازم است از مرجع عالیقدر، فقیه عظیم الشان حضرت آیه الله حاج شیخ بشیرحسین النجفی دام ظلّه و فقیه عظیم الشان علامه عالی مقام حضرت آیه الله حاج

شیخ عبدالکریم حقیقت (دام ظلّه)، به خاطر تقریظی که بر این کتاب مرقوم فرموده اند و بنده را مورد لطف قرار داده اند تشکر فراوان نمایم.

و نیز از دانشمندان محترم آیه الله حاج سید محمدرضا موسوی، آیه الله حاج سید یحیی حسینی، دکتر حاج سید محسن قائم فرد و حجج الاسلام و المسلمین آقایان شیخ نورمحمد ثالثی، سید فیاض حسین حسینی، سید احمد عباس عابدی موسوی، حاج سید محمّدجعفر روضاتی، حاج سید محمّد مهدی تجویدی، سید رضا طالقانی، فاضل ارجمند آقای دکتر سید علی آیت اللهی و صدیق گرامی آقای مهندس حاج احمد جعفری (دام بقائهم) و دوستان خدمتگزار در مرکز جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشکر می نمایم.

و تشکر فراوان دارم از محقق گرامی، خادم الحجّه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جناب آقای دکتر اصغر غلامی (دام عزّه) خداوند متعال به همه خدّام ولایت و مهدویّت خاصّه ایشان توفیقات روزافزون و سلامت عطا فرماید.

و نیز در خاتمه از امام ثانی عشر، ولیّ منتظر، امیر انس و جان، مولانا صاحب الزّمان حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بالاترین تشکر را داشته، طلب عفو و درخواست عنایت بیشتر دارم، شعری را به یاد حضرتش سروده ام، خدا کند قبول افتد.

ای هویدا ز انفس و آفاق

سفره دار ضیافت عشاق

هیچ قیدی مقیدت نکند

جز که خلقی به بندگی الصّاق

سنریم ز قول حق خواندم

مادح خور نباشدش اغراق

سامره قبله گاه اهل دل است

بوسه دادم به خاک صحن و رواق

ص: ۱۳۸

فخر عرش است نام نامی تو

هست منقوش صد هزاران ساق

تطمئن القلوب حق دانم

شاهد روز توست با اطلاق

می کنم ار طلب ز تو بخشش

مهربانی کن ای رفیق ارفاق

ای ذخیره ز علم و حشمت و جاه

ناتوانند به مدح تو نطاق

«کوچک» بی نوا چه می گوید

کن نگاهی، نگاه استحقاق(۱)

والسلام عليك و على امك الزهراء و على آبائك. نجف اشرف ۱۴۳۵ ه ق

سید محمود بحر العلوم میردامادی

ص: ۱۳۹

---

۱- - نقل از کتاب در حسرت آسمان آبی، سروده های معظم له.



## تفقه در آیات «نفر» و «سؤال»

ص: ۱۴۱



## آیات مورد بحث

قال الله تبارك و تعالی:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)

و قال تبارك و تعالی:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲)

و قال تبارك و تعالی:

«وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۳).

ص: ۱۴۳

---

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲، ترجمه: و نیست از برای مؤمنین و نباید که تمام آنها کوچ کنند پس چرا کوچ نمی کند از هر فرقه ای از مؤمنین طائفه ای تا اینکه تفقه در دین کنند و انداز کنند قوم خود را زمانی که مراجعت کنند بسوی آنها امید است که آنها حذر کنند و مخالفت دین نکنند.

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۳، ترجمه: و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید.

۳- - سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷، ترجمه: ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید.



## سیری در اصول عقائد

قرآن کریم هدف خلقت انسان را عبادت و بندگی معرّفی نموده است.

قال الله تبارک و تعالی:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱).

این آیه پاسخ کسانی است که آفرینش را بیهوده انگاشته و برای خلقت انسان هدفی فراتر از ماده (= متافیزیک) قائل نیستند.

با اعتقاد به این هدف مقدّس سؤالی پیش می آید که عبادت و بندگی، بر چه منهج و روشی باید انجام گیرد و مکلف و مقنّن در برنامه های عبادی و کل آنچه بشر بدان محتاج است چه کسی است؟

پاسخ اینست که برنامه عبادت و بندگی چون نقشه کمال بشریت و سعادت انسانهاست، باید از مبدأ کمال یعنی خالق ذو الجلال نازل گردد.

یعنی عبد باید ببیند مولا و صاحب اختیارش چه برنامه ای را برای او تکلیف کرده و مطلوب او چه می باشد.

چون عبد اگر به دستور دیگری جز مولا عمل کند، عبد محسوب نمی شود و از جاده عبودیت بیرون می گردد.

ممکن است مولا بگوید به امر و نهی نماینده من عمل کن و یا تفسیر و تأویل

ص: ۱۴۴

---

۱- - سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶، ترجمه: من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)! تاریخ تقریر این دروس سال ۱۴۳۲ هجری قمری بوده است.

گفتار مرا از او اخذ نما که توجه به این فرمان نیز عین عبودیت و توجه به دستور و فرمان مولا به حساب می آید.

## شناخت مولا

آنچه انسان را به سمت بندگی و عبودیت سوق می دهد، شناخت مولای حکیم و ربّ کریم است.

مکلف اگر مکلف و فرمانده خود را بشناسد، بهتر به انجام وظائف و تکالیف کمر همت می بندد.

شناخت نمایندگان مولا- نیز در اخذ دستور صحیح، در بهتر عمل نمودن به دستورات مولا- و در قبول شدن اعمال، نقش اساسی و مهمی را دارا می باشد.

اینجاست که می بینیم، در آیات و روایات بر معرفت نسبت به خداوند متعال و اولیای او، امر و دستور فراوان رسیده است.

وقتی شناخت حق تعالی برای عبد حاصل گردد، شناخت نمایندگان او نیز هویدا می گردد.

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ  
حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» (۱)

ص: ۱۴۵

۱- - ترجمه: بار خدایا، خویش را به من بشناسان. پس به درستی که تو اگر خویش را به من نشناسانی، پیغمبر تو را نشناسم. خداوندا، رسول خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نشناسم. خداوندا، حجت خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دین خویش گمراه می شوم. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶، ح ۷۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴.

در بعضی از زیارات حجج الهیّه، ذکر (الله اکبر) وارد شده است، (۱) چرا؟

شاید برای غلوّ زدائی است، کما اینکه بعضی از بزرگان علماء این مطلب را نقل نموده اند. (۲)

به نظر می رسد باید بیشتر در مورد این دستور فکر کرد، هادی راه می خواهد رهرو از بزرگی سلطان به بزرگی نماینده اش واقف شود و ولیّ الله را بوسیله بزرگی «الله» ببیند.

می خواهد زائر از بزرگی خداوند متعال و عظمت او به بزرگی نماینده او یعنی «ولیّ الله» معرفت پیدا کند.

خداوند بزرگ، عالم و قادر، آیا نماینده اش کوچک، جاهل و ناتوان است؟

یا نمایش دهنده بزرگی حق باید نسبت به سایر خلائق، بزرگ، عالم و قادر باشد؟

بدون شک نماینده خدای متعال باید بزرگ، عالم و قادر باشد، مثلاً امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، که آنچه خوبان همه دارند، ایشان به تنهایی دارا می باشند، اگر بزرگی و علم و قدرت نداشته باشند، چگونه ولیّ خداوند متعال محسوب می شوند و چگونه قیام می کنند و صلح و سعادت می آورند.

ص: ۱۴۶

---

۱- - مثلاً در زیارت جامعه.

۲- - مفاتیح الجنان، انتشارات اسوه: ص ۵۴۴.

البته اولیای الهی: در مقام عبودیت و مناجات با خدای متعال «انا الصغیر» و «انا الجاهل»<sup>(۱)</sup> می گویند و یا استغفار می کنند. چرا؟

این دلیل بزرگی معرفت آنان، نسبت به خدای متعال است، آنان نسبت به خالق جَلَّ و عَلَی، فقیر و نادارند و مشمول آیه شریفه: «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>(۲)</sup> می باشند، اما نسبت به خلایق، امارت، ولایت، بزرگی، غنی و قدرت دارند و استغفار آنان، نه به خاطر تقصیر در بندگی و اطاعت است، بلکه به دلیل قصور امکانی آنان است، یعنی به لسان حال و قال می گویند: ما بیشتر و بهتر از این توان بندگی و اطاعت نداریم.<sup>(۳)</sup>

همانطور که از شناخت خداوند به شناخت حجت الهی نائل می شویم، از شناخت حجت الله نیز می توانیم به معرفت «الله» تبارک و تعالی برسیم.

دلیل این مطلب روایات صحیحه ای است با این مضمون که: «بوسیله ما خداوند متعال شناخته می شود»<sup>(۴)</sup>، و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

ص: ۱۴۷

---

۱- - مفاتیح الجنان، دعای عرفه ی امام حسین (علیه السلام).

۲- - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵.

۳- - قال محقق الطوسی ۱: ... فَأَخْرَجَ مَرَاتِبَ الشُّكْرِ الْإِعْتِرَافَ بِالْعِجْزِ عَنْهُ، كَمَا أَنَّ آخِرَ مَرَاتِبِ الْمَعْرِفَةِ وَالثَّنَاءِ، الْإِعْتِرَافَ بِالْعِجْزِ عَنْهُمَا، وَكَذَا الْعِبَادَةَ، كَمَا قَالَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ الْعَارِفِينَ وَ الشَّاكِرِينَ (علیه السلام): لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ. وَقَالَ النَّبِيُّ ۶: مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ». بحار الانوار، ج ۶۸: ص ۲۳.

۴- - بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَّدَ اللَّهُ، الكافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۱۰.

«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ...»، «بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا...» (۱).

البته این مطلب بلند عقیدتی، در کلاسهای مستقل باید به خوبی تشریح و تبیین گردد.

## خمیر مایه انسان

کدام انسانی است که اراده شناخت حق تعالی را نداشته باشد و نسبت به خالق کریم و منعم رؤوف بی محبت باشد؟

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۲).

جلی و خمیر مایه انسان، خدائی است و انسان بدون اعتقاد به خدا، بدبختی و شقاوت را برای خود ترسیم کرده است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «وَالْعَصِيرِ»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»، «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (۳).

ولی وقتی گرد و غبار هوی و هوس و ظلمت بندگی شیطان، بر چراغ فطرت بنشیند، انسان از خالق خویش و معرفت او دور شده، فصل را بر قرب الهی ترجیح

ص: ۱۴۸

۱- - مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.

۲- - سوره روم (۳۰)، آیه ۳۰، ترجمه: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده.

۳- - سوره عصر (۱۰۳)، آیات ۱-۳، ترجمه: به نام خداوند بخشنده مهربان\* به عصر سوگند\* که انسانها همه در زیانند\* مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند!.

می دهد و در مسیر ترقی و رسیدن به سعادت خویش، مانع تراشی می کند.

مگر انسان می تواند منکر خالق و آفریننده جهان بشود؟

مگر خمیر مایه انسان خدائی نیست؟

مگر انسان روز «الست» به ربوبیت خالق «بلی» نگفته است؟<sup>(۱)</sup>

پس چرا؟

### ماتریالیست یا منکر خدا

پس چرا ما به افرادی که حق را انکار می کنند و از جاده مستقیم منحرف شده اند، مواجه می شویم؟

پاسخ همان است که در دروس گذشته بیان گردید، گرد و غبار هوی و هوس و تاریکی ظلم و گناه، چراغ فطرت انسان را به خاموشی سوق می دهد و ندای درون بشر را که «لییک» گوئی به خدا است، به ضعف و ناتوانی می کشاند.

ماتریالیست و منکر خدا، منکر خدا نمی تواند باشد، مگر او روز «الست» به خدا «بلی» نگفته است، پس این انکار، انکار چه چیز است؟

ص: ۱۴۹

---

۱- اشاره به: سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲، «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ». ترجمه: و به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه ی آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، ما گواهی دهیم. (و ما این گواهی گرفتیم) که دیگر در روز قیامت نگویید: ما از این واقعه غافل بودیم.

به قول یکی از بزرگان علم و معرفت، منکر خدا، منکر تصوّر ذهنی خودش است،<sup>(۱)</sup> یعنی هیچ کس نمی تواند راستی منکر خدای متعال بشود.

مگر کسی می تواند منکر بنا برای ساختمان کوچک و یا بزرگ شده، و یا کاتب و مؤلف کتاب و نوشته ای را انکار نماید؟

و مگر...؟<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۵۰

---

۱- الحمدلله الذی من انکره انکر ما بذهنه تصویره

۲- شاید تا کنون نام پروفیسور استفان هاو کینگ، استاد ارشد ریاضیات در دانشگاه کمبریج و فیزیکدان و کیهان شناس سرشناس، را شنیده باشید و حتی چیزهایی درباره نظریات او و به خصوص نظریاتش در مورد انفجار بزرگ، **Big Bang**، سیاه چاله ها، **black holes**، طبیعت فرازمینی، **extraterrestrial life**، و دیگر موضوعات و مسائل پیرامونی آنها خوانده باشید. اما این دانشمند بریتانیایی در مورد موضوعات مذهبی نیز نظریاتی ابراز کرده و عقاید خود در این زمینه را به نظریات کیهان شناسی خود پیوند زده است. او در نخستین کتاب خود به نام تاریخچه مختصر زمان، **A Brief History of Time**، نوشت؛ «اگر یک نظریه کامل را کشف کنیم، آن واپسین پیروزی عقل انسان خواهد بود زیرا در آن موقع ما ذهن خداوند را خواهیم شناخت». او در همان کتاب وجود خداوند را برای تبیین اصل جهان غیر ضروری خواند. او اخیراً به صورت مشخص تری عقیده خود در مورد وجود خداوند را در مصاحبه های مختلف و همچنین در کتاب ۲۰۱۰ خود به نام طرح عظیم، **The Grand Design**، بیان کرده است. او در این کتاب نوشت؛ «مسئله این است: آیا مسیر آغاز جهان توسط خداوند و به دلایلی نامعلوم برای ما، بوده است یا آن که با قوانین علمی تعیین یافته است؟ من معتقد به دومی هستم. به دلیل قانونی همچون جاذبه است که جهان می تواند خود را از هیچ به وجود آورد و در آینده نیز به وجود خواهد آورد». کتابها و نظریات متعددی در پاسخ به عقاید هاو کینگ نوشته شده که از آن جمله می توان به کتاب «خدا و استفان هاو کینگ: بالاخره طراحی از آن کیست؟» به قلم جان کارسون لنوکس استاد ریاضیات آکسفورد اشاره کرد. متن زیر جوابیه ای از استاد معظم است: بعضی از دانشجویان از بنده خواسته اند، به اظهارات پروفیسور استفان هاو کینگ (**Professor Stephen Hawking**) که اخیراً بر خلاف علم و منطق سخن گفته و آب به آسیاب ماتریالیستها و حکومت های مستکبر ریخته مطالبی را بیان کنم. بنده به حول الله و قوته و با تکیه به عنایات حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مطالبی را بیان می کنم. ۱- مگر بشر چه مقدار از جهان فیزیک اطلاع دارد که بتواند به نفی جهان متافیزیک پردازد او که هنوز اندر خم یک کوچه است و قرن ها زمان و تلاش علمی لازم دارد که تا پنج درصد اطلاعات فعلیش رشد و ترقی نماید آنوقت تازه هنوز اندر خم یک کوچه است. ۲- جهان فیزیک در این مورد پاسخ گوست و اطلاعات بشر از عالم آفرینش پاسخ می دهد که عالم آفرینش و جهان فیزیک بدون بنا و معمار نمی تواند باشد، یعنی اثبات صانع و اقرار به بنا و معمار برای جهان فیزیک از مقررات خود فیزیک و دانستنی های مادی گرفته شده است و مربوط به جای دیگر نیست. ۳- انسان جزئی از فیزیک است و از هر نظر، از دیگر مخلوقات مادی برتر است. این انسان با این برتری اقرار دارد که هر ساختمان، محتاج معماری خبیر و سازنده ای داناست، پس مسئله اثبات خدا، مربوط به پیامبران نیست بلکه مربوط به فکر بشری است که جزء فیزیک است. البته

جهان حیوانات، نباتات، جمادات و کل جهان فیزیک هم، با زبان بی‌زبانی همین مطلب را می‌گویند، که مصنوع و پدیده، بدون پدید آورنده نمی‌شود. برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌گزار ۴- مطالعه‌ی علل گرایش به ماتریالیسم (Materialism)، به ما می‌گوید که برخی ماتریالیست‌ها عمل مدعیان دین‌داری را ملاک حق بودن مکتب خداپرستی قرار داده‌اند و چون از بعضی از آنان صداقت و عدالت ندیده‌اند، به اصل مکتب بدبین شده، به انکار خدا قیام کرده‌اند. در حالی که در مقابل، گروهی از خداپرستان و در رأس آنان پیامبران و جانشینان حقیقی آنان راست‌کردار و عادل بوده و برای برپایی عدالت رنج فراوان کشیده‌اند. ۵- علت گرایش بعضی به مادی‌گری و انکار خدا این است که، اینها می‌بینند دین برای شهوترانی، بی‌بندباری، بی‌عدالتی و خلاصه‌خلافکاری ترمز است و این عده می‌خواهند افسار گسیخته باشند و به نام آزادی به حریم ناموس، مال و زندگی دیگران تجاوز کنند. لذا می‌گویند ما وجود خدا را منکریم، یعنی انکارشان بر مبنای شهوترانی و افسار گسیختگی است و جنبه عقلی و علمی ندارد. ۶- حکومت‌های ظالم، چگونه با مقصد انبیاء و جانشینان واقعی آنها خودشان را وفق بدهند. روحیه ستم‌گری اینان با مکتب انبیاء که بشارت عدالت صد در صد، در دولت کریمه را می‌دهد و برای رسیدن به مدینه فاضله (Utopia)، مردم را به پاکی و عدالت دعوت می‌کند، نمی‌سازد. لذا اندیشه ماتریالیستی و الحاد را ترویج می‌کنند تا مانعی به نام دین، سر راه ستمگری آنان نباشد. ۷- مطالعه‌ی علت‌های گرایش به ماتریالیسم و انکار خدا، به ما می‌گوید که این مسئله گاهی جنبه علم‌زده‌گی و شهرت‌طلبی دارد، مثلاً چون شخص خیلی خود را دانشمند می‌داند و نیز شهرت‌طلبی دارد، بر خلاف فطرت و عقل یک حرفی می‌زند تا رسانه‌ها و روزنامه‌ها بگویند و بنویسند و او از این تبلیغ عقده‌گشایی کند و شهرتی کسب نماید. ۸- همانطور که گفتیم چون مادی‌گری و انکار خدای متعال به سود حکومت‌های ظالم است، لذا دانشمندان تحت نظارت حکومت، در اثر قدرت‌زده‌گی باید در برابر این نظریه‌ی خلاف علم، تسلیم باشد و بنا بر مصالح سیاسی حکومت، جو را علیه خدا پرستی تخریب نماید و با تلقین مطالب ظاهراً علمی و روشنفکری، منکر متافیزیک (Metaphysics) و جهان ماوراء طبیعت (Beyond nature) گردد و این کار بویژه از قدرت‌های صهیونیستی (Zionism) و دانشمندان آنان که آخر کار جبراً دیوانه می‌شوند و خود را باید به تخیل بزنند، اصلاً بعید نیست. ۹- رجوع به متخصص از مطالبی است، که در دنیای دانش، معروف و مشهور است. یعنی هر رشته‌ای استاد خبیر خودش را می‌طلبد. آیا این دلیل نمی‌شود که برای شناخت بنا و معمار فیزیک که فوق فیزیک و ماوراء طبیعت است، به کسانی رجوع کنیم که مدعی‌اند با ماوراء فیزیک ارتباط دارند و ادعایشان با معجزه و کارهای خارق‌العاده و مافوق فیزیک، همراه است. (برای اصل اعتقاد به خدا یعنی اثبات صانع عقل کفایت می‌کند اما برای شناخت خدا و اعتقاد به توحید علم و عقل می‌گوید باید به پیامبران رجوع نمود.) (اصل نبوت) ۱۰- مکتب انبیاء و قوانین آنان مطابق با قوانین فیزیک، خاصه مطابق با خلقت روحی و جسمی انسان است و این مطلب چیزی نیست که از نظر دانشمندان بزرگ دور باشد. ۱۱- در جهان فیزیک هر چیزی جای خود و در مسیر تعیین شده‌ی خود حرکت می‌کند ولی انسان که از آزادی برخوردار است، خلاف مسیر معین، سعی و تلاش دارد. لذا انبیاء به موعظه انسان پرداخته و او را از سوء استفاده از آزادی خدا دادی منع می‌کنند. ۱۲- مطلوبیت عدالت در جهان فیزیک که هر چیزی کار خودش را باید بکند و در مسیر تعیین شده خودش حرکت نماید، مثل مطلوبیت علم و آگاهی، قبول‌کننده‌ی تغییر نمی‌باشد و جریان تز (thesis) و آنتی تز (Antithesis) بر آن حکومت ندارد. ۱۳- در جهان فیزیک هر چیزی در جایگاه خودش باید باشد و هر شیئی کار خودش را باید بکند. آیا این همان معنای عدالت نیست، که پیامبران در جوامع بشری خواهان آن بوده‌اند؟ ۱۴- خالق فیزیک که عدالت را بر عالم آفرینش و جهان فیزیک حاکم کرده، روزی که عقل و دانش بشر ارتقاء یابد، به فرماندهی یک انسان معصوم، عدالت را در زندگی



بشر، حاکم می گرداند و انسان در کنار موجودات دیگر، لذت عدالت را می چشد (اصل مهدویت). ۱۵- هیچ انسانی نمی تواند بنا و سازنده جهان را منکر شود. هر که ادعای انکار کند، منکر بنا و سازنده جهان نشده بلکه تصور ذهنی خویش را منکر شده است. در خاتمه می گویم، آقای دکتر استفان هاوکینگ (stephen hawking) و امثال او اگر دانشمند به بند کشیده ی حکومت های ستمگر نیستند، بیایند اسلام را با دو اصل قرآن و عترت، مطالعه نمایند. آن وقت از انکار خدا خجالت می کشند و از نام او، امر و نهی او، عبادت و نیایش با او، لذت می برند. بهر حال ما آماده ی مباحثه در موارد فوق هستیم.







در مورد اثبات وجود خداوند و قائل شدن به خالق هستی، بشر با بال عقل و فطرت خود، طی طریق می کند.

البته اگر بالمش را ضربت گناه و شلاق تبلیغات سوء نشکسته باشد.

غالب مردم در همه ازمه، چوب تبلیغات سامری ها و شلاق گناهان خود را می خورند و در توجه به خداوند و عبادت او مردود می شوند.

حال در این ظلمت تبلیغات سوء و در این مسیر غبارآلود، اگر کسی خواست به

مدینه معرفت و عبودیت حق تعالی برسد و به بلد امین توحید راه یابد، باید به رهنما و هادی راه پناهنده شود و دست در دست امیر کاروان، طی مسیر نماید.

مگر حرکت بسوی خداوند متعال و مهاجرت الی الله، یک سفر آسمانی نیست؟

چگونه در مسافرت های زمینی، مسافر به مدیر کاروان و مترجم، محتاج است، در این مسافرت الهی و عروج آسمانی، صد چندان و هزار برابر، این نیاز ضروری به نظر می رسد.

اینجا طالب عبودیت و مهیای سفر معنویت، اضافه بر بال عقل به بال وحی محتاج است و باید دست در دست «ید الله» و با سرپرستی «الصّادِقین» (۱) حرکت را آغاز نماید. (۲)

ص: ۱۵۵

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۹، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ». فخر رازی مفسّر معروف عامّه می نویسد: «کسی که جایز الخطاست واجب است به کسی که معصوم است اقتدا کند و معصومین همان کسانی هستند که خداوند آنان را «صادقین» نامیده است؛ لذا این آیه دلالت دارد بر این که افراد جایز الخطا واجب است که با معصومان از خطا، همراه باشند تا اینان، مانع خطای آنان شوند و این معنا، در هر زمانی ثابت است؛ لذا در هر زمانی باید معصومی وجود داشته باشد و الا این دستور، تکلیف به مالایطاق است.» (تفسیر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲۱) و مصادری همچون شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۳۵۰ الی ۳۵۷؛ تاریخ مدینه ی دمشق، ترجمه ی علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج ۴۲، ص ۳۶۱؛ مناقب خوارزمی، منقبت ۲۷۳؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۲، ص ۵۰۲؛ الصّواعق المحرّقه ابن حجر: ص ۳۱۶؛ روح المعانی آلوسی، ج ۱۱: ص ۴۰ و... به انحصار مفهوم «صادقین» در وجود مقدّس اهل بیت پیامبر اکرم ۶ اذعان نموده اند.

۲- - احتیاج به وحی و نیاز به امام زمان در هر عصر، برهانی است و ادلّه ی فراوان دارد، ولی نیاز به قطب و مرشدی که صوفیه می گویند، دلیلی جز دکانداری ندارد، بله ما، به تذکّر احتیاج داریم و باید موعظه بشنویم و این غیر از تحزّب و گروه بندی و سلسله درست کردن صوفیه است. تمام سلسله های صوفیه، به نظر فقهاء بزرگ شیعه باطل و وسیله انحراف از مبدأ ولایت هستند. کدام سلسله ی صوفی به معصوم می رسد؟! مگر صوفیه مردود معصومین : نیستند؟! «این تذهبون»؟

این احتیاج، یعنی نیاز به نماینده خداوند متعال، همه گانی است، بویژه فقیه و مبین قانون الهی، حرکتش باید به «اسم الله» باشد و با استفاده از امر و نهی آسمانی «ولئى خدا» باید در موضوع احکام الله و اصول و فروع دین تلاش و سعی نماید.

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): يَا أَبَا حَمْزَةَ! يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأَسِحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا». (۱)

فقیهی که تکیه به عقل و رأی شخصی نماید و به بهانه زمان، آراء زمینی را بر آراء آسمانی ترجیح دهد، حتی بال عقل را هم نداشته، در این حرکت باز مانده، مصداق «اخلد الى الارض» (۲) می گردد.

## شناخت اسماء الله

حرکت بسوی معنویت و مهاجرت «الى الله» بدون شناخت «اسماء الله» برای بشر غیر ممکن است.

عبد باید در مقام عبودیت «اهدنا الصراط المستقیم» (۳) بگوید، تا

معبود او را به

ص: ۱۵۶

۱- - الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۱۰. ترجمه: ابو حمزه گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند: ای ابا حمزه! هر یک از شما اگر بخواهد چند فرسخی راه بپیماید برای خود راهنمایی می گیرد. تو که به راههای آسمان نادانتری تا به راههای زمین، پس برای خود راهنمایی طلب کن. (و آن راهنما غیر از اهل بیت پیغمبر نباشد زیرا از آسمان، وحی در خانه ی آنها نازل شده و راه بهشت و جهنم را آنها می دانند).

۲- اشاره به داستان قرآنی بلعم باعورا، سوره اعراف (۷)، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.

۳- عن ابی بریده فی قول الله: «اهدنا الصراط المستقیم»، قال: صراط محمّد و آله؛ عن ابن عباس فی قول الله تعالی: «اهدنا الصراط المستقیم»، قال: يقول قولوا معاشر العباد: اهدنا الى حب النبي و اهل بيته؛ عن ابن عباس قال: قال رسول الله ۶ لعلی بن ابی طالب (عليه السلام): انت الطریق الواضح و انت الصراط المستقیم و انت يعسوب المؤمنين؛ عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله ۶: ان الله جعل علیاً و زوجته و أبنائه حجج الله على خلقه و هم أبواب العلم فى أمتى من اهتدى بهم هدى الى صراط مستقیم؛ عن ابی جعفر الباقر عن أبيه عن جدّه: قال، قال رسول الله ۶: من سره ان يجوز على الصراط كالريح العاصف و يلج الجنة بغير حساب فليتولّ و لى و وصی و صاحبى و خلیفتى على اهلى على ابن ابی طالب (عليه السلام)، و من سره ان يلج النار فليترك ولايته فوعزه ربى و جلاله، انه لباب الله الذى لا يؤتى الامنه، و انه الصراط المستقیم و انه الذى يسأل الله عن ولايته يوم القيامة؛ عن ابی عبد الله (عليه السلام) قال: الصراط الذى قال ابليس: «لا قعدن لهم صراطك المستقیم» (سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶) فهو على (عليه السلام)؛ عن حذیفه قال: قال رسول الله ۶: ان تولوا علیاً- و لن تفعلوا- تجدوه هادياً مهدياً يسلك بكم الطريق؛ قال عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابیه فی قول الله تعالی: «صراط اللّذین انعمت علیهم» قال: النبى و من معه و على بن ابی طالب و شیعته. حاکم حسانى در کتاب «شواهد التّزئیل» که به تفسیر آیات نازله در شأن اهل بیت اختصاص دارد با نقل این

روایات و نظایر آن، منظور از «صراط مستقیم» را منحصر در وجود مقدس پیغمبر خدا ۶ و اهل بیت معصوم ایشان : می داند. قندوزی حنفی در تفسیر آیه ی شریفه ی: «وَإِنَّ الدِّينَ لَإِيَّائِنَا لَعَادُّونَ» (سوره مؤمنون (۲۳)، آیه، ۷۴) از اصیغ ابن نباته از لسان در افشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «صراط، اهل بیت هستند». (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۳۸ با ذکر چند روایت دیگر با این مضمون). وی همچنین در ذیل آیه ی شریفه ی: «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۷۳) از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می نویسد: «صراط مستقیم» ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۳۹). خطیب خوارزمی در مناقب می نویسد: صراط بر دو قسم است: صراط دنیا و صراط آخرت، منظور از صراط دنیا، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و منظور از صراط آخرت، پل (روی) جهنم است؛ کسی که صراط دنیا را بشناسد می تواند از صراط آخرت بگذرد. انس بن مالک گوید: رسول خدا ۶ فرمودند: «آن گاه که قیامت بر پا شود و صراط بر جهنم نصب شود، احدی از آن نمی گذارد، مگر کسی که جوازی با عنوان ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به همراه داشته باشد و این همان قول خداوند تعالی است که فرمود: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (سوره صافات (۳۷)، آیه ۲۴) آنها را نگاه دارید که مورد بازخواست و پرسش هستند». (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۳۸). ابواسحاق ثعلبی مفسر معروف عامه نیز در تفسیر «الکشف و البیان» به نقل از ابوهریره منظور از «صراط مستقیم» را صراط و راه محمد و آل محمد می داند. قندوزی حنفی با نقل چند روایت دیگر به اثبات دلالت صراط مستقیم بر وجود اقدس حضرات معصومین : می پردازد که ذیلاً- به بعض آنها اشاره می شود: حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) می فرماید: «ما (اهل بیت) ابواب الله و صراط مستقیم و گنجینه ی علم الهی و ترجمان وحی خدا و ارکان توحید و جایگاه سر خداوندی می باشیم». (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۶ و ج ۳، ص ۲۵۹). امام باقر و امام صادق ۶ می فرمایند: «منظور از صراط مستقیم امام است و منظور از این که خداوند فرموده است: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۳) راه غیر امام است و ما (اهل بیت) راه خدا هستیم». (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۲۲). رسول اکرم ۶ خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «یا علی! انت حجه الله و انت باب الله و انت الطریق الی الله و انت النبا العظیم و انت الصراط المستقیم...». (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۴۰۲).



دلیل راه و هادی طریق بسیار د.

اینجاست که به بزرگی آیه شریفه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۱) پی برده، ضرورت شناخت اسماء الله (۲) و معیت با صادقین برای ما معلوم می گردد.

ص: ۱۵۷

---

۱- - سورة مائده (۵)، آیه ۳۵. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، أَنَا وَسَيَلَّتُهُ». مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۷۵.

۲- - «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسَيْنِي فَادْعُوهُ بِهَا»، سورة اعراف (۷)، آیه ۱۸۰، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسَيْنِي فَادْعُوهُ بِهَا»، نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسَيْنِي الَّذِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا. الكافي، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴؛ تأويل الآيات الظاهره، ص ۱۹۴؛ تفسير الصافي، ج ۲، ص ۲۵۵؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۶، ح ۷.

رمز موفقیت فقهای بزرگ در همین است که کارشان با توکل بر خداوند متعال و توسل به «اسم الله» و در معیت با صادقین صورت می گیرد.

آشنایی با اسماء حسنی، نگاه به آیاتی است که بزرگی، علم و قدرت حق تعالی را نشان می دهد و مهاجر الی الله را دلیل و راهنما می گردد.

در طول این مسیر الهی و تا پایان این هجرت آسمانی، نگاه به این آیات الهی واجب و ضروری است، پس معرفت اسماء الله و مودت و محبت آن بزرگواران طریقت داشته و بنا به دلائلی که بعداً خواهیم گفت نیز موضوعیت (۱) دارد و مهمترین اصل اصول دین و به تعبیر بهتر تمام دین به شمار می رود. (۲)

بعضی از علماء پیرامون مودت آل عصمت: گفته اند:

«... دوستی خاندان رسالت، خود مطلوب اساسی و به اصطلاح (موضوعیت) ندارد، بلکه صد در صد جنبه تربیتی داشته و مقصود از محبت و مودت آنان، پیروی از گفتار و کردار آنان است...» (۳)

ص: ۱۵۸

۱- اشاره به این معنا که معرفت، قبول ولایت اولیاء الله (ائمہ ی معصومین:) و محبت و مودت به ایشان ارزش ذاتی داشته و خود مطلوب پروردگار متعال است نه اینکه صرفاً وسیله و طریقی برای رسیدن به احکام الله باشد. اصطلاحاً این معرفت و مودت موضوعیت دارد نه فقط طریقت.

۲- در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ». امیرالمؤمنین (علیه السلام) «دین الله» هستند، دین استوار خدا، فراموش نکنیم آیه ی شریفه ی قرآن را که می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (سوره اسراء (۱۷)، آیهها ۹) قرآن هادی بشریت به سوی دین استوار و طریق راست، می باشد. راجع: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۰۹.

۳- کاوشهایی پیرامون ولایت، ص ۸۸.

چون سخن ما بیشتر با اهل تفقه است، عرض می کنیم که اگر متفقه، روایات دوستی اهل بیت: را دقیقاً مطالعه کند، به این نتیجه می رسد که این کیمیای سعادت، مطلوب اساسی خداوند متعال و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و موضوعیت دارد، پس سخن فوق در موضوعیت نداشتن مودت، مردود است، روایات فراوان این باب می گوید اگر کسی عمل نیک مثل نماز، روزه، حج و انفاق داشته باشد به تعبیر بعضی به نسخه پزشک الهی خوب عمل کند ولی این پزشک را دوست نداشته باشد، این شخص رستگار نمی باشد.

توضیح مطلب اینکه ممکن است کسی عامل به دستورات دینی باشد ولی در دستور مودت نمره صفر بیاورد، این چنین شخصی اعمالش پذیرفته نمی شود. (بعضی مثل زده اند که فردی به دلیل علم و تخصص پزشکی، از او پیروی می کند و ضمن پیروی نسبت به او حسد دارد، یعنی عامل اینکه از پزشک پیروی می کند دوستی پزشک نیست، بلکه عامل این است که می داند پزشک از روی آگاهی سخن می گوید، و برای همین هم، نسبت به پزشک حسد دارد و می خواهد سلب نعمت آگاهی از پزشک بشود. این مثل برای این بحث، نارسا است، زیرا پیروی از پزشک محسود، ممکن است مفید باشد ولی پیروی در مثلاً نماز و روزه و غیرهما از حجت الهی که محسود واقع شده و مودتش در قلب عمل کننده نباشد، مورد قبول خدای متعال نیست و موجب فلاح نمی شود.)

نتیجه اینکه دوستی عترت:، خود موضوعیت دارد، به طوریکه اگر کسی اعمال صالحه ای بدون مودت داشته باشد، ذره ای ارزش نداشته، اضافه بر این، با او معامله منافق می شود.

## سخن آیت الله رحمانی همدانی (قدس سره)

فقیه و محدث گرانقدر آیه الله رحمانی همدانی (قدس سره) در کتاب شریف «الامام علی (علیه السلام) من حبه عنوان الصحیفه» باب اول، فصل ۲۴، روایاتی را تحت عنوان «حُبِّ عَلِيٍّ وَ الْاِيْمَانِ مِنْ وَلَدِهِ: عِبَادَةٌ وَ مَكْفَرٌ لِلْسَيِّئَاتِ»، نقل فرموده اند که ما به بعضی از آنها اشاره می نمائیم:

۱- عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، قال: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَرَادَ أَنْ يُطْفِئَ غَضَبَ اللَّهِ وَ أَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ عَمَلَهُ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)، فَالْتَمِزْ إِلَيْهِ يَزِيدُ فِي الْإِيْمَانِ، وَ إِنَّ حُبَّهُ يَذِيبُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَذِيبُ النَّارُ الرِّصَاصَ». (۱)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمودند: ای مردم! هر که می خواهد خشم خدا را خاموش کند و خداوند عمل او را بپذیرد پس باید به علی بن ابی طالب (علیه السلام) بنگرد، که نگاه به او ایمان را می افزاید، و دوستی او گناهان را آب می کند چنانکه آتش قلع را.

۲- عن جعفر بن محمد (عليهما السلام)، قال: «حُبُّ عَلِيٍّ (عليه السلام) عِبَادَةٌ، وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ». (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: دوستی علی عبادت و برترین عبادت است.

۳- روى عن محمد بن حميد، قال: سمعت مهران بن أبي عمر يقول: سمعت سفيان الثوري يقول: «حُبُّ عَلِيٍّ (عليه السلام) مِنْ الْعِبَادَةِ...». (۳)

سفيان ثوري می گفت: دوستی علی (علیه السلام) از عبادت است...

ص: ۱۶۰

۱- - كشفى النجفى: المناقب المرتضوية، ص ۱۲۳.

۲- - الخطيب: تاريخ بغداد، ص ۳۵۱.

۳- - ابن كثير، تاريخ دمشق، (ترجمه علی بن ابی طالب (علیه السلام)) تحقيق، الشيخ محمد باقر المحمودى، ج ۳، ص ۲۵۴.

۴- عن الله عز وجل: (يا آدم!) لو لما عيّدان أريد أن أخلقهم في دار الدنيا ما خلقتك، قال: إلهي فيكونان مني؟ قال: نعم، يا آدم! ارفع رأسك انظر، فرفع رأسه فإذا مكتوب على العرش: لا إله إلا الله، محمد رسول الله نبي الرحمة، وعلّي مقيم الحجة، و من عرف عليّ زكي و طاب، و من أنكر حقه لعن و خاب، أقسمت بعزتي أن أدخل الجنة من أطاعه و إن عصاني، و أقسمت بعزتي أن أدخل النار من عصاه و إن أطاعني». (۱)

خدای متعال در خطاب به آدم (علیه السلام) فرمود: اگر نبودند آن دو بنده ای که آهنگ آفرینش آنها را در سرای دنیا دارم تو را نمی آفریدم. آدم گفت: خداوندا! آنها نسل من اند؟ فرمود: آری، ای آدم! سر بردار و ببین. آدم سر برداشت دید که بر عرش نوشته است: «خدایی جز الله نیست، محمد رسول خدا پیامبر رحمت است، علی برپادارنده حجت است؛ هر که حق علی را بشناسد بالنده و پاکیزه باشد، و هر که حق او انکار کند ملعون و زیانکار گردد. به عزت خود سوگند خورده ام که فرمانبر او را به بهشت برم گرچه مرا نافرمانی نموده باشد، به عزت خود سوگند خورده ام که نافرمان او را به آتش دوزخ برم گرچه مرا فرمان برده باشد».

۵- عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) تَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ». (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: دوستی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گناهان را می خورد چنانکه آتش هیزم را.

ص: ۱۶۱

۱- - اخطب الخوارزم: المناقب، ص ۲۲۷.

۲- - ابن حجر: لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الخطیب: تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۹۵؛ الكنجدی: کفایه الطالب، ص ۳۲۵.

۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ». (۱)

و فرمودند: اگر مردم بر دوستی علی بن ابی طالب گرد می آمدند خدای بزرگ آنش دوزخ را نمی آفرید.

۷- عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَتَرَحَّمُ عَلَيَّ مُحَمَّدِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) كَمَا يَتَرَحَّمُ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءُ». (۲)

و فرمودند: فرشته مرگ بر دوستان علی بن ابی طالب با مهربانی رفتار می کند چنانکه با پیامبران.

۸- عَنِ أَبِي عَلْقَمَةَ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: «صَلَّيْتُ بِنَا النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) الصُّبْحَ ثُمَّ التَّمَتَ إِلَيْنَا، فَقَالَ: مَعَاشِرَ أَصْيَحَابِي! رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَمِّي حَمْزَةَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَخِي جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا طَبِيقٌ مِنْ نَبَقٍ، فَأَكَلَا سِاعَهُ ثُمَّ تَحَوَّلَ النَّبِقُ عِنْبًا، فَأَكَلَا سِاعَهُ ثُمَّ تَحَوَّلَ الْعِنْبُ رُطْبًا، فَأَكَلَا سِاعَهُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُمَا وَ قُلْتُ: يَا بِي وَ أُمِّي أَنْتُمَا أَى الْأَعْمَالِ وَحَدُّتُمَا أَفْضَلَ؟ قَالَا: فَدَيْنَاكَ بِالْأَبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ جَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةِ عَلَيْكَ، وَ سَفَى الْمَاءِ، وَ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». (۳)

ابوعلقمه مولای (۴) بنی هاشم گوید: روزی رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) نماز صبح را با ما خواند. آن گاه به ما رو کرد و فرمودند: ای یاران! دیشب عمویم حمزه بن

ص: ۱۶۲

۱- - اخطب الخوارزم: المناقب، ص ۲۸.

۲- - اخطب الخوارزم: المناقب، ص ۳۱.

۳- - اخطب الخوارزم: المناقب، ص ۳۳.

۴- - مولا به معانی گوناگون می آید، اما هر گاه به قبیله ای منسوب گردد معمولاً به معنای (هم پیمان) یا (پناهنده) می باشد.

عبدالمطلب و برادرش (۱) جعفر بن ابی طالب را در عالم رؤیا دیدم که در برابر آنا طبقی از آرد مغز ساقه نخل بود، لختی از آن خوردند و آن آرد تبدیل به انگور شد، لختی از آن خوردند و انگور به خرما تبدیل شد و باز لختی از آن خوردند. من نزدیک آن شدم و گفتم: پدرم فدایتان باد! شما کدام عمل را برترین اعمال یافتید؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد! ما برترین اعمال را صلوات بر تو، سقایی آب و دوستی علی بن ابی طالب یافتیم.

۹- عن أبي عبد الله (عليه السلام): «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ، وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ» (۲).

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: بالاتر از هر عبادتی عبادتی هست، و دوستی ما خاندان برترین عبادت است.

۱۰- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَحَبَّنَا وَ لَقِيَ اللَّهَ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ» (۳).

و فرمودند: هر که ما را دوست بدارد و با گناهایی به قدر کفهای دریا خدا را دیدار کند، بر خداست که او را بیامرزد.

۱۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِنَّ الذُّنُوبَ تَسَاقُطُ عَنْ ظُهُورِ شِيعَتِنَا كَمَا تُسْقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ» (۴).

ص: ۱۶۳

---

۱- منظور برادر دینی است، زیرا او عمو زاده ی آن حضرت بوده است.

۲- المجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱.

۳- المجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۱.

۴- همان، ص ۱۲۳.

و فرمودند: گناهان از دوش شیعیان ما می ریزد بسان برگهای درخت که با وزیدن باد فرو می ریزد.

۱۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيُحِطُّ الدُّنُوبَ عَنِ الْعِبَادِ كَمَا تَحِطُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ». (۱)

و فرمودند: همانا دوستی ما خاندان گناهان را از بندگان می ریزد، چنانکه باد سخت برگ را از درختان.

۱۳- عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم): «حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يُحْرِقُ الدُّنُوبَ كَمَا تُحْرِقُ النَّارُ الْحَطَبَ». (۲)

پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمودند: دوستی علی بن ابی طالب گناهان را می سوزد چنانکه آتش هیزم را.

۱۴- عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم): «حُبُّ عَلِيِّ يُخِمُّ النَّيْرَانَ». (۳)

و فرمودند: دوستی علی آتش دوزخ را خاموش می کند.

۱۵- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا نَادَاهُ مَلَكٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ يَا عَبْدَ اللَّهِ! اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَكَ الدُّنُوبَ كُلَّهَا، أَلَمَّا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثِرِ، وَيَأْكُلَ مِنْ شَجَرِهِ طُوبَى، وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، أَلَا

ص: ۱۶۴

۱- المصدر، ص ۷۷.

۲- المجلسي، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۶۶.

۳- همان، ص ۳۰۴.



وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَتَوَلَّاهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَجَوَازًا عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَمَانًا مِنَ الْعَذَابِ» (۱).

و فرمودند: هر که علی را دوست بدارد فرشته ای از زیر عرش او را ندا می دهد که ای بنده خدا عمل را از سر بگیر که خداوند همه گناهان (گذشته ی) تو را بخشید. هوش دارید که هر که علی را دوست بدارد از دنیا بیرون نرود تا از آب کوثر بنوشد و از میوه درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت ببیند. آگاه باشد که هر که علی را دوست بدارد و ولایت او را بپذیرد خداوند برات بیزاری از آتش دوزخ و جواز عبور از صراط و امان نامه از عذاب را برای او بنویسد.

۱۶- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ شَأْنَ عَلِيٍّ عَظِيمٌ، إِنَّ حَالَ عَلِيٍّ جَلِيلٌ، إِنَّ وَزْنَ عَلِيٍّ ثَقِيلٌ، مَا وَضِعَ حُبُّ عَلِيٍّ فِي مِيزَانِ أَحَدٍ إِلَّا رَجَحَ عَلَى سَيِّئَاتِهِ، وَ لَا وَضِعَ بُغْضُهُ فِي مِيزَانِ أَحَدٍ إِلَّا رَجَحَ عَلَى حَسَنَاتِهِ» (۲).

و فرمودند: همانا شأن علی عظیم است، حال علی جلیل است، وزنه علی سنگین است، دوستی علی را در ترازوی عمل کسی نهند جز آنکه بر بدیهایش رجحان یابد، و دشمنی او را در ترازوی عمل کسی نهند جز آنکه بر نیکی هایش سنگینی کند.

۱۷- عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم): «يَا عَلِيُّ! حُبُّكَ تَقْوَى وَ إِيْمَانٌ، وَ بُغْضُكَ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ» (۳).

و فرمودند: ای علی! دوستی تو تقوا و ایمان است، و دشمنی تو کفر و نفاق.

ص: ۱۶۵

۱- - المصدر، ص ۲۷۷.

۲- - المصدر، ص ۲۶.

۳- - المصدر، ص ۲۶۳.

۱۸- عن النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم): حُبُّ عَلِيٍّ نِعْمَةٌ، وَ اتِّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ إِلَى أَنْ قَالَ: لَوْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَحَدٌ بَعْدِي لَأَوْحَى إِلَيْهِ، فَزَيْنَ اللَّهِ بِهِ الْمَحَافِلَ، وَ أَكْرَمَ بِهِ الْعَسَاكِرَ، وَ أَخْصَبَ بِهِ الْبِلَادَ، وَ أَعَزَّ بِهِ الْأَجْنَادَ الْحَدِيثَ. (۱)

و فرمودند: دوستی علی نعمت است و پیروی او فضیلت... اگر بنا بود پس از من به کسی وحی شود بی گمان به او وحی می شد، خداوند انجمنها را به او زینت داد، سپاهیان را به او گرامی داشت، سرزمینها را به او سبز و خرم کرد، و لشکریان را به او عزت بخشید....

۱۹- عَنْ سَيِّدِ بْنِ حُدَيْفَةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي حُدَيْفَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ وَلَا أَمَةٍ يَمُوتُ وَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبِّهِ خَرَدَلٍ مِنْ حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ». (۲)

و فرمودند: هیچ بنده ای و کنیزی (مرد و زنی) نمیرد و در دل به وزن دانه های خردل از دوستی علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشته باشد جز آنکه خدای بزرگ او را به بهشت در آورد.

۲۰- نَزَلَ جِبْرِئِيلُ (عليه السلام) عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ! اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ قَالَ: مُحَمَّدُ نَبِيُّ رَحْمَتِي وَ عَلِيٌّ مُقِيمُ حُجَّتِي لَا أُعَذِّبُ مَنْ وَالَاهُ وَ إِنَّ عَصَانِي وَ لَا أَرْحَمُ مَنْ عَادَاهُ وَ إِنَّ أَطَاعَنِي». (۳)

جبرئیل (علیه السلام) بر پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) وارد شد و گفت: ای محمد! خدای بلند پایه و والا مرتبه تو را سلام می رساند و می گوید: محمد پیامبر رحمت من است و علی

ص: ۱۶۶

۱- - المجلسی: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۷.

۲- - المصدر، ص ۲۴۷.

۳- - المصدر، ص ۲۵۹.

برپادارنده حیات من. دوست او را عذاب نکنم گرچه مرا نافرمانی کرده، و بر دشمن او رحم نیاورم گرچه مرا فرمان برده باشد.

أيها الأخ العزيز! أنت بعد ما قرأت هذه الأخبار المروية من طرق العامه والخاصه، و أحطت بألفاظها و معانيها تتجلى لك الحقيقه بأنَّ حبَّ عليّ عليه السَّلام يأكل السَّيئات، و يذيب الآثام و يحطُّ الذَّنوب كما تسقط الرِّيح الشَّديده الورق من الشَّجر، و يحرق الذَّنوب كما تحرق النَّار الحطب، و أنّ من أحبّه و أوَّلاه و لقي الله و عليه مثل زبد البحر ذنوبا كان حقًا على الله أن يغفر له، و أنّه ما وضع حبّه في ميزان أحد إلا رجح على سيئاته، أنّه أن يغفر له، و أنّه ما من عبد و لا أمه يموت و في قلبه مثقال حبّه من خردل من حبّه عليه السَّلام إلا أدخله الله عزَّ و جلَّ الجنّه... (1)

ای خواننده گرامی! با مطالعه این اخبار که از طریق عامه و خاصه روایت شده است و پس از احاطه به الفاظ و معانی آنها این حقیقت برای او روشن می شود که دوستی آن حضرت گرچه وسیله تهذیب اخلاق و آشنایی و عمل به شریعت اسلامی است، ولی منحصر در این معنا نیست بلکه به خودی خود موضوعیت دارد و موجب آمرزش گناهان دوستان اوست...

بعد مرحوم آیه الله رحمانی همدانی (قدس سره) در جواب کسی که برای مودت موضوعیت قائل نیست، می گویند:

إنّا إذا فرضنا رجلين مسلمين: أحدهما يحبّ عليّاً و أوَّلاه المعصومين: و الآخر بخلافه، و الحال أنّهما لم يوفّقا على العمل بأحكام الإسلام قطّ، فهل هما عند الله تعالى سيّان؟ اجعل نفسك قاضياً. أو نفرض أنّهما عملاً تامّاً كاملاً ثمّ ماتا، و لكن أحدهما مات مع حبّ عليّ (عليه السلام)، و الآخر بدونه فهل هما سيّان عند الله عزَّ و جلّ؟

ص: ۱۶۷

اگر دو نفر مسلمان را فرض کنیم که یکی به علی و فرزندان معصوم او: محبت می ورزد و دیگری بر خلاف او یا دشمن آن حضرت است یا ارادتی نمی ورزد، و فرض کنیم که هیچ یک اصلاً به احکام اسلام عمل نکرده اند، آیا این دو تن نزد خداوند برابرند؟ یا فرض می کنیم که هر دو با عمل تام و کامل از دنیا روند اما یکی با دوستی آن حضرت و دیگری بدون آن، آیا نزد خداوند برابرند؟ کلاه خود را قاضی کنید.

### موضوعیت داشتن مودت در حدیث تمثیل

به مناسبت بحث موضوعیت داشتن مودت و دوستی اهل بیت: حدیث شریف تمثیل را همراه با شرحی که محقق عظیم الشان، مرحوم میرداماد (قدس سره) برای آن بیان داشته، نقل می نمائیم:

در امالی شیخ صدوق (قدس سره) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«مَثَلُ تُو در اُمَّتَم، مَثَلُ «قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ» است کسی که یک مرتبه این سوره را بخواند ثلث قرآن و کسی که دو مرتبه این سوره را بخواند، دو ثلث قرآن را خوانده و کسی که سه مرتبه این سوره را بخواند قرآن را ختم کرده است.

کسی که تو را با زبانش دوست بدارد، ثلث ایمان را دارا می باشد.

ص: ۱۶۸

و کسی که با زبان و قلبش دوست بدارد، دو ثلث ایمان را دارا می باشد.

و کسی که با زبان و قلب تو را دوست بدارد و ناصر تو باشد براستی ایمانش کامل است.

سوگند به خدایی که مرا مبعوث نموده (ای علی) اگر مردم زمین، همانند اهل آسمان، تو را دوست می داشتند، عذاب از آنها برداشته می شد» (۱).

ص: ۱۶۹

۱- - علی (علیه السلام) و سوره توحید، ص ۳۶، ترجمه ی رساله ی سوره الاخلاص، مرحوم میرداماد ۱. اصل روایت این است: «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ۸ يَحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۶ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَأَيُّكُمْ يَحْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَغَضِبَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ سَلْمَانَ رَجُلٌ مِنَ الْفُرْسِ يَرِيدُ أَنْ يَفْتَحِرَ عَلَيْنَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، قُلْتُ: أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ: أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ يَأْكُلُ، وَقُلْتُ: أَيُّكُمْ يَحْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ فَقَالَ: أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ نَهَارِهِ صَامِتٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ۶: مَهْ يَا فُلَانُ! أَنَّى لَكَ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ، سَأَلَهُ فَإِنَّهُ يَبْتُئِكَ، فَقَالَ الرَّجُلُ لِسَلْمَانَ: يَا أَبَا عَبِيدِ اللَّهِ! أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: رَأَيْتَكَ فِي أَكْثَرِ نَهَارِكَ تَأْكُلُ، فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنِّي أَصُومُ الثَّلَاثَةَ فِي الشَّهْرِ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا» وَ أَصِلُ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ فَذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ، فَقَالَ: أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُحْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: أَنْتَ أَكْثَرُ لَيْلَتِكَ نَائِمٌ، فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ۶ يَقُولُ: مَنْ يَأْتِ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّهَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ، فَأَنَا أَيْتُ عَلَى طَهْرٍ، فَقَالَ: أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَحْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ أَكْثَرُ أَيَّامِكَ صَامِتٌ، فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ (عليه السلام): يَا أَبَا الْحَسَنِ! مِثْلَكَ فِي أُمَّتِي مِثْلُ قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَي الْقُرْآنِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا فَقَدْ حَتَمَ الْقُرْآنَ، فَمَنْ أَحْبَبَكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ، وَ مَنْ أَحْبَبَكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَ رُكَّ بِيَدِهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ! لَوْ أَحْبَبَكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّتِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ لَكَ لَمَّا عُذِّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ، وَ أَنَا أَقْرَأُ قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَامَ وَ كَأَنَّهُ قَدْ أُلْقِمَ حَجْرًا». الأملی الصدوق، ص ۳۳، المجلس التاسع، ح ۵.

این حدیث شریف را مرحوم میرداماد (قدس سره) در رسالهٔ سوره الاخلاص، شرح نموده و می فرماید:

«ما این روایت را در شرح تقدمه تقویم الایمان آورده ایم».

و در این کتاب، شرح مفصل و بیان اسرار الهی این روایت را به اصل کتاب یعنی «تقویم الایمان» موکول نموده است. (۱)

### شرح اجمالی حدیث

ما برای استفادهٔ اهل تفقه و شیفتگان معرفت به ترجمه عبارات محقق عظیم الشأن، مرحوم میرداماد (قدس سره) در شرح حدیث مذکور می پردازیم:

جملهٔ ممکنات و نظام آنها «عموماً» که بزرگان حکماء از آن به انسان کبیر تعبیر می کنند، کتاب الله مبین است، این کتاب تکوینی الهی، جامع همهٔ اشیاء، از کوچک و بزرگ است.

(باید دانست این کتاب از حروف و کلمات مفرده و کلام و جمل مرکبه و آیات و سوره، تشکیل شده) اگر در آن ملاحظهٔ اعمیت صنف نسبت به شخص، و اعمیت نوع نسبت به صنف، و اعمیت جنس نسبت به نوع، بشود (در این صورت) گفته شده که:

تشخصات و اشخاص، بمنزلهٔ حروف و کلمات

ص: ۱۷۰

---

۱- رسالهٔ سوره الاخلاص در مجموعهٔ جامع و ارزندهٔ ی (اثنی عشر رساله) به همت دانشمند معظم مرحوم آقای حاج سید جمال الدین میردامادی؛ با مقدمهٔ فقیه عظیم الشأن مرحوم آیه الله مرعشی نجفی ۱ چاپ و منتشر گردید، استاد این رساله را ترجمه و شرح نموده اند.

اصناف، بمنزله افراد کلام و جمل

انواع، بمنزله آیات

اجناس، بمنزله سوره این کتاب الله مبین هستند

و قوی و لوازم و اوصاف، بمنزله تشدید و مد و اعراب می باشند.

□

(البته به صورت دیگری هم، می توان مسئله را مطرح ساخت، با این بیان که):

اگر، ترکیب نوع از جنس و فصل

صنف، از نوع و لواحق مصنفه

شخص، از حقیقت صنفیه و عوارض مشخصه

ملاحظه شود، مسئله عکس صورت اول می شود، زیرا در صورت اول

ص: ۱۷۱

اشخاص کلمه، و در صورت دوّم اشخاص سوّر هستند.

□

بنابراین، نفس ناطقه بشری که به کمال واقعی در جانب علم و عمل رسیده باشد صورت کمالیه عالم وجود بتمامه است، که به دلیل شمول و جامعیتش، خود کتاب مبین می باشد، همانطوری که مجموع عالم وجود کتاب حق تعالی است.

از اینجاست که به انسان عارف،<sup>(۱)</sup> عالم صغیر و به مجموع عالم، انسان کبیر گفته می شود.

بلکه چون انسان عارف نسخه عالم کبیر و صورت کمالیه آفرینش است و از نظر روح و غیره، عظمت خاصی دارد، به او عالم کبیر و به مجموع عالم،

ص: ۱۷۲

---

۱- - کلمه ی عارف، غیر از عارفی است که مورد نظر صوفیه است، اینجا سخن از کاملترین انسان است.



انسان صغیر گفته می شود.

حال که تو را از دو راه مذکور (۱) (عکس یکدیگر به تطبیق عالم وجود با کتاب تدوینی) راهنمایی نمودیم پس باید بدانی که برای هر کدام از این دو اعتبار (وراه) درجه ای از تحقیق هست.

به اعتبار اوّل (اطلاق کلمات بر اشخاص) قول خداوند جل سلطانہ در قرآن کریم:

«إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» (۲)

آشکار می گردد.

و به اعتبار دوّم (اطلاق سوره بر اشخاص) معنی و تفسیر قول رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم):

«مثل علی بن ابیطالب فیکم مثل قل هو الله احد فی القرآن» معلوم می شود.

و از دقت در سخنان قبل، سخن (ارزنده ی) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که: «مثل علی بن ابی طالب فی هذه الامه مثل عیسی بن مریم فی بنی اسرائیل» ظاهر می گردد.

باید دانست همانطور که حضرت عیسی (علیه السلام) کلمه الله است، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم، کلمه الله هستند.

ص: ۱۷۳

---

۱- - یعنی راه اوّل که اشخاص کلمات بودند و راه دوّم که اشخاص سور بودند.

۲- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۵.

مطلب دیگر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به علی (علیه السلام) فرمودند:

اگر از مردم نمی ترسیدم که گویند درباره ات آنچه درباره عیسی (علیه السلام) گفتند، تو را تعریف و مدح می نمودم که خاک پایت را به تبرک بگیرند.

یعنی اگر آنطور که هستی تو را تعریف نمایم، چون مردم کشش فکری و ظرفیت ندارند، تو را خدا می خوانند همانطور که عیسی را خدا نامیدند.

و این چیزی است که از طریق عامه و خاصه روایت شده است.

### وجه تشبیه حضرت علی (علیه السلام) به سوره توحید

در سوره «قل هو الله احد» خداوند متعال خود را به برترین صفات جلاله و بالاترین مقامات، وصف فرموده است (سؤال این است که به چه مناسبت علی (علیه السلام) به این سوره تشبیه شده و چگونه این تشبیه مخصوص ایشان گشته)، پاسخ باید گفت: حال علی (علیه السلام) در اخلاص برای خدای متعال و معرفت (آنحضرت) نسبت به حقایق توحید، گویای همان چیزی است که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» آنرا بیان می کند، و علی (علیه السلام) مظهر حق و مجسم اخلاص و همانند «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» جامع معارف الهیه و مخالف شرک می باشند، به این دلیل علی (علیه السلام) به سوره توحید تشبیه شده اند.

(آری) علی (علیه السلام) با سیره و روش خویش و با لسان حال به معارفی که در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مندرج است گویا هستند و زبان حال، فصیحتر و رساتر از به کار بردن الفاظ است.

بدین جهت (مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره به قرآن نمودند و) فرمودند:

«این کتاب صامت است و من کتاب ناطق می باشم».

پس علی (علیه السلام) در کتاب آفرینش سوره اخلاص، توحید و صورت کمالیه «مشابه» عالم وجود است.

آنچه گفتیم به قدر فهم ما می باشد و اسرار آیات و وسیله درک آن نزد خدای علیم و حکیم و رموز احادیث و علم به آن، در پیشگاه نور بخش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

و فضل به دست خداوند و سعادت در پیروی رسول اکرم و توسل به اهل بیت: می باشد. صلوات الله علیه و علیهم اجمعین. (۱)

### بسوی تفقه

انسانی را فرض کنید که اسماء الله یعنی ائمه دین و نمایندگان رب العالمین را نمی شناسد، خوب این انسان در مقام عبودیت از چه منهجی پیروی و از چه روشی متابعت می کند؟

مگر دستورالعمل بیگانه، روش عبودیت حساب می شود؟ از کجا بیگانه روش بندگی معبود را می داند؟

همانطور که در جلسه گذشته گفتیم، مولا به عبد توصیه و امر نموده است، که از نمایندگان من پیروی نما و شرح و تأویل سخن مرا از آنان بخواه.

ص: ۱۷۵

كما قال الله تبارك و تعالی:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)

و كما قال تبارك و تعالی:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخْرَى مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۲)

ص: ۱۷۶

۱- - ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را! سوره نساء (۴)، آیه ۵۹. «عَنْ بَكْرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَصِيرِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسَدِيِّ كَرِي عَنْ آيَاتِهِ عَنِ الْبَاقِرِ (عليه السلام) قَالَ: أَوْصَى النَّبِيُّ ۶ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ: ثُمَّ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، قَالَ: الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ». حضرت باقر (عليه السلام) فرمودند: پیامبر اکرم ۶ وصیت کردند به علی و حسن و حسین: سپس درباره ی این آیه: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فرمودند: ائمه از نژاد علی و فاطمه زهرا ۳ هستند تا روز قیامت. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۶، ح ۳.

۲- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۷، ترجمه: او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می باشد (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، و روایات صحیحیه برطرف می گردد). و قسمتی از آن، «متشابه» است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می رود ولی با توجه به آیات محکم و روایات صحیحیه، تفسیر آنها آشکار می گردد]. اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.

عبد بعد از اعتقاد به ولایت الله و ولایت اولیاء الله، صبغه الهی (۱) پیدا می کند و رنگ و بوی اولیاء را به خود می گیرد، و از معیت با «صادقین» به منهج عبودیت نزدیک می گردد.

اهل مودت و شاگردان «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، چون به نمایندگان الهی متصلند و معیت با صادقین دارند، مصداق واقعی متدین می باشند.

در زیارت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ». (۲)

تدین و صبغه الهی به خود گرفتن زمان زیادی نمی طلبد، یک روز یا کمتر از آن، حر بن یزید ریاحی (علیه السلام) در کربلای معلّی و یا راهب<sup>۲</sup> در مسیر صفین در معنویت و هجرت الی الله برنده شده، با اقتداء به سابق و حرکت بر منهج صادقین، مصلی گردیدند. (۳)

ص: ۱۷۷

۱- - اشاره به: سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۸، «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»، ترجمه: رنگ خداست (که به ما رنگ ایمان و سیرت توحید بخشیده) و چه رنگی بهتر از رنگ (ایمان به) خدا؟ و ما او را پرستش می کنیم. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، قَالَ: صِبْغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمَيْثَاقِ. الكافي، ج ۱، ص ۴۲۲، ح ۵۳. فی تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، قَالَ: الصَّبْغَةُ مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) بِالْوَلَايَةِ فِي الْمَيْثَاقِ. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۱، ح ۲۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۰۹.

۲- - مفاتیح الجنان، زیارت مخصوصه ی حضرت در روز غدیر.

۳- - اشاره به: مدثر: ۴۲ و ۴۳، «مَا سَيْلَكُمْ فِي سَيِّقَرٍ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»، نك: تفسیر نور الثقلین (۵ جلدی)، ج ۵، ص ۴۵۹، مصلی همانطور که در کتب فقهی (نك: شرح لمعه، باب سبق و رمایه) آمده است، کسی را گویند که پیرو و دنبال برنده ی اول مسابقه (یعنی سابق، با توجه به سوره واقعه (۵۶)، آیات ۱۰ و ۱۱، «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ») حرکت می کند که مصداق آن اتباع صاحب الولایه و پیروان ائمه ی هدایت: می باشند که در مسابقه ی خیرات (بقره: ۱۴۸) «وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا فَاسْتَبِقُوا الخیرات»، نك: تفسیر نور الثقلین (۵ جلدی)، ج ۱، ص ۱۳۹، که خیرات را به ولایت تفسیر و تأویل نموده اند، برنده و سرفرازند.

و این صلاه، همان صلاه خاشعین است، كما قال الله تبارك و تعالی:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»، «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۱)

پس دین جز اعتقاد به مبدأ کمال و موَدّت نمایندگان خدای ذوالجلال، چیز دیگری نیست.

دین داران واقعی پاسخ گوی، هل من ناصر صاحب الولاية و تشریح کننده «هل الدّینُ إلّا الحُبُّ» (۲)، متخذین سبیل رب (۳)، عاملین به آیه موَدّت (۴) و برندگان مدال «فَهُوَ

ص: ۱۷۸

۱- - سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۱ و ۲.

۲- - بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۷، ح ۵.

۳- - اشاره به کریمه ی: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۵۷، ترجمه: بگو: من از شما هیچ پاداشی نمی خواهم، جز اینکه هر که بخواهد (می تواند از برکت هدایت من) راهی به سوی پروردگارش بگیرد.

۴- - اشاره به کریمه ی: «قُلْ لَا- أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا- الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسِبَهُ نَزْدًا لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا»، سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳، ترجمه: بگو: من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که موَدّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید، و هر که کاری نیکو انجام دهد ما نیز در آن مورد بر نیکویش بیفزاییم. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَمَرْنَا اللَّهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ وُلْدُهُمَا». شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۸۲۲. بیضاوی مفسّر معروف عامّه می نویسد: «چون این آیه ی شریفه نازل شد، از رسول خدا ۶ پرسیدند: نزدیکان تو (که خداوند امر به موَدّت آنان فرموده) چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: علی (علیه السلام) و فاطمه ۳ و دو پسرشان ۸، سپس فرمودند: معنی اقرار حسنه (کار نیکو کردن) کسب طاعت، خصوصاً محبّت آل رسول است». شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹۷؛ دیگر مصادر عامّه نیز نظیر تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۳؛ تفسیر رازی، ذیل آیه ی شریفه؛ تفسیر ثعلبی، ذیل آیه ی شریفه؛ الدرّ المنثور، ج ۷، ص ۳۴۸؛ تفسیر طبری، ذیل آیه ی شریفه و ... مصداق قُربی را آل محمّد ۶ و مصداق اقرار حسنه را موَدّت آل محمّد ۶ می دانند.

لَکُمْ» (۱) هستند.

## تکذیب دین چیست؟

تکذیب دین، تکذیب روش عبودیت و منهج بندگی است، زیرا تکذیب مثلاً نمازهای یومیّه کفر شمرده می شود، در حالیکه تکذیب نماز تراویح کفر به حساب نمی آید. (۲)

تکذیب صلاه بر منهج کتاب و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین، تکذیب نماینده خدای متعال است و تکذیب نماینده خدا، تکذیب خداست و تکذیب خداوند متعال کفر است.

ص: ۱۷۹

---

۱- - اشاره به کریمه ی: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، سوره سبأ (۳۴)، آیه ۴۷، ترجمه: بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست، اجر من تنها بر خداوند است، و او بر همه چیز گواه است!

۲- - مورّخین عامّه اتفاق نظر دارند که نماز جماعت تراویح توسط خلیفه دوّم وضع شد و قبل از آن نه تنها در زمان رسول اکرم ۶ بلکه در دوران خلیفه اول هم سابقه نداشته است. فلذا چیزی است خارج از سنت نبوی و بدعت شمرده می شود.

اما تکذیب صلاه تراویح تکذیب چه کسی به شمار می آید؟ آیا آمر به صلاه تراویح، نماینده خدای متعال بوده است؟

پس معلوم شد تکذیب دین، تکذیب ولایت نمایندگان الهی و پیشوایان معصوم است و منظور از دین، ولایت و صاحب اختیاری معصومین: می باشد.

## دین در آیات قرآنی

شما این نکته را اگر خوب تحقیق کنید و آیاتی را که بیان می کنیم با احادیث مربوطه بررسی نمایید، به همین نتیجه می رسید:

۱- «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۱).

۲- «الْيَوْمَ يَبْسُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» (۲).

ص: ۱۸۰

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹، ترجمه: دین در نزد خدا، اسلام است. «عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، قال: يعنى الدِّينَ فيه الإيمان». تفسير العياشى، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲۲. «عَنْ الْبَاقِرِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، قَالَ: التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) بِالْوَلَايَةِ». مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۵. البرهان فى تفسير القرآن (۵ جلدی)، ج ۱، ص ۶۰۴.

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۳، ترجمه: امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند. فى تفسير العياشى، «عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنْ حِابِرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «الْيَوْمَ يَبْسُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاحْشَوْنِ»، يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ (عليه السلام) يَبْسُ بَنُو أُمَيَّةَ فَهُمْ «الدِّينَ كَفَرُوا»، يَبْسُوا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ». بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۵، ح ۳۹؛ البرهان فى تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۹۰۱؛ تفسير العياشى، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۱۹؛ تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص ۵۸۷، ح ۲۴. فى تفسير على بن إبراهيم قمى، «فى قوله: «الْيَوْمَ يَبْسُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»، قال: ذلك لما نزلت ولایه أمير المؤمنين (عليه السلام)». البرهان فى تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۹۰۰؛ تفسير القمى، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص ۵۸۷، ح ۲۳.



۱- - سورة مائده (۵)، آیه ۳، ترجمه: امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «رسول خدا ۶ در حالی که دست مرا گرفته بودند فرمودند: هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست، خدایا دوست علی را دوست بدار، و دشمنش را دشمن بدار، در این هنگام سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولایت علی مانند ولایت کیست؟ رسول خدا ۶ فرمودند: ولایت علی مانند ولایت من است، هر کسی که من بر او اولی هستم و ولایت دارم، علی نیز بر او ولایت دارد، پس از آن خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، و رسول خدا ۶ فرمودند: الله اکبر بر اکمال دین، و اتمام نعمت، و رضایت پروردگارم به رسالتم، و بر ولایت علی بعد از من، آنگاه عده ای گفتند: ای رسول خدا، آیا این آیات خاص علی است؟ رسول خدا ۶ فرمودند: آری، درباره ی او و اوصیای من تا روز قیامت است، گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن، رسول خدا ۶ فرمودند: علی برادر، و وارث من و وصی من و ولی هر مؤمنی پس از من است، سپس فرزندم حسن و سپس فرزندم حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین هستند، قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآن می باشند، و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود، تا آن که در حوض کوثر بر من وارد شوند...». (ینابیع الموده، ج ۱، صص ۳۴۳ و ۳۴۷) ابو هریره گوید: «هر کس روز هیجدهم ذیحجه را روزه بگیرد، خداوند ثواب روزه ی شصت ماه را در نامه ی اعمال او می نویسد و آن روز، روز غدیر خم است، که پیامبر خدا ۶ دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و گفت: به به! مبارک باد تو را، ای پسر ابی طالب! ابو سعید خدری گوید: وقتی این آیه بر پیامبر ۶ نازل شد، فرمودند: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از من! سپس فرمودند: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خداوند! دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند». (الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛ مناقب خوارزمی، ص ۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۲۰۱ و ۲۰۲؛ تاریخ مدینه ی دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۳) «و من طرق العامه: عَنْ قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَيْدِيِّ: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۶ لَمَّا دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ فِي غَدِيرِ خُمٍّ أَمَرَ بِمَا كَانَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنَ الشُّوكِ فَقَمَّ وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ (علیه السلام) فَأَخَذَ بِضْبِعِهِ، حَتَّى نَظَرَ النَّاسَ إِلَى بِيَاضِ إِبْطِئِ رَسُولِ اللَّهِ ۶ ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقُوا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» الْآيَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۶: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ بِالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. فَقَالَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَ تَأْذُنُ لِي أَنْ أَقُولَ فِي عَلِيٍّ آيَاتِ شِعْرٍ؟ فَقَالَ: قُلْ عَلِيٌّ بَرَكَهَ اللَّهُ. فَقَامَ حَسَّانُ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ مَشِيخِهِ قُرَيْشِ! اسْمَعُوا قَوْلِي بِشَهَادَةِ مَنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: يَنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمٍّ وَ أُسْمِعُ بِالنَّبِيِّ مُنَادِيًا يَقُولُ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ وَلِيكُمْ فَقَالُوا- وَ لَمْ يَدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا إِلَهِيكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ نَبِينَا وَ لَمَّا تَجِدُنَا مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيًا فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضَيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا» البرهان، ج ۳، ص ۱۸۹، ح ۱۸؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۲، ح ۳۹. اختصاص این کریمه به امر ولایت علوی و نزول آن در غدیر خم در حد تواتر نقل شده، به کتاب قیم (الغدیر) مراجعه فرمائید.

۱- - سورة های توبه (۹)، آیه ۳۳ و صف (۶۱)، آیه ۹؛ ترجمه: او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند! «عَيْنُ مُحَمَّدٍ بَيْنَ الْفَضِيلِ عَيْنِ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «... هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»، قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيهِ، وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ، قُلْتُ: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، قَالَ: يَظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ (عليه السلام)». (الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۱۸، ح ۲۹ و ج ۲۴، ص ۳۳۶، ح ۵۹ و ج ۳۵، ص ۳۹۷؛ تفسير نور الثقلين، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۱۲۵؛ البرهان، ج ۹، ص ۷۶، ح ۳).

۵- «كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالَّذِينَ» (۱).

۶- «... وَ ذَلِكْ دِينُ الْقِيَمَةِ» (۲).

۷- «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِّبُ بِالَّذِينَ» (۳).

ص: ۱۸۳

۱- - سورة انفطار (۸۲)، آیه ۹، ترجمه: آن چنان که شما می پندارید نیست، بلکه شما روز جزا را منکرید. فی تفسیر علی بن ابراهیم قمی: «كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالَّذِينَ»، قَالَ: بِرَسُولِ اللَّهِ ۶ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، (البرهان، ج ۱۰، ص ۱۱۹، ح ۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۰۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۱۳). ذكره أيضا علی بن ابراهیم فی تفسیره، «قال: و قوله عزّ وجلّ: «بَلْ تُكذِّبُونَ بِالَّذِينَ»، أی بالولایه فالذین هو الولایه». (البرهان، ج ۱۰، ص ۱۲۰، ح ۶؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۷۰).

۲- - سورة بیّنه (۹۸)، آیه ۵، ترجمه: و دین ثابت و پایدار همین است. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «... وَ مَا أَمُرُوا»، هُوَ لَاءِ الْأَصِيَانُ، «إِلَّا لِيُعْطُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، وَ الْإِخْلَاصُ الْإِيْمَانُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ ۶ وَ الْمَأْتَمَةُ: وَ قَوْلُهُ: «وَ يَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ»، فَالصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)، «وَ ذَلِكْ دِينُ الْقِيَمَةِ»، قَالَ: هِيَ فَاطِمَةُ ۳ ...». (تأویل الآیات، ج ۲، ص ۸۲۹، ح ۱؛ البرهان، ج ۱۰، ص ۲۰۷، ح ۱). «وَ رَوَى ابْنُ أَشِيْبَاطٍ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «دِينُ الْقِيَمَةِ»، قَالَ: إِنَّمَا هُوَ ذَلِكْ دِينُ الْقَائِمِ (عليه السلام)». (البرهان، ج ۱۰، ص ۲۰۷، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۷۰، ح ۴۴؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۸۳۱، ح ۲).

۳- - سورة ماعون (۱۰۷)، آیه ۱، ترجمه: آیا کسی که دین خدا و روز جزا را تکذیب می کند، دیدی؟ «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا بْنِ عِيَّاصِمٍ عَنْ الْهَيْثَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الرَّمَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَدِيثِهِ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِّبُ بِالَّذِينَ»، قَالَ: بَوْلَعَايَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (عليه السلام)». (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۶۷، ح ۳۳؛ البرهان، ج ۱۰، ص ۲۴۴، ح ۱؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۸۵۵، ح ۱). «وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنِ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي أُسَيْمَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِّبُ بِالَّذِينَ»، قَالَ: بِالْوَلَايَةِ». (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۶۷، ح ۳۳؛ البرهان، ج ۱۰، ص ۲۴۴، ح ۲؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۸۵۵، ح ۲).

۸- «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا» (۱).

۹- «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۲).

۱۰- «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» (۳).

ص: ۱۸۴

۱- - سورة انعام (۶)، آیه ۱۵۹، ترجمه: بی تردید کسانی که دینشان را تجزیه نمودند و گروه گروه شدند. فی تفسیر القمی، «فی قَوْلِهِ: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا»، قَالَ: فَارَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ صَارُوا أَحْزَابًا». (بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۰۸، ح ۷۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۸۲، ح ۳۶۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ البرهان، ج ۴، ص ۴۹، ح ۱).

۲- - سورة انعام (۶)، آیه ۱۶۱، ترجمه: بگو: یقیناً پروردگام مرا به راه راست هدایت نموده، به دینی پایدار، همان آیین ابراهیم که حق گرا بود و هرگز از مشرکان نبود. فی تفسیر العیاشی، «عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَدِينُ بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرَنَا وَ شَيْعَتِنَا». فی تفسیر العیاشی، «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا نَحْنُ وَ شَيْعَتُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بَرَاءٌ». (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۱۴۴ و ح ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۸۵، ح ۵ و ح ۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۸۶، ح ۳۷۸ و ۳۸۰؛ البرهان، ج ۴، ص ۵۳، ح ۵ و ح ۷).

۳- - سورة معارج (۷۰)، آیه ۲۶، ترجمه: و همانها که روز جزاء را تصدیق می کنند. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «... وَ الَّذِينَ يَصِّدَّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»، قَالَ: بِخُرُوجِ الْقَائِمِ (عليه السلام)». (الكافی، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۳، ح ۱۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸، ح ۳۳).

۱۱- «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا- نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱).

وجود امام و حجّت الهی در هر زمان

با توجه به آیات قرآن و احادیث معصومین به این نتیجه می رسیم که همواره باید روی زمین حجّتی از حجج الهی وجود داشته باشد.

آیه شریفه ای مثل:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۲)

ص: ۱۸۵

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲، ترجمه: و نیست از برای مؤمنین و نباید که تمام آنها کوچ کنند پس چرا کوچ نمی کند از هر فرقه ای از مؤمنین طائفه ای تا اینکه تفقه در دین کنند و انذار کنند قوم خود را زمانی که مراجعت کنند بسوی آنها؟ امید است که آنها حذر کنند و مخالفت دین نکنند.

۲- - سوره رعد (۱۳)، آیه ۷، ترجمه: ای پیامبر! تو هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است. هنگامی که این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم ۶ دست خود را بر سینه اش نهاد و فرمودند: «منم بيم دهنده!» و با دست به شانه ی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زدند و فرمودند: «یا علی! تویی هادی؛ و به واسطه ی تو ای علی هدایت یافتگان هدایت می شوند». امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ی تفسیر این آیه ی شریفه می فرمایند: «پیغمبر اکرم ۶ می فرمودند: منم بيم دهنده؛ و هادی (در هر زمان)، مردی از بنی هاشم است». محمد بن مسلم گوید از جعفر بن محمد الصّیّادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم، فرمودند: «کُلُّ اِمَامٍ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ فِي زَمَانِهِم»: هر امامی هادی هر قومی در زمان خودش می باشد. (ینابیع الموده / ج ۱، ص ۲۹۷ به نقل از مناقب ثعلبی نیز پس از نقل این روایت در تفسیر خود «الکشف و البیان»، ذیل آیه ی شریفه می نویسد: این روایتی است که عدّه ی بسیاری از مفسّرین و محدّثین از ابن عبّاس و محدّد بن مسلم نقل کرده اند. همان) امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: رسول الله ۶ در تفسیر این آیه ی شریفه، فرمودند: «أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، أَمَا وَاللَّهِ مَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ: من ام بيم دهنده و علی است هدایت کننده، به خدا سوگند این (منصب) تا قیامت متعلّق به ماست». (ینابیع الموده / ج ۲، ص ۲۴۶ به نقل از مناقب) حاکم حسکانی حنفی می نویسد: رسول الله ۶ آب پاکیزه ای طلبیدند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزد ایشان بودند. پس طهارت جستند؛ سپس دست علی (علیه السلام) را گرفتند و به سینه ی خود چسباندند و فرمودند: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» (یعنی مصداق بيم دهنده، من هستم) و بعد دست علی (علیه السلام) را به سینه ی خود آن حضرت گذاشتند و فرمودند: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (یعنی مصداق هادی امت تویی) ... (شواهدالتزیل، ج ۱، ص ۳۰۲) این احادیث و امثال آن در دیگر کتب عامّه از جمله کنز العمال، ح ۴۴۴۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۰؛ المُستدرک علی الصّحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰، ح ۴۶۴۶ و ۲۴۴؛ الدّر المنثور، ج ۴، ص ۶۰۸؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۰ و ۲۹۶ و تعداد بسیاری از دیگر کتب عامّه و تعداد بیشماری از تفاسیر و روایات شیعه نقل شده است.

و آیه شریفه ای مثل:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>(۱)</sup>

گویای این است که خدای متعال برای همه اقوام در طول زمان هادی معصوم و راهنمای صادق قرار داده است.

ص: ۱۸۶

---

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۹، ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! پرهیزکار باشید و با صادقان باشید!

روایاتی که ذیل اینگونه آیات رسیده (۱) و حدیث شریف ثقلین (۲) که منقول از فریقین است بر وجود حجّت الهی در هر زمان دلالت دارد و هر گونه تردیدی را پیرامون این موضوع رد می کند.

### تفقه در آیه تفقه (نفر)

از جمله آیاتی که در این موضوع با اهمّیت اعتقادی، می توان مطرح کرد، آیه شریفه نفر است:

ص: ۱۸۷

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۱۵. روایات اهل بیت: آینه هایی هستند که مقصد و مطلوب ثقلین را نشان می دهند، یعنی هم مرآت قرآنند و هم مرآت آراء آسمانی معصومین؛ ولی در بعضی تفاسیر به روایات بی توجهی و یا کم توجهی شده است، بدیهی است وقتی ما روایات را نادیده بگیریم در تفسیر قرآن مبتلاء به تفسیر به رأی می شویم.

۲- «عن زید بن ارقم قال: قام رسول الله ۶ يوماً خطيباً فحمد الله و اثني عليه ثم قال: الا ايها الناس! فانما انا بشر يوشك ان يأتى رسول ربي فاجيب و انا تارك فيكم ثقلين، اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و اهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي». (صحيح مسلم، طبع سعودی، كتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل على بن ابى طالب (عليه السلام) سنن الدارمی، دارالكتب العربی، ج ۲، ص ۵۲۴، ح ۳۳۱۶). «قال رسول الله ۶: ... فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين؟ قالوا و ما الثقلان يا رسول الله؟! قال: كتاب الله طرفه بيد الله و طرفه بايدكم فاستمسكوا و لا- تضلوا و الاخر عترتي و ان اللطيف الخبير نبأني انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فسألت ذلك لهما ربي، فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تلوهم فانهم اعلم منكم، من كنت اولى به من نفسه فعلى وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». (كنز العمال، متقی هندی/ ح ۹۵۷) و به عبارات ديگر در (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۱۷ كنز العمال، متقی هندی: ح ۹۴۳ و احاديث بعد از آن).

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱).

قابل دقت است که «لیتفقها» به صورت مضارع آمده و این دلیل استمرار وجوب تفقه در همه ازمه است و چون تفقه فی الدین، یعنی شناخت رهبر دین و امام عصر، پس شناخت امام و حجت در همه ازمه واجب است، و این همان مدلول حدیث معروف است که :

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (۲)

پس باید در هر عصری امام و حجتی باشد تا تفقه پیرامون او و یا امام بعد از او صورت بگیرد، طبق آیه شریفه در تمام اعصار از هر طایفه عده ای باید در طلب ولی پروردگار حرکت نموده، از یک مبدأ الهی از امام عصر و مقامات و فضائل او جستجو و

ص: ۱۸۸

---

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

۲- - قال رسول الله ۶: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية». ترجمه: کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۴۵۶. این روایت در کتب مختلفه ی شیعه و عامه با عبارات و طرق مختلفه از رسول اکرم ۶ نقل شده است. همچنین صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸ (کتاب الاماره) و نیز تفسیر ابن کثیر ذیل آیه ی شریفه ی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و دیگر کتب روایی از پیغمبر ۶ نقل می کنند که فرمود: «کسی که بمیرد و بیعت امامی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است». (در کتاب ارزشمند «شناخت امام، راه رهایی از مرگ جاهلی، نوشته ی آیت الله حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی دام ظلّه»، هفتاد روایت با این مضمون، با عبارات مختلفه از طرق عامه نقل شده است).



تفقه نمایند(۱) و بعد از آن، قوم خود را در این موضوع آگاه نموده از بی معرفتی هشدار دهند، پس مردم عادی که دور از مبدأ معرفت هستند، وظیفه دارند از فقهاء که در معرفه الحجه کار کرده اند، کسب معرفت نمایند.

این آیه که در کتب اصول فقه (بحث حجیت خبر واحد) عنوان گشته، از آیات امامت و مهدویت است و وجوب تفقه در جهت مقامات صاحب الولایه را بازگو می کند.

## هدایت یابی خطیب عراقی

یکی از هدایت یافتگان اخیر آقای شیخ عبد الرحمن العلی (عراقی) است.

او سنی شافعی بود و در اثر بعض تبلیغات و هابیت، با شیعه و مکتب تشیع،

ص: ۱۸۹

۱- الفقه هو التوصل الی علم غائب بعلم شاهد، فهو اخص من العلم (مفردات راغب: ماده ی فقه) فهمیدن باطن مطلب و رسیدن به کنه چیزی فقه است، در فقه یک نحوه تلاش لازم است. این تلاش در علم لازم نیست، مثلاً نگاه به یک منظره ی زیبا، علم به آن است، امّا درک کیفیت و چگونگی آن فقه است، تفقه تلاش و طلب بیشتر برای رسیدن به عمق و چگونگی مطلب یا طلب فهم بیشتر و دقیق تر آن است... مفردات راغب (انظر). فی المثل فردی منظره ی زیبایی را می بیند ولی فکرش جای دیگر است، مثل اینکه اصلاً منظره را ندیده است. فرد دیگری پیدا می شود که آن منظره را می بیند ولی ظاهر بین است، یعنی می بیند ولی دقت و تعمق ندارد. فرد سومی پیدا می شود که به منظره نگاه می کند و نگاهش نگاه دقت است، عمیق می شود و در فهم علت یا علل و کیفیت آن منظره سعی می نماید. مطلوب آیه ی نفر این است که گلستان ولایت و بوستان امامت، نگاه دقیق و فهم عمیق می خواهد. طلاب حوزه ی علمیه ی شیعه بر اساس آیه ی «لیتفقّوها فی الدّین»، باید در این بهشت جاوید یعنی شجره ی طیبه ی عترت: و مقامات و فضائل آن حضرات کار علمی و تحقیقی فراوان داشته باشند. طلبه اضافه بر حفظ آیات الولایه و احادیث این موضوع مثل خطبه ی غدیر و خطبه ی فدکیه و عبارات نورانی زیارات باید به عمق آیات و احادیث و زیارات برسد، و اضافه بر تفقه، توسل هم داشته باشد.

مخالفت و ضدیت داشت. نامبرده در تاریخ ۱۷/۱/۷۵ بوسیله عده ای از دوستان به مرکز جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمد و اینجانب در محیطی که به استغاثه به حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ذکر شریف (یابن الحسن) متبرک شده است، با او بحث نمودم و این همان محیطی است که آقای مهندس بودائی سومیاکی (روح الله) و اهل ژاپن بعد از دو سه روز مباحثه در تاریخ ۲۵/۸/۷۴ در برابر اسلام سر فرود آورد و به برکت عنایت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به گروه هدایت یافته و فرقه ناجیه پیوست. (۱)

نتیجه مباحثات ما با آقای شیخ عبدالرحمن العلی این شد، که به عنایت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ایشان از گذشته خویش نادم شده، با تمام وجود و از روی صمیم قلب مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را پذیرفت.

احیاء گری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا آنجا رسید که نامبرده جزوه ای به نام «موعظتی لکل مسلم» نوشته و مسلمین را به اتحاد زیر لوای امامت اهل بیت (علیهم السلام) فرا خوانده است. (۲)

ص: ۱۹۰

۱- - خلاصه ای از داستان تشرف این مهندس ژاپنی با عنوان «استقبال از خورشید» در پیوست کتاب «در محضر دوست» منتشر شده است. رک: «در محضر دوست» همراه با مقاله «استقبال از خورشید» تهیه و تنظیم مجمع مطالعات و تحقیقات مسائل جهانی مهدویت، ج ۱، صص ۱۸۱ - ۱۶۹. در ضمن خبر این تشرف، در روزنامه کیهان شماره ۱۵۵۰۷ به تاریخ ۵ آذر ۱۳۷۴ مصادف با سوم رجب المرجب ۱۴۱۶ منتشر شده است. تصویر خبر روزنامه کیهان به همراه تصاویری از تشرف و آموزش نماز به مهندس سومیاکی، به انتهای کتاب ضمیمه شده است.

۲- - متن این جزوه با عنوان «گمشده ام را یافتم» در انتهای جلد دوم کتاب «در محضر دوست» منتشر شده است. همچنین درخواست مؤلف برای نشر جزوه به دو زبان عربی و فارسی و نیز متن نامه فقیه عظیم الشأن آیت الله صافی گلپایگانی در تقدیر از مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و زحمات حضرت استاد، در پیوست آمده است. رک: «در محضر دوست» همراه با مقاله «گمشده ام را یافتم» تهیه و تنظیم مجمع مطالعات و تحقیقات مسائل جهانی مهدویت، ج ۲، صص ۱۵۴ - ۱۳۵.

بنده حدیث «من مات...» که از طریق فریفتن، شیعه و سنی نقل شده است را مطرح کردم و به آقای شیخ عبدالرحمن گفتم:

آیا شما این حدیث را قبول دارید؟

گفت: آری گفتم: آیا شما حدیث «الخلافه بعدی ثلاثون سنه» را دیده اید؟

گفت: این حدیث را ندیده ام و از آن خبر ندارم.

گفتم: این حدیث را فقط علماء شما از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده و در پی توجیه حکومت خلفاء بوده اند و چند مأخذ از علمای شما دارد از جمله سنن ترمذی، جلد ۴: صفحه ۴۳۶.

گفت: غرض شما از مطرح ساختن این دو حدیث چه می باشد؟

گفتم: اگر من و شما ساعت و آن بعد از وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حیات داشتیم آیا مأمور به معرفت یابی نسبت به امام زمانمان بودیم؟

گفت: بلی!

گفتم: امام زمان ما در آن ساعت چه کسی بود؟

اگر بگوئید، ابابکر امامت داشت، می گوئیم او که بعد از مدتی انتخاب گردید، قبلاً که پیشوائی نداشت، صحبت ما آن بعد از وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تا انتخاب ابابکر است، در این فتره و فاصله، امام مردم چه کسی بوده است؟

توضیح اینکه اهل سنت انتخاب را کاشف حکومت نمی دانند بلکه مثبت حکومت می دانند، بنابراین قبل از انتخاب، ابابکر (به قول عامه) هیچ کاره بوده

است.

شما بفرمائید بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا انتخاب ابابکر (هر مقدار باشد) امام زمان مسلمین و پیشوای موحّدین چه کسی می باشد؟

اگر بگوئید در آن فاصله مسلمین امام زمان نداشته اند خلاف حدیث سخن گفته اید، چون معنی حدیث «من مات...» این می شود که همواره باید امام زمانی در جامعه باشد تا مردم او را بشناسند.

در مورد حدیث خودتان هم «الخلافة بعدی...» پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

خلافت بعد از من سی سال است، ظاهر کلمه (بعدی) چه چیزی را می رساند،

یعنی: آن بعد وفات من، خلافت آغاز می گردد و تا سی سال طول می کشد، سؤال را تکرار می کنیم، در این فتره و فاصله زمانی یعنی از آن بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تا انتخاب ابابکر چه کسی خلیفه و جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است؟

اگر بگوئید ابابکر خلیفه بود، می گوئیم قبل از انتخاب که (روی قول شما) (۱) او کاره ای نبوده است.

اگر بگوئید در آن فاصله زمانی جامعه بدون خلیفه بوده است، این هم خلاف حدیثی است که خودتان نقل کرده اید که «الخلافة بعدی...» چون این حدیث گویای اینست که، لحظه بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلافت باید آغاز بشود و نه بعد از گذشت مدّتی از وفات او، پس:

۱- حدیث «من مات...» که علمای ما و شما از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند.

ص: ۱۹۲

---

۱- - و بنابر قول شیعه بعد از انتخاب هم کاره ای نبوده است.

۲- حدیث «الخلافة بعدی...» که علماء شما از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند، این مطلب را به ما می گوید که: باید امام و خلیفه ای آن بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) موجود باشد، تا مردم به عنوان حجت و امام او را بشناسند و به او مراجعه کنند، و الا در این فاصله زمین خالی از حجت می ماند و رهبری خلق گسیخته می شود، و مردم در معرفت یابی امام زمانشان، سرگردان می شوند و می گویند ما مأمور به شناخت کسی شده ایم که وجود ندارد.

این بود قسمت مختصری از صحبت اینجانب با آقای عبدالرحمن العلی که نقل کردیم و تفصیل مطالب در مورد ولایت تشریحیه و تکوینیّه، و توسّلات به وجود مطهر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مدتها طول کشید، باید زمان دیگر بیان شود.

ممکن است بگوئید، نتیجه این قسمت مباحثه چه شد و سخن به کجا کشید؟

وقتی اینجانب مطالب یاده شده را در مورد حدیث (من مات...) و (الخلافة بعدی...) گفتم، و از آقای عبد الرحمن سؤال کردم، اگر ما، در آن زمان بودیم به امامت و خلافت چه کسی اعتقاد پیدا می کردیم و چه کسی را باید امام می دانستیم و می شناختیم تا مرگمان مرگ جاهلیت نباشد؟

ایشان خواست از بحث فرار کند، لذا بحثهای دیگری از قبیل آیه تطهیر و یا معجزه را پیش کشید.

حقیر گفتم: مسئله اصلی و اولی ما مسئله خلافت و رهبری بعد از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چرا از بحث فرار می کنید و به مسائل دیگر می پردازید؟

گفت: من باید در مورد سؤال شما فکر کنم.

گفتم: بسیار کار خوبی است، اسلام آئین تفکر و تدبّر است اگر خوب فکر کنید و

ادله شیعه را در امامت ائمه بررسی نمائید، به نتیجه می رسید.

همانطور که بسیاری از افراد، اعم از عالم و غیر عالم بوده اند، که گرایش به مذهب عامه داشته و ابابکر را خلیفه و جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانستند، ولی در اثر مباحثه و مطالعه و تفکر به تشیع رو آورده اند، و به دفاع از مکتب ولایت پرداخته اند.

البته ما در مورد آیه تطهیر و معجزات هم بحث می کنیم و از مباحث دینی و مذهبی فراری و روگردان نیستیم ولی فعلاً شما باید در مورد فترت و فاصله بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نظرتان را بگوئید.

جلسه آن روز تمام شد و حقیر چند کتاب در مورد ولایت ائمه در اختیار آقای عبد الرحمن العلی گذاشتم.

جلسه بعد، دیدم او از نظر روحی فرق کرده، شادابی خاصی پیدا نموده است، معلوم شد خواب دیده، که آقائی به او عینک داده اند، اول نگران شده بود، ولی دوستان به او گفته بودند، این عینک بصیرت در دین است، چرا نگران شده ای؟

و راستی بصیرت پیدا کرد و آقا، دستش را گرفتند.

قبول کرد که امام و خلیفه بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود مطهر حضرت علی (علیه السلام) بوده اند و خلاصه حق با علی (علیه السلام) و خاندان ایشان بوده و هست، خدا می داند آن جلسه، چه مقدار شاد و شادی آفرین بود و جوانان شیعه تا چه اندازه در ولایت اهل بیت (علیهم السلام) استواری پیدا کردند.

## فرار از مرگ جاهلیت

از آنجایی که کسب معرفت نسبت به امام و حجّت الهی یک امر واجب و اهم واجبات است، بطوریکه خدای متعال می فرماید:

«وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۱).

بر این اساس قرآن راه کسب معرفت امام و طریق شناخت حجّت معصوم را با آیه «نفر» معلوم نموده است. یعنی خدای متعال که شناخت امام را واجب فرموده، راه کسب این واجب الهی را رجوع به خود امام معرفی نموده است.

آیه نفر می گوید در میان هر طائفه باید گروهی که امکانات دارند به سوی مأخذ علم و منبع معرفت یعنی رهبر معصوم حرکت کنند و از او کسب معرفه الحجّه نمایند.

در آیه، اضافه بر بیان اهمّیت موضوع امامت و ولایت، طریق شناخت امام و مأخذ معرفت حجّت الهی برای جامعه مؤمنین نشان داده شده است.

## دانشگاه امام شناسی

دستور و حکم وجوب شناخت امام و حجّت الهی یک مطلب است و نشان دادن

ص: ۱۹۵

---

۱- - سوره صافات (۳۷)، آیه ۲۴، ترجمه: آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند! خطیب خوارزمی در مناقب می نویسد: صراط بر دو قسم است: صراط دنیا و صراط آخرت، منظور از صراط دنیا، علی بن ابی طالب و منظور از صراط آخرت، پل (روی) جهنم است؛ کسی که صراط دنیا را بشناسد می تواند از صراط آخرت بگذرد. انس بن مالک گوید: رسول خدا فرمودند: «آنگاه که قیامت برپا شود و صراط بر جهنم نصب شود، احدی از آن نمیگذارد، مگر کسی که جوازی با عنوان ولایت علی بن ابی طالب به همراه داشته باشد و این همان قول خداوند تعالی است که فرمود: «وقفوههم انهم مسئولون»: آنها را نگاه دارید که مورد بازخواست و پرسش هستند». (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۸۸).

مأخذ و منبع شناخت مطلب دیگر.

اقوال کسانی که از مقامات صاحب‌الولایه بی‌خبرند ولی لقب عارف را به خود هدیه می‌دهند، آیا در شناخت امام گره گشاست؟

فلاسفه چطور؟ مستشرقین چطور؟

ماسینیون فرانسوی حلاج‌شناسی می‌کند و تصوّف را ترویج می‌کند، آیا این جاسوس یهود، می‌تواند گفتارش در امام‌شناسی برای جامعه ما میزان باشد، اقطاب و خرقة پوشان که ادعای خدائی دارند و از شطحیاتشان شیطان پرستی غربی و ماتریالیسم شرقی ترویج می‌شود آیا به آدرس ولایت الهی و امامت آسمانی، عالم اند؟

مگر بحث، بحث زمینی است؟ سخن از «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» است، «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۱).

ص: ۱۹۶

۱- عنوان «ما انزل الله»، «ما انزل»، «ما اوحى» و مانند آن در موارد متعدد در روایات به امر خطیر و بزرگ «ولایت» تفسیر و تأویل شده است. به نمونه‌هایی توجه فرمایید: الف) سوره مائده (۵)، آیه ۶۷، «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک»، روایات متواتره از فریقین دلالت بر اختصاص این آیه ی کریمه به تبلیغ امر ولایت علوی در غدیر خم دارد (راجع‌الغدیر للعلاّمه الامینی) و تفاسیر الشیعه و العامه. ب) سوره محمد ۶ (۴۷)، آیه ۹، «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ». علی بن ابراهیم، ثم قال تعالی: «و الذین کفروا فقللهم و اضل اعمالهم. ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله» فی علی «فاحبط اعمالهم». (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ تفسیر البرهان، ج ۹، ص ۴۵، ح ۲). محمد بن العباس، قال: حدثنا احمد بن القاسم، عن احمد بن محمد، عن احمد بن خالد، عن محمد بن علی، علی ابن الضیل، عن ابی حمزه، عن جابر، عن ابی جعفر (علیه السلام)، انه قال قوله تعالی، ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فی علی فاحبط اعمالهم (تأویل الایات، ج ۲، ص ۵۸۳، ح ۶ البرهان، ج ۹، ص ۴۵، ص ۳) ان الذین ارتدوا علی اديارهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان سول لهم و املى لهم. ج) سوره محمد ۶ (۴۷)، آیه ۲۶، «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسِرَارَهُمْ»، «مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَرْوَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ»، فَلَانَّ وَ فَلَانَّ وَ فَلَانَّ ارْتَدُوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَ لَمَّا يَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»، قَالَ: نَزَلَتْ وَ اللَّهُ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ (عليه السلام) عَلَى مُحَمَّدٍ ۶ «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ» فِي عَلِيٍّ (عليه السلام) «سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» قَالَ دَعَا بَنِي أُمِيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يَصِيرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ ۶ وَ لَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا وَ قَالُوا إِنْ أَعْطَيْتَانَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَ لَمْ يَبَالُوا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ فَقَالُوا سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ الْخُمْسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ قَوْلُهُ: «كَرِهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ» وَ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ مِمَّا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وَ لِيَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ فَانزَلَ اللَّهُ: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ أَلَيْهَ»». (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۴۳؛ تفسیر البرهان، ج ۱،



ص ٥٣، و سته روايات اخر فى هذا المجال نقلاً عن الصادقين (عليه السلام) و عن تفسير على بن ابراهيم القمى (٢). د) سورة نجم (٥٣)، آيه ١٠، على بن ابراهيم: «ثم قال: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»، ثم اذن له فرقى فى السماء، فقال: «ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»، كان بين لفظه بين سماع رسول الله، كما بين وتر القوس و عودها، «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى» فسئل رسول الله ٦ عن ذلك الوحي، فقال: اوحى الى ان عليا سيد الوصيين، و امام المتقين، و قائد الغر المحجلين، و اول خليفه يستخلفه خاتم النبيين، فدخل القوم فى الكلام، فقالوا له: أمن الله و من رسوله؟ فقال الله جل ذكره لرسوله ٦: قل لهم: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»...». (تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٣٤؛ تفسير البرهان، ج ٩، ص ١٥٠، ح ١٨ و روايات عديده نقلها السيد البحرانى (٢) فى البرهان)

بحث يك انسان عادي و يك مقام عادي نيست، اين مقام به جعل الهی بستگی

ص: ۱۹۷

قال الله تبارك و تعالی: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۲) پس سخن از شورا، اجماع و اقوال متفکران، عرفا و فلاسفه در این مورد بیهوده است.

پس باید چه کرد و امام را از کجا باید شناخت؟

پاسخ این است که: امام را باید از قول الله و قول معصوم بشناسیم.

قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): «فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن». (۳)

از الطاف الهی است که خداوند متعال، امام و حجت را تعیین و با آیه شریفه (نفر) طریق شناخت و مبدء معرفت الحجه را بیان می فرماید.

ص: ۱۹۸

---

۱- آیات قرآنی در این باره به صورت روشن و قاطع امر خلافت الله و امامت امت و ولایت الهی را مسأله ای انتصابی از جانب خداوند متعال و نه انتخابی (به هر کدام از صور آن) معرفی می فرماید. به عنوان نمونه: - «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (سوره بقره (۲)، آیه ۳۰). - «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (سوره ص (۳۸)، آیه ۲۶).

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴، ترجمه: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ی ۱۵۴.

در بررسی کلمات این آیه شریفه اجمالاً باید گفت، «لِيتَفَقَّهُوا» غایت نفر، «لِيُنذِرُوا» غایت تفقه و «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» غایت انذار است.

البته باید توجه داشت که تفقه، اول دست خود متفقه را می گیرد و او را بیدار راه و آگاه به باید‌ها و نبایدهای اعتقادی می کند.

مطلب قابل توجهی که در اینجا باید بیان شود این است که انذار در اسلام و مدرسه خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم)، برای کسانی است که در دروس اصلی و اصول عقائد نمره نیاورند و چه درسی از ولایت عترت: مهمتر و چه اصلی از رهبری آن حضرات بالاتر است؟

ولایت و امامت، اصلی است که بقاء اصول دیگر دین، در جامعه بشری بدان بستگی دارد.

ولایت و امامت، علت مبنیه دین مبین و شارح و مبین شریعت خاتم المرسلین (صلی الله علیه و آله و سلم) و برای فلاح بشریت، جزء اخیر از علت تامه است.

ولایت و امامت شرط قبول توحید و اعمال صالحه است، وقتی ما در آیاتی مثل «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (۱) و «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۲) و «إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» (۳) و روایاتی مثل «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»

ص: ۱۹۹

۱- - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۶.

۲- - سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۸.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

توجه می کنیم، به این نتیجه می رسیم که اگر ولایت و امامت اعتقاد ما نباشد ما اهل عبادت نبوده، به توحید و رسالت راستین بی عقیده ایم.

بر این اساس همگان باید از بی توجهی نسبت به این اصل و از عدم شناخت این مهم، انذار شوند.

شما انذارهای قرآن را ببینید شامل حال چه کسانی می شود.

همانطور که سابقاً گفتیم، تکذیب کننده صلاه بدلیل اینکه تکذیبش به پیامبر و امام برمی گردد، کافر است و البته برای کافر انذار است.

قرآن می فرماید:

«ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ»، «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصَلِّينَ» (۱).

یعنی به صاحب شریعت (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیاء آن حضرت: معرفت نداشتیم، برای همین، امر و نهی آنان را اهمیّت نمی دادیم، و به تعبیر دیگر دنبال سابق نبودیم و به دلیل راه توجه نداشتیم، لذا به آتش الهی مبتلا شدیم. (۲)

در آیه شریفه «وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» (۳) انذار علیه کسانی است که به صاحب

ص: ۲۰۰

---

۱- - سوره مدثر (۷۴)، آیات ۴۲ و ۴۳، ترجمه: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم!

۲- - راجع تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۸؛ شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۴، ص ۴۲۸.

۳- - سوره صافات (۳۷)، آیه ۲۴، «... عَنْ تَمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خِدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ ۶ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَنُصِبَ الصُّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ، لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَلا يَأْتِيهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ قَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ، يَعْنِي عَنْ وَلا يَأْتِيهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)». بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۸، ح ۱۱. «... عَنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ۶ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ»، قَالَ: عَنْ وَلا يَأْتِيهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)»، شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۷۸۷.

الولاية معرفت نداشته باشند.

در حدیث «من مات...» که به عبارات مختلفه (۱) منقول است، موت جاهلیت برای کسی است که، امام و حجت الهی را شناسد و بدون معرفت او بمیرد و می دانیم، انذار به موت جاهلیت، بالاترین انذار و بزرگترین بشارت به عذاب الله است.

یوم الحسره، چه چیزی باعث حسرت دوزخیان است؟

قال الله تبارک و تعالی:

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (۲)

البته انذار برای افراد بی تقوا نیز وجود دارد کسانی که به آیه شریفه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۳)

ص: ۲۰۱

۱- قال رسول الله ۶: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهليه». این روایت و نظائر معنوی آن: (بغیر امام، لیس فی عنقه بیعه، و...) در مدارک عامه نظیر: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸، کتاب الاماره؛ تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ی شریفه ی «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۴۵۶ نقل شده است.

۲- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۷، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»، يَغْنَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)». بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷، ح ۲۸؛ الهدايه القرآنيه (بحرانی)، ج ۱، ص ۲۷۷؛ تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۴۴۶، ح ۲؛ تأویل الآيات، ص ۳۷۰.

۳- سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۹، ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پرهیزید، و با صادقان باشید!

و آیه شریفه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۱)

بی توجه بوده، قلب را جایگاه محبت جبت و طاغوت قرار داده و زمینه ایمان به صاحب الولایه را فراهم نکرده اند، به عذاب الهی مبتلا می گردند.

قال الله تبارك و تعالی:

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (۲).

نتیجه اینکه: مقصود اصلی از (لیندروا) در آیه شریفه (نفر)، انذار مردم نسبت به عدم شناخت و بی اعتنائی به اصول عقائد (خاصه توحید و شرط آن، یعنی ولایت و امامت) و بی تقوایی عقیدتی یعنی توجه به جبت و طاغوت است.

ممکن است برای معتقد به ولایت و مؤمن به امامت و دوست آل عصمت: که در اثر نادانی (نه از سر انکار دین) گناهی مرتکب شده، انذاری باشد، اما اینها هشدارهای تربیتی است که پدر علیه فرزندش به کار می گیرد و همانطور که در روایات آمده ممکن است برای این گروه جریمه ای باشد، اما این کجا و عذاب منکرین توحید و رسالت و ولایت کجا؟!!!

بر این اساس طالب فقاقت، باید مبانی اصول عقائد و مباحث توحید، عدل،

ص: ۲۰۲

---

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۳۵، ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: پیامبر اکرم ۶ فرمودند: «ائمه از فرزندان من هستند، هر کس آنها را اطاعت کند، خدا را اطاعت نموده و هر کس مخالفت آنان کند، با خدا مخالفت ورزیده است، ایشانند عروه الوثقی و ایشانند وسیله ی (تقرب) به خداوند عزّ و جلّ» (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۲).

۲- - سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۸، ترجمه: ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! راجع: الهدایه القرآنیه، ج ۱، ص ۴۷۸.

نبوت، معاد و خاصه ولایت و امامت را خوب تحصیل کند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» و با مطالعه و همراه با آگاهی، جامعه خویش را بیدار و انداز نماید. «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ».

## انذار عشیره و نزدیکان

همانطور که گفتیم انذارهای قرآن، متوجه کسانی است که در عقائد بویژه در عقیده به ولایت و امامت اهل بیت: انحراف داشته باشند و منکر مقامات و فضائل برگزیدگان خداوند متعال شده، به تکذیب آنان قیام نمایند.

انذار عشیره و نزدیکان در آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>(۱)</sup> نیز به خاطر بی توجهی و عدم ایمان به اصول عقائد یعنی توحید، نبوت و صاحب اختیاری پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) بوده است.<sup>(۲)</sup>

ممکن است کسی بگوید، انذار فقط بخاطر عدم اعتقاد به توحید بوده و ربطی به ولایت ندارد، پاسخ این است که توحید راستین مشروط به شرط ولایت است، برای همین در همان مجلس پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از توحید، نبوت و ولایت خود، ولایت و وصایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را اعلان فرمود.

ضروری است بدانیم که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) جایی که هنوز تبلیغ توحید و ترویج رسالت به ثمر ننشسته، تبلیغ وصایت و ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را فرمود.

این بدین خاطر است که وقتی پای انذار به میان بیاید، باید نسبت به اصول عقائد یعنی توحید و شرط توحید که ولایت است اتمام حجت شده باشد.

ص: ۲۰۳

۱- - سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴.

۲- - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۶، ح ۵۱۴.



رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که اسوه همگان هستند با تعیین وصی و جانشین در یوم الانذار، به عوام و خواص تدریس فرمودند که پا به پای تبلیغ توحید، باید تبلیغ ولایت و امامت نیز بشود، هر جا سخن از توحید باشد، باید به بیان شرط آن پرداخته شود و الا آن تبلیغ ناقص و به مردم اتمام حجت نشده است.

## تشریح مقاصد دشمن

البته بررسی مقاصد دشمن و اطلاع یابی از اهداف مخالفین و تشریح اهداف اعداء نیز در فقه امامت و ولایت، مندرج است.

فقیه باید در تشریح مقاصد دشمنان اهتمام داشته باشد، و با رعایت شرایط زمان و مکان، در مورد تقوای قلوب (۱) و اعتقادات، کار کند و پرده از مکر اعداء بردارد.

اینکه گفته می شود گذشته ها گذشت، قابل قبول یک فقیه و متخصص امور اعتقادی و امامت و ولایت نیست، بررسی تاریخ گذشته و عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان مطلوب قرآن و عترت است.

بویره فقیه، تاریخ یهود و تأثیر خیانت‌های آنان را در تاریخ و فرهنگ اسلام، باید بررسی نماید و به این مسئله واقف گردد و مردم را در جریان امر قرار دهد که فرهنگ سقیفه در طول زمان الی الآن متأثر از تصمیم گیری ها و پروتکل های (۲) یهود بوده

ص: ۲۰۴

---

۱- - تقوای قلب این است که بیگانه را به قلب راه ندهی، محبت جبت و طاغوت، دوستی با ستمگران در حق اهل بیت:، همکاری با ایادی استعمار و حکومت‌های طاغوتی، با تقوایی که در آیه ی شریفه ی «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» مأمور به است، منافات دارد.

۲- - به نظر می رسد قبل از اینکه پروتکل‌های یهود افشاء بشود و از لابه لای گفتار و نوشتار ایادی این قوم عنود نقشه های ضدّ انسانی و ضدّ اسلامی اینان معلوم گردد، قرآن کریم از الف تا خاتمه ی این نقشه های شیطانی و پروتکل های ضدّ توحیدی را به صور مختلف بیان فرموده است، ولی کجاست فقیه بیدار که در پی وظیفه ی تفقه و انذار با کمک تاریخ و روایات آل اطهار: شارح بیان قرآن باشد و با بیدار نمودن مسلمانان به اذن الله خطر این قوم غضب شده را در هم بکوبد؟! صحیح این است که بگوییم: «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ»، سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۳.

است.

شنیدم یکی از فقهای عظیم الشان (قدس سره) فرموده اند که آیه قرآن درباره یهود می فرماید: «... وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُوْ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذَلِكُمْ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ...» (۱)، پس یهود ذلیل و بیچاره است و کاری را نمی تواند از پیش ببرد، بنده عرض می کنم: یهود از ذلت و بیچارگی این همه مکر می کند و این همه غدر دارد، او می خواهد کمبودهای فرهنگی و معنوی خود و بی آبرو بودنش را در عالم با حيله و تزویر جبران کند او ذلیل حسد و بیچاره کینه توزی است. «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ» (۲). پس باید از حسد و مکر این دشمن غدار باخبر باشیم و کید او را به خودش برگردانیم.

### فائده بحث

از مباحث گذشته، در مورد کلمه دین در «لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» و انذار در «لَيُنذِرُوا» و آیات و روایات مربوطه به نتایجی دست یافتیم از جمله:

ص: ۲۰۵

- ۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۶۱، ترجمه: خداوند (مهر) ذلت و نیاز بر پیشانی آنها زد و مجدداً گرفتار غضب پروردگار شدند، چرا که آنها نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند.
- ۲- - سوره نساء (۴)، آیه ۵۴، ترجمه: یا اینکه به مردم (پیامبر و خاندانش) در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده، حسد می ورزند.

۱- تفقه در دین، که تفقه در ولایت معصومین و مقامات حجج رب العالمین: و مخصوصاً امروز در امر مهدویت یعنی ولایت و صاحب اختیاری آخرین وصی خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت مهدی آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، از نظر قرآن واجب و اهم واجبات می باشد. (۱)

۲- این واجب بر دوش عده ای از جامعه مؤمنین است آنهایی که می توانند خود را به مبدأ علم و منبع معرفت یعنی معصوم برسانند و برای جامعه خود، مذکر و مبلغ باشند.

البته این مسئولیت و انجام این واجب الهی، در زمان غیبت حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر دوش افراد توانا و مستعد از جامعه مؤمنین است که به مراکز تحقیقی و حوزه های علمی شیعه مراجعه کنند و با اشراف فقهای عالی قدر و جامع الشرائط، یعنی مرزبانان اصول دین و شریعت خیر المرسلین (صلی الله علیه و آله و سلم) به تفقه پردازند و سپس جامعه خود را با ولایت و مهدویت آشنا کنند.

۳- این عده که به فقه امامت و ولایت و معرفت حجج الهیه: منور و مزین هستند، نباید بخل در گفتار و نوشتار در دفاع از اصول اسلام و اصل علت مبقیه و شارحه اسلام یعنی امامت و مهدویت داشته باشد، بلکه باید حرکت کنند و مردم را انداز و بیدار نمایند.

۴- انداز برای کسی است که در اصول عقائد اسلام خاصه علت مبقیه و شارحه اسلام یعنی امامت و مهدویت نمره کم آورده، در معرض مردودیت الهی و سقوط

ص: ۲۰۶

---

۱- - البته پس از کسب معرفه الحججه و شناخت اولی الامر نوبت به اطاعت می رسد و اطاعت بدون شناخت تکلیف و مأمور به، تحقق پیدا نمی کند، پس تفقه در فروع شرعیه در رتبه ی دوم قرار دارد.

معنوی باشد، و انذار کسی که منکر فرعی از فروع شرعیّه است، بخاطر این است که انکارش به یک اصل اعتقادی مثلاً تکذیب معصومین: بر می گردد.

۵- شنوندگان و مخاطبین، باید به تبلیغ فقهاء و مرزبانان عقائد پیرامون اصول دین و اصل امامت و مهدویت توجه کنند و گوش شنوا داشته باشند.

۶- تفقه باید از مبدأ فقه و مأخذ علم صورت بگیرد، فاقد شیئی نمی تواند معطی باشد، پس اسلام شناسی و امام شناسی در کلاس عرفا، فلاسفه، مستشرقین و متفکرین، تفقه مطلوب قرآن کریم نیست، بخصوص به بهانه آیه شریفه «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» گدائی فرهنگی از علماء یهود عین گمراهی و ضلالت است و معلوم است که آنها جامعه مسلمین را به کفر و فساد و مسیر ظلمانی خود دعوت می کنند. (۱) (ما پیرامون این

ص: ۲۰۷

۱- - «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، أَنَّهُمْ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، قَالَ: إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ: قَالَ: قَالَ بِيَدِهِ إِلَى صِدْرِهِ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسئُولُونَ». ترجمه: محمد بن مسلم به امام باقر (عليه السلام) عرض کرد: همشهریان ما گمان می کنند که قول خدای عز و جل: «اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید»، اهل ذکر، یهود و نصاری هستند، حضرت فرمودند: بنابراین آنها شما را به دین خود دعوت کنند!!! سپس با دست به سینه شان اشاره کردند و فرمودند: ما هستیم اهل ذکر و ما هستیم سؤال شوندگان. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۳۲؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۳۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۳، ح ۳۳۲۰۵-۳۳۲۰۳؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۳، ح ۴۳. «فی عیون أخبار الرضا (عليه السلام) فیما بین الرضا (عليه السلام) عند المأمون من فضل العتره الطاهره: أن قال: و أما الناس معه فنحن أهل الذکر الذین قال الله عز وجل: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، فنحن أهل الذکر فاسألونا إن كنتم لا تعلمون، فقالت العلماء: إنما عنی بذکرک اليهود و النصارى، فقال أبو الحسن (عليه السلام): سبحان الله! و هیل يجوز ذلک إذا يدعوننا إلى دينهم و يقولون إنه أفضل من دين الإسلام». ترجمه: در کتاب عیون أخبار الرضا (عليه السلام) در جلسه ای که بین امام رضا (عليه السلام) و مأمون تشکیل شد در فضیلت عترت طاهره: رسیدند به آیه ی نهم، که آیه ی شریفه ی: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، است و ما اهل ذکریم اگر نمیدانید از ما سؤال کنید، علماء عرض کردند: که مقصود حق تعالی به اهل ذکر یهود و نصاری است، حضرت فرمودند: سبحان الله! آیا این مطلب درست است؟ پس در این صورت آنها ما را به دین خود دعوت می کنند و می گویند که دین ما افضل از دین اسلام است. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۳، ح ۲۰ و ج ۲۵، ص ۲۳۱، ح ۲۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷، ح ۹۸ و ج ۵، ص ۳۶۳، ح ۸۷؛ عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ۱، ص ۲۳۹، باب ۲۳، ح ۱؛ الأمالی (للصدوق)، ص ۵۳۲، مجلس ۷۹، ح ۱؛ الهدایه القرآنیه، ج ۱، ص ۳۴۷.

۷- اجر کسی که در راه تفقه از دار دنیا برود، اجر مهاجر «إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» است و با خداست. (۱)

ص: ۲۰۸

۱- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَصْلَحَكَ اللَّهُ! بَلَّغْنَا شَكْوَاكَ وَ أَشْفَقْنَا فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا أَوْ عَلَّمْتَنَا مَنْ؟ قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) كَانَ عَالِمًا وَ الْعِلْمُ يَتَوَارَثُ فَلَا يَهْلِكُ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعِيدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قُلْتُ: أَمَّا يَسْعُ النَّاسُ إِذَا مَيَاتَ الْعَالِمُ أَلَّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعِيدُهُ؟ فَقَالَ: أَمَّا أَهْلُ هَذِهِ الْبُلْدَةِ فَلَا (يَعْنِي الْمَدِينَةَ) وَ أَمَّا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ فَيَقْدِرُ مَسِيرِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، قَالَ: قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ مَيَاتَ فِي ذَلِكْ؟ فَقَالَ: هُوَ بِمَنْزِلِهِ: «مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، قَالَ: قُلْتُ: فَإِذَا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صَاحِبَهُمْ قَالَ: يَعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ وَ الْهَيْبَةَ. ترجمه: محمد بن مسلم گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: اصلحک الله! خبر بیماری شما بما رسید و ما را نگران کرد، ای کاش ما را آگاه می ساختید که وصی شما کیست؟ حضرت فرمودند: همانا علی بن ابی طالب (عليه السلام) عالم (امام) بود و علم به ارث می رسد، و هیچ عالمی نمی میرد جز اینکه پس از وی کسی باشد که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد بداند، عرض کردم: برای مردم رواست که چون امامی بمیرد، امام بعد از او را نشناسند؟ فرمودند: اما برای اهل این شهر- یعنی مدینه- روا نیست، ولی نسبت به شهرهای دیگر معذوریت آنها به اندازه رسیدنشان تا مدینه است، همانا خدا می فرماید: «همه ی مؤمنین نتوانند کوچ کنند، پس چرا از هر گروه ایشان دسته ای سفر نکنند تا در امر دین دانش اندوزند و چون بازگشتند، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند» عرض کردم: بفرمائید اگر کسی در این راه بمیرد، چه می شود؟ حضرت فرمودند: او بمنزله ی کسی است که برای مهاجرت به سوی خدا و رسولش از منزلش بیرون شده، سپس مرگش فرا رسد که پاداش او بر خداست. عرض کردم: وقتی وارد مدینه شدند، به چه دلیل امام خود را می شناسند؟ فرمودند: به امام آرامش و وقار و هیبت عطا شود. تذکر این معنا لازم است که همه ی آیه ی شریفه ی (نفر) از اول تا آخر در کلام امام (عليه السلام) آمده است و این مطلب می رساند که همه ی آیه در نفر برای تفقه است. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۱۸، ح ۲؛ مرآه العقول، ج ۴، ص ۲۳۴، ح ۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۵۲۳؛ الهدایه القرآنیه، ج ۱، ص ۲۷۰.

۸- همانطور که در روایات مربوط به آیه شریفه «نفر» آمده است تفقه پیرامون امامت و ولایت، امام بعد از امام و نشانه های حقانیت او، منظور قرآن کریم است، و این خود دلیلی است که زمین خالی از حجت نمی شود و همواره باید امام و حجت الهی روی زمین وجود داشته باشد.

۹- تفقه در فروع شرعیته بعد از تفقه در اصول عقائد و اصل ولایت و امامت است، و آیه نفر، اول، نظر به عقائد دارد.

در پایان این بحث، باید که به دو مطلب اشاره نمایم:

۱- در جامعه شیعه، بویژه حوزویان نسبت به آیه شریفه «نفر» بی توجهی شده و آیه عملاً تنها به تفقه در فروع تفسیر شده است.

۲- حوزه های علمیه، وفق مراد آیه «نفر»، اول باید به عقائد طلاب پردازند و در فقه اکبر کار کنند و سپس، فروع را تعلیم دهند.

ص: ۲۰۹

دقت در آیات فضائل و ولایت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین ایشان و نیز تفقه در روایات پیرامون این موضوع ما را به منشأ خیرات، زیباییها و بزرگی ها هدایت می کند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت آن بزرگوار، صراط مستقیم و صاحبان امر الهی هستند (۱) و دارندگان علم الهی، (۲) که خدای متعال برای حل مشکلات و ترقی علمی و معنوی، بشریت را به سوی این بزرگواران ارجاع داده و می فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۳).

خدای متعال هادی است و هدایتش به وسیله رسول امین (صلی الله علیه و آله و سلم) و هداه مهیدین: به بشر می رسد.

### به دنبال چراغ

ما در همین دروس به پیرامون بیان عظمت آیه شریفه «سؤال» و تحریف معنوی که پیرامون کلمه «اهل الذکر» به وسیله دشمنان مکار و دوستان بی توجه صورت

ص: ۲۱۰

---

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» سوره نساء (۴)، آیه ۵۹، راجع: تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۲۵۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳، «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ۶ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، قَالَ: ذَاكَ أَحْيَى عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ». شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۴۲۲؛ امالی صدوق، ص ۵۶۴، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷: ص ۱۱۸، ح ۳۳۵۶۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۳، ح ۲۱۱؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۳۰۱، ح ۱۲.

۳- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷ و سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۳.

متفقۀ عظمت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین را از آیه شریفه «تطهیر» دریافت می کند.(۱)

ص: ۲۱۱

۱- - سورة احزاب (۳۳)، آیه ۳۳. «قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ عِدَاةً وَ عَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». (صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب فضائل اهل بيت النبي؛ السنن الكبرى، بيهقي، ح ۲۸۵۸؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۵۶، ح ۶۷۶؛ إثبات الهداه، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۸۰). «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: فِي بَيْتِي أُنْزِلَتْ: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، قَالَتْ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ فَاطِمَةَ وَ عَلِيَّ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَهْلِي. إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات»، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۱۷۲؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۷، ح ۲۳؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۹۲، ح ۷۱۸. حاكم نيشابوري پس از نقل این روایت از بخاری انتقاد کرده و می گوید: «هذا حديث صحيح على شرط البخاري و لم يخرج». (المستدرک على الصيحيين، كتاب معرفه الصحابه، ح ۴۷۵۹ به بعد). «عن ابى سعيد الخدرى قال: قال رسول الله: نزلت هذه الآيه فى خمسة: فى و فى على و الحسن و الحسين و فاطمه: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا». عن انس ان النبى كان يمر ببیت فاطمه سته اشهر كلما خرج الى الصلاة: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا»». (تفسير جامع البيان، طبرى، ذیل آیه ی شریفه، ح ۲۱۷۲۷ به بعد). «اخرج الطبرانى عن ام سلمه رضی الله عنها: ان رسول الله قال لفاطمه رضی الله عنها، اثنتى بزوجك و ابنیه فجاءت بهم فالتقى رسول الله عليهم كساء فذکيا ثم وضع يده عليهم ثم قال: اللهم ان هولاء اهل محمد-وفى لفظ آل محمد-فاجعل صلواتك و بركاتك على آل محمد كما جعلتها على آل ابراهيم انك حميد مجيد قالت ام سلمه رضی الله عنها: فرفعت الكساء لادخل معهم فجذبه من یدی و قال: انك على خير. (تفسير الدر المنثور، سيوطی، ذیل آیه ی شریفه، به ضمیمه ی چند روایت دیگر).



او که به دنبال چراغ می گردد، با تفقه در آیات ولایت و امامت، به چراغی می رسد که خاموشی ندارد.

«فِيهَا مِصْبَاحٌ»<sup>(۱)</sup> در آیه نور آیا به چه چیز توصیه می فرماید و بشر را به چه چیز ارجاع می دهد؟

آیا آیه نور تفقه نمی خواهد، متفقه بعد از شناخت امام نور، آیا دیگر به دنبال امام نار، یعنی فلاسفه و صوفیه می رود؟

فهم آیه نور آیا اولویت بر فهم ادله احکام فرعیته ندارد؟

فقه آیه نور و شناخت امام هدایت، اگر نباشد حرکت فقیه فقه فروع، بدون چراغ است.

عدالت دائمی، که در آیه شریفه «وَمَنْ يَأْمُرْ بِالْعَدْلِ»<sup>(۲)</sup> آمده، به کدامین پیشوا

ص: ۲۱۲

---

۱- - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵. ابن مغزلی از بزرگان اهل سنت در ضمن روایتی، منظور از (مشکات) را حضرت فاطمه ی زهرا ۳۱ و مقصود از (مصباح) را امام حسن و امام حسین ۸ و «یکادُ زیتها یضیء» را با عنوان «نزدیک است که علم از آن (شجره) بجوشد» معنی می کند. (مناقب ابن مغزلی، ص ۲۶۴).

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۷۶، ترجمه: کسی که امر به عدل و داد می کند. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ: هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ، قَالَ: هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)، يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۲، ص ۱۰۷؛ البرهان، ج ۳، ص ۴۴۰، ح ۱۴؛ الهدایه القرآنیه، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۴۷۸؛ بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۴، ح ۵۱.

وسيلة قرب الهی (۱) آیا نباید مورد تفقه قرار گیرد، مگر متفقه در حوزه، خواهان قرب الهی نیست، و می دانید بی توجهی به این نکته، طالب قرب را به دکانداران تصوف می سپارد و از حوزه به خانقاه دعوت می کند.

وقتی متفقه «حبل الله» را نمی شناسد، به «صادقین» معرفت ندارد، «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» را نمی داند و به نمایش دهنده دید و شنود خداوند توجه نمی کند و به «عین الله» و «اذن الله» بی معرفت است، آنوقت باید حرفهای صوفیه برایش جلوه کند و پای رقص آنها بنشیند، خر برفت بخواند، و دست در دست

ص: ۲۱۳

۱- - - سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳، «وَ اغْتَصَبَ مُوَا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا»، ترجمه: و همگی به ریسمان خدا، چنگک زنید، و پراکنده نشوید! صاحب مناقب می نویسد: «ابن عباس گوید: نزد پیامبر بودیم که یک اعرابی آمد و گفت: ای رسول خدا! شنیده ام که می گوید به ریسمان الهی چنگک زنید. ریسمان الهی چیست؟ پس رسول خدا دستشان را در دست علی قرار دادند و به او فرمودند: «به این شخص متمسک شوید، او حبل الله المتین است.» (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۶، ح ۵). «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ : قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ يَغْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ، فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا بَعْدِي وَ لِيَعَادَ عِدْوَهُ وَ لِيَأْتَمَّ بِالْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ مِنْ وُلْدِهِ». (الأمالی) للصدوق، ص ۱۹، مجلس ۵، ح ۵؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۴۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱۷۷؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۴۴، ح ۱۰۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۶۳، ح ۱۰۵۶. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ، الَّذِي قَالَ اللَّهُ: «وَ اغْتَصَبَ مُوَا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» الْمَايَةَ، فَالْمُسِي تَمْسِكُ بِوَلَمَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُسِي تَمْسِكُ بِالْبُرِّ، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِنًا، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۱۷۸.

امروز که اوج هجمه دشمنان به دین مبین است، می بینیم که بعضی از طالبین علم در حوزه، سرگردان پیدا کردن مرادند و به دنبال خطوط انحرافی و تصوّف حرکت می کنند. چرا؟

چون در بدو امر و زمان شروع تحصیل به این آقای طالب علم، آیه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» و «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» و «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» و «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» و «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» و اینکه مراد فقط آل عصمت اند، تفهیم نشده است و طلبه قبل از اینکه به آیات الولاية برسد و در آنها تفقه کند، به آیات احکام فروع پرداخته، در کتاب الطّهارة فقه فروع، مانده است.

متفقه با توجه به «شجره طیبه» (۲) در قرآن، دلش آرام می گیرد که امضاء کنندگان

ص: ۲۱۴

۱- - این فرق آخوند هم دارند ولی آخوندهایشان یا مأمور و یا نادان و غیر فقیهند، اگر اینان فقیه بودند خود به انذار این منحرفین قیام می کردند و کتابهایی مثل: «اثنی عشریّه»، «خیراتیّه» و «حدیقه الشیعه» می نوشتند و احادیث ردّ صوفیه را ترویج می کردند.

۲- - سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴، «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»، ترجمه: آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه ی آن ثابت، و شاخه ی آن در آسمان است؟! «عَنْ سَيِّدَامِ بْنِ الْمُسَيَّبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»، فَقَالَ: الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ، نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِي بَنِي هَاشِمٍ، وَعُنْصُرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ، وَفَرْعُ الشَّجَرَةِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَاعْصِرَ أَنْ الشَّجَرَةَ وَ ثَمَرُهَا الْمَائِمَةُ، وَ وَرَقُ الشَّجَرَةِ الشَّيْءُ». بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۹، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۲۴: ص ۱۳۸، ح ۲.

- ۱- - اشاره به سوره ی مبارکه ی قدر (۹۷) و سوره ی دخان (۴۴)، آیه ۴، «فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»، از امام باقر و امام صادق و امام کاظم: روایت شده است: «يَقْدُرُ اللَّهُ كَمَلًا أَمْرًا... وَيَلْقِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَيَلْقِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِلَى الْمَائِمَةِ: حَتَّى يَنْتَهِيَ ذَلِكَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف)». بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۱، ح ۱۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۲۰، ح ۸؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۰.
- ۲- - از جمله ی این آیات می توان به این موارد اشاره نمود: - سوره جن (۷۲)، آیه ۱۶، «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»، ترجمه: و اینکه اگر آنها در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم! - سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۸، «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»، ترجمه: و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم. - سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۷، «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، ترجمه: بدانید خداوند، زمین را پس از مرگ آن زنده می کند. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسَيَّبِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، قَالَ: يَحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْقَائِمِ (عليه السلام) بَعْدَ مَوْتِهَا [يعني] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيْتٌ». امام باقر (عليه السلام) درباره ی این آیه ی شریفه می فرماید: «خداوند عز و جل زمین را پس از مرگش به واسطه ی قائم (عليه السلام) زنده می کند و منظور از مرگ زمین، کفر اهل آن است، چرا که کافر (در واقع) میت و مرده می باشد.» کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸، ح ۱۳؛ تأویل الآیات، ص ۶۳۸؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۳۵؛ إثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۰۹، ح ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴، ح ۳۷. - سوره انفال (۸)، آیه ۱۱، «... وَ يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيَطْهَرَكُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يَثِّبَ بِهِ الْأَقْدَامَ»، ترجمه: ... و آبی از آسمان برای شما فرو می فرستد تا با آن، شما را پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل های شما را محکم و گام ها را با آن ثابت گرداند. جابر بن عبدالله گوید: از امام باقر در مورد باطن این آیه ی شریفه پرسیدم، فرمودند: «آسمان»، رسول الله است و «آب»، علی است که خداوند او را از رسول خدا قرار داده؛ این است قول خداوند که فرموده است: «ما ليطهرکم به»، این علی است که خداوند به واسطه ی او قلب موالیان و دوستانش را پاک می گرداند و اما این که فرموده: «یذهب عنکم رجز الشیطان» (یعنی) هر که موالات علی را داشته باشد، رجز از او دور می شود و قلبش قوی می گردد و منظور از «و لیربط علی قلوبکم و یثب به الاقدام» این است که هر که با علی موالات ورزد، خداوند او را قوی دل سازد تا بر ولایت او ثابت قدم بماند.» تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۸۹، ح ۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۰، ح ۲۵؛ الهدایه القرآنیه، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲۸۶. - سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰، «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَضْيَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»، ترجمه: بگو آیا می دانید اگر آب های سرزمین شما در زمین فرو رود، کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آورد؟ علی بن جعفر از برادرش امام کاظم نقل می کند که در مورد این آیه فرمود: «یعنی: هنگامی که امامتان غایب شود، کیست که جز او امامی جدید برایتان بیاورد؟» ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۵۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۳؛ الغیبه (للطوسی)، ص ۱۶۰؛ تأویل الآیات الظاهره، ص ۶۸۳؛ إثبات الهداه، ج ۵، ص ۵۷، ح ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۳، ح ۳۰.

## نیت صادق و تقه

بدیهی است همه طالبین فقاها قبل از پرداختن به فقه فروع شرعیه باید به تقه پیرامون آیات ولایت بپردازند و معرفت ولی خدا را، از آیات خدا، طلب نمایند.

این کار مهم و این مسئولیت بزرگ که بر دوش حوزویان است، جد و جهد فراوان می طلبد، نیت صادق، توکل، توسل و تقوا می خواهد.

معلوم است، وارد شدن در مدینه معرفت حجج رب العالمین، یعنی موضع سر

ص: ۲۱۶

نبی، (۱) مخزن دانش نبوی، (۲) حافظ کتب و سنت الهی که «فیهم کرائم القرآن» بر بالای سر درب آسمانی آنان نصب شده، «فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه» (۳)

ص: ۲۱۷

۱- - «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبُهُ عِلْمِهِ»، نهج البلاغه: خطبه ی ۲.

۲- - قال رسول الله ۶: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمُ بْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: سَجِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: مَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ۶ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا، أَوْ أَمْلَأَهَا، عَلِيٌّ فَأَكْتُبُهَا بِخَطِّي، وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ نَفْسَ بَرِّهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا، وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا، وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَعْلَمَنِي فَهَمَمَهَا وَ حِفْظَهَا، فَلَمْ أَنْسَ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا. عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ۶ عَلَيَّ يَعْلَمُ النَّاسَ بَعْدِي مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَا يَعْلَمُونَ. عَنْ عُمَيْرِ بْنِ بَشِيرٍ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَمْرٍو: عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ. عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ سَلُونِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ قَبْلَ أَنْ لَا تَسْأَلُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ - مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ بِهَا أَيْنَ نَزَلَتْ وَ فِيْمَنْ نَزَلَتْ، فِي سَهْلِ أُمِّ فِي جَبَلٍ أَوْ فِي مَسِيرِ أُمِّ فِي مَقَامٍ». شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۰ به بعد.

۳- - سورة نور (۲۴)، آیه ۳۶، ترجمه: (این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده رفعت داده شود، خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند. انس بن مالک و بریده گویند: «رسول خدا ۶ این آیه را تلاوت فرمود: «فی بیوت ... و الابصار»، مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! این خانه ها، کدام خانه است؟ حضرت فرمود: «خانه های انبیاء است». پس ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه ی علی (علیه السلام) و فاطمه ۳ اشاره می کرد، گفت: یا رسول الله! آیا این خانه هم از جمله ی این بیوت است؟ حضرت فرمودند: آری! از برترین آن خانه هاست». شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۵۳۳؛ ح ۵۶۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۱۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ تأویل الآیات الظاهره، ص ۳۵۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳؛ ص ۳۲۵؛ ح ۱؛ تفسیر برهان، ج ۵، ص ۳۹۶؛ ح ۸. باید از خلیفه پرسید که آیا خانه ای که چنین عظمت و جایگاهی دارد، شایسته ی آن بود که دستور آتش زدنش صادر شود؟! ...

عنوان و آدرس آنان است و در کلام صادق مصدق، یعنی مقصد و مقصود آیه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» وجود مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کنوز الرحمن، (۱) می باشند فقه مقاماتشان، فهم فضائلشان، درک محیط حکومتشان، و وصول به معارفشان، رسیدن به عمق زیبایی کلامشان، (۲) چشیدن شیرینی اسامی شان (۳) و خلاصه یافتن گنج مودتشان بدون رنج تفقه، تحقیق و جستجوی فراوان و مهمتر، دستگیری ویژه آنحضرات، هرگز هرگز میسر و مقدور نیست.

## قلوب پاک و تفقه

فقه و فهم «بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ» (۴)، «بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ» (۵)، «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصِيدُ مِنْ بِيُوتِكُمْ» (۶)، «أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ» (۷)، «مِيزَانَ الْأَعْمَالِ» (۸)، «لَوْلَاهُمْ لَمَا خَلَقْتِكَ» (۹)،

ص: ۲۱۸

- ۱- «فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ»، نهج البلاغه: خطبه ۱۵۴.
- ۲- «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى...»، مفاتیح الجنان: زیارت جامعه ی کبیره.
- ۳- «فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءَ كُمْ...»، همان.
- ۴- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۹.
- ۵- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.
- ۶- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام).
- ۷- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.
- ۸- مفاتیح الجنان، زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- ۹- الفضائل (ابن شاذان القمی)، ص ۱۲۸.

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (١)، ثقلين (٢)، منزلت (٣)، «أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)» (٤)، «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ، نَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَحِيَّهِ، نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ» (٥)، «نَحْنُ أُمَّةُ الْوَسْطِ وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ» (٦) و صدها و هزاران عبارت در روایات، ادعیه و زیارات معتبره پیرامون کمالات

ص: ٢١٩

- ١- بحار الانوار، ج ٢٢: ص ٢٣٢ و ص ٤٨٩، ح ٣٥ و ج ٢٣، ص ١٠٣، ح ١١ و ص ١٤١، ح ٩٢ و ...
- ٢- بحار الانوار، ج ٢، ص ٢٢٦، ح ٣ و ج ٥، ص ٢١، ح ٣٠ و ج ١٠، ص ١٦٠، ح ١٢ و ص ٣٦٩، ح ١٨ و ج ٢٢، ص ٣١١، ح ١٤ و ج ٢٣، ص ١٠٦، ح ٧ و ص ١٠٧، ح ٩ و ...
- ٣- بحار الانوار، ج ٥، ص ٦٩ و ج ٨، ص ١، ح ١ و ج ٢١، ص ١٤٢، ح ٥ و ...
- ٤- - مربوط به: سوره ابراهیم (١٤)، آیه ٣٥، «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ صِرْتَ دَعْوَةَ أَبِيكَ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، فَاسْتَخَفَّ بِهِ الْفَرَحُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ! وَمِنْ ذُرِّيَّتِي أُمَّةٌ مِثْلِي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمَ! إِنِّي لَأُعْطِيكَ عَهْدًا لَأَأْفِي لَكَ بِهِ، قَالَ: يَا رَبِّ! وَمَا الْعَهْدُ الَّذِي لَأَتَفَى لِي بِهِ؟ قَالَ: لَأُعْطِيكَ الظَّالِمَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عَهْدًا، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عِنْدَهَا: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ»، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَانْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَ إِلَيَّ عَلَى لَمْ يَسْجُدْ أَحَدُنَا لِصَنَمٍ فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَ اتَّخَذَ عَلَيًّا وَصِيًّا». (الأمالي (طوسي)، ص ٣٧٩، ح ٦٢، مجلس ١٣؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٤١١، ح ٤٣٥؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص ٨٣؛ بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٢٠٠، ح ١٢ و ج ٣٨، ص ١٤٣، ح ١٠٨؛ تفسير نور الثقلين، ج ٢، ص ٥٤٦، ح ٩٨.
- ٥- «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي ثَابِتُ الثَّمَالِيِّ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ فَلَمَّا لِلَّهِ دُونَ حُجَّتِهِ سِتْرٌ، نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْنُهُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَ حِيَّهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ». معاني الأخبار، ص ٣٥، ح ٥؛ بحار الانوار، ج ٢٤، ص ١٢، ح ٥.
- ٦- - مربوط به: سوره بقره (٢)، آیه ١٤٣، «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا»، ترجمه: همان گونه شما را نیز، امت میانہ ای قرار دادیم. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»، قَالَ: نَحْنُ أُمَّةُ الْوَسْطِ وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ». بصائر الدرجات، ج ١، ص ٦٣، ح ١١؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٣٤٤، ح ٣.



و دلیل حقایق خاندان رسالت: بدور از توفیق الهی و بدون لیاقت قلبی و روحی، امکان پذیر نبوده، وصول و رسیدن به این معارف بلند آسمانی، به ایصال آن ذوات مقدّسه: محتاج است، و ایصال ایشان، نیات صادق و قلوب طاهره طالبین را می طلبد.

فقیه شدن، یعنی درک مقام ولایت، بصیرت یافتن به عظمت امامت، دل به حجت خدا سپردن، صبغه مودت داشتن، و رشد به ارشاد آنانکه (امرهم رشد) تا رسیدن به مقام افقه الفقهای (مناهل البیت) کار فراوان و جهاد مستمر نیاز دارد.

### مهوریت آیه تفقه (نفر)

محققین و اهل نظر می دانند که آیه (نفر) اولاً در مورد تفقه پیرامون اصول دین و ولایت و امامت حجت الهی سخن می گوید (۱)، با این حال چرا مهوریت به سراغ آن آمده است؟ چرا در ضمن آیات ولایت و امامت سخنی از آیه نفر گفته نمی شود، مگر

ص: ۲۲۰

---

۱- - شیخ اعظم مرحوم شیخ انصاری ۱ در کتاب فرائد الاصول در بحث حجیت خبر واحد، در تفسیر آیه ی شریفه ی (نفر) مطالبی را بیان فرموده اند که به بعضی از آنها اشاره شده است. ایشان در پاسخ کسی که می گوید مراد از نفر، نفر الی الجهاد است، زیرا این مطلب از صدر آیه یعنی «ما کان المؤمنون» ظاهر است، پس آشکار است که نفر در جهت جهاد است، نه برای تفقه و انداز، می فرماید: «اولاً انه لیس فی صدر الایه دلالة علی ان المراد النفر الی الجهاد، و ذکر الایه فی آیات الجهاد لایدل علی ذلک». ایشان در ادامه ی بحث به تفسیر آیه ی شریفه و نقل بعضی از روایات در موضوع ولایت و امامت که ذیل آیه ی شریفه آمده، پرداخته اند.

تدریس ولایت و مهدویت عمل و توجه به مطلوب اولی این آیه شریفه نیست؟

شاید چون این آیه در کتب اصول فقه، بحث حجیت خبر واحد، که از مباحث اصول فروع شرعیّه است عنوان شده، کم کم لباس مهجوریت پوشیده و از شمار آیات اصول عقائد و بحث ولایت و امامت کناره گرفته است.

به هر حال مهجوریت این آیه شریفه و عوامل دیگر باعث شده که در حوزه های علمیّه مباحث عقائد و بخصوص بحث ولایت و امامت و تفقه پیرامون مقامات صاحب الولایه مهجور باشد.

### شبکه اطلاع رسانی

بیان این نکته ضرورت دارد که عظمت آیه شریفه «نفر» و نقش معنوی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن که باعث بسیج و حرکت مؤمنین مستعد به سوی امام معصوم و اعتصام و اتصال آنها به جبل ولایت و امامت می شود، نباید نادیده گرفته شود.

تبلیغ ولایت و آگاه نمودن مردم در مورد وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا امام بعد از آن، و خلاصه تشکیل یک شبکه اطلاع رسانی در موضوع رهبری جامعه، در آن جوی که حکومت های ظالم و ایادی خائن آنها با تعلیمات یهود، علیه قرآن و عترت: ایجاد کرده بودند کم و کوچک نیست.

و نیز امروز بحث از موضوع «مهدویت»، تفقه در آیات مربوط به حضرت مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، کسب معرفت نسبت به آن جناب، دفاع از مذهب الهی تشیع و ردّ مخالفین بخصوص ایادی یهود (وهائیت، باییت و بهائیت) اوجب واجبات الهی، ضروری ترین مهم و مسئولیتی بزرگ است.

اهمیت این تفقه و بزرگی این دفاع علمی را نمی توانیم با تفقه فروع شرعیه قیاس کنیم، مگر مکلف شناسی را می توان نادیده گرفت.

تحقیق درباره مذهب و امر به معروف که همان امر به ولایت و مهدویت است در فقه فروع نیز مطرح است.

یعنی فقهای عظام در فقه فروع اهمیت تفقه در اصول عقائد، تحقیق پیرامون این موضوع و دفاع از امامت و ولایت را بیان می فرمایند و تقلید در اصول عقائد را جایز نمی دانند، ولی عملاً در حوزه، تحقیق در فروع دین بر تحقیق در اصول عقائد ترجیح دارد!!

اولی واجب است و مدال افتخار دارد، و دومی در نظر کوتاه نظران کار غیر ضروری محسوب می شود!!!

چه زیباست که بدانیم ائمه معصومین:، بخوبی از مطلوب این آیه شریفه سخن گفته، تردیدی در هدف از (نفر) که تفقه در ولایت و امامت است باقی نگذاشته اند، ان شاء الله تعالی ما روایات این موضوع را نقل می کنیم.

### **عدم توجه به مطلوب آیه شریفه**

همانطور که گفتیم هدف مقدس و بزرگی در آیه نفر وجود دارد، ولی نسبت به آن بی توجهی شده است، مثلاً در حالیکه روایات کثیره ای، درباره مقصود از (نفر) که تفقه در ولایت و امامت است، نقل گردیده (۱)، «تفسیر نمونه» حتی به یک روایت هم

ص: ۲۲۲

---

۱- - تفسیر شریف برهان بیش از ده روایت، ذیل آیه نقل فرموده و تفسیر شریف نورالثقلین بیش از ۱۲ روایت بیان داشته ولی هیچکدام از روایات در تفسیر نمونه، نیامده است.

نتیجه این بی توجهی به گفتار ائمه طاهرين: این می شود که مفسر، حتی ظهور آیه شریفه را که در (نفر) در جهت تفقه در دین است فراموش کند و قول به (نفر) در جهت جهاد را تقویت نماید.

مطالب تفسیر نمونه پیرامون این آیه به صورت مضطرب بیان شده، و در خاتمه به فضل تحصیل علم و مبارزه با جهل پرداخته، در حالیکه به علم واقعی که همان مطلوب آیه شریفه است، یعنی امام شناسی و مبارزه با موت جاهلیت اشاره ای ندارد.

ما اعتقاد داریم با توجه به آیات و روایات پیرامون ائمه معصومین: و با توجه به سیره ی نورانی آن حضرات، «عیش العلم و موت الجهل» این بزرگوارانند، و علم فقه فروع شرعی و علوم دیگر بدون شناخت مقامات هداه مهدیین بی فائده و بلکه مضر است.

### ادامه ی بحث: آیا نفر برای جهاد است؟

بعضی از اصولیین در بحث حجیت خبر واحد، هدف نفر را در آیه شریفه، جهاد معرفی نموده اند. (۲) در حالی که اولاً ظهور قسمت اخیر آیه یعنی «فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ» در نفر به معنی حرکت برای تفقه، قابل انکار نیست، و همین ظهور در روشن نمودن معنی صدر آیه شریفه بی نتیجه نمی باشد. (۳)

ص: ۲۲۳

۱- - تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۹.

۲- - انوار الاصول، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳- - «أَخْبَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا (عليه السلام) كِتَابًا فَكَانَ فِي بَعْضِ مَا كَتَبْتُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْأَلَةُ وَ لَمْ يَفْرُضْ عَلَيْكُمُ الْجَوَابُ، قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «فَإِنْ لَمْ يَشِ تَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ». توجه دارید که اولاً آیه ی شریفه ی «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» و آیه ی شریفه (نفر) با هم در سؤال سائل آمده است، یعنی محمد بن ابی نصر می دانسته که مرجع سؤال و تفقه اهل بیت: می باشند، ثانیاً آیه ی شریفه ی (نفر) از اول تا آخر در سؤال سائل مطرح گردیده است، یعنی سائل توجه داشته که کل آیه در مورد نفر در جهت تفقه است. شارح اصول کافی می گوید: آیه ی شریفه ی: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»، را علاوه بر مفسرین و محدثین، علمای اصول هم مورد بحث و تحقیق قرار داده و در باب حجیت خبر واحد به آن استدلال می کنند و به آیه ی نفر مشهور گشته است، این دانشمندان بزرگ در تفسیر آیه ی شریفه می گویند: مورد نزول آیه درباره ی مسلمینی است که از محضر پیغمبر و امام صلوات الله علیهم دورند و در شهر دیگر زندگی می کنند و چون تحصیل علم دین بر آنها لازمست و از طرفی هم ممکن نیست که همه ی مکلفین کوچ کنند و شهری را در اختیار کودکان غیر مکلف گذارند باید که از تمام مردم شهر، دسته ای کوچ کنند و خدمت امام برسند و معارف و

احکام دین را یاد بگیرند و عذاب و عقابی که بر گناه مترتب می شود از امامشان بشنوند، سپس به شهر خود مراجعت کرده و آنچه آموخته اند به همشهریان خود باز گویند و ایشان را از عواقب و خیم معاصی بیم دهند، شاید آنها بپذیرند. بنابراین تحصیل علم بر همه واجب است، برای یک دسته با رفتن به خدمت امام و شنیدن از آن حضرت و برای دیگران با شنیدن از آن دسته هنگامی که برمی گردند، پس اصل تحصیل علم بر همه واجب است به وجوب عینی و مسافرت برای تحصیل علم بر چند نفری به وجوب کفائی واجب است. و البته از این آیه استفاده می شود که پرسیدن مردم از امام لازمست، چنان که از آیه ی: «فَسَيُكَلِّمُوا أَهْلَ الذُّكْرِ»، استفاده می شود، پس مقصود محمد بن ابی نصر اینست که: طبق این دو آیه بر مردم لازمست که از شما پرسند و شما می فرمائید که جواب دادن بر ما لازم نیست، این چگونه درست می آید؟! حضرت در پاسخ به آیه ی شریفه ۵۰ سوره قصص (۲۸) استشهاد می فرمایند: یعنی همچنان که پیغمبر ۶ به مردم پاسخ می دادند ولی هوا پرستان نمی پذیرفتند و خدای تعالی آن آیه را نازل فرمود. تا اشاره داشته باشد به اینکه پاسخ دادن به هوا پرستان لازم نیست، ما امامان هم که جانشین پیغمبر هستیم، همان روش را داریم، پس یکی از جهات پاسخ ندادن ما اینست که سؤال کننده قصد فهمیدن ندارد، بلکه هوا پرست و متمرّد است. اصول کافی (شرح سید جواد مصطفوی)، ج ۱، ص ۳۰۷ - ۳۰۶.



مرحوم علامه مظفر(قدس سره) می فرماید:

«الكلام فى صدر الايه : «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً»، تمهيدا للاستدلال، فان الظاهر من هذه الفقرة نفى وجوب النفر على المؤمنين كافة، والمراد من النفر بقريته باقى الايه النفر الى الرسول للتفقه فى الدين لا النفر الى الجهاد، وان كانت الايات التى قبلها وارده فى الجهاد، فان ذلك وحده غير كاف ليكون قريته مع ظهور باقى الايه فى النفر الى التعلم والتفقه. انّ الكلام الواحد يفسر بعضه بعضاً».(۱)

ثانياً: روايات فراوان، كه نفر را به معنى نفر در جهت تفقه (پيرامون ولايت و امامت) معرفى مى كند، قول قائل را ردّ مى نمايد.

قائل مذکور درباره روايات منقوله مى گویند:

«و هذا اشكال مهم ينشأ من روايات كثيرة تبلغ اثنتا عشرة روايه تشهد بأن النفر فى الايه بمعنى النفر الى التفقه لا الجهاد...»(۲)

و بعد مى گویند:

ص: ۲۲۵

---

۱- اصول الفقه مرحوم مظفر، ج ۳، ص ۶۵.

۲- انوار الاصول، ج ۲، ص ۴۱۰.

«و يمكن الجواب عنه بان استدلال الامام (عليه السلام) في هذه الروايات ربما يكون بما يستنتج من الايه و بملاك استفاد منها و هو انّ تحصيل العلم و التفقه في الدين واجب كفاي كما انّ الجهاد واجب كفاي و نفر مقدمه له...» (۱).

بايد بدانيم، روايات اهل بيت: كه چراغ راه و مانع افتادن به چاه است، اگر نادیده گرفته شود، ما به تفسير به رأی كه مذموم و مردود خداوند و اولياء دين است مبتلاء می شويم.

در بحث فعلی كه خود قائل، قائل اند روايات كثيره ای در مورد مقصود نفر داريم، چه بايد بكنيم؟ مگر مطلوب ما مطلوب روايات نبايد باشد، روايات كثيره می فرمايند مقصود نفر، نفر برای تفقه است، ولی قائل می گویند مقصود، نفر برای جهاد است، اين مطلب آیا شبيه اجتهاد در برابر نصّ نمی باشد؟!

اهل تحقيق باز عبارت قائل كه:

«يمكن الجواب عنه بان استدلال الامام (عليه السلام) في هذه الروايات ربما يكون بما يستنتج من الايه و بملاك استفاد منها و هو...» را بخوانند و با دقت در روايات كثيره (۲) ذيل آيه شريفه (نفر) خود به قضاوت بنشينند. به نظر ما روايات مذكوره را با عبارت (يمكن

ص: ۲۲۶

- ۱- - انوار الاصول، ج ۲، ص ۴۱۰.
- ۲- - «... عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِذَا هَلَكَ الْإِمَامُ فَبَلَغَ قَوْمًا لَيْسُوا بِحَضْرَتِهِ، قَالَ: يَخْرُجُونَ فِي الطَّلَبِ فَإِنَّهُمْ لَا يَزَالُونَ فِي عُدْرٍ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ، قُلْتُ: يَخْرُجُونَ كُلُّهُمْ أَوْ يَكْفِيهِمْ أَنْ يَخْرُجَ بَعْضُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، قَالَ: هَؤُلَاءِ الْمُقِيمُونَ فِي السَّعَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ». تفسير برهان، ج ۳، ص ۵۱۸؛ تفسير نور الثقلين، ج ۲، ص ۲۸۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۱، ح ۴۱.



الجواب) گذاشتن و گذاشتن، می رساند که قائل کمتر توجّه به مباحث ولایت و امامت دارند.

در حالیکه، قائل در عبارت خود بیان نموده اند که:

«و هنا إشكال مهمّ ينشأ من روايات كثيرة تبلغ اثنتا عشرة رواية تشهد بان نفر في الایه بمعنى نفر في التفقه لا الجهاد» (۱) آیا دیگر جای اظهار نظر باقی می ماند؟

راستی جای سؤال است، وقتی روایات شاهد این است که نفر در آیه به معنی نفر در جهت تفقه است نه جهاد، چگونه این مطلب واضح و آشکار، با عبارت (يمكن الجواب) مورد تردید واقع می گردد؟

### تکیه بر آراء شخصی

بدیهی است وقتی به امر (تفقه در دین) یعنی تفقه در ولایت و امامت حجج رب العالمین و هداه مهتدین، توجّه نشود و عبارات مضطرب جای منطق قوی و استدلال صحیح را بگیرد، حوزه درسی امام شناسی و معرفه الحجه و تدریس آیات الولایه و بررسی روایات کثیره پیرامون این موضوع مهم تضعیف شده، فقه و فقاہت مطلوب «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» تعطیل گشته، ارائه آراء شخصیّه جای آن را می گیرد.

حوزه های علمیّه وقتی به دروس عقائد و اهم آنها اصل ولایت و امامت توجّه مطلوب قرآن را می نمایند که آیه شریفه (نفر) برای آنان خوب تفسیر و تبیین گردد.

اما وقتی این آیه شریفه با این پیام مهم الهی، در بعضی از کتب تفسیر از مقصود دور شود و حتّی بعضی از کتب امام شناسی و تبیین مبانی ولایت، که در تطبیق آیات

ص: ۲۲۷

مربوط به قرآن و عترت:، ابتکار شایسته و پسندیده ای دارند، بیان این آیه شریفه به نظرشان نرسد،(۱) آن وقت انتظار تشکیل کرسی درس قوی و مستقل در موضوع ولایت و امامت و تشریح آیات مربوط به آن، تبیین موضوع مهدویت و آیات و روایات مربوط به آن و پاسخگویی سؤالات و شبهات، در حوزه های علمیّه، انتظاری بی فائده و غیر عملی به نظر می رسد.

### گفتار کتاب اطیب البیان در مورد آیه (نفر)

عالم ربّانی مرحوم آیت الله طیب(قدس سره) در تفسیر آیه (نفر) می فرمایند:

«و نیست از برای مؤمنین و نباید که تمام آنها کوچ کنند پس چرا کوچ نمی کند از هر فرقه از مؤمنین طائفه ای تا اینکه تفقه در دین کنند و انذار کنند قوم خود را زمانی که مراجعت کنند بسوی آنها، امید است که آنها حذر کنند و مخالفت دین نکنند.»

این آیه شریفه را به واسطه ی کلمه ی نفر توهم کردند که مربوط به جهاد است لذا در آیات جهاد ذکر کردند، لکن ابداً ارتباطی با امر جهاد ندارد، بلکه راجع به تحصیل علم و معرفت در عقائد و احکام است، که اشخاصی که دور دستند و ایمان آوردند لازم نیست تمام آنها هجرت برای تحصیل معارف و احکام کنند، بلکه یک دسته از آنها هجرت کنند و تحصیل معارف و احکام کنند و برگردند و به بقیه تعلیم کنند و آنها را انذار کنند از ارتکاب مناهی، و باید آنها هم حذر کنند و لذا اجماع علماء است بر وجوب تحصیل

ص: ۲۲۸

---

۱- با اینکه با یقین «تفقه» دقیق، ارائه بلیغ و خالصانه و بیان نکات علمی آیات ولایت و امامت در کتابی که بدان اشاره گردید، بنابر خواسته و مطلوب آیه ی شریفه ی (نفر) صورت گرفته است.

علم و اجتهاد به وجوب کفایی به مقدار ما به الکفایه، و سپس در اوطان خود بیایند و به دیگران خبر دهند و بر آنها واجب است اخذ کنند و عمل نمایند.

و دلیل بر این مدّعی علاوه از ظاهر آیه که بیان می شود انشاء الله، اخبار بسیار شاید حدود بیست حدیث داریم که از ائمه اطهار: سؤال می کنند که اگر خدای نخواستہ پیش آمدی بر امام (علیه السلام) وارد شد، یعنی رحلت فرمود، مؤمنین از کجا بفهمند که امام بعد از او کیست؟

ائمه: تمسک به این آیه می کنند که واجب است بعضی کوچ کنند و بروند امام را بشناسند به علائم و معجزات، و برگردند و دیگران را آگاه کنند، و مخصوصاً در اخبار دارد که در این مدّت معذورند و اگر آنهایی که کوچ کردند در اثناء راه بمیرند مشمول آیه شریفه: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۱)، می شوند «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ» یعنی جمیع مؤمنین که مراد شیعه اثنی عشری است، «لِيُنْفِرُوا كَافَّةً» تماماً، مکلف نیستند که فرداً فرد کوچ کنند و نفر کنند که واجب عینی باشد و محل خود را خالی بگذارند.

«فَلَوْلَا - نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ»، به مقدار کفایت مثل سایر واجبات کفایی و البته مراد عقلاء و دانشمندان که استعداد تحصیل داشته باشند و قابلیت داشته باشند، لِيَتَفَقَّهُوا تَفَقَّهَ از فقه به معنی فهم فی الدین آنچه مربوط به دین است از معرفت نبی و امام و مشاهده ی معجزات و وصیت امام

ص: ۲۲۹

سابق و بودن ودایع امامت نزد او و اینکه دارای شرائط نبوت و امامت هست و فاقد موانع و سایر آثار و از اخذ احکام از نبی یا امام بلاواسطه یا مع الواسطه و اجتهاد در دوره غیبت از اعمال قوی و تحصیل خدمت اکابر و باید جامع شرائط هم باشند تا دیگران بتوانند از آنها تقلید کنند و سایر امور مربوط به دین، «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»، واجب است برگردند در قوم خود و انذار کنند آنها را به فعل واجبات و ترک محرمات و سایر امور محتاج الیها...» (۱).

### نتیجه ی گفتار آیت الله طیب (قدس سره)

به گفتار مرحوم آیه الله طیب (قدس سره) خوب دقت کنید، ایشان موافق با ظاهر آیه و روایات کثیره ذیل آن سخن گفته اند، نکته ی مهم در گفتار ایشان، توجه به اصول عقائد و بحث ولایت و امامت یعنی مطلوب اولی آیه شریفه (نفر) است.

نتیجه اینکه تفسیر این آیه شریفه همان تفسیری است که ائمه معصومین: فرموده اند. آیه در مورد نفر برای تفقه است، آن هم اولاً تفقه در ولایت و امامت که اصل اصول است.

### یادی از آیت الله بهبهانی (قدس سره)

بر اساس مسئولیت شناخت صاحب الولایه که در آیه (نفر) و بعضی آیات دیگر مطرح شده می بینیم، عده ای از علماء وظیفه شناس، برای تدریس این اصل که اصل

ص: ۲۳۰

اصول است، وقت می گذاشتند(۱) و ویژه ی مباحث عقائد خصوصاً ولایت و امامت کرسی تدریس داشتند.

فقیه عظیم الشان، عالم زاهد، مرحوم آیه الله سید علی بهبهانی (قدس سره) (۲) که سیمایش سیمای صدیقین و کلامش کلام ابرار بود، از جمله فقهای بود که به فقه عقائد و ولایت و امامت، اهمیت می داد و در حوزه علمیّه اصفهان، پیرامون این موضوع تدریس می فرمود.

هنوز شیرینی کلام و حلاوت دفاعیات آن مرزبان عقائد از حریم مقدّس تشیع در خاطر این عبد وجود دارد.

فتنه ی وهابیت در اصفهان با تدریس ولایت و امامت که توسط آن فقیه بزرگ انجام می گرفت و مجاهده عالم زاهد مرحوم آیت الله شهید سید ابوالحسن شمس آبادی (قدس سره) و دیگر علمای اصفهان (۳)، خاموش گردید و مردم اعتقاداتشان حفظ

ص: ۲۳۱

۱- - و در این زمان نیز علماء وظیفه شناس در حوزه های علمیه به این امر مهم، توجه دارند نوشتن کتب عقائد شیعه، ردّ وهابیت و تصوّف و احیاء امر مهدویت و توجه عملی به امر شهادت ام الائمه حضرت صدیقه ی شهیده ۳ و عزاداری با پای برهنه از خدماتی است که ثبت در تاریخ است، ولی: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ» سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۳.

۲- - ایشان صاحب کتاب شریف «مصباح الهدایه فی اثبات الولاية»، و آثار ذی قیمت دیگر می باشند و از شاگردان استاد الفقهاء مرحوم میرزای نائینی ۱ بوده و سالهائی با دروس فقه و اصول به ویژه درس عقائد (امام شناسی) به حوزه ی علمیه ی اصفهان رونق بخشیدند.

۳- - از جمله «مرحوم آیت الله طیب»، «مرحوم آیت الله خادمی»، «مرحوم آیت الله سید محمد علی موحد ابطحی»، «مرحوم آیت الله سید محمد باقر موحد ابطحی»، «مرحوم آیت الله ضیاء الدین علامه فانی»، «مرحوم آیت الله سید بحر العلوم میردامادی»، «مرحوم آیت الله سید احمد فقیه امامی» و «مرحوم آیت الله سید حسن فقیه امامی» (رضوان الله علیهم).

البته بعضی از علماء با نوشتن کتب عقائد، تشریح مبانی ولایت و امامت، و ردّ مخالفین دین و ایادی یهود (مثل وهابیت، تصوّف، بابیت و بهائیت) تا حدّی خلأ کرسی درس پیرامون این مهم را پر کرده اند، ولی تدریس پیرامون عقائد و خاصّیه ولایت و امامت در حوزه، نه بصورت ضمنی و حاشیه ای، بلکه بعنوان یک کار لازم و اساسی اثر بیشتری دارد و یک عمل کلیدی است.

### پای استکشافیان چوبین بود

در مجلسی که در منزل مرحوم پدرم (آیه الله حاج سید بحر العلوم میردامادی (قدس سره)) بر پا بود و فقیه عظیم الشان مرحوم آیه الله بهبهانی (قدس سره) و جمعی از علمای اصفهان، از جمله: مرحوم آیه الله حاج سید حسین خادمی (قدس سره)، مرحوم آیه الله حاج سید مصطفی مهدوی هُرستانی (قدس سره)، مرحوم آیه الله حاج سید مرتضی مهدوی هُرستانی (قدس سره)، مرحوم آیه الله حاج سید حسین ظهیر میردامادی (قدس سره)، مرحوم آیه الله حاج سید صدرالاسلام میردامادی (قدس سره) مرحوم آیه الله حاج سید باقر رجائی (قدس سره)، مرحوم آیه الله حاج سید ضیاء الدین تجویدی (قدس سره) مرحوم آیه الله حاج سید اسماعیل هاشمی (قدس سره) و غیرهم تشریف داشتند، یک مباحثه ی علمی پیرامون موضوع کشف و شهود، انجام گرفت.

آنچه در خاطر بنده ی حقیر مانده اینست که مرحوم والد به دلیل اینکه محققانه مسائل اعتقادی را دنبال می کردند، و کتب موافق و مخالف را مطالعه می نمودند، در آن مجلس موضوع کشف و شهود صوفیه را طرح نمودند و از محضر آیه الله بهبهانی (قدس سره) خواستند در این موضوع بیاناتی را ارائه بفرمایند.

مطالب ایشان را بنده به اختصار نقل می کنم، و کسانی که تفصیل آن مطالب را

بخواهند باید به کتاب دانشمند محترم، نویسنده ی متعهد و دلسوز، مرحوم آقای دوانی که از شاگردان و نزدیکان آیه الله بهبهانی (قدس سره) بودند، رجوع نمایند. (۱)

پاسخ آیت الله بهبهانی (قدس سره)

ایشان فرمودند:

مولوی گفته است:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

ص: ۲۳۳

---

۱- - مباحثی در معارف اسلامی، ص ۱۹۴ و چهل پرسش پیرامون موضوعات اعتقادی و پاسخ آنها، چاپ حسینیه ی مرحوم آقای عمادزاده، اصفهان، صص ۲۲، ۳۱ و ۷۱.

و این گفته باطل است، و خلاف آیات قرآنی می باشد، قرآن اهل فکر و استدلال را مدح کرده و کسانی که اهل تفکر و تدبیر نیستند را مذمت نموده است، و اختلاف مسالک و مذاهب از عدم توجه به قواعد استدلال است و ربطی به خود استدلال ندارد، به اضافه همین اختلاف نیز در سلسله های صوفیه به طور وسیع وجود دارد، در حالیکه اینها قائل به کشف و شهودند، این چه شهودی است که اختلاف پذیر است؟

مرحوم میرداماد(قدس سره) در پاسخ مولوی گفته اند:

ای که گفתי پای چوبین شد دلیل

ورنه بودی فخر رازی بی بدیل

فرق ناکرده میان عقل و وهم

طعنه بر برهان مزن ای کج بفهم!

هست در تحقیق، برهان اوستاد

داده خاک خرمن شبهت به باد

در کتاب حق اولوالالباب بین

و آن تدبیر را که کرده است آفرین

ز آهن تشبیت فیاض مبین

پای استدلال کردم آهنین

پای برهان آهنین خواهی به راه

از صراط المستقیم ما بخواه

مرحوم آیه الله بهبهانی(قدس سره) در ادامه فرمودند:



یکی از اقطاب ذهیبیه، از نافهمی به پاسخ میرداماد(قدس سره) پرداخته، و در شعری گفته است:

ای که طعنه می زنی بر مولوی

ای که محرومی ز فهم مثنوی

گر تو فهم مثنوی می داشتی

کی زبان طعنه می افراستی

گرچه سستیهای استدلال عقل

مولوی در مثنوی کردست نقل

لیک مقصودش نبوده عقل کل

زآنکه او هادی است در کل سبیل

بلکه قصدش عقل جزئی فلسفی است

زآنکه او بی نور حسن یوسفی است

بعد فرمودند:

ولی این پاسخ که این صوفی ذهیبیه داده است، حرف بی ربطی است، چون صحبت در مورد پایه استدلال است که ظن است یا یقین و مربوط به صحت حکم عقل نیست، که بیائیم در مورد عقل کلی یا جزئی سخن بگوئیم.

به اضافه عقل چه جزئی و چه کلی، حکمش درست است، و آنچه باطل است، و هم است که تمیز آن با عقل، بازگشت به قانون استدلال دارد، یعنی هر حکمی اگر با قانون استدلال مطابقت کند، صحیح است و حکم عقل است و گرنه و هم است و باطل.

ص: ۲۳۵

مطلب دیگر اینکه کشف و شهود آیا برای درستی اش میزانی دارد؟ یا هر کشف و شهودی درست است؟

آیا کسی در بین صوفیه هست که بگوید کشف و شهود من باطل است؟

با این اختلاف بین استکشافیان، کدام درست می گویند؟

پس اینجا به میزانی احتیاج است، و آن میزان عقل است، و عقل داعی به برهان است، نتیجه این می شود که کشف باید با دلیل مطابق باشد، و گرنه این کشف درست نیست.

(جالب اینست که در آن مجلس یکی از آقایان به شوخی گفت: آقا این کشف نیست، بلکه کشک است، آیه الله بهبهانی (قدس سره) فرمودند: تمام ادعاهای صوفیه کشک است). (۱)

بعد فرمودند:

پس برای استواری کشف، برهان لازم است و عاقبت باید به استدلال رجوع کرد، پس باید در جواب شعر (پای استدلالیان) بگوئیم: پای استکشافیان چوبین بود... (۲)

ص: ۲۳۶

۱- - عرفان پیش من است، همه ی مولوی را می خواهید پیش من است، هر جا را که می خواهی برایت می گویم، فلسفه را بخواهید از اوّل اسفار تا آخر، از هر جا بگی، از اوّل مفهوم وجود تا آخر مباحث طبیعات برایت می گویم، اما همه اش کشک است، هر چه هست در قرآن و روایت است. نظر فقیه عظیم الشان آیت الله وحید خراسانی (دام ظلّه) در باره ی فلسفه و عرفان.

۲- - طالب حقائق، شرح حال فقیه اهل بیت: آیه الله بحرالعلوم میردامادی ۱، صص ۲۹-۳۵. در این کتاب به افشاگری مرحوم آیت الله بحرالعلوم میردامادی ۱ علیه صوفیه اشاره شده است. از جمله اینکه ایشان می فرموده، صوفیه ی ذهبیه دزد طلا هستند، طلاهای حوزه مثل شیخ اعظم انصاری ۱ و علامه سید بحرالعلوم ۱ را به خود نسبت می دهند تا اسم ذهبیه با مسمی بشود. یعنی اینها از وجهه و آبروی بزرگان سوء استفاده می کنند.

با بیان این جریان، می‌خواستم کمی از خستگی بیرون بیایید. (۱)

## تفقه در کتاب الطهارة عقائد

یکی از دوستان به یکی از علماء پیشنهاد داده بود که هفته‌ای یک روز تدریس عقائد بفرمائید، آن عالم فرموده بود، من اشتغال دارم، لازم به ذکر است که اشتغال ایشان تدریس باب طهارت یعنی فقه فروع شرعیّه بود، خوب معلوم است، فرع آمده جای اصل، کتاب الطهارة و بیان آب قلیل و کُر، (۲) آمده جای بیان کتاب الطهارة عقائد،

ص: ۲۳۷

۱- - می‌گویند: کسی را نامگذاری کردند، به اسم «کشک»، هر جا می‌رفت می‌گفتند: کشک آمد، این بیچاره از این اسم، متنفر شده بود، و می‌گفت: چرا به من می‌گویند کشک؟ می‌گفتند: شاید چون کشکی حرف می‌زنی، بافندگی می‌کنی، و خلاصه حرفه‌های بدون میزان و ملاک است، این اسم را روی تو نهاده‌اند. روزی این بیچاره آشی را پخت، و بین مردم تقسیم کرد و گفت: از امروز به من «ذهب» یعنی طلا بگوئید، اگر هم یک میرزا اضافه کنید که دیگر لطف شما در حق من کامل می‌شود، یعنی بگوئید: میرزا ذهب، (میرزا طلا) مردمی که آتش را خورده بودند، برای دیگران نقل می‌کردند که میرزا ذهب آتش خوبی پخته بود و از ما پذیرائی کرد، آنها که از جریان اطلاع نداشتند می‌گفتند: میرزا ذهب یعنی چه؟ خورندگان آتش می‌گفتند: یعنی کشک. و این همان وضعیّت صوفیه است که هر چه اسم عوض کنند، لباس عوض کنند، میرزای ذهبیه بشوند و سلسله و کرامت بتراشند، عاقبت باید برای معرفی آنها، از کلمه ی کشک استفاده شود.

۲- - برای همین بعضی از فقهای فقه فروع در علم امام و یا قدرت امام مانده‌اند!!!

یعنی جای بیان «ماء معین» (۱)، «ماء غدق» (۲) و «مرج البحرین» (۳)، بیان حکم چاه آب آمده جای بیان بئر معطله، (۴) تاریخ این بی توجّهی به فقه عقائد و بی تفاوتی نسبت به فهم بزرگی های امامت و ولایت شاید روشن نباشد، ولی آثار آن در جامعه اهل علم مشهود است. (۵)

تصوّر کنید بزرگی را که فقه فروعش تدریس می شود، در کتاب الطّهارة خویش نشان می دهد که روی کتاب الطّهارة عقائد یعنی فقه امامت و برتری های امام، کمتر کار کرده به طوریکه، علم امام برایش روشن نگشته است، و حالا چه آثار سوئی این بی توجّهی ها روی اندیشه طلاب دارد، و چه تبلیغاتی از ناحیه ی مخالفین بدینوسیله علیه فضائل معصومین: می شود، خدا می داند.

امروز که هجمه فرهنگی و اعتقادی بصورت مسری در حرکت است و حتّی جامعه طلاب را هم در بر می گیرد، بی توجّهی به مباحث عقائد، بویژه بحث ولایت و امامت، آیا زمینه ساز آن هجمه نیست، حالا تازه این آقای سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که در مورد فرمانده و امام خود و بزرگی های او از آیات و روایات کم می داند و حوزه برایش درسی

ص: ۲۳۸

---

۱- - سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰.

۲- - سوره جن (۷۲)، آیه ۱۶.

۳- - سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۱۹.

۴- - سوره حج (۲۲)، آیه ۴۵.

۵- - بعضی از افرادی که در لزوم کلاسهای عقائد در حوزه تردید می کنند ممکن است به عقیده ی راسخ خودشان نگاه می نمایند، می بینند با وجود هجمه های فراوان در ایمان به خداوند متعال و رسول او ۶ و ولایت و امامت ائمه ی هدی: استوار و ثابت قدمند، این بزرگواران آیا نمی خواهند زکات علم و ایمانشان را به مستضعفین فکری و عقیدتی بدهند، حداقل هفته ای یک روز به جای میزان آب گُر طریق اتصال به «ماء معین» و «بحرین» را به حوزویان بیاموزند.

قرار نداده، اگر مواجه شود با انکار علم امام، ببینید چه می شود؟ یا مواجه شود با انکار فدک، حدیث کساء، زیارت ناحیه، سیاهپوشی، عزاداری، شهادت ثالثه و ...

طلبه ای که توی روضه ها حوزه ای شده، پای منبرهای روضه، تشویق به حوزه گشته، حالا آمده و ردّ روضه و انکار احراق خانه ولایت به گوشش می خورد.

جای سؤال است که این شبهات و سنگ اندازی ها را، آیا کتب فقه یا اصول فقه پاسخ می دهد و یا کلاس های درس ویژه ی خود را می طلبد؟

البته می دانیم که قائل به اصول عقائد و مؤمن به ولایت و امامت، باید به فروع دین و احکام الله ملتزم باشد، ولی هر چیزی به جای خویش نیکوست، تدریس فروع شرعیّه خلأً تدریس عقائد و ولایت و امامت را پر نمی کند.

### طهارت بخشی آب

کتاب «الطّهارة عقائد و مطهّر معتقدات»، ولایت و امامت اثنیّه معصومین: است، عقیده به توحید، نبوت، معاد و عدل الهی، در این کتاب الهی، بدون هر عیب و نقص و به دور از هر گونه شرک و انحراف تدریس می شود.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»<sup>(۱)</sup>، می بینید عقیده به توحید در مذاهب دیگر، شرک آلود است، چه کسانی به تجسیم قائلند، چه کسانی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را جاهل و گنهکار معرفی می کنند و...؟

ص: ۲۳۹

---

۱- - سورة بقره (۲)، آیه ۲، «فی تفسیر القمی ... عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «الْم» وَ كُلُّ حَرْفٍ فِي الْقُرْآنِ مُقَطَّعَةٌ مِنْ حُرُوفِ اسْمِ اللَّهِ الْمَاعْظَمِ الَّذِي يُؤَلِّفُهُ الرَّسُولُ وَالْإِمَامُ (عليه السلام) فَيَدْعُو بِهِ فَيَجَابُ، قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»، قَالَ: الْكِتَابُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا شَكَّ فِيهِ ...». بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۵۲، ح ۶۹.

پاسخ معلوم است، آنان که با ماء طهور یعنی مکتب آل رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله دارند، معتقدات پاکیزه و مهذب ندارند.

آنان که از عترت دورند، از آب حیات دورند و به اقسام پستی ها و زشتی ها مبتلا می باشند.

پس تدریس درس ولایت و امامت تدریس فقه اکبر است و شرح کتاب الطَّهَارَةُ عقائد محسوب می گردد. تدریس اخلاق مطلوب قرآن و عرفان مطلوب دین نیز در این دانشگاه بزرگ یافت می شود.

«إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَزَعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ» (۱).

تدریس ولایت و امامت شامل تدریس همه خیرات، اعم از عبادت، اخلاق و معرفت است و قلوب مستعدّه را تزکیه می نماید.

متأسفانه بعضی در حوزه علمیّه تشیع، اخلاق می گویند، اما اخلاقی که به کتاب الطَّهَارَةُ ولایت و امامت عرضه نشده است، عرفان می گویند اما عرفان وسوسه های فصوصی و الهامات ابلیسی، که احادیث فراوانی از معصومین: در ردّ این طریق رسیده است. (۲)

گرفتار شدن بعضی از طلاب به عرفان این چینی نیز بازگشت به عدم اطلاع از مکتب ولایت و امامت دارد، از طلبه تازه وارد چه توقع که مثلاً از کتاب اثنی عشریه در ردّ صوفیه با خبر باشد

ص: ۲۴۰

---

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲- به کتاب «اثنی عشریه فی ردّ علی الصوفیه»، تألیف محدث عظیم الشان جناب شیخ حرّ عاملی رجوع نمائید.

و یا از نقشه های عرفان نمایانه صوفیه مطلع باشد، زمانی که توحید فصوص جای توحید نهج البلاغه را می گیرد، وقتی در حوزه «تفقه در دین» درست معنا نمی شود، و آیه (نفر) آدرس منع سیر و سلوک بشریت و عنوان «بُيُوتِ اَذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» (۱) صحیح تشریح نمی گردد، آن وقت پای قطب و مرشد باز شده، تصوف سوغات تسنن یهودیت به نام «عرفان» راهی پایگاه علمی تشیع می شود. بخصوص که بعضی از حوزویان در مقام تدریس کتب تصوف برآیند، و دانشجوی تشنه معارف الهیه را به جای «ماء معین» با سراب دل خوش کنند.

### قدرتمندی فقیه

نتیجه تفقه واقعی و طی نمودن قله های معنوی و علمی آیات الولاية، احادیث المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ملکه شدن براهین متقنه ولایت و امامت، قدرت بیان داشتن و از دشمنان نهرا سیدن است.

هشام بن حکم چگونه در مقابل مخالفین ولایت ایستاد و پاسخ دندان شکن به دشمن داد. (۲)

چه خوب گفته اند که: توانا بود هر که دانا بود، دانای مبانی ولایت و عالم به معارف امامت با قدرت سخن می گوید و با بصیرت الهیه، ضعف دشمنان ولایت و امامت را بازگو می کند، در نظر فقیه و عالم به اسرار و مقامات امام، مخالف جلوه و نمایشی ندارد و بالعکس مخالف، از فقیه و عالم به براهین ولایت و امامت خوف و

ص: ۲۴۱

---

۱- - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۶.

۲- - معنای این جمله این نیست که فقیه غرور علمی دارد و متکبر است، بلکه مقصد این است که فقیه چون متوکل بر خداست و نوراتیت دارد قدرت دشمن روحیه او را نمی شکنند و از مقابله و مبارزه ی فرهنگی و علمی باز نمی دارد.

## فقهای بزرگ

شما به بزرگان فقهاء، مثل علامه دوران مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره) و وحید زمان مرحوم علامه حلی (قدس سره) نگاه کنید. چه توانمند و با قدرت به دفاع از ولایت و امامت پرداخته اند.

محقق بی بدیل مرحوم میرداماد (قدس سره) در کتاب شریف (شرح مقدمه تقویم الایمان) که در فضائل آقای عالم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته (۱) و در بعضی از کتب دیگر، وقتی به مطلبی از علمای مخالف برخورد می کند، توانمند می نگردد و از خود ضعف نشان نمی دهد.

مثلاً وقتی مطلبی از فخر رازی نقل می فرماید، با تعبیر «قال فخرهم» به مطلب خاتمه می دهد.

در مقدمه کتاب شریف «اربعه ایام» این محقق بزرگ اشاره به تجلیل شاه از عید غدیر دارد، یعنی قدرت علماء باعث شده، سلطان در برابر صاحب الولایه تعظیم نماید.

مرحوم علامه آقا محمد علی فرزند عظیم الشان مرحوم علامه وحید بهبهانی (قدس سره) در خیراتیه از کتاب ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب نقل می کند:

از سیدنا استاد الكل فی الكل، امیر محمد باقر داماد که از جمله ی استادان این

ص: ۲۴۲

---

۱- این کتاب بهترین کتاب در ولایت و امامت است که در سالگرد رحلت والد بزرگوار معظم له، مرحوم آیت الله سید بحر العلوم میردامادی ۱ جهت شادی روح ایشان منتشر گردید.



ضعیف است، پرسیدند که راست می گویند که تصوّف راهی است که منتهی می شود به خانه الحاد؟

در جواب گفت: غلط می گویند، تصوّف (خود) خانه الحاد است. (۱)

این قدرت از فقه ولایت و امامت و از مجاهده در این راه کسب می شود، هرگز نمی خواهیم بگوییم فقیه، مغرور و متکبر است، بلکه غرض این است که تبیین نمائیم، فقیه چون نورانیت معرفه الحجه (علیه السلام) را دارد، قدرت بیگانه روحیه او را نمی شکند و در برابر مخالف کوتاه نمی آید.

کسانی که در لباس روحانیت و اهل علم در برابر تصوّف تسلیم می شوند، افرادی ساده اندیش و خود گم کرده اند، این بیچاره ها شناسنامه طلبگی را فراموش کرده اند که سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و دل به شهود دروغین مرشد و قطب بسته اند، البته غالباً اینها اول صوفی بوده اند و بعد برای ضربه زدن به حوزه، طلبه شده اند.

به یکی از بزرگان گفتند: طلبه ای دزدی کرده است، ایشان فرمودند: طلبه دزدی نمی کند، بگوئید دزدی طلبه شده است.

آیه الله سید زین العابدین ابرقوثی (قدس سره) در کتاب شریف ولایه المتّقین که حقاً کتابی متین و در آسمان ولایت برهانی مبین است با قاطعیت می فرماید:

«پس آن کسانی که می روند بالای منبر مسلمین و در مقابل جمعیت می گویند که: «مرحوم حجه الاسلام غزالی (رحمه

الله علیه)! در کتاب «احیاء علوم» اینچنین فرموده اند»، دیگر چه توقّعی است از این واعظ، که منکر فضائل علی (علیه السلام) نشود،

ص: ۲۴۳

بلکه جا دارد که اقتداءً به غزالی منکر مناقب امیر المؤمنین و ائمه گردد، یا منکر توسیلات و زیارات به لسان علمی و مغالطه‌ی منطقی شود»<sup>(۱)</sup>.

این حقیقت گوئی و قاطعیت اثر تفقه در دین و آشنایی با مقامات حجج رب العالمین: است که فقیه از مخالف نهراسد و القاب و عناوین زمانه او را شکست ندهد.

## فراتر از فروع شرعیّه

کار فقیه یک کار اساسی و بنیادی است، کار از اجتهاد در فروع شرعیّه بسیار فراتر و مهمتر است، فقیه به پیروی از ائمه<sup>(۲)</sup>.

از یک طرف بار فرهنگی، علمی و معنوی عظیمی را به دوش می کشد و با نشان دادن اهداف، کشف اسرار و تبیین مواضع دشمن، مباحثه، مناظره، نوشتن کتب در پیرامون منهج قویم ولایت و احقاق حق امامت و تعظیم مدلول خطبه «الغدیر» به میدان مروّجین عقائد خلاف رفته و با نشان دادن نقش یهود در مبارزه با توحید، ارتباط فرهنگی سیاسی آنان را با سقیفه نشینان افشاء می نماید و از یک طرف با تدبیر الهی و سیاست دینی با استفاده از قدرت های موجود در جهت ترویج فرهنگ دین، نشر حقایق مکتب معصومین: فعالیت می نماید.

ص: ۲۴۴

۱- ولایت المتّقین، تألیف آیت الله سید زین العابدین طباطبائی ابرقوئی ۱، ص ۱۶۲.

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورِثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا أورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا، فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ، فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ اتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ». الكافي، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱.

مسئولیت احیاء امر ولایت، مبارزه با ایادی یهود که ائمه شقاوتند، و کار انذار خلق، سلاح ایمان، فقه و بصیرت در دین را می‌طلبد و این سلاح در فقیه مؤمن موجود است. در حدیث است که:

«إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ تَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث یاد آور نقش فقیه در جامعه است، کلمه ی «المؤمن» اشاره به «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»<sup>(۲)</sup> دارد، فقیهی از اهل ایمان، که با قلبی سرشار از حب اهل البیت: مسئولیت مدیریت جامعه را در حرکت به سوی مبدء خوبی‌ها یعنی قرآن و عترت: به دوش می‌کشد.

بدیهی است وقتی فقیه وظیفه شناس و اهل مبارزه با مله‌مین و سواس خناس از دار دنیا برود جایش در جامعه خالی می‌ماند و خلای مدیریت، تدریس، انذار و مجاهده او را هیچ چیزی نمی‌تواند جبران کند.

مگر جای خالی علامه دوران مرحوم خواجه طوسی (قدس سره) را کسی می‌تواند پر نماید؟

ص: ۲۴۵

---

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۲؛ و نیز امام صادق (علیه السلام) در حدیث دیگری می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا يَسُدُّهُ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ». (همان مأخذ) و امام کاظم (علیه السلام) مؤمن فقیه را حصن و دژ اسلام معرفی می‌فرماید. (همان مأخذ) «لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»، شاید اشاره به این مطلب است که مثلاً کتابهای علمی و در پیرامون عقائد هر مقدار هم در امر مرزبانی دین و ولایت مهم باشند نمی‌توانند جای فقیه مؤمن را پر کنند، یا مثلاً پولهایی که لایق راه ترویج اند و اشیاء دیگر اینها جای خالی فقیه مؤمن را نمی‌توانند پر کنند، ولی بهتر است بگوییم افراد نمی‌توانند جای خالی فقیه مؤمن را پر کنند.

۲- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

وحید زمان مرحوم علامه حلی (قدس سره) جای خودش به کار و انجام وظائف می پردازد، مگر جای خالی پرچمدار ولایت و امامت مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) را کسی می تواند پر کند؟

فقه‌های دیگر جای خود و در جهت انجام وظائف خود به امور علمی و معنوی رسیده و پاسخگو می باشند.

## اختلاف امتی

می دانیم مستعدین فقاقت و افراد لایق معرفت در عصر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی تا امام عسکری: با آن بزرگواران، رفت و آمد داشتند و از ارشادات علمی و عنایات معنوی آن حضرات، به صورت مخفی و آشکارا، بهره‌مند می شدند.

این رفت و آمد محضر معصومین: همان «اختلاف امتی» است که رحمت به شمار آمده است، شما می توانید این مطلب را در روایتی که ذیل آیه شریفه (نفر) نقل گردیده، مطالعه کنید. (۱)

ص: ۲۴۶

۱- - «عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ قَوْمًا يَزُورُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ، فَقَالَ: صِدْقُوا، فَقُلْتُ: إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاجْتَمَاعُهُمْ عَذَابٌ؟ قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ وَ ذَهَبُوا، وَإِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يَخْتَلِفُوا إِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ، إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَمَّا اخْتَلَفْنَا فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ». علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۵، ح ۴؛ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۵۲۱، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۱، ح ۳۳۴۲۵؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۹. عبد المؤمن أنصاری گفت: عرض کردم به حضرت صادق (علیه السلام) که بعضی از مردم روایت می کنند از حضرت رسول ﷺ که فرموده اند: اختلاف امت من رحمت است، حضرت فرمودند: راست می گویند، عرض کردم: اگر این چنین باشد که اختلاف امت رحمت باشد پس اجتماع ایشان عذاب است؟ فرمودند: این چنین نیست معنی حدیث که تو و دیگران گمان می کنید، بلکه مقصود و اراده ی آن حضرت معنی آیه ی شریفه است که خدا می فرماید: باید از هر دسته و جمعی یک نفر برود و تحصیل علم دین نماید و مسائل عقیدتی و احکام دین را یاد گیرد و برگردد و به قوم و قبیله ی خود بیاموزد آنچه را که یاد گرفته، شاید آن قوم و قبیله از خدا بترسند، که خداوند امر فرموده به مردم که نزد رسول خدا ﷺ (و بعد از آن حضرت نزد ائمه و بعد از ایشان تا زمان ظهور وجود مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خدمت علمای اعلام و مراجع عظام) بروند و مسائل عقیدتی و احکام دین را یاد گیرند و برگردند به سوی شهر و دیار و قوم و قبیله ی خودشان و آنها را از آنچه که یاد گرفته اند یاد دهند و تعلیم نمایند. و مراد از اختلاف اختلاف شهرهای امت (مسلمان) است (که از شهرهای مختلف جمع شوند برای تعلیم احکام دین) نه اختلاف در دین زیرا دین خداوند یکی است و در آن اختلافی نیست.

چرا رفت و آمد محضر اولیای خدا و حجج الهی رحمت نباشد، که وجود این بزرگواران سراسر لطف و رحمت الهی است.

قال الله تبارک و تعالی:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۱).

ص: ۲۴۷

۱- - سورة یونس (۱۰)، آیه ۵۸، ترجمه: بگو: به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که این، از تمام آنچه گردآوری کرده اند، بهتر است! «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ۶ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ رَاكِبٌ وَخَرَجَ عَلَيَّ (عليه السلام) وَهُوَ يَمْشِي، وَتَجَلَّسَ إِذَا جَلَسْتُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَيْدٌ مِنْ حَيْدُودِ اللَّهِ لَمَا بِيَدِ لَمَكَ مِنَ الْقِيَامِ وَالْقُعُودِ فِيهِ، وَمَا أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِكَرَامِهِ إِلَّا وَقَدْ أَكْرَمَكَ بِمِثْلِهَا، وَخَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ، وَجَعَلَكَ وِلِيِّ فِي ذِمَّتِكَ تَقُومُ فِي حَيْدُودِهِ، وَفِي صِغَبِ أُمُورِهِ، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا مِمَّا آمَنَ بِي مَنْ أَنْكَرَكَ، وَلَمَّا أَقْرَبَ بِي مَنْ جَحَدَكَ، وَلَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ كَفَرَ بِكَ، وَإِنْ فَضَّلَكَ لِمَنْ فَضَّلِي، وَإِنْ فَضَّلِي لَكَ لَفَضَّلَ اللَّهُ، وَهُوَ قَوْلُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، فَفَضَّلَ اللَّهُ نُبُوَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَرَحْمَتَهُ وَلَمَّا يَهُ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَبِذَلِكَ قَالَ بِالنُّبُوَّةِ وَالْوَلَمَا يَهُ فَلْيَفْرَحُوا يَعْنِي الشَّيْعَةَ، هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، يَعْنِي مَخَالَفِيهِمْ مِنَ الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ فِي دَارِ الدُّنْيَا». الأملی (للصدوق)، ص ۴۹۴، ح ۱۳؛ تأویل الآیات الظاهره، ص ۲۲۲، ح ۵۰؛ بحار الانوار، ج ۳۸: ص ۱۰۵، ح ۳۳؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۲، ح ۶.

## فیض رسانی رحمت الله

سؤال این است که این رحمت، که رحمت خاص خداوند است، در زمان غیبت امام به متعلمین و مستعدین فقاہت چگونه می رسد؟

آیا فیض رسانی رحمت الله در زمان غیبت تعطیل شده است؟

آیا فیض در زمان غیبت، منحصر به تحصیل مبانی ولایت، مطالعه ی آیات و روایات امامت و کثرت تعلم است؟

پاسخ این است که فیض رسانی رحمت الله و حجت خداوند برای متعلمین و مستعدین همیشگی است، و این فیض غیر از تعلم مبانی ولایت و فراگیری براهین امامت، شرح صدر، نورانیت و ارشادی است که از طرف ولی الله و حجت خدا به طالب فقاہت می رسد.

فقیهی که بی بهره از عنایات خاصه ی صاحب الولایه است و شرح صدر و نورانیت ندارد، در فهم معارف ولایت و معرفت مبانی امامت می ماند، و این چنین فقیهی فقیه واقعی و مطلوب قرآن نمی باشد، اگر چه عالم به فقه فروع شرعیّه باشد.

## مقام الفقه الفقهائی

پس فیض رسانی «رحمت الله» در زمان غیبت تعطیل نشده است. اما آیا همه

ص: ۲۴۸

طالبین فقاهت، روح لایق و قلب خاشع دارند؟

قال الله تبارك و تعالی:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»، «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۱)

و قال تبارك و تعالی:

«وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (۲).

مگر آبخار فقه و فهم معارف الهیه بر قلبی که «کَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (۳) را مصداق شده و یا غرور فراگیری اصطلاحات، علم به لغات و قیل و قال نظرات آن را فرا گرفته، سرازیر می شود؟

آنکه نادیده خریدار است و از راه دور، از تابش نور و از آب طهور ولایت و امامت استفاده می کند، تا به حضور می رسد و مقام مَنَّا اهل البيت را کسب می کند سلمان محمدی است.

اویس قرنی که جانش از تاریکی استکبار، غرور و حسد راحت و قلبش در فراق یار

ص: ۲۴۹

---

۱- - سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۱ و ۲.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۴۵.

۳- - سوره محمد ۶ (۴۷)، آیه ۹، ترجمه: این بخاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد! فی مجمع البیان و قال أبو جعفر (علیه السلام): «کرهوا ما أنزل الله»، فی حق علی (علیه السلام). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۴۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۱، ح ۲۲؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۲.

و ولی پروردگار نا آرام و ناراحت بود، نیز توانست فقاقت را تا مرز شهود راستین طی کند.

مردانی مثل اباذر، مقداد، کمیل، میثم تمار، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و برتر از همه اینان حضرت ابا الفضل العباس (علیه السلام) که حدیث ولایت و خبر امامت برایشان صعب مستصعب (۱) نبود، اسرار را توان بار داشتند و بار را به منزل رساندند، اینها فقهای صدر اسلامند.

و بعد از آن خصوصاً دوران امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) بزرگمردانی بودند که با حفظ حدیث، نگهبانی اسرار و مناظره و مبارزه با منحرفین، پایگاه فرهنگی سقیفه و ایادی یهود را تخریب می کردند.

## دوران سخت غیبت

بعد، دوران سخت و پر مشقت اول غیبت را می بینیم کار به سهولت نمی گذرد، یکی می شود شلمغانی (۲)، که اسیر هوی گشته، درهم و دینار او را از مودت یار جدا

ص: ۲۵۰

۱- «عَنْ شُعَيْبِ الْحَدَّادِ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ». ترجمه: شعیب حداد گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمودند: البته حدیث ما بسیار سخت و طاقت فرساست، و آن را تحمل نمی کند، مگر فرشته ی مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ی مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده باشد. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲، ح ۶؛ الأمالی صدوق، ص ۴، ح ۶.

۲- ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به (ابن العزاقر)، همزمان با امام حسن عسکری (علیه السلام) و از دانشمندان و دیران زمان خود در بغداد بود و نخست از اصحاب آن امام همام به شمار می رفت، ولی در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با حسین بن روح نوبختی از نواب اربعه به منافسه و رقابت پرداخت و دعوی بابت کرد.



می کند، یکی هم می شود ابوالقاسم حسین بن روح (۱) که سمت نیابت خاص امام و حجّت خدا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دریافت می نماید.

فقیه به دنبال اجرای کار (لِيتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) و وظیفه ی سؤال «فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ» مجاهده می کند، او در جستجوی خبری است که مستکبرین در قبول آن وا مانده اند، خبر بزرگ (۲)، خبر بزرگی که به مستعد فقاها و طالب معرفت، یعنی کسی که امتحن الله قلبه للايمان، اخبار بزرگی را از عوالم بالا تعلیم نماید.

### عنايات صاحب الولاية

در عصر غیبت کبری این چنین فقهای داشتیم که شیرینی غسل ولایت، (۳) حیات بخشی آب مودّت (۴) و گرمی تابش خورشید امامت را بارها و بارها احساس کرده، به دستور امام و حجّت حق، فتوا داده، کتاب نوشته و خلاصه به امر مرزبانی عقائد و مبارزه با منحرفین از ولایت و مهدویت پرداخته اند.

مرحوم شیخ صدوق (قدس سره) کتاب شریف کمال الدین را به دستور حجّت الهی می نویسد، مرحوم صاحب مکیال المکارم (قدس سره)، به امر امام (علیه السلام)، به نوشتن این کتاب می پردازد، مرحوم آیت الله طیب (قدس سره)، تفسیر اطیب البیان را نیز به امر امام (علیه السلام)

ص: ۲۵۱

---

۱- ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، سومین نایب خاص حضرت حجّت (علیه السلام) در زمان غیبت صغری می باشد.

۲- اشاره به: «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»، ترجمه: از خبر بزرگ و پراهمیت. سوره نبأ (۷۸)، آیه ۲.

۳- «فَمَا أَخْلَىٰ أَسْمَاءُ كُمْ»، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.

۴- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۸، «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»، ترجمه: و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم.

می نگارند.

نقش فقهاء در حفاظت از دین

از آنچه گذشت در حد توان نقش فقهاء را در حفاظت از دین و نصرت ولایت و امامت هداة مهديين: بيان داشتيم.

نقش کسانی که:

۱- تحریف و تغییر غلاه و مردم کاسه گرمتر از آس.

۲- بدع و جعل دین توسط خرابکاران.

۳- روگردانی از حق و تأویل توسط جاهلین. (۱)

را به پیروی از ائمه دین: نفی می کنند و همچون، برجهای منور (۲) با روایت و حدیث معصومین: قلوب شیعیان را استوار می سازند. (۳)

فقیه مشوق مردم در جهت علم آموزی و تفقه در دین است و جامعه خود را از

ص: ۲۵۲

۱- اشاره به حدیث شریف امام صادق (علیه السلام): «فَانظُرُوا عَلِمَكُم هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُذُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ». الكافي، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱.

۲- اشاره به حدیث شریف امام صادق (علیه السلام): «الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ وَ الْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ». الكافي، ج ۱، ص ۳۳، ح ۵؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳- اشاره به حدیث شریف: «الرَّأْيُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِه قُلُوبَ شَيْعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ». امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «آنکه احادیث ما را روایت کند و دلهای شیعیانمان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است». الكافي، ج ۱، ص ۳۳، ح ۹؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۹.

## مدنیت واقعی

می دانیم جوامعی که از فرهنگ اهل بیت: دور باشند و اخلاق، آداب، سیره ی همراه با عدالت، صفا و صداقت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: را شناسند، نمی توانند در مدنیت واقعی، حریت، آزادگی، روشنفکری حقیقی، و کمالات انسانی نمره و درجه ای داشته باشند.

معلوم است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، پیامبر رحمت، مبدأ اخلاق پسندیده، که اصل بعثت او برای تزکیه، اخلاق و علم و نورانیت است، (۲) می تواند برای بشریت، استاد تقوا، عدالت، علم و نورانیت باشد، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) صوت عدالت انسانی و نفس

ص: ۲۵۳

۱- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»». علی بن ابی حمزه گوید شنیدم که حضرت صادق (علیه السلام) می فرمودند: دین را خوب بفهمید زیرا هر که دین را خوب نفهمد مانند صحراگرد است، خداوند در کتابش می فرماید: تا در امر دین دانش اندوزند و چون بازگشتند قوم خود را بیم دهند شاید آنها بترسند. الکافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۶؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۲۷۷.

۲- «سورة جمعه (۶۲)، آیه ۲، «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». ترجمه: او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)(۱) نیز بهترین استاد برای بیان اخلاق و ترسیم حیات طیبه انسانی است.

اینجا انسانها هستند که باید زمینه ی استفاده را برای خویش و جامعه خویش آماده کنند و از چراغ رسالت و ولایت بهره ببرند.

## روحیه بادیه نشینی

بشر هر چه از مبدأ کمال، یعنی پیامبر و آل او: دوری کند، در خلق و خوی بادیه نشینی و جاهلیت باقی می ماند، روحیه خشونت گری، جنگ افروزی، حسد و کینه توزی، روحیه مخالفین معصومین: و دور افتادگان مدرسه ی ولایت و امامت است.

مردمی که متعلم در مکتب نورانی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای بزرگوار ایشان نباشند، اسیر هوی و هوسند و هر روز گرفتار آراء شیطانی، افکار متشتت و ایسمها می گردند.

ولی آخذین به قرآن و سنت پیامبر خدا و ائمه هدی: استوارترین افراد جامعه خود هستند، و از آرامش روحی(۲) و سلامت نفس برخوردارند.

خود شاهد بوده ایم افراد و یا جوامعی که در اثر تعلیمات فقهای اسلام و آگاهی به منهج قویم اهل بیت: شیعه شده اند، از نظر ادب، اخلاق، استواری و استقامت در

ص: ۲۵۴

۱- اشاره به آیه ی شریفه ی مباحله: سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

۲- اشاره به: سوره رعد (۱۳)، آیه هب ۲۸، «أَلَا بِحِذْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، ترجمه: آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

افسوس بر طالب فقاقت و دانشجوی معرفت که از غذای سالم معنوی ثقلین (قرآن و عترت): بهره برداری نکنند و از مباحث ولایت و امامت توشه برنگیرد.

چنین شخصی مبتلاء به دروس شیطانی شده، متعلم در مکاتب غیر آسمانی و گمراه کننده می گردد. (۲) معلوم است وقتی غذای سالم به انسان نرسد، غذای مسموم به او می دهند، بجای نهج البلاغه و توحید دعای عرفه و ابو حمزه، فصوص غذای طلبه می شود و بجای ادعیه صحیفه سجادیه، اذکار قطب و مرشد دراویش.

داستان اینگونه افراد ضالّ که بعد از مدّتی مضلّ جامعه شده اند عبرت آور است.

داستان ابوحنیفه که خفاش صفت از کنار خورشید ولایت و امامت حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد (علیهما السلام) رد شد و در تفقه در دین مردود گردید و داستان علی محمد شیرازی (معروف به باب) که به شکل طالب فقه در آمد اما به دروس تصوّف و غلو مبتلا گردید تا به علوّ خواهی و ادّعی بی اساس و نغمه های وسواس خناس کشیده شد و داستان بعضی از

ص: ۲۵۵

۱- «قد قال العالم (علیه السلام): من دخل فی الإیمان بعلم ثبت فیه، و نفعه إیمانہ، و من دخل فیه بغير علم خرج منه کما دخل فیه، امام (علیه السلام) فرموده اند: کسی که از روی علم داخل ایمان شود ثابت ماند و ایمانش او را سود بخشد، و کسی که بدون علم داخل شود همچنان که داخل شده خارج می شود». الکافی، ج ۱، ص ۷.

۲- «عن بشیر الدّهان قال: قال أبو عبد الله (علیه السلام): لا خیر فیمن لا یتفقّه من أصدیحابنا، یا بشیر! إنَّ الرّجل منهم إذا لم یستغن بفقّهه احتاج إلیهم، فإذا احتاج إلیهم أذخّلوهُ فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم». ترجمه: حضرت صادق (علیه السلام) به بشیر فرمود: هر یک از اصحاب ما که فهم دین ندارد خیری ندارد، ای بشیر هر مردی از ایشان که از نظر فهم دین بی نیاز نباشد بدیگران نیاز پیدا میکند و چون به آنها نیازمند شد او را در گمراهی خویش وارد کنند و او نفهمد. الکافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۶؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۶؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۵۹.

عارفین زمان که اسرار ملکوت را در دروس محی الدین جستجو می کنند و غرفه های شهود را در تذکره الاولیاء و مثنوی مولوی می یابند و داستان علمای و هیابیی زده که سخن امام معصوم را مهجور نموده و به سخنان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب فخر می کنند و داستان مجاهدین راه درهم و دینار که به جای تفقه در ولایت و امامت ائمه اطهار: و اقدام به موعظه و انذار به انحراف افکار می پردازند و هر روزی در پی رزق و روزی، عمر تلف کرده، باعث رنجش صاحب الولایه می گردند، باید باعث عبرت و بیداری همه شیفتگان فقاقت باشد.

## پیروزی منطق و حکومت جهانی

پیروزی منطق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: بر کل عالم و حکومت جهانی آن بزرگواران از معتقدات متخذة ی قرآن و سنت است.

بر این اساس طالب فقاقت به غیر از تعلیم کتب عقائد و آشنایی با مبانی ولایت و امامت و روایات فریقین و دقت در آثار موافق و مخالف، برای تبلیغ، دیدگاه وسیع جهانی دارد.

فقیه با اعتقاد به «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى» (۱) و «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ» (۲) برای ترویج جهانی قرآن و عترت: خود را آماده و مهیا می سازد.

فقیه طبق آیه شریفه (نفر) فقه اصول عقائد را فرا گرفته و در اصل مهم ولایت و امامت تفقه کرده پس از آن باید به شهر و دیار خود طبق آیه شریفه «إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (۳)

ص: ۲۵۶

۱- - سوره توبه (۹)، آیه ۳۳.

۲- - سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

۳- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

برگردد، اما امروزه دیگر شهرها بسته و جدای از یکدیگر نیستند.

از نشانه های حقایق آیات مربوط به ظهور و حاکمیت جهانی امام نور و هدایت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یکی این است که با وجود وسائل ارتباط جمعی، گویا بلاد و مدن به یک بلد و مدینه تبدیل شده و مردم بیدار، منتظر صوت العداله از زبان یک رجل آسمانی هستند.

### تشنه حقائق

فقیه امروز بازگشت به یک بلده و یا به یک کشور دور افتاده، ندارد او با یک جهان تشنه حقائق اما خسته از ردائل روبروست.

اینجا کار فقیه فراتر از دانستن احکام شرعی و فرعی و علم به طهارت و صلاه و صوم است، او با علم به اصول دین با براهین متقنه و آیات و روایات معتبره و ادله عقلیه مردم را بیدار می کند، فاصله ها را تا معرفت الحجه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با هشدار جامعه کم می نماید و با موانعی که حکومت های ستم پیشه در راه فهم مکتب قرآن و عترت: ایجاد کرده اند مبارزه می نماید.

فقیه و مرزبان عقائد غیر از علم و آگاهی، به شرح صدر و نورانیت باطنی محتاج است، توکل و توسل و ارتباط قلبی با صاحب الولایه (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، کار فقیه بیدار است.

فقیه و مرزبان عقائد با تکیه بر قدرت خدای متعال، با تشکیل کلاسها و انجام مباحث عقیدتی با دوستان خود، قوای علمی و قدرت اندیشه (بالقوه) خود را به فعلیت می رساند و برای مناظرات عقیدتی بزرگ جهانی آماده می شود.

### تبلیغات جهانی دشمن

تبلیغات منفی دشمن و ایادی یهود، در روحیه فقیه اثر نمی کند، همانطور که

مدحها و عناوین، او را مغرور نمی سازد.

فقیه از تبلیغات مخالف و جار و جنجال معاند نمی ترسد، زیرا تبلیغات منفی همیشه وجود داشته، ولی عاقبت خوب همراه با سربلندی از آن طرفداران حق بوده است. تبلیغات مخالفین و زد و خورد های عقیدتی فقیه را پخته و آماده می کند.

### تمام شدن تاریخ مصرف

فقیه می داند، تبلیغات منفی که از طرف ایادی یهود و استکبار جهانی در برابر حق صورت می گیرد، تاریخ مصرفش به سر آمده و زمان تحقق «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱) نزدیک شده است.

او می داند که تبلیغات منفی دشمنان، افشاگری علیه خودشان است، گفته اند: تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد، شبکه های جهانی و ماهواره های دشمن بدون اینکه بدانند، علیه خودشان مطلب انتشار می دهند، و این فقیه است که با کالبد شکافی تبلیغات دشمن، مطالب انحرافی و مغالطه کاری آنان را کشف و برای بیداری مردم دنیا افشاگری می نماید.

فقیه عقائد و مرزبان اصول دین، اهل تقوا و عمل صالح است، بیش از علمش، مردم از عمل او به راه آمده، انذار می شوند.

داستان عبودیت، زهد، تقوا و صداقت عالم مؤید، مقدّس اردبیلی و فخر الشّیعه، شیخ انصاری (قدس سره) هنوز منذر مردم و باعث ارشاد خلق است.

### مراعات افکار ضعیف

ص: ۲۵۸



فقیه با نوراتیت خدادادی، مستمعین را می شناسد و «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلَّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (۱) را رعایت می کند. (۲)

او می داند افکار ضعیف، توان درک مطالب بالا- و بلند ولایت و امامت را ندارد و ممکن است این مطلب باعث رنجش و زدگی ضعفای فکری گردد.

برای همین به مستمع تازه وارد و مبتدی القاء می کند که مطلبی که مثلاً در ولایت تکوینیته شنیده ای، کلاسش بالاست، تو باید برای درک آن بیشتر مطالعه کنی، و مهمتر باید قلبت را از مرض عناد، کینه و حسد نسبت به اولیاء الله: پاک نمایی.

مثلاً در مورد ولایت تکوینیته ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: فقیه کلاس به کلاس پیش می رود و استعداد و ظرفیت مستمع را در نظر می گیرد.

برای تدریس این موضوع فقیه اول به آیات قرآن متمسک می شود و ولایت انبیای قبل را برای تقریب به ذهن مستمع، بازگو می نماید.

مثل اینکه برای قبول حقانیت غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، از غیبت انبیاء می گوید و از داستان شیخ صدوق (قدس سره) استفاده می کند. (۳)

ص: ۲۵۹

---

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۳۵.

۲- کار فقیه شیعه، دستگیری ضعفای فکری و فرهنگی است، این کار با مأموریت مدعیان عرفان و مبلغین تصوف بسیار فرق دارد. فقهای شیعه نجات غریق اند، لذا توان مردم را در نظر می گیرند ولی صوفیه که خود گرداب الحاد هستند، برای اینکه خود را دانشمند جلوه دهند، لفاظی می کنند، بازی با کلمات می نمایند، نظم و نثر را با هم پیوند می دهند، التقاط و تناقض را به هم می دوزند و بدینوسیله مردم جاهل را به گرداب الحاد می رانند و البته همه ی اینها وحی شیطانی است «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۱.

۳- به کتاب کمال الدین، محدث عظیم الشأن شیخ صدوق رجوع نمایید.

فقیه و مرزبان عقائد، از تقصیر دور است و بحول الله و قوته در برابر دشمنان اسلام قصور هم ندارد.

او از غلو و زیاده روی پرهیز می کند و میل به صوفیه و طریق فلاسفه ندارد و با توجه به قدرت کلام الله و منطق روایات معتبره، علیه معاندین ولایت و امامت، خصوصاً عمال یهود، افشاگری می کند.

این ها باید ها و نبایدهای تبلیغی است که بخاطر ادب برای حافظین حدود الله، یعنی مرزبانان اعتقادی و سربازان سرفراز امام منتظر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به صورت خبر، بیان گردید. [\(۱\)](#)

## ادامه ی بحث

در گذشته پیرامون فقه مطلوب خدای متعال، در آیه شریفه (نفر) سخن گفتیم، آیه ای که جامعه مؤمنین را به طلب فهم و تحقیق عمیق در موضوع اصول عقائد و بویژه ولایت و امامت دعوت می کند.

آیه ای که کوچ کردن و مهاجرت به سمت مبدأ علم و کمال و نماینده ی خدای ذوالجلال را به اهل ایمان دستور می دهد. مهاجرت به سوی او که «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [\(۲\)](#) است و کسانی که «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [\(۳\)](#) هستند.

## اثر آیه شریفه نفر

ص: ۲۶۰

---

۱- این دروس خلاصه ی بیانات معظم له است که در ذی القعدة الحرام ۱۴۳۲ه ق، القاء گردیده است.

۲- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۹۸.

۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۷؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۷.

این آیه شریفه در رهبری مؤمنین، به سمت معصومین: نقش بزرگی را ایفاء می کند و طریق تفقه و مبدأ آن را به مستعدین و مشتاقین دین معرفی می نماید.

در این تفقه متفقه به آیات پیرامون ولایت و امامت آشنا می شود و ادله ی صاحب اختیاری پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: را فرا می گیرد.

بدیهی است وقتی متفقه به شرط توحید(۱) یعنی اعتقاد به صاحب اختیاری پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: رسید، مشروط، یعنی اعتقاد به توحید خدای متعال در فکر و قلب او متحقق می گردد. اینجا دیگر فقیه به دنبال توحید صوفیانه نمی گردد، او از توحید قرآن و عترت: روحش سرشار گشته است.

چون متفقه در امر ولایت و امامت و معتقد به رهبری خاندان رسالت:، از باب خیرات و درب ورودی اعتقادات حقه وارد شده است، به رهبری حجت الهی در تمام اعتقادات حقه کلاس می بیند و پس از آن وارد کلاس اخلاق حسنه و احکام شرعیته ی فرعیته می گردد.

قال الله تبارک و تعالی:

ص: ۲۶۱

۱- «... قَالَ الرَّضَا(عليه السلام) سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ(عليه السلام) يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ۶ يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَمَّا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»، فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا». عيون أخبار الرضا(عليه السلام)، ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۴؛ الأمالی (للسدوق)، ص ۲۳۵، ح ۸؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۷، ح ۱۶ و ج ۴۹، ص ۱۲۳، ح ۴.

«لَيْسَ الْبُرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبُرَّ مِنَ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (۱).

طبق روایات معتبره، ابواب معارف الهیه خاصه توحید، حضرات معصومین: می باشند. حالا- چه شده بعضی به ابواب غیر معصومین: و دزدان طریق برای معرفت توحید روی آورده اند، این اولاً بازگشت به کم کاری حوزه در جهت نشان دادن اصل «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» دارد، وقتی طالب علم، (الدین) را نمی داند چیست، آنوقت مثنوی برای او دین می شود و قطب و پیر، امام و حجت الهی!

یکی از ثمرات تفقه در مکتب صاحب الولایه بعد از شناخت توحید، شناخت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) است، یعنی باب شناخت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و آینه تمام نمای بزرگی خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و آله و سلم)، ائمه اطهار: هستند.

احادیثی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) را نفس نبی(صلی الله علیه و آله و سلم) و از یک شجره و اصل معرفی می کند مثل:

ص: ۲۶۲

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۹، «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ آيَةِ: «وَلَيْسَ الْبُرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبُرَّ مِنَ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»، فَقَالَ: آلُ مُحَمَّدٍ ۶ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ سَبِيلُهُ وَ الدُّعَاءُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْقَادَةُ إِلَيْهَا وَ الْأَدْلَاءُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». ترجمه: سعد گوید: از امام محمد باقر(علیه السلام) از تفسیر این آیه پرسیدم: بر و نیکی این نیست که از پشت خانه ها در آئید، و لیکن نیکویی، نیکویی کسی است که بپرهیزد، و از در خانه ها در آئید، حضرت فرمودند: آل محمد ۶ درهای خدا و راه او هستند، ایشان تا روز رستاخیز دعوت کننده به بهشت و جلو داران به سوی آن و رهنمایان بر آن می باشند. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰، ح ۳۳۰۹۹؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۶۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۲۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۶۲۲؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۵.

- عَنْ أَبِي الْحَزْوَرِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَصْلِي عَلِيٌّ وَ فَرْعِي جَعْفَرٌ. (١)

- عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ أَنَا وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ. (٢)

- عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): يَا عَلِيُّ! خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى، وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا وَ شَيْعَتُنَا أَوْرَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضَنِ مِنْ أَغْصَانِهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ. (٣)

اینها دلالت بر مطلب ما دارد.

## همراه و همراز

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تربیت شده ی پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)، همراه و همراز ایشان و دلیل

ص: ۲۶۳

۱- الخصال، ج ۱، ص ۲۱، ح ۷۲؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۸، ح ۳۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۳۵، ح ۵۴. ترجمه: ابو الحزور از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: پیامبر خدا ۶ فرمودند: مردم از درختان گوناگونی آفریده شده اند، و من و علی بن ابی طالب از یک درخت آفریده شده ایم، اصل من علی و شاخه ی من جعفر است.

۲- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۳، ح ۲۶۷؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۵، ح ۳۴. ترجمه: از حضرت علی (علیه السلام) مروی است که فرمودند: رسول خدا ۶ فرمودند: مردم از درختهای متعدده هستند، و من و تو یا علی، از یک درختیم.

۳- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۷۳، ح ۳۴۰؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۸، ح ۷. ترجمه: از حضرت علی (علیه السلام) روایت است که رسول خدا ۶ فرمودند: یا علی! تو آفریده شده از درختی که من آفریده شده ام، من بیخ آن درختم و تو ساق آن درختی و حسن و حسین شاخه های آن درخت هستند و دوستان ما از برگهای آن درختند، پس کسی که به چیزی از آن درخت بیاویزد خدا او را داخل بهشت کند.

حقانیت ایشان هستند.

كما قال الله تبارك و تعالی:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۱)

طبق این آیه شریفه، قرآن و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو شاهد بزرگ حقانیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند.

پس بالیقین قرآن و امیرالمؤمنین (علیه السلام) معترف بزرگی های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و پاسخگوی سؤالات پیرامون ایشان هستند.

قال الله تبارك و تعالی:

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...» (۲)

ما در مباحث آینده با استفاده از این دو آیه بیان می کنیم که مرجع سؤال پیرامون توحید و نبوت و دیگر معارف الهیه، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و عترت طاهرین: می باشند، و با وجود این بزرگواران دیگر فرصت به یهود فرصت طلب نمی رسد که مرجع سؤال باشد، پس اهل الذکر در آیه شریفه «سؤال» عترت اند.

ص: ۲۶۴

---

۱- - سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳، در ادامه، پیرامون این آیه سخن خواهیم داشت.

۲- - سوره هود (۱۱)، آیه ۱۷. آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد و گواهی صادق (مانند علی (علیه السلام)) در پی اوست و به علاوه کتاب تورات موسی هم که پیشوا و رحمت حق بر خلق بود پیش از او بوده و اینان (از اهل کتاب) به آن ایمان دارند... ان شاء الله پیرامون این آیه ی شریفه سخن خواهیم داشت.

وجود مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه فقط در جبهه های جنگ، آئینه ی قدرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، که در مبارزات فرهنگی و مجاهدات علمی نیز، علم و حکمت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشان می داد و بدین وسیله از آن حضرت دفاع می کرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مدافعی عالم و معصوم و از نظر خانوادگی نزد مخالف و موافق دارای شرافت و بزرگی بود، به خوبی می توانست از حقایق پیاپی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهداف مقدس آن حضرت در جبهه ی فرهنگی، علمی و اعتقادی دفاع نماید.

شبهات و سؤالاتی که از طرف دشمنان اسلام و غیرهم مطرح می شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاسخگو بود، برای همین جهت مخالفین از آن حضرت دل خوشی نداشتند.

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) شاهد حقایق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی می شود معنای آن این است که در هر مباحثه، مناظره و در مورد هر مطلبی پیرامون معارف الهیه و خاصه رسالت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، ایشان با قدرت الهی آماده ی دفاع می باشد.

یعنی در واقع همانطور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) وزیر دفاع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و مجاهد راه ایشان است، وزیر فرهنگ و علوم آنحضرت نیز محسوب می گردد.

و معلوم است دشمنان خواهانند که بیانات علمی، حکم، مواظب، مباحثات و احتجاجات الهی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کمتر از جهاد و رزم او منتشر شود.

یکی از نقشه های دشمن برای اینکه بعد علمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مخفی بماند این است که در برابر آن حضرت عالم تراشی می کند، در علم، عبد الله بن سلام را می تراشند و در عرفان، طرفداران خرقة و خانقاه، مثل معصوم علی شاه را... بعضی

می آیند نجف اشرف بر سر قبر به قول خودشان عارف، مثنوی می خوانند.

ولی آیات شریفه قرآن درباره علم و حکمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و روایات کثیره ای که در این موضوع است، خواسته ی دشمنان را محکوم نموده، مبدأ بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در علوم، خاصه علم توحید و معارف الهیه، آشکار و معلوم ساخته است.

## مرجعیت ائمه و آیه سؤال

قال الله تعالى:

«فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

یکی از آیاتی که پیرامون علم و حکمت اهل بیت: است، آیه شریفه «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» است.

این آیه مرجعیت علمی و معنوی عترت طاهرین: را اعلان داشته، مردم را به سؤال نمودن از ایشان امر می کند.

به نظر می رسد که مدلول «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» با آیه شریفه ی (نفر) یکسان باشد، در آیه نفر مؤمنین به تفقه و علم آموزی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی: خوانده شده اند، در این آیه هم شیفتگان علم بر اطلاع یابی از باب دانش الهی و باب دانشگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور گشته اند.

## مهجوریت آیه سؤال

همانطور که قبلاً گفتیم، سقیفه نشینان و عمال یهود، سعی بر این داشته که

ص: ۲۶۶



دلایل و نشانه های علم و حکمت، دانش و بصیرت عترت طاهرین: در بین جوامع بشری بی رنگ و ناشناخته بماند.

از جمله دلایل و نشانه های علم و حکمت، دانش و بصیرت آن بزرگواران که در اثر مکر دشمنان و بی توجهی دوستان دچار مهجوریت شده و ناشناخته مانده است، آیه شریفه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» است.

ما معتقدیم که دشمنان دین از روی دشمنی این مهجوریت را بر این آیه شریفه حاکم نموده و دوستان از روی قصور و بی توجهی، این مهجوریت را تقویت کرده اند.

مهجوریت این آیه از آنجا ناشی می شود که بعضی از روی عناد و بعضی از روی ناآگاهی «اهل الذکر» را علمای یهود و یا مطلق علماء معرفی نموده، در حالی که روایاتی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین: به ما رسیده که مصداق «اهل الذکر» را عترت: معرفی کرده اند.

ما قبل از پرداختن به مقصد آیه شریفه و بیان روایات معصومین: به فعالیت فرهنگی و فکری یهود در ضدیت با قرآن، احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی: مروری خواهیم داشت.

آیا می دانید؟

آیا می دانید که قدرت طلبی خلفاء و مبارزاتشان با قرآن و سنت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین:، به پشتیبانی یهود بوده است؟

## نیرنگ یهود

قبل از اینکه این بحث را ادامه دهیم، باید بگوییم که روش یهود در مبارزات

ص: ۲۶۷

علیه ادیان خاصه ی اسلام و مکتب اهل بیت: و سیاست او در قدرت یابی بیشتر، یک روش و سیاست مکارانه و همراه با خدعه و نیرنگ است، هنری فورد در کتاب (یهودی جهانی یگانه مشکل جهان) که در سال ۱۹۲۱م انتشار یافته (۱) می گوید:

«هنوز یهود همان سیاست قدیم مبنی بر آنکه نباید یهودی را در جلو انداخت بلکه اغیار را (Gentiles) صورت قرار داده و یهود در واقع باشند، در پیش گرفته اند، فائده ی این کار آن است که آنها با (ظاهر) بودن اغیار بیش از ظاهر بودن یهود می توانند اغراض خود را اعمال کنند، زیرا اگر یهود رئیس باشد و علناً به اغراض یهود کمک کند، مردم او را متهم کرده و شاید از یهود متنفر شوند، در صورتی که اگر آنها همچنان زیر پرده باشند، هیچگاه مورد اتهام نخواهند شد، و در این صورت، هم از انتقاد سالم مانده اند و هم خواسته ی خود را جامه ی عمل پوشانده اند.» (۲)

حاصل اینکه، یهود غالباً سیاست و قدرت خود را آشکار نمی کند و خود به میدان مخالف نمی آید، بلکه با سیاست منفی و پشت پرده، توسط عمالش به مخالفت برمی خیزد و از وجود اغیار بهره می گیرد.

## مبارزه با ایلیا با هماهنگی یهود

ص: ۲۶۸

---

۱- این کتاب که شامل بخشهایی از قبیل: برنامه ی سیاسی یهود، گوشه هایی از نفوذ یهود، مقدمه بر کتاب پروتکل ها، چگونه یهود از سلطه ی خود استفاده می کند و... می باشد، در سال ۱۹۲۱م منتشر شده و بلافاصله یهود نسخه های آن را جمع کرده و آتش زدند. (فورد) پس از تألیف این کتاب آنقدر مورد انتقاد محافل امریکائی قرار گرفت که بالاخره مجبور شد معذرت نامه ای را که روزنامه ها از طرف او چاپ کرده بودند، امضاء کند. (دنیا بازیچه ی یهود، ص ۳۴).

۲- دنیا بازیچه ی یهود، ص ۴۲، به نقل از یهودی جهانی یگانه مشکل جهان، ص ۱۳۲.

بسیار زیبا و قابل دقت است که بدانیم یهود نابودی خود را به دست عترت: می بیند. تاریخ دیروز و امروز یهود اضافه بر اینکه نشان دهنده ی مکر و غدر این گروه غدار است، نشان دهنده خوف شدید ایشان از عترت: و پیروان آن بزرگواران می باشد.

بدین جهت سران سقیفه با تحریک یهود مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مبارزه قیام نمودند و امروز سران وهابیت و تصوّف با شعبی که دارند مقابل مکتب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و حزب الله با دستورالعمل یهود ایستاده و به مبارزه فرهنگی و تسلیحاتی علیه ولایت و مهدویت اقدام می کنند.

در نامه های اینترنتی بین علامه متتبع شیعه سید جعفر مرتضی عاملی (دام ظلّه) و شخصی به نام «خاخام یعقوب بنیامین زیاده» دانشمند و فیلسوف یهودی در کتاب شبهات یهودی، شما به این عبارت برخورد می کنید که آن خاخام یهودی به علامه سید جعفر مرتضی عاملی (دام ظلّه) می نویسد:

آیا می دانی و من برای تو معلوم می نمایم که اگر اصحاب پیامبران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آن جوان را که نامش ایلیا (علی) است، رها می کردند و مانع او نمی شدند، دیگر اثری از دین ما باقی نبود. کسی که خدای متعال وعده داده است که نهایت کار ما به دست یکی از فرزندان او باشد که خواهد آمد و بر ما سخت خواهد گرفت. (۱)

این دانشمند یهودی در سطور بعد اقرار می کند که آنکسی که مانع ایلیا یعنی علی (علیه السلام) در مبارزه با یهود شد، عمر بوده است.

در این عبارات که این خاخام و دانشمند یهودی بیان داشته، اولاً ارتباط و

ص: ۲۶۹

دوستی سقیفه با یهود آشکار می گردد، ثانیاً مبدأ و چرایی دشمنی یهود با امیرالمؤمنین (علیه السلام) معلوم می شود، ثالثاً واضح می شود که ترس یهود از حزب الله، در واقع ترس از فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) یعنی منتقم مظلومین، حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. یهود می داند که در آخرالزمان، خیرهایی مثل جنگ خبیر صدر اسلام در پیش روی دارد که به فرماندهی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ائمه کفر و سران نفاق، خاصه یهود به کیفر جنایات خود می رسند.

## ادامه ی سخن

قصده ما در بحث قدرت طلبی اهل سقیفه و مبارزات آنها علیه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: به رهبری و یاری رسانی یهود، اطلاع رسانی کامل در مورد یهود و مسیحیان تابع یهود نیست، بلکه مختصراً به بحث مذکور می پردازیم. (۱)

ضروری است بدانیم که منع نقل حدیث و حدیث سوزانی، دستورالعملی بود که از طرف یهود به سران سقیفه، القاء گردید، این مطلب از مطالبی که آینده نقل می نماییم، معلوم می گردد.

«و فی خطوه تصعیدیه حاسمه و حازمه یطلب الخلیفه الثانی عمر بن الخطاب من الصحابه أن یأتوه بما كانوا قد کتبه عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، بحجه أنه یرید جمع الحدیث النبوی، و کتابته، حتی لا یندرس.

فبقی شهراً و هو یجمع مکتوبات الصحابه، ثم قام بإحراق ما اجتمع لده محتجاً لعمله هذا بقوله.

ص: ۲۷۰

---

۱- در این بحث بیشتر از کتاب: الصحیح من سیره النبی الاعظم ۶، نوشته ی دانشمند متتبع علامه سید جعفر مرتضی عاملی دام بقائه و ترجمه ی آن به قلم آقای دکتر محمد سپهری استفاده شده است.

مشناه كمشناه أهل الكتاب!؟

و الظاهر أن الصحيح: «مشناه كمشناه أهل الكتاب...»<sup>(۱)</sup>

و فى نص آخر أنه قال: «ذكرت قوماً كانوا قبلكم، كتبوا كتباً فأكبوا عليها، و تركوا كتاب الله. و إنى -و الله- لا أشوب كتاب الله بشيء أبدا»

أو قال: لا كتاب مع كتاب الله.

و كتب إلى الأمصار: «من كان عنده شيء منها فليمحه».

و مهما يكن من أمر فلقد بلغ من تشدد الخليفة فى هذا الأمر: أنهم يذكرون فى ترجمه أبى هريره: أنهم ما كانوا يستطيعون أن يقولوا: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، حتى قبض عمر»<sup>(۲)</sup>

عمر در گامی فراتر و در یک اقدام حساب شده از صحابه خواست: آنچه از پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) نوشته اند، نزد او آورند، به این بهانه که می خواهد احادیث نبوی را جمع و تدوین و از خطر نابودی حفظ کند. یک ماه نوشته های صحابه را جمع کرد و سپس همه را سوزاند و این گونه احتجاج کرد:

مشناه كمشناه اهل الكتاب!؟

ظاهراً درست این باشد:

مشناه كمشناه اهل الكتاب<sup>(۳)</sup>.

ص: ۲۷۱

۱- المشناه: روایات شفویه، دونها اليهود، ثم شرحها علمائهم.

۲- الصحيح من سيره النبى الاعظم ۶، ج ۱، ص ۶۸، به نقل از: سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱.

۳- مشناه، روایات شفاهی است که یهودیان، تدوین و سپس دانشمندان یهود آن را شرح کردند. این شرح، «جمار» نام گرفت. سپس اصل و شرح را در یکجا گرد آوردند و مجموع را «تلمود» نامیدند.

یعنی: روایات شفاهی تدوین شده همچون روایات شفاهی ای است که یهود تدوین و علمایشان آن را شرح کردند. آنان، شرح را «جمار» نامیدند و سپس هر دو را در یک کتاب آوردند و اصل و شرح: مشناه و جمار، را تلموذ نام نهادند...

در متن دیگری آمده که عمر گفت:

قومی را به یاد آوردم که کتاب هایی نوشتند و به آن چسبیدند و کتاب خدا را رها کردند اما من، به خدای سوگند! کتاب خداوند را با هیچ چیز در هم نخواهم آمیخت.

یا گفت:

هیچ کتابی با کتاب خداوند نیست.

او به شهرها نوشت:

هر که چیزی از روایات مکتوب نزد خود دارد، محو سازد.

به هر حال شدت عمل خلیفه در این باره به جایی رسید که در شرح حال ابوهریره می گویند:

صحابه نمی توانستند بگویند: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، تا اینکه عمر مرد.

نتیجه این شد که، عمر بن الخطاب به بهانه ی اینکه در اثر توجه به احادیث به کتاب الله بی توجهی می شود، احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) را جمع آوری نموده و آتش زد.

### **مثل یک کارشناس**

با اینکه همه می دانند عمر از علم و آگاهی بی بهره بوده ولی چگونه برای توجیه آتش زدن احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل یک کارشناس امور مذهبی یهود، سخن گفته

ص: ۲۷۲

است؟

پاسخ این است که سیاست پشت پرده ی یهود و نقشه ی آنان در مبارزه با اسلام، این توجیهاات را به عامل خود تعلیم داده است.

### منع حدیث برای چه؟

درست است که اساساً یهود با اسلام و احکام آن دشمنی داشت و القاء فکر منع حدیث و حدیث سوزانی به اسم حفظ کتاب الله در جهت دشمنی با اسلام انجام گرفت، اما نکته ی مهمی که نباید در اخلاق و روش این قوم عنود نادیده گرفته شود، حسادات آنان نسبت به اصل اسلام یعنی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت آن حضرت است، (۱) لذا به طور حتم، منع نقل حدیث و حدیث سوزانی برای محو فضائل و ادله ی حقایق این بزرگواران صورت گرفته است.

مسئله را به شکل دقیق تری بررسی می کنیم، که آیا یهود و عمّالشان از احادیث در مورد نماز، روزه، زکات و خلاصه فروع شرعیّه هراسی داشتند؟

اگر گوینده ای در زمان خلفاء برای مردم از فروع و احکام مربوط به آن می گفت، چه ضرری برای حکومت خلفاء داشت؟

مگر خلفاء نماز نمی خواندند، و مگر سران سقیفه با روزه و یا زکات مخالفت

ص: ۲۷۳

---

۱- «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» سوره نساء (۴)، آیه ۵۴، ترجمه: بلکه حسد می ورزند با مردم چون آنها را خدا به فضل خود برخوردار نمود، که البته ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم.

نگرانی و مخالفت اینان از آنجا آغاز می شد که گوینده بخواهد از عقائد حقّه سخن بگوید و شرط قبولی اعمال را که ولایت و امامت است، بیان نماید.

پس منع حدیث و آتش زدن آن برای جلوگیری از نماز و روزه نبوده، بلکه برای ممانعت از تبلیغ اصول دین خاصّه اصل ولایت و امامت صورت گرفته است.

حال شما آیا می توانید بگویید سران سقیفه چه قدر با منع حدیث و حدیث سوزانی، احادیث فضائل و حقایق اهل بیت: را از بین بردند و به جای آن حدیث جعلی به نفع خودشان ساختند؟

هذا، ولا بد من الإشارة هنا إلى أن السياسة التي انتهجت تجاه حدیث النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، و إن كانت سبباً مهماً لما حاق بالإسلام من بلاء، علی صعید تجهیل الناس به، و التلاعب بالدين، و تغییر أحكام الشريعة.

و لكن ذلك ليس هو كل شيء في هذا المجال، بل إن ثمة سبباً آخر كان له دوره و تأثيره في ذلك، و هو: بغض علی (عليه السلام)، و الإصرار علی مخالفته في كل شيء.

قال ابن عباس: «اللهم عنهم، قد تركوا السنه من بغض علی»<sup>(۱)</sup>.

لازم است اشاره کنیم که هر چند سیاستی که در قبال حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اتخاذ شد ضربه ی مهمی به اسلام وارد کرد و باعث جاهل نگه داشتن مردم، بازی با دین و تغییر احکام شریعت بود، اما این تنها عامل نبود بلکه

ص: ۲۷۴



سبب دیگری هم در این زمینه وجود داشت و آن، دشمنی با علی (علیه السلام) و مخالفت با وی در همه چیز بود. عبدالله بن عباس گفت:

خدایا! آنان را لعنت کن که سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سبب بغض علی رها کردند.

### ظرافت سخن

در سخن ابن عباس ظرافتی است، او می گوید مخالفین ولایت و امامت، سنت را به خاطر بغض با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ترک کردند، چرا؟

چون سنت منادی ولایت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، سنت و ولایت باهم اند و از یکدیگر جدا نمی شوند.

فکر نکنیم که اهل سقیفه فقط با سنت مخالفت داشتند ولی نسبت به قرآن کریم علاقمند بودند، هرگز اینگونه نیست، بلکه آنها با فهم قرآن به خصوص آیات مربوط به ولایت و امامت نیز مخالفت می کردند.

باز می توان تعبیر «ابن عباس» را تکرار کرد که سران سقیفه فقه قرآن و درک معارف قرآن را به خاطر بغضی که با اهل بیت داشتند، تعطیل کردند.

سیاست یهود بدست سران سقیفه و باند نفاق تحقق پیدا کرد و امر و دستور «تدبر در قرآن»، تفقه در آیات آن و سؤال پیرامون متشابهات آن به فراموشی سپرده شد.

و لكن و رغم توصیه ابن الحنفیه الآنفه بكتاب الله و قبل و فوق ذلك وصايا النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) و الوصى (عليه السلام) به أيضاً، و رغم أن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) كان يعلم أصحابه الآيات من القرآن، و يوقفهم على ما فيها من علم و عمل، و ما فيها من حلال و حرام، و ما ينبغي أن يقف عنده.

ثم ما روى عنه (صلى الله عليه و آله و سلم) من أنه قال: تعلموا القرآن، و التمسوا غرائبها، و غرائب فرائضه، و فرائضه حدوده، و حدوده حلال و حرام، و محكم و متشابه إلخ.

و ما روى عن عمر أنه قال حين وفاه النبي (صلى الله عليه و آله و سلم): حسبنا كتاب الله - كما تقدم - ثم مبادرتة حين توليته الخلافة إلى المنع من تدوين الحديث و روايته، و إلخ.

نعم رغم ذلك كله، فإننا لا نجد لدى رواد هذه السياسة كبير اهتمام بالقرآن، و تعليمه، و تفسيره للناس، بل نجد عكس ذلك تماماً، فإن عمر بن الخطاب نفسه كان يمنع الناس من السؤال عن معاني القرآن، و يضرب و يعاقب من يسأل عن شيء منه...

و قد بقى ابن عباس سنه كامله أو سنتين لا يجرؤ على سؤال عمر عن آيه فى كتاب الله، رغم ما كان له من المكانه عنده. (1)

به رغم توصيه ي محمد بن حنفيه و پیش از آن و بلکه بالاتر از آن سفارش های پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و على (عليه السلام) در مورد كتاب خدا و به رغم آنکه پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) آیات قرآن را به اصحاب می آموخت و علم و عمل و حلال و حرام و سایر مواضع آن را بیان می فرمود، و على رغم روایت منقول از آن حضرت که فرمودند: قرآن را پیاموزید و

ص: ۲۷۶

---

۱- - الصحيح من سيره النبي الاعظم ۶، ج ۱، ص ۷۹، به نقل از: تاريخ عمر بن الخطاب لابن الجوزى ص ۱۴۶.

غرایب آن را فراگیرید، غرایب قرآن، فرایض آن است و فرایض آن، حدود آن و حدود آن، حلال و حرام و محکم و متشابه.

و به رغم اینکه عمر به هنگام رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «ما را کتاب خدا کافی است» و اقدام وی پس از روی کار آمدن، در منع روایت و تدوین حدیث و...

آری! به رغم این همه، نه تنها نزد سردمداران این سیاست، هیچ اهمتامی به قرآن، آموزش و تفسیر آن نمی بینیم بلکه بر عکس ملاحظه می شود که شخص عمر، مردم را از پرسش درباره معانی قرآن منع می کرد و متخلفان را تازیانه می زد و عقوبت می کرد...

عبد الله بن عباس که نزد عمر از موقعیت ممتازی برخوردار بود، یک یا دو سال صبر کرد و نمی توانست از وی درباره یک آیه قرآن سؤال کند.

نتیجه این که: با اقدامات خلیفه دوم، هم سنت به دست فراموشی سپرده شد و هم قرآن متروک ماند و کسی حق نداشت سؤالی از معانی قرآن بکند.

### جامعه بدون قرآن و سنت

حالا تصور کنید، جامعه ای که به دلیل سیاست خلفاء از احادیث و سنت نبوی(صلی الله علیه و آله و سلم) دور شده، و طبق همان سیاست در آیات قرآن هم نباید تفکر و تدبیر داشته باشد و متشابهات آن را از اهلش سؤال کند، عاقبت این جامعه به کجا می انجامد؟

### جایگزین قرآن و سنت

آیا این جامعه، همان جامعه ای نیست که باید برای مآخذ فکریش یعنی قرآن و سنت جایگزین درست کند؟

با اینکه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

ص: ۲۷۷

«لا تسألوا أهل الكتاب عن شيء، فإنهم لن يهدوكم، وقد أضلوا أنفسهم» (۱).

درباره چیزی از اهل کتاب سؤال نکنید، آنان شما را هدایت نمی کنند بلکه خود را گمراه کرده اند.

و با اینکه قرآن درباره اهل کتاب می فرماید:

«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (۲)

و همچنین می فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (۳).

ولی سران سقیفه برای اینکه برای قرآن و سنت جایگزین داشته باشند، مردم را به علم آموزی از اهل کتاب و سؤال نمودن از یهود سوق می دادند.

مدارس ماسکه

و لكن الأمر الذي يثير عجبنا هو أننا نجد: أن بعض مشاهير الصحابه يستمر على التعلم من أهل الكتاب. و كان بعضهم - كالخليفة الثاني عمر بن الخطاب -

ص: ۲۷۸

- 
- ۱- - الصحيح من سيره النبي الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۱، به نقل از: المصنف للصنعاني، ج ۱۰، ص ۳۱۲ و ج ۶، ص ۱۱۰ و...
  - ۲- - سورة نساء (۴)، آیه ۴۶.
  - ۳- - سورة بقره (۲)، آیه ۷۹.

يقصدهم إلى مدارسهم في المدينة، و تسمى «ماسكه».(۱)

اما آنچه ما را شگفت زده می کند، این است که می بینیم برخی از مشاهیر اصحاب به فراگیری علم از اهل کتاب ادامه می دهند و برخی از آنان - همچون خلیفه دوّم - بدین منظور به مدارس یهودیان در مدینه موسوم به «ماسکه»، می رفتند.

نتیجه اینکه: با وجود نهی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از سؤال نمودن از اهل کتاب و با توجه به خیانت فرهنگی اینان، عمر بن خطاب به فرهنگ یهود توجه داشت و به مدارس آنها ارج می نهاد.

## ارواح قابله

تعجب نکنید، زمینه سازی مخالفت با قرآن و ترویج تورات، از قبل از سقیفه انجام گرفته و عمر که، خود را طرفدار کتاب الله نشان می داد، حامل تورات گشته، مقدمات ورود فرهنگ یهود را به جامعه اسلامی فراهم کرده بود.

«وقد جاء عمر بن الخطاب إلى الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم) بترجمه للتوراه، و جعل يتلوها على النبي(صلی الله علیه و آله و سلم)، و وجه النبي(صلی الله علیه و آله و سلم) يتمعر - أي يتقبض - و قال له رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم): «أمهؤ کون أنتم؟! لقد جئتم بها نقيه بيضاء، و الله، لو كان موسى حياً ما وسعه إلا أتباعي».(۲)

عمر بن خطاب ترجمه ی تورات را نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: ۲۷۹

۱- - الصحيح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۲، بنقل از کنز العمال، ج ۲، ص ۲۲۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۰.

۲- - الصحيح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۳، بنقل از مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۷.

خواند. در همین هنگام که او مشغول خواندن بود، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) چنان در خشم شد که آثار آن در چهره ی حضرت نمودار شد. آن گاه فرمودند:

آیا عقل ندارید و نابخردانه خود را به چاه می افکنید؟! من برای شما به جای تورات، کتابی پاکیزه و روشن آوردم. به خدا سوگند! اگر موسی زنده بود جز از من پیروی نمی کرد.

حاصل اینکه عمر، مبلغ تورات گشته، پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را ناراحت نمود.

پس سیاست شیطانی یهود در مورد کنار زدن ثقلین (کتاب الله و عترت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)) از جامعه اسلامی جامه ی عمل پوشید، مردم دیگر نه سنت صحیحه ای داشتند و نه از معارف قرآن می توانستند استفاده نمایند.

### یک شب قرآن یک شب تورات

زمینه سازی ورود فرهنگ یهود به جامعه اسلامی به آنجا رسید که گفتند پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)، به عبدالله بن سلام دستور داده است: یک شب قرآن بخواند، و یک شب به تلاوت تورات مشغول باشد.(۱)

و با این زمینه چینی، عمر هم، در جایگاه خلافت اسلامی به کعب الاحبار اجازه می دهد که روز و شب تورات بخواند.(۲)

### ورود اسرائیلیات

نتیجه بی توجهی به آیات قرآن که یهود را ضال و مضل معرفی می کند و

ص: ۲۸۰

---

۱- - الصحيح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۶، بنقل از ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۸۴.

۲- - الصحيح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۷، بنقل از غریب الحدیث، ج ۴، ص ۲۶۲؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۳.

بی توجّهی به حدیث پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که (لا تسئلوا اهل الكتاب عن شیء فانهم لن یهدوکم و قد اضلوا انفسهم) و ثمره ی دوری از «اهل الذّکر» یعنی عترت طاهرین:، رواج ورود اسرائیلیات به جامعه اسلامی گردید و متأسفانه این کار که تقویت جبهه ی یهود و ایادی آنان بود، با سلاح (قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) و به نام شرع مطهر تحقّق پیدا کرد.

«و بذلک یکنونون قد سمحوا لأهل الكتاب بأن ینشروا أساطیرهم، و یشیعوا أباطیلهم، و ذلک بصوره شرعیه، و رسمیه، و لا یمکن الإعتراض علیها، لا- سیما، و أنهم قد دعموا ذلک بمزاعم أخرى من قبیل ما زعموه من أن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) کان یحدثهم عن بنی اسرائیل عامه لیله، حتی یصبح»<sup>(۱)</sup>.

بدین ترتیب به اهل کتاب اجازه دادند که به طور رسمی و قانونی به نشر افسانه ها و اباطیل خود پردازند، بدون اینکه کسی متعرّض آنان شود. این دروغ خود را با دروغ های دیگری تقویت کردند. همچون این دروغ که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سر شب تا صبح برای آنان از بنی اسرائیل حدیث می گفته است.

### منشور معاویه افشاگر توطئه ی منع حدیث

معاویه اعلان نمود که هر کس در مناقب علی (علیه السلام) و اهل بیت: حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد داشت.<sup>(۲)</sup>

سیاست مخفی یهود که کتمان حقائق و مبارزه با آن بود در منشور معاویه ظاهر گردید، و خدای قادر، هدف خلفاء را از منع حدیث و حدیث سوزانی، بدست فرزندشان

ص: ۲۸۱

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۶، به نقل از: سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲- - النصایح الکافیه، ص ۸۷ و ۱۹۴.

جالب است بدانیم معاویه فرزند سقیفه، همچون عمر بن خطاب علاقمند اهل کتاب و دشمنان دین بوده است.

در تاریخ اسلام با رویکرد دشمن شناسی آمده است:

در منابع زیادی از جمله شرح ابن ابی الحدید و نیز کامل بهائی آمده که وقتی معاویه مرد، قاضی القضاة آمد تا لباسهای معاویه را در آورد (این مراسم برای این بود که مهرش به دست کسی نیافتد و ...) وقتی که قاضی لباسهای معاویه را در می آورد، دید که صلیبی به گردن معاویه است. آنجا گفت: «مَاتَ مُعَاوِيَةُ مُسْتَشْفِئاً بِالصَّنَمِ» یعنی خلیفه مسلمین در حالی از دنیا رفت که بُت (یا صلیب) را به قصد شفا گرفتن به گردن انداخته بود. (۱)

### تورات مبشر خلفاء

باز در همان کتاب می خوانیم:

همکاری یهود با ابو سفیان، تا زمان معاویه هم ادامه داشت و همین هم پیمانی ها بود که سبب شد کعب الاحبار درباره اینکه دمشق پایتخت مسلمان ها خواهد شد، احادیثی جعل کند.

ص: ۲۸۲

---

۱- تاریخ اسلام با رویکرد دشمن شناسی (نوشته ی دانشمند متبّع علی اکبر مهدی پور دام بقاءه)، ص ۱۲۷، به نقل از: کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۱۲.



در عهد عثمان، کعب الاحبار رسماً اعلام کرد که بعد از عثمان، خلافت با معاویه است.

معاویه روزی به کعب الاحبار گفت: این حرف از کجاست؟ گفت: در کتاب خدا (یعنی تورات). معاویه پرسید: چگونه؟ گفت: در تورات می خوانیم که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ترتیب، ابو بکر، عمر، عثمان و سپس معاویه خلافت خواهند کرد. پرسید: با وجود علی (علیه السلام)؟ کعب گفت: بله.

کعب الاحبار که نزد عمر احترام خاصی داشت از وی خواست که به معاویه ستمتی بدهد و لذا عمر به معاویه، استانداری شام را داد و او در زمان خلیفه دوم والی دمشق شد.

معاویه در زمان عثمان خیلی قدرت یافت. حتی او به پیشنهاد کعب الاحبار از عثمان خواهش کرد که پایتخت را از مدینه به دمشق منتقل کند، چون کعب الاحبار مکرراً می گفت که ما در کتاب خدا یعنی تورات می خوانیم که ولادت پیامبر اسلام در مکه، هجرت او در مدینه و قدرت و سلطنتش در شام است. (۱)

### براندازی دین

فعالیت یهود توسط سران سقیفه با هدف براندازی دین مبین و مبارزه با قرآن و حضرات معصومین: تدریجاً پیش می رفت.

یزید بن معاویه، ثمره ی حکومت خلفاء و حاکم کافر، سبط رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرزند

ص: ۲۸۳

زهرای بتول، حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را به شهادت رسانید و گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحى نزل (۱)

بنی هاشم با حکومت و پادشاهی بازی کردند و گرنه، نه خبری از نزد خدا آمد و نه وحی ای نازل شد.

قول عبدالله علایلی را بشنوید:

«شاید عجیب به نظر آید اگر تربیت یزید را تربیت مسیحی بدانیم به طوری که از تربیت اسلامی و آشنایی با فرهنگ و تعلیمات اسلامی دور بوده باشد، و شاید خواننده تا حد انکار از این معنا تعجب کند، ولی اگر بدانیم که یزید از طرف مادر از قبیله ی «بنی کلب» بود که پیش از اسلام دین مسیحی داشتند، تعجب نخواهیم کرد، زیرا از بدیهیات علم الاجتماع این است که ریشه کن ساختن عقائد یک ملت که اساس خویها و خصلتها و ارزشهای اجتماعی و سرچشمه ی افکار و عادات و فرهنگ عمومی آنهاست، گذشت زمانی طولانی است.

تاریخ به ما می گوید: یزید تا زمان جوانی در این قبیله پرورش یافته بود و این به آن معنا است که وی دوران تربیت پذیری و شکل گیری شخصیت خود را که مورد توجه مرییان است، در چنین محیطی گذرانده بود و با این تربیت، علاوه بر تأثیرپذیری از مسیحیت، خشونت بادیه و سختی طبیعت صحرا نیز با سرشت او در هم آمیخته بود.

بعلاوه به نظر گروهی از مورخان، از آن جمله «لامنس» مسیحی در کتاب

ص: ۲۸۴

---

۱- - الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۶، ص ۱، ص ۵۰، به نقل از: تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۳۳۷.

«معاویه» و کتاب «یزید»، بعضی از استادان یزید از مسیحیان شام بوده اند، و آثار سوء چنین تربیتی در مورد کسی که می خواست زمامدار مسلمانان باشد بر کسی پوشیده نیست.

«علائلی» آنگاه می گوید: «اینکه یزید «اخطل»، شاعر مسیحی را واداشت که انصار را هجو کند و نیز سپردن تربیت پسرش به یک نفر مسیحی که مورخان به اتفاق آن را نقل کرده اند، ریشه در همین تربیت مسیحی وی داشت.»<sup>(۱)</sup>

این یزید همان کسی است که به نظر علمای وهابیت باید با لقب «امیرالمؤمنین» از او استقبال کرد.

البته این مطلب درستی است، او امیرالمؤمنین است، پادشاه مؤمنین به تورات تحریف شده و در واقع پادشاه منتخب یهود، و نصاری، نه امیر مؤمنین به قرآن و عترت:.

### تیرباران کردن قرآن

طرح براندازی قرآن و عترت: از طرف حکام جور و سلاطین ستم، پیش رفت تا آنجا که حاکم دیگری از همین سلسله هدف اصلی طراحان را ظاهر و آشکار ساخت و قرآن کریم را تیرباران کرد:

«و یذکر المؤرخون: أن الخلیفه الأموی الولید بن یزید لعنه الله، قرأ ذات یوم:

ص: ۲۸۵

---

۱- - سیره ی پیشوایان، ص ۸۸، قول عبد الله علائلی.

«وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»، «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» (۱) فرمی المصحف بالنشأ، و هو يقول:

تهددنی بجبار عنید

فها أنا ذاك جبار عنید

إذا ما جئت ربك يوم حشر

فقل يا رب خرقنی الولید (۲)

مورخان می گویند: ولید بن یزید اموی روزی خواند:

«وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ؛ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ».

و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد. (آن کس که) دوزخ پیش روی او است و به او آبی چرکین نوشانده می شود.

پس قرآن را هدف تیر قرار داد و گفت:

مرا به گردنکش ستیزه جو تهدید می کنی؟

اینک منم آن گردنکش ستیزه جو.

وقتی روز محشر، پروردگارت را ملاقات کردی، بگو: پروردگار من! ولید مرا پاره پاره کرد.

ص: ۲۸۶

---

۱- - سوره ابراهیم (۱۴)، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۶، ص ۱، ص ۴۶، به نقل از: بهج الصباغه، ج ۵، ص ۳۳۹؛ ج ۳، ص ۱۹۳؛ الحور العین، ص ۱۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۶؛ الأغانی، (ط: دار إحياء التراث) ج ۷، ص ۴۹.

یهود انبیاء را کشتند، عمال یهود هم، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشتند، ولید قرآن را تیرباران کرد و یزیدیان، کلمه الله و روح قرآن را به شهادت رساندند.

ولی قائل، «إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» و «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»، می گوید:

«وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱).

## دَفْنَا دَفْنًا

هیچ عجله نکنید، در این سیر تاریخی با هم هستیم، آیا این همان سیاست شیطانی و مکر یهود نبود که می خواست دین مبین و نام مقدس خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) از بین برود و نابود گردد.

حدّث مطرّف بن المغیره: أن معاویه قال للمغیره فی سیاق حدیث ذکر فیہ معاویه ملک أبی بکر، و عمر، و عثمان، و أنهم هلکوا فهلک ذکرهم:

«و إن أخوا هاشم یصرخ به فی کل یوم خمس مرات: أشهد أن محمداً رسول الله، فأی عمل بقی مع هذا لا أم لک؟! لا و الله! إلا دفناً دفناً»

و یقال: إن هذه القضية بالذات هی السبب فی إقدام المأمون فی سنه ۲۱۲ هـ علی النداء بلعن معاویه، لو لا أنهم أفتعوه بالعدول عن ذلك» (۲).

مطرف بن مغیره می گوید: معاویه در قالب یک حدیث از پادشاهی ابوبکر، عمر و عثمان و اینکه آنان هلاک شدند و نامشان هم از بین رفت، به مغیره گفت:

ص: ۲۸۷

۱- - سورة اعراف (۷)، آیه ۱۲۸ و سورة قصص (۲۸)، آیه ۸۳.

۲- - الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۶، ص ۱، ص ۲۹، به نقل از: الموقیات، ص ۵۷۷؛ شرح النهج المعتزلی، ج ۵، ص ۱۲۹.

اما برادر هاشم (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم))، هر روز نامش پنج بار برده می شود و می گویند: «اشهد ان محمداً رسول الله.»

ای بی مادر! با این وضعیت چه باقی می ماند؟ نه به خدای سوگند؛ از پا نشینم تا آن را برای همیشه دفن کنم.

گفته می شود: همین قضیه باعث شد که مأمون در سال دویست و دوازده هجری دستور داد که معاویه را لعن کنند، اما اطرافیانش او را قانع کردند و از این کار دست برداشت. (۱)

معاویه با هدف براندازی اسلام و دفن نام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با نفس رسول، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می جنگد و فرزندش با همان هدف، سبط نبی ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) را به شهادت می رساند و این همان سیاست مخفی یهود است که منافقین عامل آن بوده اند.

### فقه نفت یا فقه دین

موشکاف در تاریخ و کسی که تاریخ را خوب بررسی می کند، می داند که سیاست و هابیت متخذ از سیاست یهود است.

به هر حال سیاست براندازی دین و دفن نام مقدس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عصر ما کشیده می شود، فقیه نفت و اجیر دلار به انکار رسالت، ولایت، شفاعت، غیبت، انتظار، توسل و تعظیم شعائر مذهبی می پردازد و به نام توحید به پیام آور توحید، بزرگترین اهانت ها را می نماید.

«و الذی یلفت نظراً هنا: أننا نجد الوهابیین ینفذون السياسات الأمویة هذه بأمانه

ص: ۲۸۸

و دقه حتى إن زعيمهم محمد بن عبد الوهاب يقول عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): «إنه طارش».

و بعض أتباعه يقول بحضرتة، أو يبلغه فيرضى: عصای هذه خير من محمّد، لأنه ينتفع بها في قتل الحيه و العقرب، و نحوها، و محمد قد مات، و لم يبق فيه نفع، و إنما هو طارش. (1)

آنچه نظرمات را به خود جلب می کند، این است که وهابیان سیاست های امویان را با همین دقت و امانت اجرا می کنند حتی رهبرشان، محمد بن عبدالوهاب درباره پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) می گوید:

او پادو و فرستاده ای بود که خداوند او را در پی نیازی گسیل داشت.

یکی از پیروانش در حضور وی یا در جای دیگری که به او خبر رسید و بدان رضایت داشت، گفت:

این عصای من از محمد بهتر است، زیرا از آن در کشتن مار و عقرب و غیره استفاده می شود، اما محمد مرده است و چیزی از او نمانده که در آن سودی باشد بلکه او پادویی بیش نیست.

## آغاز مبارزه

آیا زمان آغاز این مبارزه علیه رسالت و ولایت را می توانید معرفی کنید؟ شما شاید یوم الخمیس را آدرس بدهید که عمال یهود به بهانه ی قرآن، بزرگترین بی ادبی را به آورنده ی قرآن، نمودند و مانع شدند آنحضرت به تأیید بیشتر شارحین قرآن، یعنی

ص: ۲۸۹

---

۱- - الصحيح من سيرة النبي الاعظم ۶، ج ۱، ص ۳۸، به نقل از: كشف الارتباب ص ۱۳۹ عن خلاصه الكلام، ص ۲۳۰، و الطارش هو: الرسول في الحاجة.

ولی به نظر می‌رسد که بتوان یوم الخمیس را روز ظهور و بروز اهداف پشت پرده یی یهود نامید، همانطور که روز احراق بیت در مدینه و احراق خیام در کربلا نیز روز آشکار شدن آن اهداف بوده است و آغاز مبارزه، بازگشت به روز تصمیم‌گیری یهود علیه دین و مکتب خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد.

نویسنده یی یهودی (اسرائیل ولفنسون) می‌گوید:

«اگر تعالیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط منحصر به مبارزه با بت پرستی می‌شد و از یهود نمی‌خواست که به رسالت او ایمان آورند، هرگز نزاعی میان یهود و مسلمانان رخ نمی‌داد.» (۲)

ظاهراً این نویسنده خبر از روحیه‌ی جاه‌طلبی، برتری‌جویی، انحصار‌طلبی و ثروت‌اندوزی یهود نداشته و یا مغرضانه سخن گفته است.

هر انسان آزاده، بدور از حقد و کینه، اگر در پروتکل‌های فاش شده یی یهود، مطالعه‌ای داشته باشد و تاریخ یهود را از مآخذ صحیح بررسی نماید، متوجه این موضوع می‌شود که این قوم با آنچه بر پایه‌ی حق و حقیقت باشد و مردم را به راه صدق و صفا، عدالت و خیرخواهی دعوت کند، مخالفت می‌کنند.

بنابراین یهود با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که بجز صدق، حقیقت‌خواهی، عدالت و خداجویی راهی را نمی‌پیمود چگونه می‌توانست در فکر خدعه و جنگ‌تسلیحاتی و

ص: ۲۹۰

---

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۶۶، به نقل از: صحیح البخاری، ج ۴، ص ۵ و ۱۷۳ و ج ۱، ص ۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۲.

۲- - یهود از نظر قرآن، ص ۳۳، به نقل از: تاریخ الیهود فی بلاد العرب و لفسون.



## مبارزه ی فرهنگی

یهود برای مخالفت با پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از هر وسیله ای استفاده کرد، محاصره ی اقتصادی، فتنه انگیزی در میان قبایل، جاسوسی و خلاصه جنگ تسلیحاتی از کارهایی است که این قوم عنود برای براندازی اسلام و محو نمودن نام و روش پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)، انجام داد.

ولی هیچ کدام از این نوع مبارزات به اندازه شبهه افکنی یهود در جوامع اسلامی و مبارزه ی فرهنگی آنان برای دین مبین و مکتب خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و آله و سلم) ضرر نداشته است.

البته اسلام مؤید من عند الله است، ولی به هر حال دشمن آبروی خود می برد و برای رهبران الهی زحمت ایجاد می کند.

پس آغاز کار مخالفت و شروع مبارزه ی شدید علیه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و فعالیت مؤثر در راه جدا نمودن مسلمین از رهبران معصوم: روزی است که یهود تصمیم گرفت شبهه افکنی، دروغ پردازی، تحریف، تکذیب حقائق و خلاصه مبارزه ی فرهنگی و فکری را راه اندازی کند.

با توجه به آیات قرآن و تاریخ صدر اسلام به این نتیجه می رسیم که قضیه ی منع حدیث و آتش زدن آن، ترویج تورات و اخبار اسرائیلی و دور نمودن مردم از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین ایشان: به مبارزه ی فرهنگی و فکری یهود علیه قرآن و دین اسلام برمی گردد.

نتیجه ی این مبارزه این بود که مردم عوض استفاده از معارف خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و آله و سلم)

و باب علم و حکمت آن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به علماء و قصه پردازان یهود با عنوان (اهل الذکر) روی آورده، و کتب اسرائیلیه و علمای اهل کتاب مرجع فکری آنان بشوند.

«و مهما یکن من أمر، فإن الناس كانوا يأخذون من كعب الأخبار، الذي كان يحدثهم عن الكتب الإسرائيلية و عن وهب بن منبه، و عبد الله بن سلام، و غیرهم من علماء و أخبار أهل الكتاب، الذين أظهروا الإسلام»<sup>(۱)</sup>.

به هر حال، مردم از کعب الاخبار که کتاب های بنی اسرائیل را برایشان حدیث می کرد و از وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و دیگر عالمان و دانشمندان اهل کتاب که اظهار اسلام کرده بودند، علم آموختند.

«إن من يراجع كتب تراجم الصحابه و التابعين يجد الكثير من الروایات رواها رواتها عن خصوص كعب الأخبار، و لو بالواسطة، الأمر الذي يشير إلى كثره تلامذه هذا الرجل، و شده اهتمام فريق من الناس بالأخذ عنه»<sup>(۲)</sup>.

با مراجعه به شرح حال صحابه و تابعین، ملاحظه می شود که بسیاری از روایات آنان، هر چند با واسطه، به کعب الاخبار می رسد. این می رساند که شاگردان این مرد بسیار بوده، عدّه ی زیادی سعی داشته اند از او علم و دانش فراگیرند.

نتیجه این شد: کعب الاخبار جاسوس یهود صدر اسلام و همکارانش به حدیث سازی و جعل اخبار پرداختند و اخبار اسرائیلی جای حقائق آسمانی را گرفت.

لیال یهودیه بیان می دارد:

ص: ۲۹۲

---

۱- - الصحيح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۱۸، به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- - الصحيح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۲۱.

«و فی تلك الايام سمح عثمان بالمنهج اليهودی لكعب الاحبار كما كان فی زمن عمر بن الخطاب.

و المنهج يتمثل فی قیام كعب بإلقاء محاضرتین اسبوعياً فی المسجد النبوی واحده قبل صلاه الجمعة يذكر فیها الأحكام الدینیة و القصص النبویة و التاریخیه و الامور الغیبیه، فأصبحت هذه المحاضرات تراثاً للمسلمین و تاریخاً لليهود و النصری و الروم بقلم یهودی ماكر!!

و استمر كعب الاحبار فی الوعظ الدینی فی المسجد النبوی فی زمن عمر و عثمان و معاویة و هی مدّة زمینیة طویله شاب علیها الصبیان و كبر علیها الشباب، فأصبحت القصص اليهودیة الكاذبه قصصاً للمسلمین، و أضحت أحادیث كعب أقوالاً للنبی (صلی الله علیه و آله و سلم).» (۱)

مصیبت زمان عمر تكرر شد و كعب الاحبار منهج یهودی را ترویج می كرد و در مسجد نبوی در بهترین ساعات، یعنی قبل از نماز جمعه احكام و قصص و تاریخ بیان می داشت، و این كار ادامه داشت تا كودكان جوان شدند و جوانان پیر شدند (یعنی زمان طولانی این انحراف فرهنگی ادامه داشت تا حدیث كعب الاحبار جای اقوال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفت).

### آزادی بیان برای یهود

شما می توانید بگوئید برای چه در آن خفقان شدید كه بیان احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)، و تدبّر در قرآن و معارف دین ممنوع بود، بیان احادیث و قصص اسرائیلی آزاد اعلان گشت، آیا این دلیل رابطه ی دوستانه ی سران سقیفه با یهود تلقی نمی گردد؟

ص: ۲۹۳

یکی از شاگردان کعب الاحبار، ابوهریره است که با اینکه مدّت کمی با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، اما صدها حدیث از آنحضرت نقل کرده است.

ابو ریه گفته است: آنچه از ابوهریره نقل شده به ۵۳۷۴ حدیث می رسد، در حالی که از علی (علیه السلام) ۱۵۸ حدیث آورده اند. (۱)

ممکن است کسی سؤال کند که، چرا قانون ممنوعیت حدیث، برای ابوهریره شکسته شده است؟

پاسخ برای مطلعین از تاریخ معلوم است، ابوهریره شاگرد کعب الاحبار یهودی است، او مجوز حدیث گوئی از یهود و سران سقیفه دارد!!!

کعب الاحبار درباره ابوهریره می گوید:

«ما رأیت أحداً لم یقرأ التوراه أعلم بما فیها من أبی هریره». (۲)

کسی را ندیدم که تورات را نخوانده باشد اما به محتوای آن از ابوهریره آگاه تر باشد.

مؤلف الصحیح من سیره النبی الاعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) می نویسد:

«و لا ندري من أين حصل أبو هریره علی علوم التوراه، و کیف عرف ما فیها دون أن یقرأها.

و هل یمکن أن یوجد شخص غیر هذا الرجل یمتطیع أن ینال علم شیء دون أن یطلع

ص: ۲۹۴

---

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۶۳، بنقل از أضواء علی السنه المحمّديه، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲- - الصحیح من سیره النبی الاعظم ۶ ج ۱، ص ۱۲۷، بنقل از سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰.

علیه، و يعرف ما فيه؟!» (۱).

نمی دانیم چگونه ابوهیریره به علوم تورات دست یافته و چگونه بدون خواندن کتاب مقدس یهود، از محتوای آن آگاه شده است. آیا کسی جز این مرد هست که به چیزی آگاهی یابد بدون اینکه آن را بخواند و از محتوای آن آگاه باشد؟!

### وزیر فرهنگ خلفاء

معلوم است وقتی کعب الاحبار یهودی وزیر فرهنگ خلفاء، «اهل الذکر» محسوب می شود، دیگر مردم فریب خورده سراغ باب مدینه ی علم و حکمت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی روند و معارف الهی را از اهلش سؤال نمی کنند.

آنان که لقب صدیق و فاروق را سرقت کرده به ابابکر و عمر رشوه دادند، (۲) همان ها با سرقت لقب «اهل الذکر» اهل ذکر واقعی یعنی عترت: را از جامعه کنار زدند.

أحقاداً بدریه و...

چرا این همه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) عناد و کینه داشتند؟

سری به دعای شریف ندبه، افشاء کننده ی خط یهود و عمالش، می زنیم:

«قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَ نَاوَشَ ذُؤْبَانَهُمْ، وَ أَوْدَعَ

قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ خَيْبِرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ...» (۳).

ص: ۲۹۵

۱- - همان.

۲- - الصحيح من سيرة النبي الاعظم ۶، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۷؛ تاريخ اسلام با رویکرد دشمن شناسی، صص ۵۳-۵۲ و ص ۱۳۱.

۳- - مفاتيح الجنان، دعای ندبه.

چه خوب گفته است:

«و كانت نتيجة المعارك عدم اقدام أبي بكر و عمر و عثمان على قتل اى مشرك قرشى و يهودى، و هذا الأمر من دواعى حقد قریش و اليهود على محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و على (علیه السلام) و حَبَّهم لأبى بكر و عمر»<sup>(۱)</sup>.

نتیجه ی این جنگها این است که خلفاء هیچ اقدامی بر کشتن مشرکین و یهود نداشته و در عوض مورد دوستی آنان واقع شدند ولى پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و على (علیه السلام)، مورد حقد و کینه ی قریشیان و یهود بودند، چرا که با آنان جهاد کردند.

### سابقه ی دوستی با یهود

یکی از دلسوختگان ولایت و امامت گفته است:

جنگ خیبر را هنوز آن گونه که باید و شاید تجزیه و تحلیل نکرده اند. آنچه که هست در این غزوه فوق العادگی ها بچشم می خورد، ابابکر می رود و فتح ناکرده برمی گردد، عمر می رود و فتح ناکرده برمی گردد، آیا تباری در کار بوده است؟ خدا می داند.<sup>(۲)</sup>

بنده عرض می کنم: اینها از دوستان یهود بوده اند و ادله تاریخی هم همین را می گوید. خود این شهید، نقل کرده که «إذا رأیت الرجل لا یحب علی بن ابیطالب فاعلم اصله یهودی» و از ابن ابی الحدید نقل نموده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند، هر کس دشمن من باشد و لو از انصار، یهودی است، و از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده، «من لقی الله عز و جل و فی قلبه بغض علی بن ابیطالب لقی الله و هو یهودی» و نیز نقل نموده: «مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَةً

ص: ۲۹۶

۱- - لیالِ یهودیّه، ص ۱۹۹.

۲- - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، ج ۳۰، ص ۶۷، شهید دکتر سید رضا پاک نژاد (رحمه الله علیه).

اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا» (۱) - و شهید مذکور نقل می کند: وقتی یهودی ها در سینا فاتح شدند، سر کرده آنان فریاد می زد که: «الیوم بیوم خیبر» - امروز بجای خیبر.

می دانید که یهود بجای خیبر فقط فتح سینا نمی کند، بلکه به فتح مغزها می پردازد. مثلاً اول سقیفه درست می کند، بعد خانقاه می سازد، شیخی درست می کند، صوفی پرورش می دهد تا بعد بتواند بابی، بهائی، قادیانی و وهابی زایمان کند.

### لقب فاروق هدیه ی یهود

در لسان اهل سقیفه، یهود «اهل الذکر» تلقی شد تا در مقابل این هدیه و یا بهتر بگوئیم رشوه، عمر در نظر یهود «فاروق» محسوب شود.

«يقول النص التاريخي: بلغنا أن أهل الكتاب أول من قال لعمر: (الفاروق).

و كان المسلمون يأترون ذلك من قولهم. و لم يبلغنا: أن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) ذكر من ذلك شيئاً.

و ربما يظهر من روايه الطبرى: أن العدى سماه بذلك هو كعب الأخبار نفسه. و واضح: أن منح هذا اللقب للخليفه قد يكون رشوه، و قد يكون مكافاه له على إفساحه المجال لأهل الكتاب لنشر ترهاتهم و أباطيلهم فى المسلمين بعد أن حُرّم المسلمون من حديث نبيهم روايه و كتابه، و من قرآنهم أيضاً، حسبما ألمحنا إليه» (۲).

اهل كتاب به شيوه ی ديگرى نیز خود را به خليفه دوّم نزديك کردند، به

ص: ۲۹۷

---

۱- - همان، صص ۶۹-۶۷.

۲- - الصحيح من سيره النبي الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۲۶، از مدارك عامه من جمله: الطبقات الكبرى (ابن سعد)، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۹۳.

این صورت که به وی لقب «فاروق» دادند و این لقب به مذاق خلیفه خوش می آمد.

منابع تاریخی نشان می دهد که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر فاروق گفته اند و چنین لقبی هیچ گاه از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او داده نشده است.

شاید از روایت طبری به دست آید که کسی که او را فاروق نامید، شخص کعب الاحبار بود.

واضح است که بخشیدن این لقب به خلیفه نوعی رشوه است و شاید پاداش کاری باشد که عمر برای اهل کتاب، انجام داد و دست آنان را باز گذاشت تا ترهات و باطیل خود را در میان مسلمانان واگویند و مسلمین نیز از روایت و کتابت حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی قرآن محروم مانند.

### مصیبت اسلام

بر سر اسلام مصیبت فراوان وارد شده است، ولی هیچ مصیبتی به اندازه مصیبت ضربه ی فکری و فرهنگی ناشی از منع حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) و منع تدبّر در قرآن کریم نمی رسد.

«و قد استمر المنع من کتابه الحدیث و روايته عشرات السنین، و أصبح التحاشی عنه هو الصفه المميزه لعلماء الأمه و طليعتها المثقفه.

بل لقد صارت كتابه الحدیث عیباً أيضاً، حتی فی أوائل عهد بنی مروان.

و مضت السنوات و الأحقاب و مات الصحابه الأخیار بل أوشك التابعون علی الانقراض أيضاً.



و نشأت أجيال و أجيال لم تسمع أحداً يذكر شيئاً عن نبيها، و لا عن مواقفها، و تعاليمها، و سيرتها و مفاهيمها.

و تربت هذه الأجيال عن النهج الفكري الذي أرادها لها الحكام و المتسلطون و الموتورون و الحاقدون.

و تلامذه أهل الكتاب، المعجبون بهم. و ذهب الدين و تلاشي، حتى لم يبق من الاسلام إلا اسمه و من الدين إلا رسمه، حسبما روى عن أمير المؤمنين علي عليه الصّلاه و السّلام، الذي لم يعيش إلا إلى سنة أربعين من الهجرة» (١)

منع کتابت و روایت حدیث ده ها سال ادامه یافت و کناره گیری از نقل حدیث، ویژه ی عالمان و روشنفکران طلایه دار امت گردید و بلکه در اوایل دوران مروانیان، نوشتن حدیث ننگ محسوب می شد.

ده ها سال گذشت و نیکان صحابه از دنیا رفتند و تابعان نیز واپسین سال های حیات خود را می گذراندند. نسل ها یکی پس از دیگری آمدند اما کسی از آنان درباره اهداف و تعالیم و سیره و مفاهیم پیامبرشان چیزی نشنید.

این نسل ها بر پایه اندیشه حاکمان و فرمانروایان و دشمنان و کینه توزان و خودباختگان و شاگردان اهل کتاب تربیت شدند. دین از بین رفت و نابود شد تا آنجا که از اسلام جز نام و از دین جز نشانی نماند. این مضمون روایتی است از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که فقط تا سال چهارم هجری زندگی کرد.

ص: ۲۹۹

تا اندازه ای با اثرات مخرب منع مردم از فهم و تدبیر قرآن و جلوگیری از نقل احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) که با نقشه ی یهود صورت گرفت آشنا شدیم، در اینجا متذکر این نکته می شویم که ورود تفسیر به رأی در آیات قرآن و ترویج مسئله ی قیاس در شریعت اسلام، از اثرات دیگر این موضوع است.

«و غنی عن القول: إن استبعاد حدیث الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، قد أوقع السلطات الحاکمه فی مأزق حقیقی علی صعید الفتوی، و إصدار الأحکام، و لذلك کان أوّل من بادر إلی العمل بالرأی و القیاس هم الحکّام أنفسهم، الّذین کانوا یصرون علی استبعاد أهل البیت: - قدر الامکان - عن دائره الفتوی، و عن بث العلوم و المعارف الصحیحه، و الصافیه فی الناس.

ثم تبعهم رعیل کبیر ممن تسمى بالفقهاء و المحدثین، الّذین کان الکتیرون منهم من طلاب اللبانات، و من المترلفین إلی الحکّام، و من وعّاظ السلاطین. فطغت مدرسه الرأی، و انتشر العمل بالاستحسان و بالقیاس (حتی استحالت الشریعه، و صار أصحاب القیاس أصحاب شریعه جدیده) كما قاله المعتزلی الشافعی» (۱).

نیازی به بیان ندارد که دوری جستن از حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکومت ها را در زمینه ی فتوا و صدور حکم در تنگنای حقیقی قرار داد. از این رو، حاکمان از نخستین کسانی بودند که به رأی و قیاس روی آوردند و در دور ساختن هر چه بیشتر اهل بیت: از دایره ی فتوا و انتشار علوم و معارف صحیح و ناب در میان مردم تأکید و اصرار داشتند.

ص: ۳۰۰

---

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۸۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۳۲.

سپس گروهی گسترده از کسانی موسوم به فقهاء و محدثان که بسیاری از آنان از جیره خواران و متملقان حاکمان بودند، از آنان پیروی کردند و به رأی و قیاس مبادرت ورزیدند. بدین ترتیب مکتب رأی رواج پیدا کرد و عمل به استحسان و قیاس در میان مردم منتشر شد، تا آنجا که به گفته ابن ابی الحدید معتزلی شافعی: «شریعت اسلام به کلی دگرگون شد و اصحاب قیاس صاحبان شریعت جدید شدند.» (۱)

## حدثوا عن بنی اسرائیل

سران سقیفه مردم را از غذای سالم قرآن و حدیث باز داشتند و چون خودشان بی بهره از اطلاعات بودند برای پر کردن خلأ فرهنگی جامعه به ترویج محدثین یهود و تعظیم علمای این قوم عنود پرداختند.

اینان با جعل حدیث: (حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج) و معرفی علمای یهود به عنوان (اهل الذکر) پای فرهنگ یهود را به جامعه اسلامی باز کردند.

«لقد کان لابد لهم بادی ذی بدء من إعطاء روایه الإسرائیلیات جوازاً شرعياً، مستنداً إلى النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ليقبله التماس، و لیکون حجّه علی من یرید أن یعرض، فکان أن أصدروا مرسومًا عامًا، منسوباً إلى رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول: (حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج) كما رواه عبد الله بن عمرو بن العاص، و أبوهریره، و أبو سعید الخدری.

و بذلك یكون قد سمحوا لأهل الكتاب بأن ینشروا أساطیرهم، و یشیعوا أباطیلهم، و ذلك بصورة شرعیة، و رسمیه، و لا یمکن الاعتراض علیها، لا- سیمما و أنهم قد دعموا ذلك بمزاعم أخرى من قبیل ما زعموه من أن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) کان یحدثهم عن

ص: ۳۰۱

بنی اسرائیل عامه لیله، حتی یصبح» (۱)

نظام حاکم ناچار بود در ابتدای کار برای روایت اسرائیلیات، با استناد به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه ی شرعی صادر کند تا هم مردم بپذیرند و هم علیه معترضان احتمالی حجتی داشته باشند. لذا یک اجازه ی کلی منسوب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر کردند که حضرت فرمودند:

از بنی اسرائیل روایت کنید که هیچ اشکالی ندارد.

این حدیث را عبد الله بن عمرو بن عاص و ابوهریره و ابو سعید خدری روایت کرده اند.

بدین ترتیب به اهل کتاب اجازه دادند که به طور رسمی و قانونی به نشر افسانه ها و باطیل خود پردازند، بدون اینکه کسی متعزّض آنان شود. این دروغ خود را با دروغ های دیگری تقویت کردند. همچون این دروغ که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سر شب تا صبح برای آنان از بنی اسرائیل حدیث می گفته است.

### مبارزات انّمه با مروّجین فرهنگ یهود

چه زیاست که بدانیم آن زمانی که عمّال یهود و اهل سقیفه مردم را از نقل، نشر و کتابت حدیث منع می کردند و مسلمین را از سؤال پیرامون آیات قرآن باز می داشتند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمودند:

«تزاوروا، و أكثروا مذاکره الحدیث، فإن لم تفعلوا یندرس الحدیث» (۲)

ص: ۳۰۲

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۶، ص ۱، ۱۱۵، بنقل از سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۲۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۴.

۲- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۶، ص ۱، ۲۰۴، بنقل از کنز العمّال، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

با یکدیگر دیدار کنید و دربارهٔ حدیث هر چه بیشتر مذاکره نمایید و گرنه حدیث از بین خواهد رفت.

«كما أن الإمام الحسن (عليه السلام) دعا بنیه، و بنی أخیه، فقال: یا بنی، و بنی أخی، إنکم صغار قوم یوشک أن تكونوا کبار آخرین، فتعلموا العلم، فمن لم یستطع منکم أن یرویه، فلیکتبه، و لیضعه فی بیته»<sup>(۱)</sup>.

همانطور که امام حسن (علیه السلام) فرزندان و برادرزادگان خود را فرا خواندند و فرمودند: ای فرزندانم! و ای برادرزادگانم! امروز شما خردسالان قومی هستید و فردا بزرگان قومی دیگر. پس دانش فراگیرید. هر که از شما نمی تواند روایت کند، حدیث بنویسد و آن را در خانه اش بگذارد.

به هر حال مکتب اهل بیت (علیه السلام) در حفاظت و نگهداری کتاب و سنت نقش اساسی و مهمی را ایفاء نمود.

شاگردان مکتب اهل بیت: نیز در مبارزه با ترویج فرهنگ یهود، خدمات بزرگی را ارائه دادند.

«و قد اقتدی الشیعه الأبرار رضوان الله تعالی علیهم بأئمتهم: فی محاربه الفكر الإسرائیلی الدخیل، و تصدوا لرموزه، و للمروجین له بحزم، و شجاعه، و صلابه، رغم ما کان یتمتع به أو لئک الأفاکون من حصانه قویه من قبل الحکام علی أعلى المستویات، لقد واجههم الشیعه، و تصدوا لهم، عملاً بالتکلیف الشرعی، الذی أكده ما روى عن الرسول الأکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) من أنه قال: (إن الله قضی بالجهاد علی المؤمنین فی الفتنه بعدی...)

ص: ۳۰۳

إلى أن قال: (...يجاهدون على الأحداث في الدين، إذا عملوا بالرأى في الدين، لا رأى في الدين الخ...)»<sup>(۱)</sup>.

شیعیان آزاده در مبارزه با تفکر التفاضلی اسرائیلی به ائمه اطهار: اقتدا کردند و با اینکه شخصیت ها و مروّجان این اندیشه از حمایت کامل حاکمان وقت برخوردار بودند، با قوّت، شجاعت و صلابت به جنگ آنان رفتند.

شیعیان در عمل به تکلیف شرعی خود که روایات مروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را تأکید می کرد، به مقابله و مبارزه با فرهنگ یهود پرداختند. آن حضرت فرمودند:

خداوند مؤمنان را در فتنه های پس از من به جهاد امر کرده است...

هنگامی که در دین بر اساس رأی عمل کنند، آنان به خاطر تغییر در دین جهاد خواهند کرد. بدانید که رأی در دین وجود ندارد...

### مبارزه با مأمور یهود

بر همین منهج و روش یعنی مبارزه با ترویج فرهنگ یهود می بینیم جناب اباذر تربیت شده رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کعب الاحبار نماینده ی یهود در جامعه اسلامی را محکوم می کند.

«یا ابن اليهودیه، تعلمنا دیننا؟! أو متی کانت الفتیا الیک یا ابن اليهودیه؟!»<sup>(۲)</sup>

ای پسر زن یهودی! آیا تو دین ما را به ما تعلیم می دهی؟ یا گفت: ای پسر زن

ص: ۳۰۴

---

۱- همان، ص ۲۰۷، به نقل از تفسیر فرات، ص ۶۱۴.

۲- همان، ص ۲۰۹، به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۳.

یهود! از کی فتوا با تو شده است؟

«لقد أعلن ابن عباس بالنكير على أولئك الذين يسألون أهل الكتاب، مع وجود كتاب الله بين ظهرانيهم»<sup>(۱)</sup>.

عبدالله بن عباس علناً کسانی را که با وجود قرآن، احکام دین را از اهل کتاب می پرسیدند، تکذیب کرد.

«و روی نظیر ذلك عن ابن مسعود ايضاً»<sup>(۲)</sup>.

همین مسئله از عبد الله بن مسعود هم نقل شده است.

«و قد تصدى ابن عباس، و حذيفه بن اليمان لتكذيب كعب الاحبار صراحة في بعض الموارد»<sup>(۳)</sup>.

ابن عباس و حذیفه بن یمان در برخی از موارد به صراحت کعب الاحبار را تکذیب کردند.

### سرچشمه ی معارف

مبارزه با فرهنگ یهود که ناشی از پیروی قرآن و عترت است، باعث می شود جامعه مسلمانان به دارائیهای علمی و معنوی خود توجه کنند و قدر آن را بدانند.

مسلمانان از نظر علم و حکمت، منطق و بصیرت بزرگترین سرمایه ها را دارا می باشند، ولی در اثر تبلیغات یهود و عمال آن، به جای آب به سراب دل خوش کرده اند.

ص: ۳۰۵

---

۱- همان، ص ۲۰۸، به نقل از صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۳.

۲- همان، به نقل از المصنف للصنعانی، ج ۶، ص ۱۱۲.

۳- همان، ص ۲۰۹، به نقل از اضواء علی السنه المحمّديه، ص ۱۶۵، عن الکاف الشّاف، ص ۱۳۹.

یکی از وظائف مهم این است که مسلمین علم و آگاهی خود را از مآخذ صحیح و سرچشمه ی پاک اخذ کنند.

قال الله تبارک و تعالی:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (۱).

راستی آیا مسلمین به غذای فکری و معنوی خود نگاه می کنند که چگونه و از کجا اخذ می گردد؟

مگر قرآن نمی فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲).

آیا مرجع قرار دادن یهود در امور اعتقادات و فروع شرعیّه، دوستی با یهود محسوب نمی گردد؟

### بازگشت به بحث

شما بگوئید وقتی منع حدیث می شود و احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) را آتش می زنند، وقتی سؤال از قرآن و تدبّر در این کتاب آسمانی ممنوع می گردد، وقتی پیامبر خدا را هذیان گو معرفی می کنند و با اهداف او مخالفت می نمایند، وقتی کعب الاحبار یهودی، مفسّر و فقیه عالیقدر دربار سقیفه نشینان می گردد، آن زمان، آیه شریفه «فَسئَلُوا اهل الذکر» چگونه باید تفسیر و تبیین گردد.

ص: ۳۰۶

---

۱- - سوره عبس (۸۰)، آیه ۲۴، ترجمه: انسان باید به غذای خویش بنگرد!

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۵۱.



دیدید که بدون کوچکترین دلیلی، ابابکر، صدیق و عمر، فاروق اّمّت شدند، آیا اینکه در سوره ی انبیاء آیه ۴۸ و در سوره ی غافر آیه ۵۴ وصف ذکر را برای تورات بیان داشته، مستمسک عمّال یهود نمی شود که ذکر در (اهل الذّکر) نیز به معنی تورات می باشد؟

مگر دشمن مرده است، و مگر سیاست یهود به وظیفه ی شیطانی خودش عمل نمی کند؟

برای چه یهود مرجعیّت علمی و عملی مسلمانان را با تفسیر صحیح «اهل الذّکر» رها سازد؟

مگر اهل سقیفه، که یهود، سالها آنها را در آستین خود پرورش داده بود از ضدیت خود با «اهل الذّکر» یعنی عترت طاهرین: دست برمی دارند؟

مگر یهود برای تحریف معنوی، جابجائی مصداق ها و غلط اندازی در تطبیق، قرآن را مورد مطالعه قرار نداده است؟

مگر ایادی یهود چیزی از دین را سالم رها کرده اند تا تفسیر (اهل الذّکر) از تحریف معنوی سالم مانده باشد؟

مگر باند کعب الاحبار که اباهریره را برای جعل خلق می کند، در تحریف معنوی آیات ولایت و امامت، به خواب رفته است؟

مگر دشمن که داستان غرانیق(۱) را ساخت تا هزار و چهار صد سال دیگر بتواند

ص: ۳۰۷

---

۱- - افسانه ی غرانیق ساخته و پرداخته ی دشمنان و مخالفان اسلام است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر ۶ چنین حدیث بی اساسی را جعل کرده اند. آنها در این افسانه گفته اند: پیامبر خدا ۶ در مکه مشغول خواندن سوره ی نجم بودند، چون به آیات ۱۹ و ۲۰ رسیدند، (نعوذ بالله) شیطان این دو جمله را بر زبان ایشان جاری ساخت که: «تلك الغرائق العلی، و ان شفاعتھن لترتجی»! یعنی: «اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است»!، در این هنگام پیامبر ۶ سجده کردند و آنها هم سجده کردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر ۶ اخطار کرد که این دو جمله را من برای شما نیاورده بودم، این از القائنات شیطان بود. قرائن و شواهد فراوانی نشان می دهد که این، یک حدیث مجعول و ساختگی است، لذا اهل تفسیر این حدیث را قویاً نفی و آنرا به جعل جاعلین نسبت داده اند. تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

سفارش ساختن سلمان رشدی و امثال او را به عمالش بدهد، می گذارد مسلمانان از اهل الذکر راستین و علم و حکمت آنان با خبر شوند؟

مگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نفرمودند:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَشْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ».(۱)

روزگاری بر مردم خواهد آمد که از قرآن جز نشانی، و از اسلام جز نامی، باقی نخواهد ماند.

و مگر امام صادق (علیه السلام) نفرمودند:

«لا والله، ما هم على شيء مما جاء به رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إلا استقبال الكعبة فقط».(۲)

به خدا سوگند! مردم به چیزی از آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده عمل نمی کنند، فقط رو به کعبه می ایستند.

و مگر مدافعین سقیفه خودشان نگفته اند:

«كل سنن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قد غيرت، حتى الصلاة».(۳)

ص: ۳۰۸

---

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۰.

۲- الصحيح من سيرة النبي الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۶۳، به نقل از بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۹۱.

۳- الصحيح من سيرة النبي الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۶۲، به نقل از کتاب الأم للشافعی، ج ۱، ص ۲۰۸.

همه ی سنت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی نماز تغییر داده شده است.

و مگر رجوع سران سقیفه به علمای یهود معنی ارجاع مسلمین به این قوم عنود را نمی دهد و مگر این تفسیر عملی نسبت به آیه (اهل الذکر) نمی باشد؟

مگر تاریخ نمی گوید:

«و قد کان بعض الصحابه المتأثرون بأهل الکتاب یوصون بأخذ العلم عنهم.

فقد روی: أنه حینما حضرت معاذاً الوفاه أوصاهم: أن یلتمسوا العلم عند أربعة و هم: سلمان، و ابن مسعود، و أبو الدرداء، و عبد الله بن سلام، الذی کان یهودياً فأسلم.

و أوضح من ذلك و أصرح: ما روی من أن رجلاً سأل ابن عمر عن مسأله، و عنده رجل من الیهود، یقال له: یوسف، فقال: سل یوسف، فإن الله یقول: «فستلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»<sup>(۱)</sup>

بعضی از صحابه، متأثر از اهل کتاب، دیگران را به فراگیری علم و دانش از آنان توصیه و سفارش می کردند.

معاذ به هنگام احتضار، اطرافیان را سفارش کرد که علم را از چهار نفر فراگیرند: سلمان، ابن مسعود، ابو درداء و عبد الله بن سلام که یهودی بود و اسلام آورد.<sup>(۲)</sup>

واضح تر و صریح تر از آن، روایت شده که مردی درباره مسئله ای از عبد الله بن عمر سؤال کرد. عبد الله که مردی یهودی به نام یوسف نزد وی بود، گفت: از یوسف بپرس

ص: ۳۰۹

---

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم ۶، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- - شاید معاذ نام سلمان را برده است تا حساسیت ایجاد نشود.

که خداوند می فرماید: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

جای تعجب نیست که حتّی پسر عمر هم یهودی زده شده است، او هم مثل پدرش مرجع فکری و معنوی مسلمانان را یهود می داند و با آیه سؤال تقویت جبهه ی یهود می کند.

با مطالعه در سیاست شیطانی یهود و عمّال آنان تعجّب نمی کنید که آنان به بهانه ی صدر آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَيَأْتُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» حتّی موضوع سؤال را اطلاق داده و با این برهان سست (یعنی صدر و سیاق آیه) یهود را مرجع همه سؤالات از اصول و فروع معرفی کرده اند.

ببینید حتّی در مورد گریه کردن بر میت، سیاست خفقان سقیفه، اقتضاء کرد که از تورات تقلید کند و آن را منع نماید.

«ان عمر بن الخطاب يمنع من البكاء على الميت و يضرب عليه، و يفعل ما شاءت له قريحتة في سبيل المنع عنه، و يروى حديثاً عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) مفاده: أن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه.

مع أننا نجد أنه هو نفسه قد أمر بالبكاء على خالد بن الوليد

و يبدو لنا أن المنع من البكاء على الميت مأخوذ من أهل الكتاب»<sup>(۱)</sup>.

عمر بن خطاب مانع گریه بود در حالیکه خودش امر کرد که بر خالدین ولید گریه کنند.

ص: ۳۱۰

---

۱- - الصحيح من سيرة النبي الاعظم ۶، ج ۷، ص ۲۷۴، بنقل از اسد الغابه، ج ۲، ص ۹۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۷۹.

او حدیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که: مرده، از گریه بر او عذاب می شود.

ولی او در واقع منع گریه را از اهل کتاب فرا گرفته بود.

به هر حال کار فتوی دادن با مآخذ اسرائیلی با مستمسک «فستلوا اهل الذکر» در جامعه پیرو سقیفه به اصول و فروع کشیده شد و حتی به گریه کردن بر میت هم حاکم گردید.

### خاموش کردن صدای معترضین

این سیاست سقیفه نشینان، بنی امیه و طاغوت‌های بعدی است که با تکیه به تورات و کتب منحرف دیگر فتوی به حرمت گریه بدهند، تا صدای گریه و اعتراض معترضی به سیاست و عملکرد آنان بلند نگردد.

این سیاست و مکر یهود است که صدای گریه و اعتراض بزرگترین معترض به سقیفه یعنی حضرت صدیق‌آقا (علیها السلام) و امروز گریه و فریاد فاطمیون و طرفداران پرچم عاشورا و نهضت کربلا به گوش مردم عالم نرسد و افشاگری علیه ظلم و ظالم پیش نیاید.

و خلاصه این سیاست امروز وهابیت، فرزند استعمار است که به نفی مخالفین سقیفه از راه نهی گریه پرداخته است.

ما معتقدیم که مخالفت با عزاداری برای اهل بیت، نفی روضه خوانی، (۱) مجالس

ص: ۳۱۱

---

۱- - این قلم فرسوها! بازیتان ندهند، این اشخاصی که با اسماء مختلفه، و با مرامهای انحرافی، می خواهند همه چیز را از دستتان بگیرند، و اینها می بینند که این مجالس، مجالس روضه، ذکر مصایب مظلوم، و ذکر جنایات ظالم، در هر عصری (مظلومان را) مقابل ظالم قرار می دهد. (صحیفه ی امام ۱، ج ۱۰، ص ۳۱۵). این طایفه باید در منابر، در مساجد، و هر جایی که مقتضی است، با مردم صحبت کنند، و علاوه بر اینکه مسائل روز را می گویند، مسائل اخلاقی و مسائل اعتقادی و این مسائل تهذیب نفس را به مردم بگویند، و مردم را هدایت کنند، و مردم را به این مسائل اسلامی آشنا کنند، و در آخر منبر روضه را بخوانند و زیاد بخوانند، دو کلمه نباشد. همان طوری که در سابق عمل می شد، روضه خوانی بشود، مرثیه گفته بشود، شعر و نثر در فضایل اهل بیت و در مصائب آنها گفته بشود. (صحیفه ی امام ۱، ج ۱۵: ص ۳۳۲) ... بدانید که حیات این ملت به همین روضه خوانیها، به همین اجتماعات، به همین دستجات است. (صحیفه ی امام ۱، ج ۱۵، ص ۳۳۷).

توسّل و شعائر مذهبی، نیز دستورالعمل یهود به وسیله ایادی آنان، یعنی وهابیت و صوفیه می باشد، وهابیت عزاداری را جزء مظاهر شرک معرفی می کند و صوفیه عاشورا را روز سرور!! (۱)

آنان چون از عاشورا و گریه و انقلاب مردم در این مصیبت جانکاه ضربه خورده، لذا با نام توحید، ولایت، شفاعت، زیارت، توسّل و عزاداری را محکوم می کنند و به شیعه که بهترین دروس توحیدی را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه هدی: یاد گرفته تهمت شرک می زنند.

### بررسی آیه شریفه سؤال

این آیه در دو جای قرآن وجود دارد:

۱- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

ص: ۳۱۲

۱- وهابیت و تصوف مشترکاتی دارند، یکی از آنها این است که هر دو برای توحید می میرند، البته توحید اینها با توحید قرآن و عترت: فرق فراوان دارد، توحید وهابیت یعنی دست در دست حکومت های مکار و غدار بیگانه ی با توحید یعنی یهود، و توحید صوفیه نیز، یعنی دست در دست منحرفین از توحید قرآن و نهج البلاغه و طرفداران وحدت وجود و مخالفین اهل بیت: یعنی عمال یهود.

۲- «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲).

صاحب (مجمع البيان) (قدس سره) در ذیل آیهٔ اوّل نکاتی را بیان داشته اند که به بعضی از آنها اشاره می نمائیم:

«فسئلوا اهل الذکر» فيه اقوال:

احدها: أن المعنى بذلك أهل العلم بأخبار من مضى من الأمم، سواء أ كانوا مؤمنين أو كفاراً. و سمي العلم ذكراً، لأن الذکر منعقد بالعلم، فإن الذکر هو ضد السهو، فهو بمنزلة السبب المؤدى إلى العلم فى ذكر الدليل، فحسن أن يقع موقعه، و ينبئ عن معناه إذا تعلق به هذا التعلق، عن الرمانى، و الزجاج، و الأزهرى.

و ثانيها: أن المراد بأهل الذکر أهل الكتاب، عن ابن عباس، و مجاهد، أى: فسئلوا أهل التوراه و الإنجيل. «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» يخاطب مشركى مكه، و ذلك أنهم كانوا يصدقون اليهود و النصارى فيما كانوا يخبرون به من كتبهم، لأنهم كانوا يكذبون النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) لشده عداوتهم له.

و ثالثها: أن المراد بهم أهل القرآن، لأن الذکر هو القرآن، عن ابن زيد.

و يقرب منه ما رواه جابر و محمد بن مسلم عن أبى جعفر (عليه السلام) أنه قال: نحن أهل الذکر، و قد سمي الله رسوله ذكراً فى قوله (ذِكْرًا رَسُولًا) على أحد الوجهين» (۳).

ص: ۳۱۳

۱- - سورة نحل (۱۶)، آیه ۴۳.

۲- - سورة انبياء (۲۱)، آیه ۷.

۳- - تفسير مجمع البيان، ج ۶، ص ۱۵۹.

«فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، در این باره اقوالی است:

۱- مقصود از «اهل ذکر» کسانی است که به تاریخ گذشتگان، اعم از مؤمنان و کافران، آگاهند، بنابراین «اهل ذکر» یعنی اهل علم. بدیهی است که ذکر یعنی متذکر بودن و ضد سهواست و هر علمی از تذکر و یادآوری حاصل می شود. و از این لحاظ جایز است که: ذکر، یعنی سبب، بجای علم، یعنی مسبب، بکار رود. این قول از رمانی و زجاج و ازهری است.

۲- ابن عباس و مجاهد گویند: منظور اهل کتاب است. یعنی اگر نمی دانید از اهل تورات و انجیل سؤال کنید. این خطاب، به مشرکین است، زیرا آنان اخباری را که یهود و نصاری از کتاب های خود می دادند، تصدیق و پیامبر را بخاطر شدت دشمنی تکذیب می کردند.

۳- ابن زید گوید: مقصود اهل قرآن است، زیرا ذکر یعنی قرآن. قریب بهمین مضمون، جابر و محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمودند: «اهل ذکر ما بینم» اینکه: خداوند در قرآن کریم، پیامبر را «ذکر» نامیده (طلاق: ۱۰) بنا بر یکی از دو وجه است.

همچنین ایشان در ذیل آیه دوم بیان داشته اند:

«اختلف في المعنى باهل الذكر على احوال:

فروى عن على (عليه السلام) أنه قال: نحن أهل الذكر، وروى ذلك عن أبي جعفر (عليه السلام).

و يعضده أن الله تعالى سمى النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) ذكراً رسولاً في قوله «ذِكْرًا رَسُولًا». و قيل: أهل الذكر أهل التوراه و الإنجيل، عن الحسن و قتاده. و قيل: هم أهل العلم بأخبار من مضى من الأمم. و قيل: هم أهل القرآن. و الذکر: هو القرآن. و هم العلماء بالقرآن، عن



## مجمع البیان به مدلول روایات نظر دارد

در عبارات این مفسّر در تفسیر آیه اوّل و تفسیر آیه دوّم، دوباره توجّه کنید، ایشان در تفسیر آیه اوّل می گویند، در این باره اقوالی است:

۱- مقصود از «اهل ذکر» کسانی هستند که به تاریخ گذشتگان- اعم از مؤمنان و کافران- آگاهند، بنابراین «اهل ذکر» یعنی اهل علم. بدیهی است که ذکر یعنی متذکر بودن و ضد سهو است و هر علمی از تذکر و یادآوری حاصل می شود.

۲- ابن عباس و مجاهد گویند: منظور، اهل کتاب است. یعنی اگر نمی دانید از اهل تورات و انجیل سؤال کنید. این خطاب، به مشرکین است، زیرا آنان اخباری را که یهود و نصاری از کتاب های خود می دادند، تصدیق و پیامبر را به خاطر شدت دشمنی تکذیب می کردند.

۳- ابن زید گوید: مقصود اهل قرآن است، زیرا ذکر یعنی قرآن. قریب به همین مضمون، جابر و محمّد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که حضرت فرمودند: «اهل ذکر مائیم» اینکه: خداوند در قرآن کریم، پیامبر را «ذکر» نامیده (سروه طلاق (۶۵)، آیه ۱۰) بنا بر یکی از دو وجه است.

و نیز در تفسیر آیه دوّم می گویند:

مقصود از اهل ذکر کیست؟ در روایت است که علی (علیه السلام) فرمودند: مائیم اهل ذکر، از

ص: ۳۱۵

امام باقر(علیه السلام) نیز همین طور روایت شده است. مؤید آن این است که خدا پیامبرش را «ذکراً رسولاً» نامیده است برخی گویند: مقصود پیروان تورات و انجیل است. برخی گویند: مقصود اهل علم است به سرگذشت پیشینیان. برخی گویند: مقصود اهل قرآن است، یعنی عالمان قرآن.

پس ایشان (یعنی صاحب مجمع البیان)، در تفسیر آیهٔ اوّل، می گویند معنی سوّم اهل الذّکر یعنی اهل قرآن و روایت جابر و محمّد بن مسلم را از امام باقر(علیه السلام) نقل می کنند که:

نحن اهل الذّکر (اهل الذّکر اهل قرآنند و اهل قرآن اهل بیت: می باشند) و در تفسیر آیهٔ دوّم می گویند: اهل الذّکر یعنی اهل بیت: و روایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام باقر(علیه السلام) را نقل می کنند و می فرمایند: تأیید این معنی این است که خدا پیامبر را ذکر نامید (ذکراً رسولاً) و بعد بدون تأیید، معنی دوّم (اهل تورات و انجیل) و معنی سوّم، اهل العلم باخبار گذشته و... را نقل می کنند.

پس صاحب مجمع البیان(قدس سره) اگر چه اقوالی را در مورد معنی (اهل الذّکر) می آورند ولی به مدلول روایات که اهل الذّکر را اهل بیت می دانند، نظر دارند.

### **قول شیخ اعظم، انصاری(قدس سره)**

ممکن است کسی بگوید، مرحوم شیخ انصاری(قدس سره) در کتاب فرائد الاصول، از سیاق آیه و قول منسوب به ابن عباس سخن گفته اند، پس ایشان اهل الذّکر را اهل کتاب می دانند.

پاسخ این است که شیخ انصاری(قدس سره) در مقام ردّ مستدلّ به آیهٔ (سؤال) بر حجّیت

خبر واحد، به سیاق آیه (سؤال) (۱) و قول منسوب به ابن عباس اشاره دارند، ولی در واقع قول مختار ایشان، مدلول اخبار (به قول خودشان) مستفیضه ای است، که اهل الذکر را اهل بیت: می داند.

## عبارت فرائد الاصول

«و یرد علیه: أن الاستدلال إن كان بظاهر الآیه فظاهرها بمقتضى السياق إرادة علماء أهل الكتاب كما عن ابن عباس و مجاهد و الحسن و قتاده، فإن المذكور فی سورة النحل: «و ما أرسلنا من قبلك إلا- رجالاً نوحى إليهم فاستلوا أهل الذکر إن كنتم لا تعلمون بالبینات و الزبر»، و فی سورة الأنبياء: «و ما أرسلنا قبلك إلا- رجالاً- نوحى إليهم فاستلوا أهل الذکر إن كنتم لا تعلمون» (۲).

یعنی آیه شریفه را اگر با سیاق آن در نظر بگیریم، ربطی به مسئله ی حجیت خبر واحد ندارد، زیرا سیاق آیه سخن از علماء اهل کتاب دارد که مسئول عوام یهود و نصاری می باشند.

مرحوم شیخ (قدس سره)، ادامه می دهند:

«و إن كان مع قطع النظر عن سياقها، فیه: أولاً أنه ورد فی الأخبار المستفیضه أن

ص: ۳۱۷

۱- - البته باید توجه داشت که سیاق آیه، موافق با این نیست که اهل الذکر اهل کتابند، چون آیه ی شریفه ی ۴۴ سوره نحل (۱۶) می فرماید: «بالبینات و الزبر و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس...»، و همین دلیل است که «الذکر» در آیه ی سؤال، به معنای قرآن است، پس طرفداران این قول (که می گویند: اهل الذکر یعنی اهل کتاب)، یک دلیل بیشتر ندارند و آن هم سیاق آیه، که این دلیلشان هم سست و «و انزلنا الیک الذکر...» بر خلاف آن است.

۲- - فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۳۲.

أهل الذکر هم الأئمة..

و قد عقد فی أصول الکافی باباً لذلك...»<sup>(۱)</sup>

یعنی اگر سیاق را در نظر نگیریم، نیز از آیه شریفه نمی توانیم حجیت خبر واحد را استفاده کنیم، زیرا «اهل الذکر» در اخبار، ائمه اطهار: می باشند که قولشان بدون چون و چرا حجّت است.

## روایات اصول کافی

ما انشاء الله تعالی در خاتمه ی بحث، احادیث این باب را از کتب مختلف نقل می کنیم تا طالبین بوسیله آن به تفسیر آیه برسند ولی چون در جواب سائل، اشاره به قول مختار مرحوم شیخ انصاری (قدس سره) پیرامون آیه شریفه (سؤال) نمودیم روایات کتاب اصول کافی را در این باب نقل می کنیم:

۱- الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): الذِّكْرُ أَنَا وَالْأَيْمَةُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): نَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

از عبد الله بن عجلان روایت است که امام باقر (علیه السلام) راجع به قول خدای عز و جل: «اگر نمی دانید از اهل ذکر برسید» فرمودند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: مقصود از ذکر من هستم و امامان اهل ذکر باشند و راجع به قول خدای عز و جل: «همانا قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و بزودی از آن بازخواست می شوید» امام باقر (علیه السلام) فرمودند: مائیم قوم او و مائیم سؤال شوندگان.

ص: ۳۱۸

۲- الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَوْزَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، قَالَ: الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَنَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ، قَالَ قُلْتُ: قَوْلُهُ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

ابن کثیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) آیه «اگر نمی دانید، از اهل ذکر پرسید» را پرسیدم، فرمودند: مقصود از ذکر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و مائیم اهل او که پرسیده می شویم، به حضرت عرض کردم: خدای تعالی می فرماید: «قرآن ذکر است برای تو و قومت و بزودی از آن پرسیده می شوید» فرمودند: تنها ما را قصد کرده، مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش شوندگان.

۳- الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ، قُلْتُ: فَأَنْتُمْ الْمَسْئُولُونَ، وَ نَحْنُ السَّائِلُونَ، قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ، قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: حَقًّا عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا، قَالَ: لَأَ، ذَاكَ إِيَّانَا إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

و شاء گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض

کردم: قربانت گردم! «اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید» یعنی چه؟ فرمودند: مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش شوندگان، عرض کردم: شما پرسش شونده و ما پرسش کننده ایم؟ فرمودند: آری! عرض کردم، بر ماست که از شما پرسیم؟ فرمودند: آری! عرض کردم: بر شماست که بما پاسخ دهید؟ فرمودند: نه، اختیار با ماست، اگر خواستیم پاسخ دهیم و اگر نخواستیم پاسخ ندهیم، مگر نمی شنوی قول خدای تبارک و تعالی را: «اینست بخشش

۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، فَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الذِّكْرُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ: الْمَسْئُولُونَ وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ.

ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) درباره (آیه ی ۴۴ سوره ی زخرف) فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر است و اهل بیتش علیهم السلام پرسش شوندگان و اهل ذکر باشند.

۵- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ حَمَّادِ بْنِ رَبِيعٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قَالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

فضیل از امام صادق (علیه السلام) درباره همین آیه روایت کرده که حضرت فرمودند: همانا مراد از ذکر قرآن است و ما هستیم قوم او و ما هستیم پرسش شوندگان.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الْوَرْدُ أَخُو الْكُمَيْتِ، فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! اخْتَرْتُ لَكَ سَبْعِينَ مَسْأَلَةً مَا تَحْضُرُنِي مِنْهَا مَسْأَلَةٌ وَاحِدَةٌ؟ قَالَ: وَ لَا وَاحِدَةٌ يَا وَرْدُ! قَالَ: بَلَى، قَدْ حَضَرَ نِي مِنْهَا وَاحِدَةٌ، قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ، قَالَ قُلْتُ: عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ، قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا، قَالَ: ذَاكَ إِلَيْنَا.

ابو بکر خضرمی گوید: خدمت امام باقر (علیه السلام) شرفیاب بودم که ورد برادر کمیت (که از شعراء معروف عرب و مداح اهل بیت است) وارد شد و عرض کرد: خدا مرا

قربانت کند! هفتاد سؤال حاضر کرده بودم که از شما بپرسم و اکنون یکی از آنها را هم به خاطر ندارم.

حضرت فرمودند: ای ورد! یکی را هم به خاطر نداری؟! عرض کرد: چرا یکی از آنها به خاطر آمد، فرمودند: آن چیست؟ عرض کرد، قول خدای تبارک و تعالی: «اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» ایشان کیانند؟ فرمودند: ما هستیم، عرض کرد: بر ماست که از شما بپرسیم؟ فرمودند: آری! عرض کردم: بر شماست که به ما جواب گوئید؟ فرمودند: اختیار با ماست.

۷- مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ، نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

محمد بن مسلم به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: همشهریان ما گمان کنند، قول خدای عز و جل: «اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» اهل ذکر یهود و نصاری هستند، فرمودند: اگر چنین باشد، آنها شما را به دین خود دعوت کنند!!! سپس با دست به سینه شان اشاره کردند و فرمودند: ما هستیم اهل ذکر و ما هستیم سؤال شوندگان.

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) عَلَى الْأَيْمَةِ مِنَ الْفُرُصِ مَا لَيْسَ عَلَى شَيْعَتِهِمْ وَعَلَى شَيْعَتِنَا مَا لَيْسَ عَلَيْنَا أَمْرَهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْأَلُونَا، قَالَ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، فَأَمْرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونَا وَ لَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ إِنْ شِئْنَا

حضرت امام رضا(علیه السلام) از علی بن الحسین(علیه السلام) نقل می فرمایند: بر امامان چیزی واجبست که بر شیعیانشان واجب نیست و بر شیعیان ماست چیزی که بر ما نیست، (و آن امور دین خود را از ما پرسیدن است) خدای عزّ و جلّ ایشان را امر فرموده که از ما پرسند زیرا فرموده است: «اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید» به ایشان فرمان داده که از ما پرسند ولی پاسخ بر ما لازم نیست، اگر بخواهیم پاسخ دهیم و اگر بخواهیم باز ایستیم.

۹- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كِتَابًا فَكَانَ فِي بَعْضِ مَا كَتَبْتُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَيَمْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْأَلَةُ وَ لَمْ يُفْرَضْ عَلَيْكُمْ الْجَوَابُ، قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (۱).

محمد بن ابی نصر گوید: به امام رضا(علیه السلام) نامه ای نوشتم: که قسمتی از آن این بود خدای عزّ و جلّ می فرماید: «اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید» و نیز فرموده است: «مؤمنین همگی نتوانند سفر کنند، پس چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نکنند، تا در امر دین دانش آموزند و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند: شاید آنها بترسند» بنابراین بر مردم پرسش واجب گشته و بر شما پاسخ

ص: ۳۲۲



واجب نیست، امام (علیه السلام) مرقوم فرمودند: خدای تبارک و تعالی می فرماید: «اگر از تو نپذیرفتند، بدان که فقط از هوسهای خود پیروی می کنند، گمراه تر از کسی که پیروی هوس خود کند کیست؟» (۱)

## نفی مطلق

همانطور که ملاحظه می کنید در حدیث (وشاء) و (ابی بکر الحضرمی) (۲) مصداق «اهل الذکر» اهل بیت: هستند و وظیفه ی مردم نسبت به آنان معلوم شده است و در حدیث محمد بن مسلم، امام باقر (علیه السلام) به صراحت این نظریه که اهل الذکر علمای یهود و نصاری هستند را ردّ می فرمایند.

با توجه به اینکه جناب شیخ انصاری (قدس سره) به احادیث مذکوره نظر دارد آیا می توانیم بگوئیم ایشان به سیاق و قول منسوب به ابن عباس در مورد اهل الذکر قائل می باشند؟

قابل تذکر است که سیاق آیه در سوره ی نحل آیه ۴۳، با روایات موافقت دارد، و در صورتی هم که موافقت نداشت، مگر سیاق می تواند در برابر روایات قدرتی داشته باشد؟ و مگر قول منسوب به ابن عباس، می تواند قول معصوم را ردّ کند و روایاتی که، هم اثبات مطلوب در آن وجود دارد (یعنی اهل الذکر را اهل البیت: می داند) و هم نفی ما عداه (یعنی می گوید نصاری و یهود مصداق اهل الذکر نیستند)، را کنار بزند.

ص: ۳۲۳

---

۱- اصول کافی، (ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی)، ج ۱، ص ۳۰۷ - ۳۰۳

۲- و البته احادیث معتبره ی دیگر ...

## نظریه ی ابن عباس پیرامون آیه سؤال

ما در مورد سیاق آیه (سؤال) بعداً سخن می گوئیم، ولی در مورد قول ابن عباس که مجمع البیان نقل می کند: و ثانيهما ان المراد باهل الذکر، اهل الكتاب - عن ابن عباس و مجاهد - ای فسلوا اهل التوراه و الانجیل، (۱) باید بگوئیم که علامه مجلسی (قدس سره) در بحار الانوار می فرماید:

قال العلامة (قدس سره) فی کتاب كشف الحق روى الحافظ محمّد بن موسى الشيرازي من علماء الجمهور و استخراجه من التفاسير الاثني عشر عن ابن عباس فی قوله تعالى: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، قال هو محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين: و هم اهل الذکر و العلم و العقل و البیان، و هم اهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه و الله ما سمى المؤمن مؤمناً إلا كرامه لامير المؤمنين (عليه السلام). (۲)

علامه حلی در کتاب كشف الحق گفته است که حافظ محمّد بن موسی شیرازی که از علمای اهل سنت است روایت کرده و استخراج نموده از تفاسیر دوازده گانه از ابن عباس درباره آیه ی: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، که اهل ذکر محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین: هستند که اینها اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و اهل بیت نبوت و پایگاه رسالت و محل آمد و رفت ملائکه اند، بخدا قسم! مؤمن را مؤمن نام نداده اند مگر بواسطه احترام امیر المؤمنین (علیه السلام).

## توجه بیشتر

پس اولاً ابن عباس طرفدار تفسیر «اهل الذکر» به اهل کتاب نیست، ثانیاً مگر

ص: ۳۲۴

۱- - مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۸.

۲- - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۶، ح ۵۴؛ نهج الحق و كشف الصدق (علامه ی حلی)، ص ۲۱۰؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۴-

ابن عباس امام معصوم است که ردّ قولش کفرآور باشد.

به هر حال ابن عباس تا زمانی در بین محققین و علمای شیعه نظراتش محترم شمرده می شود که وفق مراد قرآن و عترت: سخن بگوید و آب به آسیاب یهود و ایادی آنان نریزد.

و دیدیم در قول ابن عباس که «اهل الذکر»، اهل بیت: هستند، با روایات معصومین: موافقت دارد، پس این نظر قابل قبول است.

اما مثلاً پیرامون آیه «من عنده علم الكتاب»، آیه برتری دانش و بزرگی بصیرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که مرجعیت علمی و معنوی آنحضرت را الی الابد اعلام می دارد، قول ابن عباس برای علمای شیعه و محققین ارزشی ندارد.

مجمع البیان می گوید:

«و الثانی: إن المراد به مؤمنوا أهل الكتاب، منهم عبد الله بن سلام و سلمان الفارسی و تمیم الداری، عن ابن عباس و قتاده و مجاهد...»<sup>(۱)</sup>

ابن عباس و قتاده و مجاهد و جبائی گویند: مقصود (از: من عنده علم الكتاب) مؤمنان اهل کتاب، از قبیل عبد الله سلام و سلمان فارسی و تمیم داری است.

به هر حال جوّ سیاسی حکومت خلفاء و ایادی یهود، ممکن است ابن عباس را بدین مطلب غیر منطقی وا داشته و یا دستگاه دروغ پردازی کعب الاحبار<sup>(۲)</sup> (وزیر فرهنگ سقیفه نشینان) ممکن است این دروغ را به نام ابن عباس منتشر نموده

ص: ۳۲۵

---

۱- - مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۱.

۲- - سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۵۴، ترجمه ی کعب الاحبار یهودی، را نگاه کنید او از معتمدین عامّه است.

باشند.

کما این که فقیه عظیم الشأن مرحوم آیه الله سید علی بهبهانی (قدس سره) این مطلب را ردّ می کنند که ابن عباس گفته: «من عنده علم الكتاب» مؤمنین اهل کتاب می باشند.

«... و الی ما بیناه ینظر ما روی عن ابن عباس انه قال: «لا والله ما هو الا علی ابن ابی طالب، لقد کان عالماً بالتفسیر و التأویل و الناسخ و المنسوخ و الحلال و الحرام» یعنی آنه لم یمكن فی امته من ینكون عالماً بجمیعہ الا علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، فلا یحتمل نزولها فی شأن غیره» (۱).

چنان که روایت ابن عباس ناظر به این معنی است، عبد الله بن عباس گفت: نه به خدا! «دارنده ی علم کتاب» کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیست. علی (علیه السلام) عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بود.

منظور ابن عباس این است که در امت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبود که دارنده ی تمام علوم کتاب و قرآن مجید باشد، از این رو احتمال نمی رود که آیه شریفه درباره دیگری نازل شده باشد.

### نظریه ی علامه مجلسی (قدس سره) در مورد آیه سؤال

ایشان در کتاب شریف بحارالانوار باب بزرگی باز فرموده، و با بیش از ۶۰ حدیث بیان می دارند «اهل الذکر»، اهل بیت: و المسئولون می باشند.

این بزرگمرد از تفسیر آیه شریفه «فاسئلوا اهل الذکر» آغاز سخن فرموده:

ص: ۳۲۶

«قيل المراد بأهل الذكر أهل العلم و قيل أهل الكتاب و ستعلم من الأخبار المستفيضه أنهم الأئمه: لوجهين الأول أنهم أهل علم القرآن لقوله تعالى بعد تلك الآية في سورة النحل: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».

و الثاني أنهم أهل الرسول و قد سماه الله ذكرا في قوله: ذِكْرًا رَسُولًا و هذا مما روته العامه أيضا.

رَوَى الشَّهْرَسْتَانِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ الْمُسَمَّى بِمَفَاتِيحِ الْأَسْرَارِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ فَقَالَ مَنْ عِنْدَنَا يَقُولُونَ قَوْلَهُ تَعَالَى «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» إِنَّ الذِّكْرَ هُوَ التَّوْرَةُ وَ أَهْلُ الذِّكْرِ هُمْ عُلَمَاءُ الْيَهُودِ فَقَالَ (عليه السلام): وَ اللَّهُ إِذَا يَدْعُونَنَا إِلَى دِينِهِمْ بَلْ نَحْنُ وَ اللَّهُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَدِّ الْمَسْأَلَةِ إِلَيْنَا...» (١)

بعضی گفته اند منظور از اهل ذکر، اهل علم است. بعضی اهل کتاب گفته اند، ولی بزودی ثابت می شود از اخبار بسیار زیادی که اهل ذکر، ائمه هستند. به دو دلیل:

الف) ائمه اهل علم قرآن هستند چون خداوند بعد از آن آیه در سوره نحل می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».

ب) ائمه اهل رسولند که خداوند آنها را ذکر نامیده در این آیه ذکراً رسولاً.

این مطلب را اهل سنت نیز نقل کرده اند.

شهرستانی در تفسیر خود بنام مفاتیح الاسرار می نویسد که مردی از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال کرده گفت کسانی در شهر ما هستند می گویند این آیه «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» منظور از ذکر، تورات است و اهل

ص: ۳۲۷

ذکر علمای یهودند.

حضرت صادق(علیه السلام) فرمودند: پس در این صورت به خداوند قسم که آنها ما را به دین خود دعوت می نمایند.

بخدا سوگند ما اهل ذکر هستیم که دستور داده از ما پرسند.

جالب این است که ایشان از تفسیر شهرستانی (مفاتیح الاسرار)(۱) از امام صادق(علیه السلام) نقل می کند که کسی به امام عرض کرد:

عده ای می گویند که در آیه شریفه سؤال (الذکر) تورات است و اهل ذکر علمای یهودند.

حضرت صادق(علیه السلام) فرمودند: «وَاللَّهِ إِذَا يَدْعُونَنَا إِلَى دِينِهِمْ»، یعنی در این هنگام آنها ما را به دین خود دعوت می کنند، اگر از آنها سؤال کنیم آنها ما را از صراط مستقیم باز می دارند و به صراط مغضوب علیهم می خوانند.(۲)

این نقل با روایت صحیحه ی محمد بن مسلم از امام باقر(علیه السلام)، از نظر مضمون نزدیک است و خبر از مکر شیطانی و سیاست پلید اهل کتاب خاصه یهود می دهد.

### طرح شیطانی

بینید نقش ائمه: در پاسداری از معارف قرآن و افشاگری علیه یهود و نصاری، چه زیبا در این روایات، ترسیم شده است.

ص: ۳۲۸

---

۱- - تفسیر الشهرستانی المسمى مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار، ج ۱، ص ۴۸.

۲- - اهل تحقیق بدانند که مرحوم علامه مجلسی ۱ با عبارت «قیل»، تفسیر اهل الذکر را به اهل کتاب، بازگو می فرمایند، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ائمه: نماینده ی علم و بصیرت خداوند متعال اند، آنان ساده لوح و بدون سیاست الهیه نیستند که فریب یهود را بخورند و آنها را مسئول مسلمین بخوانند.

به هر حال یهود برای اینکه تبلیغاتش مؤثر واقع شود، خود را «اهل الذکر» خوانده و با این فریب می خواسته مرجع علمی مسلمین گردد.

فکر نکنید این قوم عنود از این طرح شیطانی، بهره ای نبرده اند، ورود اسرائیلیات و تأسیس کارخانه های حدیث سازی در جامعه اهل سنت، و همچنین تقویت فکری منافقین و تغذیه ی فرهنگی ظالمین در حق اهل بیت: به بهانه ی همین تفسیر غلط و خلاف قرآن و سنت، صورت گرفته است.

در عبارت: اذاً يدعوننا الی دینهم، بیشتر تفقه کنید، این فقه فراتر از فقه غسل و وضو و تیمم است، این فقه دشمن شناسی است و باید از آن قدرشناسی شود.

چرا یهود و ایادی آنان بویژه وهابیت علیه مکتب و حوزه های علمیه شیعه تبلیغات سوء می کنند؟ و چرا مکتب ولایت و امامت و شعائر مربوط به آن را محکوم می کنند؟

زیرا مکتب امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام)، و مدرسه ی ولایت و امامت، علیه اینان افشاگری نموده، مردم را به نیرنگ این قوم عنود آگاه می سازند.

### یزعمون

کلمه ی «يقولون» یا «یزعمون» که در روایات مربوط به اهل الذکر آمده است، نشانی از بی پایه گی تفسیر «اهل الذکر» به علمای اهل کتاب دارد، عده ای می گویند

یا عده ای گمان می کنند،(۱) یعنی قول قاطعی نیست که پشتوانه ی قرآنی و حدیثی معتبر، داشته باشد.

### حدیث امام رضا(علیه السلام)

مضمون مذکور و هشدار یاد شده (اذا يدعوننا الى دينهم) در حدیث امام رضا(علیه السلام) نیز آمده است:

فی عیون أخبار الرضا(علیه السلام): فِيمَا بَيَّنَّ الرَّضَا(علیه السلام) عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ فَضْلِ الْعِزَّةِ الطَّاهِرَةِ (الی أَنْ قَالَ): وَ أَمَّا التَّاسِعَةُ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ: إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ(علیه السلام): سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟ إِذَا يَدْعُونَنَا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ: فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوا يَا أَبَا الْحَسَنِ؟! فَقَالَ(علیه السلام): نَعَمْ، الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذَلِكَ بَيْنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»، فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَهْلُهُ.(۲)

در کتاب عیون اخبار الرضا(علیه السلام) روایت است که حضرت رضا(علیه السلام) در نزد مأمون

ص: ۳۳۰

۱- - مانند آن را در این حدیث می بینید: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام) أَنَّهُ قِيلَ لَهُ زَعَمُوا أَنَّ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: لَا، ذَاكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام). بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۶؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۰۳ در حدیث محمد بن مسلم است که گفتیم به امام باقر(علیه السلام): إِنْ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، قَالَ: إِذَا يَدْعُونَهُمْ إِلَى دِينِهِمْ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صِدْرِهِ، فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۰، ح ۳۰.

۲- - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۳، ح ۲؛ عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۱.



فضائل عترت طاهره: را بیان داشتند تا رسیدند به: و اما آیه نهم، این آیه شریفه است: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، و ما اهل ذکریم اگر نمی دانید از ما سؤال کنید، علماء عرض کردند که: مقصود حقتعالی به اهل ذکر یهود و نصاری است، حضرت فرمودند: سبحان الله! پس در این صورت آنها، ما را به دین خود دعوت می کنند و می گویند که دین ما افضل است از دین اسلام؟

مأمون عرض کرد: آیا شرحی هست نزد شما در این باب که دلالت کند بر خلاف آنچه علماء گفته اند؟ حضرت فرمودند: بلی، مقصود به ذکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و مائیم اهل آن جناب، و بیان این معنی در کتاب خدا است که در سوره ی طلاق می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (۱)، پس ذکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و مائیم اهل او.

باید از کسانی که برای قول مثلاً ابن عباس احترام قائلند و می گویند: تفسیر اهل الذکر به اهل کتاب نظر ابن عباس است، پرسید: برای چه امام رضا (علیه السلام) حتی در یک مورد هم (یعنی مورد اول صدر اسلام) تفسیر مذکور را قبول نفرمودند؟

مگر برای حضرت مانعی وجود داشت که بفرمایند، این تفسیر (یعنی تفسیر اهل الذکر، به اهل کتاب) برای پاسخگویی به مشرکین در صدر اسلام بوده، ولی دیگر تفسیر مذکور زمانش گذشته است، و حالا اهل الذکر ما هستیم؟!

واقعاً تعجب دارد که بعضی به توهم اینکه ابن عباس این نظریه را داده است، مقابل اقوال معصومین: می ایستند، و ما در گذشته گفتیم که اصلاً ابن عباس قائل

ص: ۳۳۱

به قول مذکور نبوده است.

## لعن و تکذیب

«فی بصائر الدرجات، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَيْفَوَانَ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، قَالَ: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ؛ فَذَكَرْنَا لَهُ حَدِيثَ الْكَلْبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: هِيَ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: فَلَعْنَهُ وَكَذَّبَهُ» (۱).

در کتاب بصائر الدرجات، معلى بن خنيس از حضرت صادق (عليه السلام) در مورد آیه ی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، روایت کرده که حضرت فرمودند: اهل ذکر آل محمد هستند، ما گفتار کلبی را به عرض امام (عليه السلام) رساندیم که او می گوید اهل ذکر، اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری هستند، امام (عليه السلام) او را لعنت نموده تکذیبش کردند.

## سؤال از جهال

فی بصائر الدرجات، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَعَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ؛ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ، وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجَهَّالِ، وَ سَمَّى اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲).

باز در کتاب بصائر الدرجات، عبد الحمید از حضرت صادق (عليه السلام) درباره آیه ی:

ص: ۳۳۲

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۰، ح ۲۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱، ح ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۱، ح ۳۲؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱، ح ۱۹.

«فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، روایت کرده که حضرت فرمودند: کتاب خدا ذکر است و اهل آن آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که خدا دستور داده از آنها سؤال کنند، و به آنها دستور نداده از جهال سؤال نمایند، خداوند قرآن را ذکر نامیده، فرمود: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱).

در این حدیث سیاق آیه (سؤال) که درباره قرآن است نشان داده شده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲).

نحن المسؤلون

محمد بن مسلم از بعضی که گمان می کنند مصداق اهل الذکر یهود و نصاری هستند خبر می دهد، امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

إِذَا يَدْعُونَهُمْ إِلَى دِينِهِمْ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (۳)

### نفی جمیع موارد

بعضی گفته اند که یهود و نصاری فقط در مورد شبهه نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (که چرا بشر است) پاسخگو و مسئول می باشند. یعنی آیه در یک مورد هم که شده درباره سؤال از اهل کتاب است.

ص: ۳۳۳

۱- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

۲- - و این هم نکته ای است که از مکتب امام صادق (علیه السلام) استفاده می کنیم، که ذکر یعنی قرآن بر قلب مطهر رسول الله ۶ فرود آمد تا قانونی را که برای مردم نازل شده، تبیین فرماید، قرآن بدون مبین یعنی قانون بدون شارح و مفصل، خواه قانون و حکم عقیدتی و خواه عملی و اخلاقی. (کتاب طب، به شرح و تبیین طیب نیازمند است).

۳- - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۰، ح ۳۰.

پاسخ این است که:

این چه اصراری است که بعضی به خرج می دهند، راستی علت این اصرار چیست؟

این مطلب که باید برای پاسخ شبهه مذکور مردم نزد یهود و نصاری برونند و از آنان سؤال کنند هیچ دلیل معتبری ندارد، نه قرآن این مطلب را فرموده و نه در روایات این چنین مطلبی نقل شده، به اضافه روایات فقط نمی گویند اهل بیت: مصداق اهل الذکر هستند، بلکه به طور مطلق می گویند یهود و نصاری مصداق اهل الذکر نیستند.

آیا سزاوار نیست، اهل تفقه پیرامون این روایات دقت بیشتری داشته باشند، آیا تفقه در این روایات مصداق تفقه در دین محسوب نمی شود.

### روح برتری جوئی یهود

گفتیم قرآن از دروغ پردازی، تحریف و کتمان حقائق یهود پرده برداشته است، بر همین منهج روایات اهل بیت: از روح برتری جوئی و مبارزه ی فرهنگی آنان خبر داده، و مسلمین را از فریب و مکرشان بر حذر می دارد.

در گذشته نیز نقل کردیم که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَهْدُوكُمْ وَ قَدْ اضَلُّوا أَنْفُسَهُمْ».(۱)

و مهم این است که این حدیث از اهل سنت نقل شده، همان هائی که یهود را به بهانه های مختلف از جمله آیه سؤال به جامعه اسلامی راه دادند.

ص: ۳۳۴

---

۱- - الصحیح من سیره النبی ۶، ج ۱، ص ۱۱۱، از کتب عامه، از جمله: المصنّف للصنعانی، ج ۱۰، ص ۳۱۲.

## حدیث شریف منزلت

حدیث شریف منزلت این است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (۱).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ای علی! مقام و منزلت تو نسبت به من، همچون مقام و منزلت هارون است نسبت به موسی (علیه السلام)، جز اینکه پس از من پیغمبری نیست.

این حدیث شریف اضافه بر اینکه مقام و منزلت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگو می کند، نشان دهنده ی تکرار تاریخ جنایات یهود علیه رسالت و وصایت است.

چگونه گوساله پرستان بنی اسرائیل با تبلیغات فکری علیه حضرت موسی و وصی او حضرت هارون (علیهما السلام) قیام کرده، وصی پیامبرشان را به استضعاف کشاندند، (۲) همین جریان یعنی مبارزه ی تبلیغاتی از طرف این گروه عنود برای هدم اسلام و براندازی نظام رسالت و امامت تکرار شده است.

## طراح شبهات خود یهود است

ص: ۳۳۵

- 
- ۱- الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۰؛ الأمالی (للطوسی)، ص ۲۵۳، مجلس ۹، ح ۴۴؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۸۷، ح ۴۲۰.
  - ۲- اشاره به آیه ی شریفه ی «قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَعْقَمِ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۰، ابن قتیبه صاحب کتاب الامامه و السياسه گفته است: این آیه ی شریفه را امیرالمؤمنین هنگامی که از آن حضرت، برای ابوبکر، بیعت خواستند و عمر ایشان را تهدید به قتل نمود، قرائت فرمودند. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۳۱.

به بحث پیرامون آیه شریفه «سؤال» ادامه می دهیم:

یکی از کارهایی که یهود در جهت مبارزه ی فرهنگی علیه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بدان متوسل شده، مسئله ی بهانه تراشی و سؤالهای بیجا و درخواست های بی مورد و دور از عقل است.

این قوم عنود همانطور که در جنگ تسلیماتی علیه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) محرک مشرکین حجاز بودند، در مبارزه ی فرهنگی و بهانه تراشی های تبلیغاتی نیز دست به تحریکات می زدند و جبهه ی شرک را تقویت می کردند.

قرآن می فرماید:

«يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ...»(۱).

به هر حال از سابقه ی تنفر بار یهود در ضدیت با انبیاء، خاصه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و از پیوستن آنان به مشرکین حجاز که در تاریخ مسطور است، آشکار می گردد که طرح این شبهه که پیام آور باید فرشته باشد، غذا نخورد و یا عمر جاودان داشته باشد، از طرف یهود بوده است.

پس توقع اینکه طراح شبهه که از روی عناد طرح شبهه کرده خود پاسخگوی شبهه باشد، و به نفع پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سخن بگوید، توقع بیجا و انتظاری بی مورد است.

ص: ۳۳۶

حتی اگر کسی طراح شبهه را مشرکین حجاز بداند. (۱) باز بر اساس حقد و حسدی که در یهود وجود داشته توقع مذکور توقعی بی اساس و بی جا محسوب می گردد.

## گروه ضالّ و مضل

تفقه در آیات مربوط به یهود به ما می گوید که این قوم ضالّ و مضل همواره به عناد خود باقی و در برابر حق تسلیم نبوده اند. یهود در طول قرون و اعصار، نه فقط خود در ضلالت و گمراهی بوده بلکه دیگران را نیز به گمراهی و انحراف کشانده است. برای نمونه ضلالت نصاری که در قرآن کریم با عنوان «الضّالّین» از آنها یاد می شود نیز از گروه «المغضوب علیهم» (۲) یعنی یهود سرچشمه می گیرد.

دلیل دیگر این گفتار، سیاست امروز مسیحیت است که با اهداف صهیونیسم همخوانی و موافقت دارد.

یقیناً مذاهب بی اساس و ساختگی، تسنن و فرزندان آن، تصوّف، وهابیت و گروه هائی که از قرآن و عترت: انحراف دارند باواسطه یا بی واسطه در بدو امر و یا در تکمیل و رشد به یهود مربوط می شوند، داستان مستر همفر و تأسیس وهابیت و قصه کینیاز دالگورکی و تأسیس باییت و بهائیت و جریان ماسینیون فرانسوی و ترویج عرفان و تصوّف، گویای این مطلب است.

ص: ۳۳۷

- ۱- شاید بگویند: سوره های نحل و انبیاء مکی اند و یهود آنجا نبوده که طرح سؤال کنند، اولاً: برای پاسخ هم، یهود مکه نبودند، ثانیاً: مگر مکه و مدینه چه قدر فاصله دارد که بتوانیم ارتباط مشرکین و یهود را در اوج مبارزه با اسلام منکر شویم!!!
- ۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

مهم این است که بعضی از این طوائف با عنوان دینی و حوزوی به میدان عقائد اسلامی می آیند، یعنی در واقع از عناوین حوزه های علمیّه سوء استفاده کرده، نفوذ در مراکز تفقه و تحقیقات شیعه می نمایند.

یکی از موثّقین سادات اصفهان می فرمود:

آیه الله زند کرمانی (قدس سره)، محمّد جواد غروی که سالها علیه اعتقادات شیعه و شعائر، تبلیغ می کرد را مأمور و هایت می دانست، و علناً این مطلب را در جلسه ای که در منزل ما تشکیل گردید، در مقابل خود او بازگو فرمود.

یکی از بزرگان علم و سیادت می فرمود:

ابوالفضل برقی مبلغ افکار و هایت برای اینکه تأییدی از حوزه علمیّه نجف اشرف داشته باشد، نزد یکی از مراجع گذشته ی نجف اشرف آمد و درخواست نمود ایشان بر کتاب او تقریظ بنویسند، ولی آن مرجع بیدار وقتی متوجه انحراف کتاب او از مسیر ولایت و امامت گردید، از نوشتن تقریظ خودداری فرمود.

سوء استفاده ی این گروه یعنی و هایت از حوزه و نام و نشان روحانیت، انسان را به یاد سوء استفاده ی صوفیه از عناوین حوزوی و نام بعضی از علماء می اندازد.

همانطور که غروی و برقی با لقب «حجه الاسلام» و «علامه» به میدان مبارزه با علم امام و عصمت معصوم شتافتند و علیه شعائر مذهبی قیام نمودند، آخوندهای صوفی هم از القاب، علامه، آیه الله و عارف سوء استفاده نموده، مروج افکار ابن عربی و همراهان او شدند. از دیگر خیانت های این طایفه اینست که، چون شخصیت برازنده علمی ندارند، به سرقت شخصیت ها می پردازند و یا شخصیت تراشی می کنند. مثلاً علامه عظیم الشان سید بحرالعلوم (قدس سره) را طرفدار این روش شیطانی

معرفی می کنند، و یا قطب الدین نیریزی مبلغ صوفیه ذهبیه را عالم کامل می خوانند، در حالیکه نه علامه سید بحرالعلوم (قدس سره) تصدیق



صوفیه نموده و نه ملاقطب الدین از کمال و نورانیت بهره ای داشته است.

صوفیه مشترکاتی با وهابیت دارند، یکی از آن مشترکات این است که همگی می خواهند برای توحید بمیرند، بیچاره ها به شرط توحید یعنی مودت به قطب واقعی عالم حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بی توجهند و در برابر ایشان قطب می تراشند، ولی خود را عاشق و تشنه توحید جلوه می دهند.

چاپ و نشر این همه کتب به اصطلاح عرفانی که باطناً مروج تصوف است بی شباهت به چاپ و نشر کتب به اصطلاح توحیدی وهابیت نمی باشد. و این انحراف از قرآن و عترت: بازگو کننده ی این معناست که در حوزه تفقه،

تلاشی مطلوب در مرادشناسی که همان امام شناسی است صورت نگرفته است.

اگر حوزوی امام زمانش را خوب می شناخت دیگر به دنبال حزب گرائی تصوف نمی رفت و به مداحی معصوم علیشاه و اقطاب دیگر نمی پرداخت.

و گفتیم که این عوامل ایجاد تفرقه در حوزه و حزب گرائی در دانشگاه و جامعه بازگشت به نقشه ها و پروتکل های یهود دارد.

باید بدانیم بعضی از گروه ها از عنوان دانشگاه سوء استفاده کرده، با نام روشنفکری و دانشگاهی علیه ولایت و امامت مبارزه می کنند، اینان با مستشرقین و غربیون مأمور یهود، غالباً در ارتباط هستند و به وظیفه و تعهد در برابر غرب که ولی نعمتشان حساب می شود، عمل می نمایند.

### **نکوداشت صوفیه**

اخیراً در اصفهان مجلس نکوداشتی برای محمد بیدآبادی سر پا کرده بودند، در اثری که از این نکوداشت به چاپ رسیده، ترویج تصوف به ویژه صوفیه ی ذهبیه، به

در این اثر بر خلاف آنچه از محمد بیدآبادی نقل شده که:

در بیان معنای «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>(۱)</sup>، انظر علمک عمّن تأخذه، از اهل خرّقه، سلسله و پیروان جعلیات، مدح و ستایش شده است.

بر اهل تحقیق و مطالعه پوشیده نیست که روایات ذم صوفیه که از اهل بیت عصمت و طهارت: منقول است، شامل حال همه صوفیه از جمله ذهبیه می شود، و اگر مطالب اثر یاد شده در صوفی بودن محمد بیدآبادی را قبول کنیم، باید معتقد شویم که همه صوفیه از جمله محمد بیدآبادی بر خلاف آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» قدم برداشته و دانسته و یا نادانسته، کسب علم از غیر عالم ربانی نموده و مدال افتخار متعلّم علی سبیل النجاه، را از دست داده اند.

در اثر یاد شده، حتی مرحوم علامه ملا محمد تقی مجلسی (قدس سره) هم مبلغ صوفیه ی ذهبیه معرفی شده است، در حالی که فرزند عالیقدر ایشان، علامه ملا محمد باقر مجلسی (قدس سره) به این تهمت بزرگ پاسخ فرموده است.<sup>(۲)</sup>

در اثر یاد شده از تشویق السالکین، که اصلاً معلوم نیست از مرحوم علامه ملا محمد تقی مجلسی (قدس سره) باشد، نقل می کند<sup>(۳)</sup> که:

ص: ۳۴۰

---

۱- - سوره عبس (۸۰)، آیه ۲۴.

۲- - اعتقادات علامه مجلسی ۱، ص ۶۴.

۳- - رک: فصلنامه ی نور الصادق (علیه السلام)، شماره ی ۷، فقیه عظیم الشان آیه الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه)، با ادله ای استوار نسبت کتاب مذکور را به مرحوم علامه ملا محمد تقی (مجلسی اول) ردّ می فرمایند، از جمله اینکه این کتاب مشتمل بر مطالبی است که به اجماع اعظام علما و محدثین شیعه و اسلام شناسان و متخصصان اصول و مبانی مذهب تشیع، مانند فرزند عالیقدر ایشان، ... آن مطالب، مردود و باطل است... (در اینجا از مجله ی مفید نورالصادق (علیه السلام) قدردانی می کنیم و برای فقیه عظیم الشان مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی ۱ از خدای متعال علو درجات مسئلت می نمایم).

اقرّب طرق به معرفت الهی، طریقه ی حقّه ی رضویّه ی ذهبیّه ی معروفیّه ی مرتضوی است که طریق تصوّف و حقیقتش نیز خوانند و آن عبارت است از تحصیل قرب معرفت رب العالمین به طریق زهد و ریاضت و ... (۱).

عبارات ذکر شده نمی تواند از عالمی وارسته و عظیم الشان همچون مرحوم علامه ملا محمّد تقی مجلسی (قدس سره) باشد، اینگونه عبارات از قلم کسانی صادر می شود که با مکتب اهل بیت: که اصل و ریشه ی معرفت، زهد و اسباب کمالند، نا آشنایند و به «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ» و ...، توجه ندارند.

سؤال اینست که چگونه مرحوم علامه ملا محمّد تقی مجلسی (قدس سره)، روایات ذم صوفیه که مطلق است و مربوط به گروه خاصی نیست را، ندیده اند و با چشم پوشی از انحرافات صوفیه، به یاری این طایفه ی منحرف پرداخته اند؟

پاسخ را از علامه عظیم الشان مرحوم آقا محمّد علی فرزند علامه عظیم الشان و مجاهد بزرگ مرحوم وحید بهبهانی (قدس سره) بشنوید:

... محقق ماهر آخوند ملا محمّد باقر مجلسی (قدس سره) در آخر کتاب عقائدش به این مضمون فرموده:

که بپرهیز از این که گمان بد کنی در حق والد علامه، یعنی آخوند ملا محمّد تقی

ص: ۳۴۱

مجلسی (قدس سره)، این که او از جمله ی صوفیه بوده یا این که اعتقاد به خوبی به مسالک و مذاهب ایشان داشته است حاشا که چنین باشد و چگونه چنین می بود و حال آن که او آشناترین اهل عصر خود بود به اخبار اهل بیت: (۱)

### بازگشت به بحث سؤال

آیا آیه شریفه «فستلوا اهل الذکر» دستور رجوع به عالم خبیر و آگاه است؟

پاسخ این است که انسان عاقل می داند که در هر کاری باید به اهلش رجوع کند، یعنی رجوع به عالم خبیر و آگاه دستور عقل است و انسان به تنهایی به این مسئله واقف می باشد.

چیزی که هست انسان، در شناخت مصداق عالم و آگاه، به کمک نیازمند است.

به تعبیر دیگر انسان می داند باید در دین شناسی و معرفت الله رجوع به عالم خبیر و آگاه بی بدیل بنماید، ولی نمی داند آن عالم آگاه کیست؟

پس آیه شریفه سؤال به مطلوب انسان توجه کرده و افراد خبیر و آگاه به معارف الهیه را معرفی می نماید.

آیه شریفه سؤال پاسخ انسان طالب را می دهد که خبیر در دین، معلم قرآن و شارح برهان فقط اهل بیت: هستند.

### قاعده ی عقلانی

بعضی از اصولیین در مورد آیه شریفه (سؤال) گفته اند:

این آیه مبارکه از یک قاعده ی عقلانی حاکی است و آن اینکه، جاهل باید به

ص: ۳۴۲

عالم مراجعه کند، آیه در حقیقت از یک فطرت عقلائی و برنامه‌ی عقلائی حاکی است و آن اینکه جاهلان باید از عالمان بپرسند، حتی این آیه در مقام بیان حکم مولوی نیست بلکه حکم ارشادی است، به این معنا که حتی اگر قرآن این را نمی‌گفت، عقل ما این را می‌گفت که جاهل باید از عالم بپرسد. (۱)

با دقت در آیات و روایاتی که هدف این آیه شریفه را بازگو می‌کند، مطلب یاد شده قابل قبول نمی‌باشد.

یعنی آیه شریفه در لزوم رجوع به عالم خبیر سخن نمی‌گوید، بلکه هدف آیه معرفتی عالم خبیری است که عقل رجوع به او را لازم می‌داند و از معارف الهیه، خداشناسی، پیامبرشناسی، احکام، اخلاق و تزکیه با خبر و اهل ذکر است.

در واقع عاقلِ سلیم النفس با دو بال، به سمت اهل بیت: حرکت می‌کند:

۱- بال عقل، که لزوم رجوع به عالم خبیر را یادآور است.

۲- بال وحی، که عالم خبیر، شاهد حقیقت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و شارح منهج قویم آن حضرت را معرفی می‌کند.

اگر قول یاد شده که آیه حاکی از یک قاعده‌ی عقلائی است، و آن لزوم مراجعه‌ی جاهل به عالم است، را قبول کنیم، آن وقت در تعیین مصداق «اهل الذکر» متحیر می‌شویم و عاقبت از فکر خودمان بهره گرفته، بر خلاف آیات و روایات، برای علمای یهود و نصاری جایگاهی در کنار اهل بیت: در نظر می‌گیریم.

حتی آیه شریفه در پاسخ به انسان عاقل که به دنبال یک پشتوانه‌ی قوی و

ص: ۳۴۳

---

۱- - مباحث حجج و امارات، سید اسحاق حسنی، فارسی، ص ۲۸۹، درس آیه الله سبحانی.

استوار، از نظر علم و آگاهی در اصول و فروع و مجموع معارف الهیه می گردد، عالمی که خطاپذیر است و ممکن است اشتباه کند را معرفی نمی کند، و این مطلب از «ان کنتم لا تعلمون» استفاده می شود.

عالم مذکور در تفسیر آیه شریفه (سؤال) می گویند:

آیه سؤال در دو جای قرآن با کمی تفاوت آمده است:

۱- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)

۲- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» (۲).

آیه اول و دوم مجمل است، ولی آیه سوم که آیه هشتم سوره ی انبیاء می باشد، اجمال هر دو آیه را برطرف می کند. معلوم می شود که مشرکین عرب بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایراد می کردند و می گفتند که شما چگونه پیغمبری هستید که اولاً شما مانند ما غذا می خورید و حال اینکه کسی که رسول خداست، مقامش بالاتر از این است که غذا بخورد، آنها اکل طعام را زبینه ی رسول نمی دانستند، و لذا می گفتند که رسول باید ملک باشد و تو ملک نیستی به دلیل اینکه غذا می خوری.

قرآن در جواب اینها می فرماید که بروید و از اهل ذکر و علمای یهود و

ص: ۳۴۴

---

۱- ۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۳.

۲- - سوره انبیاء (۲۱)، آیات ۷ و ۸.

## بررسی این مطلب

ایشان به آیه هشتم سوره ی انبیاء «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ» توجه نموده می گویند این آیه اجمال دو آیه (آیه سؤال در سوره ی نحل و در سوره ی انبیاء) را برطرف می کند، خوب بود ایشان به آیه ۴۴ سوره ی نحل هم دقت می کردند، این آیه مبین این است که برای مصداق «اهل الذکر» سرگردان نباشید، زیرا (ذکر) قرآن است و در نتیجه «اهل الذکر» اهل بیت: هستند.

قال الله تبارك و تعالى:

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲).

بسیار به جا بود که عالم مذکور، بحار الانوار علامه عظیم الشان مجلسی (قدس سره) را به دقت می دیدند که می فرمایند:

«قيل المراد بأهل الذکر أهل العلم، وقيل أهل الكتاب، و ستعلم من الأخبار المستفیضه أنهم الأئمه: لوجهين: الأول: أنهم أهل علم القرآن، لقوله تعالى بعد تلك الآیه فی سوره النحل: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».

و الثاني: أنهم أهل الرسول و قد سماه الله ذكراً فی قوله: «ذِكْرًا رَسُولًا» و هذا

ص: ۳۴۵

۱- - مباحث حجج و امارات، سید اسحاق حسنی، فارسی، ص ۲۸۸، درس آیه الله سبحانی.

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

گفته شده که منظور از اهل ذکر اهل علم اند، و گفته شده که اهل کتاب اند، ولی به زودی ثابت می شود از اخبار بسیار زیاد که «اهل ذکر»، ائمه هستند به دو دلیل:

۱ ائمه اهل علم قرآن هستند، چون خداوند بعد از آن آیه در سوره ی نحل می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».

۲ ائمه اهل رسول اند که خداوند آنها را ذکر نامیده در این آیه: ذکراً رسولا.

این مطلب را اهل سنت نیز نقل کرده اند. لازم است یادآوری شود که مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) تفسیر اهل ذکر را به اهل علم و اهل کتاب با عبارت (قیل) بیان می دارند ولی در مورد تفسیر اهل ذکر به اهل بیت: می فرمایند: ستعلم من الأخبار المستفیضه أنهم الأئمه: ... ایشان هم به سیاق «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» می پردازند و هم به دلیل قرآنی دیگر و روایات عامه.

## اهل جمود

عالم مذکور باز بیان داشته اند:

اگر احبار و رهبان مصداق «اهل ذکر» هستند، مصداق منحصر نیستند، این مورد را باید از آنها پرسید، یعنی هر چیز را از اهل فنش باید سؤال کرد، اینها از باب مصداق است، اگر احبار و رهبان مراد است، این مصداق منحصر نیست بلکه در آن مورد باید حتماً به احبار و رهبان مراجعه کرد و از آنها سؤال کرد، چون تورات و انجیل در اختیار آنهاست، و اگر در کافی بابی به نام: «اهل ذکر» داریم که مراد

ص: ۳۴۶



ائمه اهل بیت: است، این از باب بیان افضل المصادیق است، و الا مرجع تقلید هم اهل ذکر است، راوی هم که حدیث را از پیغمبر و ائمه: شنیده است، اهل ذکر است و لذا ما نباید در بهره گیری از قرآن این مقدار جامد باشیم.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: القرآن یجری کجری الشمس، قرآن مانند آفتاب بر همه جا می تابد، انحصار اینکه مراد یهود و نصاری است این جمود است، یا بگوئیم که فقط ائمه اهل بیت: مراد است این نیز یک نوع جمود است. (۱)

اهل دقت می دانند که نفی یهود و نصاری از مسئول بودن (در آیه سؤال) یک نظر بدون دلیل نیست که بتوان به آن نسبت جمود داد، بلکه این نظر به دلیل آیات قرآن و روایات نافی ای است که به طور مطلق حتی گمان مسئول بودن آنان را رد می کند.

قرآن برای بی نیاز نمودن مردم از اهل کتاب، «من عنده علم الكتاب» را معرفی نموده و با «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (۲) اهل الذکر را با عنوان مرجع الهی و آسمانی جهان بشریت، ستوده است.

کسانی که بر اساس آیات قرآن و روایات کثیره نفی شریک برای اهل بیت: می کنند، مبتلا به جمود فکری نیستند، جرم اینان چیزی جز این نیست که در برابر روایات، قدرتی برای سیاق آیه مذکوره نمی بینند و با کمک گرفتن از آیات ذم یهود و روایات مربوط به آیه (سؤال)، مصداق اهل الذکر را فقط اهل البیت: می دانند.

ص: ۳۴۷

---

۱- - مباحث حجج و امارات، سید اسحاق حسنی، فارسی، ص ۲۸۹، دروس آیه الله سبحانی.

۲- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴.

مؤمنین گمشده ای به نام حکمت دارند، (۱) بر این اساس به دنبال مبدأ حکمت می گردند و أَيْنَ أَيْنَ گویان (۲) از امام و نام و نشان او سؤال و تفقه می کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه پاسخ این طلب روحی و علمی مؤمنین را داده اند، آنجا که می فرماید:

«فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ» (۳)، آیات ستایشی (و مدحی) قرآن در شأن ائمه اطهار: است، چون که قرآن خود امر کننده ی به تفقه در موضوع ولایت و امامت است، به معرفی صاحب الولایه پرداخته و با نشانه ها و عناوینی برازنده و الهی متفقه را به فقه مقام و شأن امام سوق می دهد.

این نشانه ها با عناوین مختلف مثل:

۱- «الصادقین» (۴)

ص: ۳۴۸

۱- ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۳، ص ۵۹۷.

۲- انسان مؤمن طالب علم و حکمت است و می داند گمشده اش را با یافتن امام می یابد، و به معرفت خداوند به همراهی امام و به ارشاد او می رسد. بر این اساس قال و حالش این این گفتن است، أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءَ الْحُسَيْنِ، صَالِحٌ بَعِيدٌ صَالِحٌ، وَ صَادِقٌ بَعِيدٌ صَادِقٌ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعِيدَ السَّبِيلِ، أَيْنَ الْخَيْرُ بَعْدَ الْخَيْرِ، أَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ، أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ، أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ قَوَاعِدُ الْعِلْمِ، أَيْنَ بَقِيَةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ... مفاتيح الجنان، دعای ندبه.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۴.

۴- سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۹، اللوامع النورانيه او ۱۰۰۰ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)،

ص ۱۴۵.

٢- «شهداء»(١)

٣- «اولى الامر»(٢)

٤- «الاسماء الحسنی»(٣)

٥- «من عنده علم الكتاب»(٤)

٦- «اهل الذكر»(٥)

٧- «اتوا العلم»(٦)

٨- «اهل البيت»(٧)

ص: ٣٤٩

- 
- ١- - سورة بقره (٢)، آیه ١٤٣، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ١٤٢، ایانا دارد.
- ٢- - سورة نساء (٤)، آیه ٥٩، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ٨٧.
- ٣- - سورة اعراف (٧)، آیه ١٨٠، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ١٢٣.
- ٤- - سورة رعد (١٣)، آیه ٤٣، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ١٦٥.
- ٥- - سورة نحل (١٦)، آیه ٤٣؛ سورة انبیاء (٢١)، آیه ٧، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ١٨٢، ص ٣٥٤.
- ٦- - سورة عنکبوت (٢٩)، آیه ٤٩، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ٢٧٨.
- ٧- - سورة احزاب (٣٣)، آیه ٣٣، اللوامع النورائیه او ١٠٠٠ آیه نزلت فی الامام علی (علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ٢٩٤.

در قرآن آمده تا این گم‌شده که از هر گنجی برتر و با ارزش تر است با رنج تفقه در آیات مفسیره و روایات مربوطه برای تشنگان حکمت و شیفتگان ولایت به دست آید و «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»(۲) و «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»(۳) تحقق پیدا کند.

این اسامی که در دفتر الهی برای آل رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) و بستگان بتول(علیها السلام) ثبت گردیده، کتاب تفقه و تابلوی معرفت آموزی در جهت عمل به تکلیف دائمی «لیتفقوها» و دوری از مرگ جاهلیت است.

این اسامی مقدسه و عناوین الهی با هم و متصل به هم اند و در تفسیر یکدیگر البته با کمک روایات به ما یاری می رسانند.

«الراسخون فی العلم»، «فی صدور الذین اتوا العلم» را تفسیر می کند. «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»، «لایمسه الا المطهرون» را بیان می کند، «و انه لذكر لك و لقومك»، «فستلوا اهل الذکر» را شرح می دهد.

هرگز هرگز نباید این اسامی و عناوین مثل «صدیق و فاروق»(۴) به دست دشمنان

ص: ۳۵۰

---

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۷، اللوامع النورانیة او ۱۰۰۰ آیه نزلت فی الامام علی(علیه السلام) (علامه سید هاشم بحرانی)، ص ۵۱.

۲- - سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹.

۳- - سوره جن (۷۲)، آیه ۱۶.

۴- - فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۱۸۹.

مکار و به وسیلهٔ دوستان نادان، سرقت شوند و چراغ راه متفکّهین ولایت و امامت کم نور گردد.

بدیهی است در کنار معصوم، غیر معصوم را نشانیدن و در نشانه های قرآنی اهل بیت: با عبارت، مرحله ی کامل، مصداق شاخص، بدون دلیل، شریک قائل شدن، طالب فقاہت را به تحیّر و سرگردانی می کشاند و می دانیم این خواست استعمار است.

چرا می بینیم عدّه ای از متفکّهین ولایت و امامت، بعد از خواندن مثلاً یک دوره تفسیر قرآن، هنوز در بعضی از شئون ولایت و امامت اهل بیت: مبتدی هستند و یا بعضاً به انکار برمی خیزند؟

پاسخ این است که بعضی از تفاسیر قرآن کریم در موضوع ولایت و امامت از آنچه خود اهل بیت: ذیل آیات الولایه فرموده اند چندان بهره نبرده، مصادیق را تعمیم داده و برای مقامات اهل بیت: شریک قائل شده اند.

آیه «أُمَّةً وَسَطًا»

تفسیر نمونه که نزد محققین نمونه ای از تفسیر است، در مورد آیه شریفه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»<sup>(۱)</sup> بیاناتی دارد که ذیلاً نقل می نمائیم:

«در آیه مورد بحث به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره شده است.

نخست می گوید: همانگونه (که قبله ی شما یک قبله ی میانه است) شما را نیز یک امت میانه قرار دادیم «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا».

ص: ۳۵۱

اُمّتی که از هر نظر در حدّ اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه.

اما چرا قبله ی مسلمانان، قبله ی میانه است، زیرا مسیحیان تقریباً به سمت مشرق می ایستادند به خاطر اینکه بیشتر ملل مسیحی در کشورهای غربی زندگی می کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی که در بیت المقدس بود ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق قبله ی آنان محسوب می شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن به سر می بردند رو به سوی بیت المقدس که برای آنان تقریباً در سمت غرب بود می ایستادند، و به این ترتیب نقطه ی غرب قبله ی آنان بود.

اما «کعبه» که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت یک خط میانه محسوب می شد.

در حقیقت تمام این مطالب را می توان از جمله ی «و كذلك» استفاده کرد هر چند در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری داده اند که قابل بحث و ایراد است.

به هر حال گویا قرآن می خواهد رابطه ای میان همه برنامه های اسلامی ذکر کند و آن اینکه نه تنها قبله ی مسلمانان یک قبله ی میانه است که تمام برنامه هایشان این ویژگی را دارا است.

سپس اضافه می کند: «هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد» «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

تعبیر به «گواه بودن» امت اسلامی بر مردم جهان، و همچنین «گواه بودن» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به مسلمانان، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن، بوده باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند.

یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات، امتی نمونه هستید همانطور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

شما با عمل و برنامه ی خود گواهی می دهید که یک انسان می تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند، شما با این عقائد و برنامه ها گواهی می دهید که دین و علم، دنیا و آخرت، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است.» (۱)

در این تفسیر به روایات اهل بیت: که فرموده اند: «نَحْنُ الْأَمَّةُ الْوَسِيَّةُ»، بی توجهی شده و گواه بودن به اسوه بودن و الگو بودن، تفسیر گشته است.

### توجه به اطیب البیان

عالم ربّانی مرحوم آیت الله طیب (قدس سره) در تفسیر شریف «اطیب البیان» می فرماید:

«... بنابراین خطاب در آیه به ائمه طاهرین است و چنانچه گذشت لفظ امت در اصل عبارت از گروهی است که وحدت نسبی داشته باشند و از باب

ص: ۳۵۳

توسعه بر اهل یک ملت اطلاق می گردد، و وسط به معنی عدل و راه مستقیم است که بین دو طرف افراط و تفریط باشد، و امت وسط یعنی گروهی که در جمیع شئون فردی و اجتماعی دارای روش مستقیمی بوده و به طرف افراط و تفریط منحرف نشوند، و این خاصه معصومین یعنی ائمه طاهرین می باشد که از هر جهت در حد وسط بوده اند.

اما از حیث اعتقادات: درباره خدا معتقد به توحید بوده که حد وسط بین انکار وجود حق و شرک است و معتقد به عین ذات بودن صفات ربوبی که حد وسط بین زیاده ی صفات و انکار اصل صفات است که منسوب به بعض حکماء می باشد و در باب عدل معتقد به اختیار که حد وسط بین جبر و تفویض است و در باب نبوت قائل به عصمت انبیاء که حد وسط بین غلو و انکار نبوت است، و در امامت قائل به شئونی برای امامند که حد وسط بین غلو و انکار امامت است و در معاد معتقد به معاد جسمانی و روحانی بوده که حد وسط بین انکار معاد و مذهب بعض عرفاست و همچنین حد وسط بین قول به معاد جسمانی تنها و معاد روحانی صرف است.

اما از حیث اخلاق: متخلق به جمیع اخلاق فاضله و صفات پسندیده بوده اند که حد وسط بین افراط و تفریط در اخلاق است. مثلاً ملکه ی شجاعت حد وسط بین تهور و جبن و علم حد وسط بین جربرزه و جهل، و سخاوت حد وسط بین اسراف و بخل، و تواضع حد وسط بین تکبر و ذلت و همچنین سایر اخلاق.

اما از حیث اعمال: دارای مقام عصمت بوده و کوچکترین عملی که بر خلاف موازین شرع و عقل باشد از آنها صادر نمی شده و در شئون زندگی جنبه ی



روح و جسم هر دو را رعایت نموده و از رهبانیت و دست کشیدن از مظاهر زندگی و از توغّل در مادّیت منع نموده اند و بالجمله در جمیع شئون حیاتی دارای مرتبه عدل بوده و قدمی بر غیر موازین شرع و عقل برداشته اند، «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ» تا اینکه گواه بر اعمال مردم باشید، این موهبتی است که خداوند به خاندان عصمت و طهارت داده که آنان را اّمّت وسط و برگزیده ی خود قرار داده و علم و احاطه به آنها عنایت فرموده برای اینکه گواه اعمال اّمّت در روز قیامت باشند چنانچه مضمون بسیاری از اخبار و زیارات مخصوصاً مواضعی از زیارت جامعه بر این معنی ناطق است.

و نمی شود خطاب در آیه متوجّه جمیع اّمّت باشد، زیرا قرائنی در آیه و بیرون از آیه هست که خطاب را تخصیص به بعضی می دهد که از آن جمله است.

۱- تعریفی و تفسیری که برای اّمّت وسط شده که برگزیده و عدل از هر جهت باشد با همه اّمّت مطابقت نمی کند، زیرا در میان اّمّت افراد فاسق و منحرف از صراط مستقیم و طاغی و سرکش و بالاخره مجرم و عاصی بسیار بوده و می باشند.

۲- اّمّت وسط باید شاهد بر اعمال مردم باشند و بنا بر فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) چگونه می شود کسی که در دنیا شهادت او بر یک صاع از خرما قبول نیست در محضر امام گذشته شهادت دهد و شهادتش قبول شود.

۳- اگر مراد از اّمّت وسط جمیع اّمّت باشند و مراد از ناس نیز همه آنها باشند اتحاد شاهد و مشهود علیه لازم آید با اینکه نص آیه مغایرت است.

۴- شاهد باید ناظر اعمال و افعال مردم باشد تا بتواند شهادت دهد و کسانی که جاهل بافعال عباد باشند چگونه می توانند شهادت دهند، پس باید کسانی باشند که خداوند در آیه شریفه: «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، آنان را در ردیف خود و رسول خود قرار داده.

۵- در اخبار وارده از ائمه طاهرين و مبینان قرآن، امت وسط به ائمه اطهار تفسیر شده چنانچه گذشت و لام در «لَتَكُونُوا» برای غایت است و از آن استفاده می شود که غرض از امت وسط قرار دادن ائمه این بوده که ناظر و شاهد افعال باشند و از آیات دیگر و اخبار استفاده می شود که در قیامت شهود بسیارند که از آن جمله اعضاء بدن انسان از چشم و گوش و دست و پا و غیره است که بر افعال صادره از خود شهادت می دهند، و رقیب و عتید و کرام الکاتبین و قرآن و مساجد و امکانه و زمان ها و ساعات شب و روز و غیر اینها و بالاتر از همه ذات اقدس پروردگار می باشد.

وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً، و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ائمه اطهار: شهادت می دهد که به امر امامت قیام کرده و به وظایف محوله به خود رفتار نموده اند و نه تنها رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد بر ائمه هدی: است بلکه شاهد بر جمیع شهداء امم گذشته نیز می باشد چنانچه در آیه شریفه می فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِحُكْمٍ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً»، و از این آیات استفاده می شود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار: حیات و مماتشان یکسان است و ارواح مقدسه ی آنها احاطه به همه جهان دارد و مظهر اتم

صفات پروردگار می باشند و بر طبق این معنی اخبار بسیار وارد شده است» (۱).

این بود گفتار تفسیر اطیب البیان پیرامون آیه شریفه «أُمَّةٌ وَسَطًا» که با روایات اهل بیت: مطابقت دارد و با برهان هماهنگ است.

شما گفتار تفسیر نمونه که در صفحات قبل گذشت را با این گفتار مقایسه کنید، تا دریابید، تعمیم آیات خصائص معصومین: و بی توجهی به روایات، چه خطای بزرگی است!!!

### آیه شاهد

در مورد آیه شریفه شاهد «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...» (۲) در تفسیر نمونه آمده است:

«منظور از «شاهد» در آیه فوق چیست؟

بعضی از مفسران گفته اند منظور «جبرئیل» پیک وحی خدا است، و بعضی منظور از آن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند، و بعضی آن را به معنی زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر کرده اند (در حالی که یتلوه را از ماده تلاوت به معنی «قرائت» گرفته اند، نه به معنی پشت سر آمدن).

ولی بسیاری از بزرگان مفسران آن را به علی (علیه السلام) تفسیر کرده اند.

در روایات متعددی که از ائمه معصومین به ما رسیده است، و در بعضی از کتب تفسیر اهل سنت نیز آمده روی این تفسیر تأکید شده است که منظور

ص: ۳۵۷

۱- - تفسیر اطیب البیان، ج ۲، صص ۲۳۱ - ۲۲۸.

۲- - سوره هود (۱۱)، آیه ۱۷.

از شاهد امام امیر مؤمنان (علیه السلام) یعنی نخستین مردی که به پیامبر و قرآن ایمان آورد، و در تمام مراحل با او بود و لحظه ای از فداکاری فروگذار نکرد و تا آخرین نفس در حمایتش کوشیده، می باشد.

در حدیثی می خوانیم که علی (علیه السلام) فرمود: درباره هر یک از مردان معروف قریش آیه یا آیه هایی نازل شده است کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! درباره شما کدام آیه نازل شده است؟

امام فرمود: آیا آیه ای که در سوره هود است نخوانده ای: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟» پیامبر «بینه الهی» داشت و «شاهد» من بودم.

در آخرین آیه سوره ی رعد نیز تعبیری دیده می شود که این معنی را تأیید می کند آنجا که می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِيلاً قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، کافران می گویند: تو پیامبر نیستی، بگو: همین اندازه بس که خداوند میان من و شما شاهد و گواه است و همچنین کسی که علم کتاب (قرآن) نزد او است.

در روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت چنین می خوانیم که منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، علی (علیه السلام) است.

این نکته نیز لازم به یاد آوری است: همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم یکی از بهترین طرق شناخت حقایق یک مکتب مطالعه در وضع پیروان و مدافعان و حامیان آن است. طبق ضرب المثل معروف امام زاده را از زوارش

باید شناخت، هنگامی که ملاحظه کنیم گروهی پاکباز، باهوش، با ایمان، مخلص و با تقوی گرد رهبر و مکتبی جمع شده اند به خوبی می توان

دریافت که این مکتب و آن رهبر در یک حد عالی از صداقت و درستی است.

اما هنگامی که ببینیم یک عده فرصت طلب، شیاد، بی ایمان، و بی تقوا، اطراف مکتب و یا رهبری را گرفته اند کمتر می توان باور کرد که آن رهبر و آن مکتب بر حق باشد.

اشاره به این مطلب را نیز لازم می دانیم که تفسیر کلمه ی «شاهد» به علی (علیه السلام) منافاتی با این حقیقت ندارد که همه مؤمنان راستین و افرادی همچون ابو ذرها، سلمان ها، و عمار یاسرها را شامل شود، چرا که این گونه تفاسیر اشاره به فرد شاخص و برتر می کند، یعنی منظور اصلی گروهی است که در رأس آنها آن فرد شاخص قرار گرفته است.

شاهد این سخن روایتی است که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: منظور از شاهد امیر مؤمنان، سپس جانشینان او یکی بعد از دیگری هستند، گرچه در این حدیث تنها معصومین ذکر شده اند ولی این خود نشان می دهد که روایاتی که شاهد را منحصرأً به علی (علیه السلام) تفسیر، منظور خصوص آن حضرت نیست بلکه منظور مصداق شاخص است. <sup>(۱)</sup>

اهل تفقه باز عبارات این تفسیر را در موضوع (شاهد منہ) به دقت مطالعه کنند تا متوجه شوند، آیه ای که به قول حضرت علی (علیه السلام) بهترین منقبت ایشان است و بنا به قول امام باقر (علیه السلام) اوصیاء آن حضرت هم کلمه ی (شاهد) شاملشان می شود، چگونه این آیه شامل ابو ذرها و ... گشته است. ما نمی دانیم این لطف از ناحیه ی نویسندگان این تفسیر شامل حال ابو ذرها و ... شده یا از ناحیه ی کلمه ی (منہ) که به منزله ی

ص: ۳۵۹

نفس نفیس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره دارد و فقط حضرت علی (علیه السلام) را در بر می گیرد.

و آیا اگر اوصیای حضرت علی (علیه السلام) همچون رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، علم، عصمت، ولایت و صاحب اختیاری نداشتند، آیا امام باقر (علیه السلام) آنها را در کنار امام معصوم و ولی مطلق یعنی حضرت علی (علیه السلام) قرار می دادند.

این تعمیم بدون دلیل مثل تعمیم بدون دلیل «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، خلاف روایتی است که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: این آیه بهترین منقبت من است.

اهل اطلاع می دانند که در مورد آیه شریفه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از معصوم (علیه السلام) (ایانا عنی) رسیده است. (۱)

و همین مطلب کفایت می کند که متفقه بدانند، که در «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کلمه ی (کفی) این معنی را می رساند که شهادت خداوند و ولی معصوم او به حقایق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، کافی است و دیگر نیازی به شهادت، ابوذرها و سلمان ها و... نمی باشد.

وقتی حقایق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیازمند شهادت ابوذرها و سلمان ها نباشد، به

ص: ۳۶۰

۱- «بصائر الدرجات بغض أضيحاً بنا عن الحسن بن موسى عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله عز وجل: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، قَالَ: إِيَانَا عَنِّي وَ عَلِي (عليه السلام) أَوْلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا». بحار الانوار، ج ۲۶: ص ۱۷۲، ح ۳۹. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، قَالَ: إِيَانَا عَنِّي وَ عَلِي (عليه السلام) أَوْلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ ۶». الكافي، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۶.

طریق اولی محتاج بله گفتن و تأیید اهل کتاب هم نمی باشد.

وقتی حضرت علی (علیه السلام) با آن بزرگی شأن و عظمت مقام و رتبه، به ندای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ می دهد و پروانه وار دور شمع وجود آن حضرت حرکت می کند، دیگر چه نیازی به شهادت دیگران وجود دارد.

این عبارت را از نویسنده ی تفسیر نمونه نقل می نماییم:

«فهنا ذکر النبی شاهدین: الأول هو الله تعالی، و الثانی هو الشخص الذی عنده «علم الكتاب» أى الشخص الذی یعلم بجمیع ما فی الكتاب لا بجزء منه، و هذان الشاهدان کافیان لمن کان یتحرک فی طلب الحقّ و الحقیقه» (۱).

سپس این نویسنده، روی این مطلب تأکید نموده اند که «من عنده علم الكتاب» علی بن ابیطالب (علیه السلام) می باشند، (۲) با این حال چگونه متصور است که حقایق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت افراد دیگری که در علم و عمل برابری با «من عنده علم الكتاب» نداشته، نیازمند باشد، تا بخواهیم از آیه «شاهد منه» شاهد درست کنیم.

در واقع بین آنچه در تفسیر نمونه، در بحث تعمیم شاهد آمده، با آنچه در آیات الولاية فی القرآن، بیان شده است، (با اینکه از یک نویسنده می باشد)، تناقض وجود دارد.

### بالاترین منقبت

عالم زاهد و فقیه عظیم الشأن مرحوم آیه الله بهبهانی (قدس سره) در مصباح الهدایه فی

ص: ۳۶۱

---

۱- آیات الولاية فی القرآن، آیه الله مکارم شیرازی، ص ۲۵۱.

۲- همان، ص ۲۵۲.

اثبات الولایه بیانات جامع و ارزشمندی آورده اند، که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

«العیاشی عن مولانا الباقر (علیه السلام): الذی علی بینه من ربه، رسول الله، و الذی تلاه من بعده الشاهد منه أمير المؤمنين ثم أوصياؤه واحداً بعد واحد. ... وقد استفاضت الروایات عن أهل البيت: من طریقنا فی أن المراد ب(شاهد منه) مولانا أمير المؤمنين (علیه السلام) بل کادت أن تكون متواتره.

و فی الاحتجاج: أنه سئل عن أفضل منقبه له فتلا هذه الآیه، و قال: أنا الشاهد من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)».

عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت نموده که فرمودند: کسی که از جانب خدای خود با دلیل روشن (قرآن) آمده بود، رسول خداست، و آن کس که بعد از آن حضرت بوده و شاهد اوست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یک یک جانشینان آن حضرت می باشند.

باید دانست در روایات مستفیضی که از طریق شیعه رسیده است، ائمه طاهرین: فرموده اند

منظور از «شاهدی از خود او» در این آیه، امیرمؤمنان (علیه السلام) است، و می توان گفت که این روایت به حد تواتر رسیده است.

در احتجاج طبرسی روایت می کند که از علی (علیه السلام) پرسیدند بهترین منقبت شما کدام است؟ حضرت این آیه را تلاوت نموده و فرمودند: «شاهدی که پیغمبر دارد، من هستم».

و قد استفاضت الروایات أيضاً من طریق العاقه مسنده إلى النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و مولانا أمير المؤمنين (علیه السلام) و مولانا الباقر (علیه السلام) و ابن عباس أن المراد به مولانا أمير المؤمنين (علیه السلام)...

همچنین در روایات مستفیضی که از طریق عاقه با سلسله ی سند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرمؤمنان و امام باقر (علیه السلام) و عبد الله عباس رسیده است، صریحاً



می گوید که «شاهدٌ منه» علی (علیه السلام) است.

«فتبین بما بیناه أن كونه (علیه السلام) شاهداً للرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) من ألقابه الشریفه الداله علی عصمته و طهارته، بل تقدیم شهادته علی شهاده كتاب موسى فی الذکر يدل علی تقدمها علیها رتبه المستلزم لتقدمه علی موسى الکلیم فی الرتبه، لما عرفت من أن علم كل نبی طبق ما حواه كتابه، فدرجته أيضاً طبق درجه كتابه، فالمقدم علی الكتاب فی الرتبه مقدم علی صاحبه كذلك».

از آنچه گفتیم روشن می گردد که شاهد بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای اثبات نبوت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یکی از القاب شریف آن حضرت است، که دلالت بر عصمت و طهارت آن وجود مقدس می کند، بلکه تقدیم شهادت آن حضرت بر شهادت کتاب موسی در آیه شریفه، دلیل است که گواهی امیرالمؤمنین مقدم بر گواهی و شهادت کتاب موسی است، و این معنی نیز می رساند که مقام و رتبه ی علی (علیه السلام) مقدم بر حضرت موسی (علیه السلام) است، زیرا قبلاً گفتیم که دانش هر پیغمبری به اندازه محتوای کتاب اوست، و مقام آن پیغمبر نیز مطابق با مقام کتاب خود اوست، از این رو کسی که رتبه اش مقدم بر کتاب پیغمبری است، بر صاحب آن کتاب نیز در مقام، مقدم می باشد.

«هذا كله بالنسبه إلی كونه (علیه السلام) شاهداً للرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) علی رسالته. و أما كونه من الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فمنقبه أخرى قد كشف عنها الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) علی ما رواه الفريقان، أنه قال (صلی الله علیه و آله و سلم): أنا و علی من شجره واحده و الناس من أشجار شتی و علی منی و أنا منه. و هی منقبه جلیله داله علی اتحادهما و تساویهما فی الکمال، و عدم ارتقاء أحد من الناس مرتبه و درجته».

امّا این که علی (علیه السلام) از پیغمبر است، خود منقبت دیگری برای آن حضرت می باشد و شخص پیغمبر آن را اظهار داشت. شیعه و سنی روایت کرده اند که

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: أنا و علی من شجره واحده و سائر الناس من أشجار شتی، و علی منی و أنا منه. یعنی: من و علی از یک درخت هستیم و سایر مردم از درختهای متعدد می باشند، و علی از من است و من از اویم. و این خود منقبت بزرگی است که می رساند علی و پیغمبر مانند هم، در کمال و جلال مساوی بودند، و هیچ کس به مقام و درجه او نرسیده است. (۱)

## کلام اطیب البیان

«وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»، اخبار بسیار در اغلب کتب از ائمه طاهرين: و از طرق مخالفين که در برهان نقل کرده که مراد از شاهد امير المؤمنين (عليه السلام) است که اول مؤمنين به خدا است و رسول و آیات بسیار در شأن او نازل شده مثل آیه «انفسنا» در مباحله، آیه «رکوع»، آیه «عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»، آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، آیه «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»، آیه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، آیه «تطهير» و بسیار آیات دیگر مخصوص به قرینه ی منه که به منزله ی نفس نفیس پیغمبر است و برادر و پسر عم و داماد او است و نسل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دامنه ی قیامت از او به وجود آمده و وصی و خلیفه ی او است دارای ولایت کلیه ی الهیه و غیر اینها که اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ معجزه و دلیلی نداشت فقط شهادت علی (عليه السلام) لمکان عصمت و طهارتش کافی بود بر اثبات نبوت او. (۲)

ص: ۳۶۴

۱- - مصباح الهدایه، صص ۶۷-۷۷، فروغ هدایت، ترجمه ی دانشمند محقق مرحوم استاد علی دوانی ۱، صص ۷۴-۵۷.

۲- - اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴.

## سوء استفاده ی دشمن

دشمنان دین وقتی مثل این اشتباه کاریها را که تفسیر نمونه دارد در حوزه تفقه دین مشاهده می کنند، برای ضربه زدن به مکتب ولایت و امامت و مبارزه ی فرهنگی آماده تر می شوند، خاصه اگر حوزویان برابر مثل این اشتباهات ساکت، و به نقد و بررسی اینگونه تفاسیر اقدام نکنند.

البته ما از تفسیر نمونه بیش از این مقدار که بیان شد گله مند هستیم و مطالب یاد شده نمونه ای از مطالبی است که نیاز به بررسی و نقد دارد.

## ادامه ی بحث آیه سؤال

عده ای برای اینکه علمای یهود و نصاری را مصداق «اهل الذکر» معرفی کنند بر سیاق آیه تکیه کرده اند.

پاسخ این عده این است که ظهور سیاقی در برابر، قرینه ایستادگی نمی تواند داشته باشد.

## سیاق آیه تبلیغ

قال الله تبارک و تعالی:

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۱).

آیه قبل از این آیه می فرماید:

ص: ۳۶۵

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّهٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ» (۱)

و آیه بعد می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۲).

همانطور که ملاحظه می کنید، قبل و بعد آیه شریفه تبلیغ، در مورد اهل کتاب است، حال تفسیر این آیه شریفه چگونه است؟

آیا آیه در مورد ولایت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست؟ و الله يعصمك من الناس، چه می فرماید؟ الناس آیا منافقین نیستند؟

### فخر رازی چه می گوید

چشم دوختن به سیاق آیه و چشم پوشیدن از روایات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت: که علم به تفسیر و تأویل قرآن در قلب و جانسان جای دارد، باعث می شود مفسّر (چه شیعه و چه سنی) به حقائق قرآن و معارف الهی نرسد و دیگران را هم به انحراف بکشاند.

عالم مستبع علامه سید جعفر مرتضی عاملی «دام بقائه» قول فخر رازی را در مورد آیه شریفه (تبلیغ) بیان می دارند:

ص: ۳۶۶

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۶.

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۸.

«و قد رجح الرازی: انها تريد أن تؤمن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) من كيد اليهود و النصارى، فأمره الله بإظهار التبليغ، و عدم المبالاه بهم، و دليله على ذلك: أن ما قبل الآيه و ما بعدها مرتبط بأهل الكتاب.

و نقول أولاً: إن السياق ليس حجّه، و لا سيّما بعد ورود الروايات الكثيره المبينه لشأن النزول...»<sup>(۱)</sup>.

فخر رازی درباره آیه تبليغ، گفته، که خداوند متعال رسولش (صلى الله عليه و آله و سلم) را از كيد يهود و نصارى، ايمن نمود و بعد از آن، امر به اظهار تبليغ نموده است، و دليل اين مطلب، اينست که ما قبل آيه (يعنى آيه تبليغ) و ما بعد آن، مربوط به اهل کتاب است.

سپس علامه سيد جعفر مرتضى (دام بقائه) مى گویند:

ما مى گوئيم سياق حجّت نيست، به ويژه بعد از روايات كثيره که بيان کننده ی شأن نزول است.

### آیه تطهير

آیه تطهير از آیاتی است که عنوان «مطهرون و معصومون» را از طرف حق تعالى برای اهل بيت: به ثبت رسانده و با اين نشانه ی آسمانى آنان را برای هدايت بشر معرفى کرده است.

پيام اين آيه شريفه دعوت بشریت به مکتب ولايت و امامت و پیروی بی چون و چرای آنان در برابر اهل بيت: است با اين وصف دشمن چه بايد بکند؟ برای سرقت اين عنوان بزرگ و اين موهبت الهی چاره ای بجز اين ندارد که بگويد: ببينيد سياق

ص: ۳۶۷

آیه چه می گوید؟

چون آیه شریفه در بین آیاتی قرار دارد که در مورد زنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، پس این آیه مربوط به آنان می باشد.

در حالی که قرائن حالیه و مقالیه، سیاق مذکور را می شکند و طالب معارف را به اعتقاد بر عصمت عترت: استوار می سازد.

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَيْتِهَا: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ، أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أُومِيَ إِلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا أَتَوَهُ اعْتَنَقَ عَلِيًّا بِيَمِينِهِ وَ الْحَسْنَ بِشِمَالِهِ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى بَطْنِهِ وَ فَاطِمَةَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ عِزَّتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. قَالَتْهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قُلْتُ: فَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (۱).

عبد الله بن ربیعہ، غلام ام سلمہ همسر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است که ام سلمہ بیان کرد: هنگامی که آیه کریمه ی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...» نازل شد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من امر فرمودند علی، فاطمه، حسن و حسین: را دعوت کنم تا حاضر شوند. چون همگی به حضور نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، علی (علیه السلام) را در سمت راست خویش قرار داد و حسن (علیه السلام) را در سمت چپ و حسین (علیه السلام) را روی سینه و در بغل خود گرفت و فاطمه (علیها السلام) را پیش پایش نشانید. آن گاه دست به آسمان بلند کردند و فرمودند: «خدایا! اینها اهل بیت و عترت من هستند، ناپاکی و پلیدی را از آنان زایل و طهارت روح و صفای باطن به آنان عنایت فرما.»

ص: ۳۶۸

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سه مرتبه این دعا را تکرار کردند. ام سلمه می گوید عرض کردم: یا رسول الله! آیا من هم از اهل بیت هستم؟ نبی(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: تو از زنان خوب و خیراندیش هستی، ولی از اهل بیت نیستی.

### عارف اشتباه نمی کند

سرق القاب ائمه مثل «صدیق» و «فاروق» و عناوین الهی و آسمانی آنان، مثل «اولی الامر» و «مطهرون» در طول تاریخ جریان داشته است.

همانطور که مخالفین، جایگاهی از عصمت برای عایشه قائلند و یا کلّ صحابه را عادل می دانند، صوفیها هم با عنوان عرفان اسلامی، برای عارف و صوفی مقاماتی را قائل شده، از جمله اینکه می گویند عارف اشتباه نمی کند.<sup>(۱)</sup>

### تعمیم آیات عصمت

در گذشته گفتیم، وقتی در حوزه، کتاب الطّهارة عقائد تدریس نمی شود یعنی «لیتفقّها فی الدّین» به «لیتفقّها فی الفروع» عملاً معنا می شود و متفقّه از «ماء معین» و «ماء غدق» بی خبر است، آن وقت ابن عربی برای او بت می شود و «فصوص» کتاب مقدّس، عارفی، روح را مجرد می کند تا بتواند با روح مجرد، عاشورا را از حزن و گریه

ص: ۳۶۹

---

۱- - اخیراً یک عمّامه به سر، که برای محی الدّین و دیگر صوفیه طیب الله... می گوید، کتابی نوشته و اسرار ملکوت را فاش کرده، یکی از آن اسرار این است که عارف اشتباه نمی کند اگر خدا اشتباه می کند، عارف هم اشتباه می کند!!! جا دارد عارف دیگری پیدا بشود و به ایشان بگوید: از باب وحدت وجود، لازم نیست بگوییم عارف اشتباه نمی کند، همه اشتباه نمی کنند، ابلیس و فرعون مگر اشتباه کردند، جبت، طاغوت، ابن ملجم، معاویه، یزید، شمر، پهلوی و صدام مگر اشتباه کردند، چرا شما عرفاء که وحدت وجودی هستید وحدت نظر ندارید، مگر رفیقان نگفت شمر به بهشت می رود؟

جدا کند و شعائر، از جمله سیاه پوشی را منع نماید.

و عارف دیگر، اسرار ملکوت را به ارواح مجردة تعلیم می دهد تا طلبیه علم و کمال را با تعمیم آیات عصمت به عارف های معصوم از اشتباه (به قول خودش) رهنمون نماید و از غرض سیاسی وحدت وجود پرده بردارد(۱).

و عارفی دیگر در نشان از نشان دارها، به دروغ از قول امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صاد صوفی را از صفا و واوش را از وفا معرفی می کند تا بگویند دست در دست است تا دست علی (علیه السلام)، در صورتیکه علی التحقیق دست در دست است تا دست یهود.

ص: ۳۷۰

۱- - اخیراً دیگری که شعورش را در شیطنت به کار گرفته، نام و عکس فقیه عظیم الشان آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و فقیه عظیم الشان آیت الله بروجردی و بعضی فقهای بزرگ دیگر ۵ را با عکس فخرالمحققین شیرازی آخوند ذهبیه (که فقیه عظیم الشان مرحوم آیت الله میرزا آقا اصطهباناتی ۱ بدلیل انحرافات که نامبرده داشت، منبر او را تحریم فرمود)، همراه نموده، شط شعورش باعث سد شعور شده و با شعر و نثر به زمینه سازی تبلیغ باصطلاح عرفای نامدار!!! مشغول گشته است. عرفایی که بعضاً تقریظ بر بعضی از کتب وهابی زده ها نوشته و یا عاشورا را روز سرور معرفی کرده و یا «لا تأخذنی سنه و لا نوم» را کشف کرده اند. این خاکساری در برابر اغیار، آیا نشان غفلت از مقام ابرار نیست؟ به خدای متعال سوگند، همین سواد علی بیاض، فردای قیامت از این غفلت که به نام حیرت تبلیغ شده شکایت می کند، که در مقام و جاه چه کسانی در حیرتید، آیا از مصداق سالبه به انتفاء موضوع باخبرید؟ عرفایی که بزرگان عالم را به حیرت واداشته اند و وسئل من أرسلنا برایشان آمده غیر اینانند، بیچاره های عارف ندیده، شما نمی دانید که عرفان به جز «فی بیوتِ اذن الله أن ترفع» جای دیگر یافت نمی شود، مگر اینکه یافتن را به بافتن معنا کنید و به نام این و آن، با لفاظی و بدون برهان، مقابل «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» قرآن، با التقاط و سوء استفاده از مراجع و بزرگان، نسل جوان را همچون خود به وادی حیرت و ضلالت بکشید و باب شعور را سد نمایند، اتقوا الله، با کلمات بازی نمودن، دل کلمات الهیه را می شکند و باعث معیشت ضنک می شود.



اینجاست که (ماسینیون) جاسوس فرانسوی، استاد العرفاء می شود<sup>(۱)</sup> و برخی از مستشرقین دیگر طرفدار مولوی و ابن عربی، مثلاً مستر همفر<sup>(۲)</sup> هم، سفارش دهنده ی خدمات صوفیه می گردد.

اینها ضررهای بی توجهی به عقائد حقه ی امامیه است، اینکه می بینیم صوفی زده ها، مثلاً معروف کرخی مجهول الهویه را دارای مقام معرفی می نمایند، مثنوی را چو قرآن مدل و ابن عربی را هادی راه می خوانند این نشانه ی تفقه نداشتن در آیات ولایت و امامت و عدم شناخت امام و حجت الهی است. اینان ملای عارف ندیده اند و الا سراب را بجای آب نمی گرفتند و معصوم علی شاه و امثال او را بر سر حوزه نورانی و مقدس امام جعفر صادق (علیه السلام) نمی زدند.

### ممنوعیت تعمیم

وقتی تعمیم آیات خاص اهل بیت:، مثل آیه «شاهد منه»، «اهل الذکر» و «اوتوا العلم» به راحتی به حوزه تفقه راه پیدا می کند و علمای یهود و نصاری و دانشمندان دیگر در کتب تفسیر یا اصول فقه و ... کنار «الذین اوتوا العلم» و «من عنده علم الكتاب» و اهل بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می نشینند و وقتی ممنوعیت تعمیم که در

ص: ۳۷۱

۱- - او بزرگترین مستشرق و مشاور وزارت مستعمرات فرانسه است، می دانید که مستشرقین غالباً مأمور یهودند و ماسینیون مأمور یهود در ترویج تصوّف است بطوریکه کتابی به نام «حلاج صوفی شهید» نوشته و در دائره المعارف اسلامی که شرکت نموده و در کتب دیگرش نقش خطرناکی را علیه اسلام داشته است، بی جهت نیست دکتر علی شریعتی طرفدار حلاج می شود و تبلیغ از اهل حق و صوفیه می نماید. ر ک: الفکر الإسلامی و صلته بالاستعمار الغربی، چ دارالفکر بیروت. و کتاب «بررسی و نقد اندیشه ی شریعتی»، ص ۲۴۵.

۲- - مستر همفر گفته است باید حلقه های صوفیه را گسترش داد، کتابهایی را که به زهد فرامی خواند ترویج نمود، همچنین کتاب «احیاء العلوم غزالی»، «مثنوی مولانا» و کتابهای ابن عربی. (خاطرات مستر همفر، ترجمه علی کاظمی، ص ۹۷).

روایات با جملاتی مثل (ایانا عنی) آمده، رعایت و ملاحظه نمی شود، تعمیم مطهرون و معصومون هم در حوزه تفقه شیعه راه پیدا می کند، و سارقین عقیده به نام عرفان، تصوّف را رواج داده، دستور قطب و مرشد را جای دستور امام معصوم و حجّت خدا قرار می دهند.

وقتی مفسّرین شیعه در گفتار و نوشتار خود، حداقل، احتیاط نمی کنند و بعضاً به طور قطع در تعمیم آیات مذکوره سخن می گویند، آنوقت از صوفی می توان توقع احتیاط کاری را داشت؟ او که می گوید ما از شریعت گذشته ایم و شما هنوز اندر خم یک کوچه اید.

راستی جای سؤال است، وقتی در مورد آیاتی مثل «کونوا مع الصادقین» و «و انه لذكر لك و لقومك» و «من عنده علم الكتاب» ایانا عنی، داریم و در مورد مصداق غلط اهل الذکر) در احادیث (سبحان الله، هل يجوز ذلك) (۱) داریم، به چه دلیل و برای چه مقصد و هدفی بعضی به تعمیم این آیات رضایت می دهند و روایات را نادیده می گیرند.

### **آیا این مصداق تفسیر به رأی نیست که مورد نهی قرار گرفته است؟!**

آیا اگر اصحاب حوزه، مبلغ تفسیر به رأی بشوند، اصحاب خانقاه و عرفان های کاذب به خصوص در وقت وجد و روی دادن حالات شیطانی نباید عملاً قرآن را نادیده بگیرند و مثنوی را جای قرآن قرار دهند.

ص: ۳۷۲

ممکن است یک اشتباه کاری و بی احتیاطی در کتب فقهی یا کتب اصول فقه (مثل تعیین مصداق غلط برای کلمه ی اهل الذکر) یا کتب تفسیری (مثل تعمیم عنوان های الهی اهل بیت:) آینده مشکل عقیدتی و فکری بزرگتری ایجاد کند و مورد سوء استفاده ی کسانی که جزء «فی قلوبهم مرض» هستند واقع شود.

ما ان شاء الله در سال آینده، در کلاس عقاید، سخن از تعظیم، تعمیم و تحقیر خواهیم داشت و عرض می کنیم که تعمیم بی دلیل و بی مورد، باعث می شود که تعظیم معصومین، به تحقیر مبدل شود.

وقتی تعمیم خصائص و ویژگی های اهل بیت: به آسانی انجام می گیرد، زمینه ی انکار آن خصائص برای مخالفین پیدا شده، از آشفته بازار فرهنگ و تحقیق سوء استفاده می کنند.

به قول یکی از شخصیت های علمی شیعه، اهل ادعا وقتی می بینند بزرگی های رهبران الهی را ندارند آن بزرگی ها را تکذیب می کنند تا بتوانند در ادعای دروغین خود موفق شوند.

مثلاً مردم از مدعی بابت و مهدویت علم غیب و آگاهی های الهی می خواهند مدعی می گوید این درخواست ها بیجاست، مگر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید علم غیب و آگاهی الهی داشته باشد، مردم از مدعی معجزه می خواهند، مدعی همین مطلب را برای فرار از حقیقت بیان می دارد، چون به مقام امام و رهبر آسمانی نمی رسد، امام و رهبر الهی را در نظر مردم پایین می آورد، تا بتواند ادعای بابت یا مهدویت خود را به کرسی بنشانند.

این مطلب را به چه کسی بگوئیم که اگر از انحراف عقیدتی و فرهنگی ممانعت نشود روز به روز بر بزرگی آن افزوده می شود.

مجله ی حوزه که در حوزه مقدّسه ی قم چاپ و منتشر می شود، مقاله ای را پیرامون غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آورده که بعضی از عبارات آن را نقل می کنیم،<sup>(۱)</sup> تا به وجود انحراف عقیدتی در حوزه پی برده کمی به فکر بیائیم که تفقه در اصول عقائد و مبارزه با انحرافات فکری و عقیدتی قبل از پرداختن به فروع شرعیّه باید انجام گیرد.

### تجربه اندوزی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

«... ثانیاً: شخصی که می خواهد دنیا را متحوّل سازد و دست به اصلاحی همه جانبه و فراگیر بزند، عدل را بگستراند، و ظلم و ستم را در همه اشکال و انواع آن، برچیند، تمدن بشری را که بر اساس زر و زور و تزویر بنا گردیده ویران سازد، و تمدنی همه جانبه و بر اساس ارزشهای الهی و معنوی ایجاد کند، باید دارای عدّه و عدّه ی فراوان باشد، با ابزار مدرن و پیشرفته، آشنا باشد، فراز و فرود تمدنها را بشناسد و بالاخره، از علل سقوط و صعود ملّتها تجربه بیاندوزد، تا بتواند حرکتی اساسی و بنیادی را آغاز و رهبری کند و موانع را از سر راه بشر بردارد.

این امر ممکن نیست مگر از کسی که طلوع و غروب تمدنها را دیده و با

ص: ۳۷۴

کوله باری از تجربه و شناخت به میدان آمده باشد»<sup>(۱)</sup>

این گونه شبه افکنی ها که با غلط اندازی همراه است، و مخالف ادله ی عقلیه و نقلیه (قرآن و روایات صحیحه) می باشد، پاسخش برای معتقدین به ولایت و امامت معلوم و آشکار است، ولی مسئله ای که باید بدانیم این است که مرزبانان عقائد آیا به آنچه در حوزه می گذرد آگاهی دارند؟

آیا هنوز طالب فقاقت، بعد از دروس ادبیات باید، اصول فقه و فقه فروع شرعیه بخواند و از اصول عقائد و فقه آیات الولایه بی خبر باشد؟

## تفسیر المیزان

صاحب تفسیر المیزان به تفسیر روائی نظر داشته، به طوریکه تفسیری به نام «البيان في الموافقه بين الحديث و القرآن» را نوشته اند.

این تفسیر یک تفسیر روائی است که تا اواسط سوره ی مبارکه ی یوسف ادامه پیدا کرده و بعد متوقف شده است.<sup>(۲)</sup>

ایشان در اوّل مقدمه کوتاهی که برای کتاب تفسیر «نور الثقلین» مرقوم نموده اند، عرضه می دارند:

«اللهم صل على محمد و آله و اهدنا بهم الى كتابك الكريم و صراطك المستقيم و

ص: ۳۷۵

---

۱- چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان مجله ی حوزه، (سلسله کتابهای مجله ی حوزه-۳)، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۷۵، ص ۳۴۶.

۲- البيان في الموافقه بين الحديث و القرآن، ج ۱، ص ۲۶، (التحقيق: اصغر ارادتی، نشر: مکتب تنظیم و نشر آثار العلامه الطباطبائی، المطبعة: الاسوه، الطبعة: الاولى ۱۴۲۵هـ. ق، ۱۳۸۳ ش).

و در مقدمه تفسیر «العیاشی» عرضه می دارند:

«اللهم لك الحمد بما أنعمت علينا بنبيك نبي الرحمة محمد الذي أرسلته بكتابك الكريم، وبالطاهرين من أهل بيته، الذين هديتنا بهم إلى معارف كتابك و معالم دينك، و وقفتنا لاقتفاء آثارهم و تعاطى أخبارهم، اللهم صلّ عليه و عليهم و هب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب.

أما بعد: فإن من البين اللائح الذي لا- يرتاب فيه ذو ريب أن الكتاب الكريم هو الأساس القويم الذي تقوم عليه بنيه الدّين الحنيف، و هو الروح السماويه التي بها حياه العله البيضاء، و أن النبي الكريم هو الذي خصّه الله ببيان ما أنزل إلى الناس من ربهم و تعليمه كما قال عزّ من قائل «لتبين للناس ما...» و قال: «و يعلمهم الكتاب و الحكمة...» و أن الطاهرين من أهل بيته هم الذين قارنهم النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) بكتاب الله فسامهما الثقلين، و أوقفهم موقف البيان و التعليم، و أمر بالتمسك بهم و أخذ الكتاب عنهم، فهم الهداه يهدى الله بهم لنوره من يشاء، و هم المعلّمون القائمون بتعليم ما فيه من حقائق المعارف و شرائع الدّين.»(۲)

و با این حال چرا و به چه دلیل ایشان تفسیر قرآن به قرآن می نویسند؟

و چگونه در تفسیر المیزان می گویند:

«... و لا معنى لإرجاع فهم معانى الآيات، و المقام هذا المقام، إلى فهم الصحابه و

ص: ۳۷۶

۱- - تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱.

۲- - التفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵.

تلامذتهم من التابعين حتى إلى بيان النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)» (١).

جای سؤال است، در موضوع تحدی آیا محکّمات کفایت نمی کند؟

و مگر تبیین رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) در موضوع آیات متشابهات، هدایت آن حضرت، الی کتابه الکریم نیست؟! و چگونه صاحب المیزان، (ذیل آیه شریفه سؤال) به احادیث کثیره توجه نموده، و اهل الذکر را به اهل کتاب، خاصه یهود تفسیر کرده اند، مگر احادیث، ارشاد و هدایت هداه مهیدین: نمی باشد؟!

پیرامون آیه مذکوره علامه مجلسی (قدس سره) بیش از شصت روایت نقل فرموده اند و به قول پدرشان (علامه مجلسی اول (قدس سره)) این روایات به تواتر رسیده است، حال آیا نادیده گرفتن این روایات، چشم پوشی از هدایت پیشوایان معصوم: محسوب نمی شود؟ و آیا این چشم پوشی با در خواست «و اهدنا بهم الی کتابک الکریم»، تناقض ندارد؟ و آیا طبق آیه شریفه: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (٢) تبیین رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) آله و سلم) مطلوب حق تعالی نبوده است؟

## المیزان و آیه سؤال

در تفسیر المیزان می خوانیم:

«وقد مر أن الخطاب في الآية على ما يفيد السياق للمشركين من الوثنيين المحيلين للرسالة أمروا أن يسألوا أهل الذکر و هم أهل الكتب السماويه: هل بعث الله للرساله رجالاً من البشر يوحى إليهم؟ و من المعلوم أن المشركين لما كانوا لا يقبلون من

ص: ٣٧٧

١- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ٣، ص ٨٤.

٢- سوره نحل (١٦)، آیه ٦٤.

النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) لم يكن معنى لإرجاعهم إلى غيره من أهل القرآن لأنهم لم يكونوا يقرؤون للقرآن أنه ذكر من الله فتعين أن يكون المسئول عنه بالنظر إلى مورد الآية هم أهل الكتاب و خاصة اليهود. (١)

قبلاً- گذشت که گفتیم خطاب در آیه بطوری که از سیاق بر می آید به مشرکین است همان بت پرستانی که علیه رسالت رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) حيله ها می کردند، آنها مامور شدند که از اهل ذکر پرسند و اهل ذکر همان اهل کتابهای آسمانیند، باید از ایشان پرسند آیا خدا هیچ فرستاده ای از جنس بشر فرستاده که بسویش وحی کرده باشد یا نه؟ و معلوم است که مشرکین چون از خود رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) نمی پذیرفتند دیگر معنا ندارد که قرآن به آنان بفرماید اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید، چون آنها خود قرآن را قبول نداشتند تا چه رسد به اهل آن، ناگزیر باید بگوییم مقصود از اهل ذکر در خصوص مورد آیه، اهل کتاب و مخصوصا یهودیان است.

و باز در تفسیر المیزان می خوانیم:

«لكن المشركين المخاطبين بمثل قوله: «فَسَيَأْتُوا أَهْلَ الذُّكْرِ» لما كانوا لا يسلمون للنبي (صلى الله عليه و آله و سلم) النبوه و لا يصدقونه في دعواه و يستهزءون بالقرآن ذى الذكر كما يذكره تعالى في قوله: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (٢)، لم ينطبق قوله: «فَسَيَأْتُوا أَهْلَ الذُّكْرِ» بحسب المورد إلا- على أهل التوراه، و خاصة من حيث كونهم أعداء للنبي (صلى الله عليه و آله و سلم) رادين لنبوته و كانت نفوس المشركين طيبه بهم لذلك، و قد

ص: ٣٧٨

١- - الميزان في تفسير القرآن، ج ١٢، ص ٢٨٥.

٢- - سورة حجر (١٥)، آیه ٦.



قالوا في المشركين: «هُؤْلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (١). (٢)

لیکن مشرکین کہ در آیہ شریفہ «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» مورد خطاب هستند از آنجایی که نمی خواستند تسلیم گفته های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نبوت او شده تصدیقش کنند، و قرآن را مسخره می کردند، هم چنان که خود قرآن حکایت می کند که «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» لذا نمی توانند مورد خطاب در جمله «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» بوده باشند، و این جمله جز با یهودیان اهل تورات قابل انطباق نیست، مخصوصاً با در نظر داشتن اینکه یهودیان، دشمن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و نبوتش را رد می کردند، و دلهای مشرکین با دشمنی آنان گرم بود، چون یهودیان از مشرکین طرفداری می کردند، و می گفتند: «هُؤْلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا».

و باز در تفسیر المیزان می خوانیم:

«و المراد بالذكر الكتاب السماوی و بأهل الذکر أهل الكتاب فإنهم كانوا یشایعون المشرکین فی عداوة النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و کان المشرکون یعظمونهم و ربما شاوروهم فی أمره و سألوهم عن مسائل یمتحنونه بها و هم القائلون للمشرکین علی المسلمین: «هُؤْلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (٣). (٤)

و مقصود از «ذکر» کتابهای آسمانی است، و مراد از «اهل ذکر»، علمای اهل کتابند، زیرا آنها در دشمنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دنبال مشرکین بودند، و مشرکین از آنها

ص: ۳۷۹

۱- - سوره نساء (۴)، آیه ۵۱.

۲- - همان، ص ۲۵۷.

۳- - سوره نساء (۴)، آیه ۵۱.

۴- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۵۴.

احترام می کردند، و چه بسا در کار خود با آنها مشورت می نمودند، و مسائلی از آنها می پرسیدند تا با آن مسائل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را امتحان کنند، و همان اهل کتاب بودند که علیه مسلمانان به مشرکین می گفتند: «هُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا».

و باز در تفسیر المیزان می خوانیم:

إذ لا معنى لإرجاع المشركين إلى أهل الرسول أو أهل القرآن و هم خصمًاؤهم و لو قبلوا منهم لقبوا من النبي(صلی الله علیه و آله و سلم) نفسه. (۱)

چون معنا ندارد که خدای تعالی مشرکین را به اهل رسول و یا به اهل قرآن ارجاع دهد چون مشرکین دشمنان اهل رسول و اهل قرآن بودند اگر می خواستند از اهل رسول حرفی بپذیرند از خود رسول می پذیرفتند.

### پاسخ به نظریه ی المیزان

اولاً: در گذشته عرض کردیم که روایات فقط در مقام اثبات این نیستند که مصداق اهل الذکر در آیه شریفه اهل بیت: می باشند بلکه موکداً نافی غیر این معنا به طور مطلق می باشند.

پس اینکه بگوییم با قطع نظر از مورد آیه، اهل بیت مصداق اهل الذکر هستند، ولی با در نظر گرفتن مورد آیه، اهل الذکر اهل کتاب خاصه یهودند، با روایات نافی که با تأکید هم وارد شده، سازشی نداشته و قابل قبول نمی باشد.

ثانیاً: صاحب تفسیر مذکور گفته اند:

ص: ۳۸۰

«شبهه انداز دشمن است پس پاسخگو هم باید دشمن باشد»<sup>(۱)</sup>

این مطلب به نظر ما قابل قبول نیست، زیرا اگر دشمن از گروه «فی قلوبهم مرض» است که فصل خصومتش «فزادهم الله مرضاً» است، یعنی پاسخگو هر که باشد قبول نمی کند، و اگر لایق هدایت است که بدون شک از هادی الهی بهتر بهرمنند می گردد.

اهل تفقه می دانند که در آیه «علم الكتاب» شخص حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان مثلاً پسر عمو و یا وصی خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح نگردیده اند بلکه به عنوان کسی که عالم به کتب سماوی و الهی اند از ایشان یاد شده است.

حال، دشمن اگر معاند و لجوج نباشد، پاسخ صحیح شبهه را از ایشان می گیرد و اگر مغرض و عنود باشد به خصومت خود ادامه می دهد.

این شبهه که پیامبر خدا باید فرشته باشد، یا غذا نخورد، شبهه ای بسیار ساده است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آن جاذبه ی الهی، فصاحت، بلاغت، وقار و عظمت روحی پاسخگوی سخت ترین شبهه ها بود، و آنکه لیاقت داشت و لجوج نبود از ایشان به عنوان عالم خبیر و آگاه بصیر بهترین استفاده را می برد.

نتیجه: سخن صاحب المیزان که: «اذا لا معنى لارجاع المشركين الى اهل الرسول او ...» مردود است و در مقابل روایات منقوله که اهل الذکر را اهل بیت: معرفی می کند قرار دارد، پس عبارت ایشان باید به این جمله تغییر پیدا کند که: لا معنى لارجاع المشركين الى اهل الكتاب خاصة اليهود، زیرا اگر مشرکین معاند و لجوج هستند، فرضاً اگر یهود حرف حقی هم بزنند نمی پذیرند و اگر لایق هدایتند که از هداه

ص: ۳۸۱

مهدیین و آل رسول: استفاده می کنند.

چه ساده لوحی است که از یهود انتظار دفاع از دین و شریعت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشته باشیم، یهودی که به قول خود المیزان:

«فإنهم كانوا يشايعون المشركين في عداوة النبي (صلی الله علیه و آله و سلم)»... (۱).

## تَبَيِّنَ لِلنَّاسِ

در بحث با یکی از علماء در مورد آیه شریفه (سؤال) بنده از آیات:

۱- «من عنده علم الكتاب».

۲- «شاهد منه».

۳- «انه لذكر لك ولقومك».

و آیات دیگر استفاده می نمودم، آن عالم نگران شده، فرمودند چرا این آیات را با هم می خواهید بررسی کنید؟ گفتم مگر شما نمی خواهید ولایت را منهای روایت از قرآن ثابت نمایید، مگر تفسیر قرآن به قرآن اقتضاء نمی کند، که آیه (سؤال) را از «لذكر لك ولقومك» و «شاهد منه» و «و من عنده علم الكتاب» و «يسعون في الارض فساداً» و «لتجدن اشد الناس» بفهمیم؟

حالا چه شده به این روش معترضید؟ البته ما معتقدیم که به دلیل «يا ايها الرسول بلغ» تبیین ولایت و امامت به خطبه (الغدیر) و مانند آن محتاج است، تبیین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای همه ی احکام الله، خاصه ولایت و امامت مستخرج از قرآن کریم، لازم

ص: ۳۸۲

و ضروری است، «لتبیین للناس ما نزل الیهم».

## کفی باللہ یعنی چه؟

ما منکر این هستیم که اثبات حقایق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به غیر از «من عنده علم الکتاب» و «شاهد منه»، به شاهی دیگر نیاز داشته باشد، و یا شبهات مطرح شده، پیرامون رسالت آن حضرت به پاسخگوئی غیر معصوم محتاج باشد.

شما بفرمائید، کفی باللہ در آیه شریفه «من عنده علم الکتاب» یعنی چه؟ یعنی با وجود معجزات از جمله قرآن کریم و با وجود نورانی، من عنده علم الکتاب، که مؤمن به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، دیگر حقایق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نیاز به دلیل ندارد.

آیا وجود مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) که دارنده ی علم کتاب است و آگاهی به همه ادیان و مذاهب دارد، با این عظمت روحی و بزرگی معنوی، دفاع علمی و عملیش نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حقایق شریعت مطهره و برنامه های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را ثابت نمی کند.

بعضی گفته اند که آیه «و من عنده علم الکتاب» مدنی است، ولی به ایشان پاسخ داده می شود که نزول قرآن و ظهور معجزات، از مکه آغاز شده و وجود «من عنده علم الکتاب» هم، همواره با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده اند، برای همین می فرماید: «کفی باللہ...» به اضافه، آیه «شاهد منه...» مکی است، این بین و این شاهد مدافع، همراه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و به شاهد دیگری نیاز نبوده است.

به هر حال بی توجهی به آیه شریفه «شاهد منه» و آیه شریفه «من عنده علم الکتاب» و تفقه نداشتن در آیات ولایت و امامت حضرات ائمه معصومین، باعث می شود، بعضی بدون قصد، زمینه ی انحراف را فراهم نمایند.

مطلب دیگر اینکه در بعضی آیات که مورد خاصی غیر اهل بیت: وجود ندارد و می تواند مفسر آیه (سؤال) باشد چرا در تفسیر المیزان به سکوت گذشته و به احادیث ذیل آیه حتی اشاره هم نشده است؟

## قرآن یادنامه است

صاحب تفسیر المیزان در مورد آیه شریفه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (۱) می گویند:

«وإنه لشرف عظیم لك و لقومك من العرب تذکرون به بین الأمم.» (۲)

این قرآن شرافت عظیمی است برای تو و قومت، یعنی اعراب، که تا قیام قیامت در بین امت های دیگر سر بلند خواهید بود.

این تفسیر در مورد آیه شریفه به دلائلی مردود است:

روایات اهل البیت: در مورد این آیه شریفه بیان می دارند که «ذکر»، قرآن است و قوم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، اهل بیت: می باشند. (۳)

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرموده اند:

ص: ۳۸۴

---

۱- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴، «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»، این آیه در مورد پیامبر خدا ۶۱ و اهل بیت ایشان: است، و احادیث کثیره ای ذیل آن وارد شده است. راجع تفسیر ارزشمند البرهان ذیل آیه ی شریفه.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۰۵.

۳- - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۵.

«إِنَّمَا عَنَّا بِهَا نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ» (۱).

توجه به این نکته ضروری است که قرآن کریم برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت: ذکر است، و به تعبیر بهتر یادنامه، و آن بزرگواران بر اساس این یادنامه و کتاب، مسئول می باشند.

البته در قرآن و بویژه آیات ولایت و امامت عزت و پیشرفت مؤمنین نهفته است، ولی این آیه شریفه مذکور این است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان او بر اساس قرآن پاسخگوی مردم می باشند.

در تفسیر المیزان آمده است:

«و عن أكثر المفسرين أن المراد بالذكر الشرف الذي يذكر به، و المعنى: و إنه لشرف عظیم لك و لقومك من العرب تذکرون به بين الأمم.» (۲)

و از بیشتر مفسرین نقل شده که گفته اند مراد از «ذکر» شرف و نام نیکی است که از آن جناب و قومش باقی بماند. و معنایش این است که: این قرآن شرافت عظیمی است برای تو و قومت، یعنی اعراب، که تا قیام قیامت در بین امت های دیگر سر بلند خواهید بود.

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«أى: و إن القرآن الذى أوحى إليك لشرف لك و لقومك من قريش عن ابن عباس و السّيدى و قيل لقومك أى للعرب، لأن القرآن نزل بلغتهم ثم يختص بذلك الشرف

ص: ۳۸۵

---

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۵، ح ۷، در همین مأخذ نقل می فرماید: کنز جامع الفوائد: ۲۹۳، فیه (محمد بن عبدالرحمن بن سلام) و فیه: ایانا عنی و نحن اهل الذکر المسؤلون.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۰۵.

الأخص من العرب حتى يكون الشرف لقریش أكثر من غیرهم، ثم لبني هاشم أكثر مما يكون لقریش» (۱)

یعنی قرآنی که بر تو وحی شده است برای تو و قومت قریش مایه ی شرافت است، از ابن عباس و سدی نقل شده است.

بعضی هم گفته اند منظور از «قومک» تمام عرب است، زیرا قرآن به زبان عرب نازل شده است، البته در این شرافت سلسله مراتب هست که قریش از دیگران سهم بیشتری از شرافت خواهند داشت، و نیز بنی هاشم از میان قریش سهم بیشتری دارند.

در بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) می فرمایند:

«فسر المفسرون الذکر بالشرف و السؤال، بأنهم یسألون یوم القیامه عن أداء شکر القرآن و القیام بحقه و علی هذه الأخبار المعنی أنکم تسألون عن علوم القرآن و أحكامه فی الدنیا» (۲)

مفسرین ذکر را به «شرف» تفسیر نموده اند و سؤال را گفته اند یعنی از مردم در روز قیامت می پرسند در مورد ادای شکر قرآن و پاس حق آن را داشتن، بنا بر این خبرها، معنی آیه اینست که از شما سؤال می شود راجع به علوم قرآن و احکام آن در دنیا.

همانطور که ملاحظه می فرمائید، مرحوم علامه مجلسی (قدس سره)، پاسخ مفسرینی را که ذکر را به شرف و قوم را به قریش معنی کرده و زمان سؤال را قیامت دانسته، به خوبی

ص: ۳۸۶

---

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۸۴.

۲- - بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۵.



ایشان می فرمایند بنابر روایات اهل بیت:، اولاً: سؤال از علوم قرآن و احکام آن است و ثانیاً: جای این سؤال دنیا است.

واقعاً جا دارد طلب رحمت و رضوان الهی برای این مفسّر و محدّث عظیم الشان بنمائیم، که چگونه تفقه در آیات و روایات داشته و اخبار آل عصمت: را بر قول ابن عباس و مفسرین غیر معصوم، ترجیح می داده است.

ایشان حدیثی نقل می فرمایند:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، قَالَ: الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم). (۱)

عیسی بن داود از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) در مورد آیه ی: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، فرمودند: منظور فرمانبرداری از امام است پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

علامه بعد از نقل این حدیث می فرمایند:

«بیان: لعل المراد أن الذكر الذي اشتمل عليه القرآن هو وجوب طاعة الإمام الذي هو

ص: ۳۸۷

---

۱- - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۶، ح ۵۶؛ كتر الفوائد: ۱۶۳، قال صاحب الكتاب بعد ذلك: معنى ذلك ان الذي انزل في الكتاب الذي فيه ذكركم و شرفكم و عزكم، هي طاعة الامام الحق بعد النبي ۶ انتهى. اقول: لعل المعنى انا انزلنا كتابا يتضمن آيات فيها شرفكم و عزكم و هي آيات تدلّ على وجوب اطاعه الامام كقوله: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم».

توضیح: شاید منظور اینست، ذکرى که قرآن بر آن مشتمل است و جوب اطاعت امام است که موجب عزت دنیا و آخرت می شود.

نتیجه اینکه آیه شریفه (سؤال) با آیه شریفه «و انه لذكر لك» از نظر تفسیر پیوند خورده، یعنی آیه اول به کمک آیه دوم با همراهی روایات، تفسیر و تبیین می گردد.

به تعبیر دیگر روایات ذیل آیه شریفه «و انه لذكر لك» مسؤل در آیه (سؤال) را اهل البيت: می داند.

المیزان برای تفسیر این آیه شریفه یعنی آیه «و انه لذكر لك» هیچ اشاره ای به احادیث نداشته، در حالیکه اگر توجه به احادیث منقولہ ی ذیل این آیه می نمود، تفسیر صحیح اهل الذکر برای ایشان معلوم می گشت.

بر خلاف نظر المیزان، سؤال در آیه شریفه «و انه لذكر لك» مربوط به سؤالهای معارف الهیه در دنیا است و ربطی به جهان آخرت ندارد.

آیه شریفه «و انه لذكر لك» مرجع علمی و مسؤل سؤالات دینی و معنوی را اهل الذکر یعنی اهل البيت: معرفی می کند و معلوم است، اولاً- سؤال و کسب معرفت در دنیا سودبخش است و ثانیاً همین امر یعنی رجوع به اهل البيت: باعث عز و شرف سائلین و متفقهین است.

### پای درس فقیه عقائد

عالم ربّانی مرحوم آیه الله بهبهانی (قدس سره) در تفسیر آیه شریفه «من عنده علم الكتاب» مطالب ارزشمندی در کتاب شریف مصباح الهدایه فی اثبات الولاية بیان

فرموده که به بعضی از آنها اشاره می‌نمائیم.

ایشان قبل از ورود به بحث نقل می‌فرمایند:

«فی الکافی و بصائر الدرجات: عن مولانا الباقر (علیه السلام): ایتانا عنی و علی (علیه السلام) اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، و فی الاحتجاج: سأل رجل علی بن ابیطالب (علیه السلام) عن افضل منقبه له فقرأ الایه و قال: ایتانا عنی بمن عنده علم الکتاب.» (۱)

در تفسیر این آیه قرآنی: کلینی در «کافی» و صفار در «بصائر الدرجات» از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمودند: خداوند در این آیه «کسی که علم کتاب در نزد اوست» ما اهل بیت پیغمبر را قصد کرده است، و علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین و بهترین فرد ما است.

و همچنین طبرسی در احتجاج روایت نموده که شخصی از امیر مؤمنان پرسید بهترین فضیلتی که خداوند به شما داده چیست؟

حضرت همین آیه را تلاوت کردند و فرمودند: علم کتاب ایزد وهاب در نزد من است و حضرت قادر واحد در این آیه فقط مرا قصد کرده است.

ایشان در صفحه ۵۷ همان کتاب می‌فرمایند:

«فإن قلت: المنکر للأصل و هو النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) منکر للفرع و هو الوصی بالضروره، فلا تكون شهادته قاطعه للخصومه بالنسبه إلى النبوه، و لا وقع لشهادته عند المنکر، فکیف یستشهد الله عزّ وجل بشهادته علی ثبوت النبوه، ویحتج بها علی منکری

النبوه و الرساله، ویجعلها کافیه.

قلت: إنما لا يجوز الاکتفاء بشهادته الفرع إذا کان القبول مستنداً إلى مجرد الاقرار و

ص: ۳۸۹

الاعتراف، مع قطع النظر عن ظهور مقامه و درجه من كونه عالماً بالكتاب، واقفاً على كل شيء، قادراً على إظهار المعجزات و خوارق العادات الملازم للعصمه و الصدق عقلاً. و أما إذا كان الاستشهاد به من حيث كونه كذلك كما في المقام، حيث لم يذكر الشاهد باسمه بل بوصفه، لينظر المنكر في شأنه، ويراجع إليه، ويظهر عنده ثبوت آثاره، فينكشف عنده ثبوت الوصف للشاهد و حقيه المشهود به، فهو قاطع للخصومه، و مثبت للدعوى بالضروره، و إن لم يعترف به المنكر عناداً.»

سؤال: کسی که منکر اصل یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، فرع را هم که جانشین آن حضرت باشد انکار می کند، در این صورت گواهی او فصل خصومت به انکار پیغمبر نمی کند، و انکار کننده آن را بی ارزش می داند، پس چگونه خداوند در ثبوت نبوت پیغمبرش به گواهی او استناد می کند، و بدان وسیله با منکرین نبوت و رسالت آن حضرت احتجاج نموده و آن را برای تأمین این منظور کافی می داند؟

پاسخ: در صورتی گواهی فرع برای ثبوت اصل کافی نیست و بی مورد است که فقط اکتفا شود به اقرار و اعتراف فرع، بدون در نظر گرفتن مقام عالی و جلالت قدر او و اطلاع وی از کتاب خدا، و احاطه به هر چیز و قدرت بر انجام امور خارق العاده، که همه در نظر عقل ملازم با مقام عصمت و صداقت است، ولی اگر پذیرش گواهی جانشین پیغمبر، با در نظر گرفتن این اوصاف توأم باشد، چنان که در این مورد هست، و گواهی دهنده را با نام ذکر نکند، بلکه صفت او را یاد کند (دارنده ی علم کتاب) تا شخص منکر، شخصیت او را به نظر آورد، و با دیدن وی و مشاهده ی آثارش تحقق صفت گواهی دهنده و حقیقت کسی که گواهی برای او داده شده است، برایش روشن گردد، بدیهی است که در این صورت گواهی جانشین پیغمبر برای فصل خصومت و اثبات رسالت آن حضرت کافی است، هر چند انکار کننده به واسطه ی عناد و دشمنی اعتراف نکند.

در اینجا پاسخ کتاب المیزان و کتب دیگری که برای فصل خصومت دلسوزی می کنند، به خوبی داده شده است، با این بیان که فصل خصومت با وجود عالم به کتاب انجام می گیرد، خواه آن معاند اعتراف کند و خواه اعتراف ننماید.

پس از بیان این مطالب، باید عرض کنیم:

۱- اولاً با وجود شاهد معصوم، نیازی به شاهد دیگر برای اثبات حقایق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، پس نیازی نیست که یهود پاسخگوی سؤال درباره آنحضرت باشند.

۲- صاحب تفسیر المیزان که قائل به تفسیر قرآن به قرآن اند، باید از آیه «و سوف تسألون» برای تفسیر آیه «سؤال» بهره می بردند.

۳- کسی که «عن اکثر المفسرین» سخن می گوید حداقل باید از استاد مفسرین و مفسر معصوم هم، روایت بیاورد.

۴- قول ابن عباس و سدی که صاحب مجمع البیان آورده اند، از کجا نقل شده و مدرک این نقل، چیست؟ شاید مثل مواردی که عرض کردیم، این نقل نیز صحیح نباشد.

۵- اگر قرآن شرف است به خاطر آیاتی است که در آنها بیان ولایت و امامت شده است، چون می فرماید: «انه لذكر لك و لقومك».

۶- آیه «من عنده علم الكتاب» مخصوص امیرالمؤمنین و اولاد ایشان: است، در حدیث امام باقر (علیه السلام)، «ایانا عنی» دارد، پس تفسیر نمونه (۱) که قائل به تعمیم شده، جداً به خطا رفته است.

۷- آیه مذکوره می فرماید: شاهد حقایق، «من عنده علم الكتاب» است و نمی فرماید مثلاً: پسر عمو و یا وصی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد حقایق اند، پس سائل اگر مریض نباشد باید

ص: ۳۹۱

زیر بار عالم به کتب آسمانی یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برود، دلیل این مطلب «انا هدیناه السبیل امّیا شاکراً و امّا کفورا»<sup>(۱)</sup>، است، کسانی که دلسوز فصل خصومت اند زیاد نگران نباشند.

## توجه به روایات

در مورد توجه به روایات، مناسب است که آیه شریفه:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ»، «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»<sup>(۲)</sup>.

را متفقه دقت نماید.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) منقول است که:

«هُمُ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ»<sup>(۳)</sup>.

آیه شریفه برخلاف نظر روشنفکرانها پیرامون مطالعه در آراء و افکار مختلفه و

ص: ۳۹۲

---

۱- - سوره انسان (۷۶)، آیه ۳.

۲- - سوره زمر (۳۹)، آیات ۱۷ و ۱۸، ترجمه: (ای رسول!) بندگان مرا (به لطف و رحمت من) بشارت بده، آن بندگان که سخن بشنوند و به نیکوتر آن عمل کنند، آنان هستند که خدا آنها را (به لطف خاص خود) هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.

۳- - ترجمه: ابو بصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) راجع به قول خدای عزّ و جلّ «کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترش پیروی میکنند» فرمودند: ایشان تسلیم شوندگان در برابر آل محمدند، همان کسانی که چون حدیثی شنوند، کم و زیادش نکنند، و چنان که شنیده اند تحویل دهند. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۸؛ مختصر البصائر، ص ۲۳۶؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۸۳، ح ۲۳؛ مرآه العقول، ج ۴، ص ۲۸۴، ح ۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۸۲، ح ۳۵.

انتخاب يك رأی و روش خوب، سخن نمی گوید بلکه سخن آیه در مورد کسانی است که «هداهم الله» هدایت یافته اند و بعد از هدایت دیگر تسلیم صد در صد در برابر حدیث آل محمد: می باشند.

در حدیث منقول از امام صادق (علیه السلام) توجه بفرمایید:

«... الذین اذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه و لم ینقصوا منه جاؤوا به کما سمعوه»، این کلام شریف از تحریف در حدیث جلوگیری نموده و مانع کم و یا زیاد شدن الفاظ احادیث و روایات است.

جای سؤال است که تحریف معنوی حدیث نیز مثل تحریف لفظی آن، آیا ممنوع نمی باشد؟

به نظر ما کسانی که با توجه به احادیث نافییه در موضوع تفسیر «اهل الذکر» به یهود، با توجهات سست باز به همین تفسیر انحرافی رأی مثبت می دهند، دچار تحریف معنوی در احادیث نافییه می باشند، مثلاً بعضی از اینان قائلند که احادیث نافییه، موارد دیگر (غیر مورد اول) را نفی می کند، در حالیکه روایات نافییه همه موارد را رد می کند و روایاتی که اهل الذکر را اهل البیت: می داند نیز مطلقاً به این مطلب تأکید و پافشاری دارد.

### تفسیر نمونه و آیه سؤال

«ذکر» به معنی آگاهی و اطلاع است و اهل ذکر مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود، و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آنها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتاً می بایست از دانشمندان اهل کتاب و

علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.

راغب در «مفردات» می گوید: ذکر دو معنی دارد گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است، البته این یادآوری ممکن است بوسیله دل بوده باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است به وسیله ی زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) و اگر می بینیم به قرآن، ذکر گفته شده است به خاطر همانست که حقایقی را بازگو می کند.

آیه بعد می گوید: «اگر شما آگاه از دلائل روشن پیامبران و کتب آنها نیستید به آگاهان مراجعه کنید» «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ». (۱)

بینات جمع «بینه» به معنی دلائل روشن است، و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلائل اثبات حقانیت انبیاء باشد، «زبر» جمع «زبور» به معنی کتاب است، در واقع «بینات»، دلائل اثبات نبوت را می گوید، و «زبر» اشاره به کتابهایی

ص: ۳۹۴

---

۱- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴؛ در اینکه «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» از نظر ترکیب، متعلق به کدام فعل است، مفسران احتمالات متعددی داده اند، بعضی آن را متعلق به «لا- تعلمون» دانسته اند (همانگونه که ما در بالا گفتیم و با ظاهر آیات سازگارتر است- توجه داشته باشید که علم هم بدون باء و هم بوسیله «باء» متعدی می شود) بعضی دیگر گفته اند که جمله «ارسلنا» قبل از آن در تقدیر است و در اصل چنین بوده ارسلنا هم بالبینات و الزبر، بعضی دیگر گفته اند متعلق آن جمله «وَمَا أَرْسَلْنَا» در آیه قبل است، و بعضی دیگر آن را متعلق به جمله «نُوحِي إِلَيْهِمْ» دانسته اند، روشن است که طبق هر کدام از اینها معنی آیه مفهوم خاصی خواهد داشت ولی در مجموع تفاوت زیادی ایجاد نمی کند.



است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید: «ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی».

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱).

«و تا اینکه آنها در این آیات، و وظائفی که در برابر آن دارند، بیندیشند» «وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲).

در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نو ظهور و بی سابقه ای نیست همانگونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسانها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند.

نکته: اهل ذکر کیانند؟

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده می خوانیم که اهل ذکر امامان: هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه فوق فرمود: نحن اهل الذکر و نحن المسؤولون.

ص: ۳۹۵

۱- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

۲- - سوره أعراف (۷)، آیه ۱۷۶.

«ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود».<sup>(۱)</sup>

و در روایت دیگری از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود:

«الذکر القرآن، و آل الرسول اهل الذکر، و هم المسؤولون».

«ذکر، قرآن است، و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اهل ذکرند، و از آنها باید سؤال کرد».<sup>(۲)</sup>

در بعضی دیگر می خوانیم که «ذکر» شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است و اهل بیت او اهل الذکر هستند.<sup>(۳)</sup>

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون رسیده.

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون میخوانیم از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت: هو محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین: هم اهل الذکر و

العقل و البیان: «اینان محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین: هستند آنها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان».<sup>(۴)</sup>

این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداقهای معینی را می بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی کند، و

ص: ۳۹۶

---

۱- - تفسیر نور الثقلین، ج ۳، صص ۵۵ و ۵۶.

۲- - همان.

۳- - همان.

۴- - احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۲، منظور از تفسیرهای دوازده گانه تفسیر ابو یوسف و ابن حجر و مقاتل بن سلیمان و وکیع بن جراح و یوسف بن موسی و تفسیر قتاده و تفسیر حرب الطائی و تفسیر سدی و مجاهد و مقاتل بن حیان و ابو صالح و محمد بن موسی الشیرازی است.

همانگونه که گفتیم: ذکر به معنی هر گونه آگاهی و یادآوری و اطلاع است، و اهل الذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه ها در بر می گیرد.

ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه ی بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن «ذکر» اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مصداق روشن ذکر است، به همین ترتیب امامان معصومین که اهل بیت او و وارث علم او هستند، روستترین مصداق اهل الذکرند.

ولی قبول همه این مسائل هیچگونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن که دانشمندان اهل کتاب است ندارد، و به همین دلیل علمای اصول و فقهای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدین به این آیه استدلال کرده اند.

حدیث دیگری از جابر جعفی در تفسیر همین آیه در کتاب ثعلبی نقل شده که می گوید:

«لما نزلت هذه الاية قال علي (عليه السلام) نحن اهل الذکر».

«هنگامی که آیه فوق نازل شد علی (علیه السلام) فرمود: اهل ذکر مائیم» (به همان مدرک فوق مراجعه شود)

در اینجا این سؤال پیش می آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است می خوانیم که امام به آن کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می گیرد و می گوید: «سبحان الله! مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم مسلماً

ما را به مذهب خود دعوت می کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم» (۱).

ولی پاسخ این سؤال روشن است، امام این سخن را به کسانی می گوید که آیه را منحصرأً به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که مسلماً چنین نیست در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند، در این گونه اعصار، مرجع علمای اسلام که در رأس آنها ائمه اهل بیت (علیهم السلام) قرار داشتند بودند.

به عبارت دیگر اگر مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آگاهی از این مسأله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آنها مراجعه نمایند، بلکه هر مسأله ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تاکید می کند که آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید است، و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آنها مراجعه کنند.

ص: ۳۹۸

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درستکاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟! لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار. (۱)

## پاسخ ما

اهل تفقه مطالب تفسیر نمونه را پیرامون آیه شریفه، خوب بررسی کنند و با مطالعه ی روایات این باب و مطالبی که ما درباره نفی تفسیر «اهل الذکر» به «اهل کتاب» عرض کردیم، خود به قضاوت بنشینند.

در اینجا می گوئیم:

اولاً: این «بسیاری از مفسرین» که اهل ذکر را به معنی علمای «اهل کتاب» تفسیر کرده اند، چه کسانی هستند، شیعه اند یا سنی؟

خوب بود کمی از این بسیار، نامشان در تفسیر نمونه ذکر می گردید.

ثانیاً: دلیل این مفسرین زیاد، بر اینکه اهل ذکر، یعنی علمای اهل کتاب، چه می باشد؟ ما در این دروس، ادله ی این مفسرین را رد نمودیم.

از جمله که گفته اند: سیاق آیه می گوید اهل الذکر، یعنی اهل کتاب، گفتیم سیاق آیه، «انزلنا الیک الذکر» است، پس «الذکر» یعنی قرآن، و اهل قرآن اهل بیت اند.

آنانکه به دلیل سیاق، قائل به مطلب مذکورند، آیا با روایات این باب، موافقت دارند یا

ص: ۳۹۹

آیا آنها می دانند که سیاق، در برابر روایات، قدرتی ندارد؟

آیا آنها می دانند روایاتی که می گویند «اهل الذکر» اهل بیت اند، به قول علامه مجلسی اوّل (قدس سره)، به تواتر رسیده و بطور مطلق نفی غیر اهل بیت نیز می نماید؟

آیا این مفسرین، اهل تفقه در روایات اند، و یا اینکه فکر خود را برتر از روایات می دانند؟

بهرحال ما، به طور قطع می گوئیم: در این مبحث به مصداق واقعی ذکر، که قرآن و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، با اینکه تأیید قرآنی و روائی دارد بی توجهی شده، همانطور که به معنای کلمه ی «اهل» هم بی دقتی شده است. (۱)

تفسیر نمونه آیه سؤال را دلیل تقلید و رجوع به متخصّص گرفته، حال ممکن است خواننده ی این تفسیر سؤال کند که: اگر این آیه دلیل رجوع به متخصّص است، بفرمائید تخصّص چه کسی در علم به زندگانی انبیاء، تورات و انجیل، بالاتر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، مگر رجوع به اعلم، آن هم اعلم معصوم، حکم عقل نیست؟

و مگر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نفرمودند: نحن اهل الذکر؟ حدیثی که تفسیر نمونه آن را نقل نموده است.

خداوند متعال برای چه هدفی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲) را در کنار رسول

ص: ۴۰۰

۱- - به دلائلی که گذشت، یهود صدر اسلام، اهل ذکر به معنی اهل تورات هم نبودند، بلکه آنها محرّف تورات بودند، اهل تفقه پیرامون کلمه ی «اهل»، دقت داشته باشند، تا بدانند یهود اهل تحریف و دشمن اهل ایمان، اهل تورات نبوده است.

۲- - سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، قرار داده است؟

با توجه به اینکه، عنوان «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» غیر از عنوان پسر عمو و خویش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و جنبه ی شخصی ندارد، و همه می دانند برای کسب علم و اطلاع، باید به «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» مراجعه کنند، پس چرا باید به این مسئول اعلم و معصوم بی توجهی بشود؟ مگر این هادی الهی پاسخ گوی همه مسائل نبوده اند؟ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱).

عقل می گوید: با وجود و حضور «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» در جامعه، حتی مثلاً «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (۲) (یعنی آصف بن برخیا) هم، نباید سخن بگوید و نباید مردم به «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (یعنی غیر اعلم) ارجاع داده شوند.

حدیث امام رضا (علیه السلام) که فرمودند: سبحان الله! به معنی این است که خداوند متعال منزّه است، که با وجود اعلم معصوم، مشرکین را در صدر اسلام، و مسلمانان را در ازمنه ی بعد، به یهود، که عالم معاند و مفسد است، ارجاع فرماید.

تفسیر نمونه در حالی که آیه را دلیل تقلید از متخصّص ص دانسته، متخصّص معصوم را که یگانه مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است، فراموش نموده است.

البته، این فراموشی از اینجا ناشی می شود که این تفسیر، مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را تعمیم داده است.

و (هل يجوز ذلك) در کلام امام رضا (علیه السلام) نیز، استفهام انکاری برای همه ازمنه

ص: ۴۰۱

۱- - سوره انسان (۷۶)، آیه ۳.

۲- - سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰.

است، یعنی آیا خداوند متعال، با وجود اعلم معصوم، مردم را به یهودی که مبلغ روش باطل خود است و دشمن ترین دشمن نسبت به مؤمنان است، ارجاع می دهد؟

تفقه در «اذا يدعوننا الى دينهم» معلوم می کند که روش استکباری یهود و دشمنی آنها در همه ی زمان ها وجود داشته است، به تعبیر دیگر، یهود فقط در زمان امام رضا (علیه السلام) به استکبار و فساد مبتلا نبوده است، بلکه همه وقت، خصوصاً صدر اسلام دچار استکبار و فساد بوده، و برای اینکه از ابتدا، اسلام را تضعیف کند، دشمنی و فساد خود را شدیداً آشکار نموده است. «لتجدن اشد الناس...»

تفسیر نمونه در جای دیگر می گوید:

و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، اهل ذکر به علی (علیه السلام) یا سایر امامان اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده به معنی انحصار نیست، بلکه بیان واضحترین مصداقهای این قانون کلی است. (۱)

در پاسخ می گوئیم: اهل تفقه اگر به روایات وارده خوب دقت کنند، واقف می شوند که فقط اهل بیت: مصداق اهل ذکر هستند، و این انحصار مدلول روایات فراوانی است که ما در مباحث گذشته آنرا مشروحاً بیان نمودیم.

### نظریه ی «ا لمنهج القويم في اثبات الامامه من الذکر الحکیم»

«الثانی عشر: الذکر و الذکری و التذکره، قال سبحانه: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (۲)

ص: ۴۰۲

۱- - تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۶۱.

۲- - سوره یس (۳۶)، آیه ۶۹.



وقال سبحانه: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (١) وقال سبحانه: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، «إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى» (٢) وقال سبحانه: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» (٣).

قال في الصحاح: الذكر و الذكري خلاف النسيان، و الذكر الصيت و الثناء، و التذكرة ما يستذكر به الحاجه. (٤)

و قال في المقاييس: ذكرت الشيء خلاف نسيته، ثم حمل عليه الذّكر باللسان، و يقولون: اجعله منك على ذكر بالضم، أى: لا تنسه (٥). إنتهى.

و لعلّ المعنى الجامع هو الاستحضار فى مقابل النسيان و عدم التوجّه، فذكر بالقلب، و ذكر باللسان، و ذكر عن نسيان، و ذكر بمعنى إدامه الحفظ.

و الفرق بين الذكر و الهدايه أنّ الهدايه هى التوجيه نحو شىء، و الذكر هو استحضار الشىء. و ذكر الله عبده هو لطفه و رحمته الخاصّه فى مقابل تركه، و إلا فكل موجود محتاج فى وجوده إليه سبحانه.

و القرآن حضور للمعارف المتعلّقه بالمبدأ و المعاد و ما بينهما لإشتماله عليها، فالارتباط به تلاوه و مطالعه و غيرهما يكون موجبا للتذكّر، قال سبحانه:

ص: ٤٠٣

١- - سورة زخرف (٤٣)، آيه ٤٤.

٢- - سورة طه (٢٠)، آيات ٣-٢.

٣- - سورة اعراف (٧)، آيه ٢.

٤- - صحاح اللغه، ج ٢، ص ٦٦٤.

٥- - معجم مقاييس اللغه ٢، ٣٥٨.

فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ» (١) و قال سبحانه: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (٢).

و القرآن يذكر العبد بربه، و منسى نعمته و ما نسى من عهده الأول، و يرفع عشاوه الغفله و النسيان عن قلبه، و لما كان القرآن تبياناً لكل شيء لا خطأ فيه، فهو ذكر لا خطأ فيه.

و الكتاب ذكر في جميع مراتبه، و منها مرتبه وجوده العلمى و مرتبه وجوده الذى هو قلب النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) و الإمام المعصوم (عليه السلام)، فهما ذكران معصومان لا خطأ فيهما.

و قد أطلق الذكر على الرسول فى قوله تعالى «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (٣) بناءً على أن يكون «رسولاً» بدلاً عن «ذكراً» و احتمال كونه مفعول ذكراً.

ثم إنَّ كون القرآن ذكراً: إما مبالغه نظير زيد عدل، أو أنه ذكر بالمعنى الفاعلى. و قد ظهر بالبيان المذكور صحه الأخبار المفسره للذكر و التذكرة و ما يشتق منهما بالنبي (صلى الله عليه و آله و سلم) و الإمام المعصوم (عليه السلام)، (٤) و كذا صحه الأخبار المفسره لمتبعى الذكر

ص: ٤٠٤

١- - سورة ق (٥٠)، آيه ٤٥.

٢- - سورة قمر (٥٤)، آيات ١٧ و ٢٢.

٣- - سورة طلاق (٦٥)، آيات ١١-١٠.

٤- - روى الكليني ١ فى الكافي (١: ٢١٠) بإسناده عن عبدالله بن عجلان، عن أبى جعفر (عليه السلام) فى قول الله عزّ وجلّ «فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» قال رسول الله ٦: الذكر أنا والأئمة أهل الذكر، و قوله عزّ وجلّ «وإنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون» قال أبو جعفر (عليه السلام): نحن قومه و نحن المسؤولون. (ح ١). و روى أيضاً بإسناده عن عبد الرحمن بن كثير، قال: قلت لأبى عبدالله (عليه السلام) «فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» قال: الذكر محمد ٦ و نحن أهله المسؤولون، قال: قلت: قوله «وإنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون» قال أبو جعفر (عليه السلام): نحن قومه و نحن المسؤولون. (ح ١). و روى أيضاً بإسناده عن عبد الرحمن بن كثير، قال: قلت لأبى عبد الله (عليه السلام) «فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» قال: الذكر محمد ٦ و نحن أهله المسؤولون، قال: قلت: قوله «وإنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون» قال: إيانا عنى و نحن أهل الذكر و نحن المسؤولون. (ح ٢). و أيضاً بإسناده عن الوشاء، قال: سألت الرضا (عليه السلام)، فقلت له: جعلت فداك «فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون»؟ فقال: نحن أهل الذكر و نحن المسؤولون لاحديث. و أيضاً بإسناده عن أبى بصير، عن أبى عبد الله (عليه السلام) فى قول الله عزّ وجلّ «وإنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون» فرسول الله ٦ الذكر و أهل بيته: المسؤولون و هم أهل الذكر (ح ٣). و أيضاً بإسناده عن الفضيل، عن أبى عبد الله (عليه السلام) فى قول الله تبارك و تعالى «وإنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون» الذكر القرآن و نحن قومه و نحن المسؤولون. (ح ٤) و غيرها من الأحاديث المذكوره فى الباب. و أورد العلامة المجلسي ١ فى البحار (٢٣: ١٧٢) فى باب أنهم: الذكر و أهل الذكر، و انهم المسؤولون، و أنه فرض على شيعتهم المسأله و لم يفرض عليهم الجواب، عدّه أخبار كثيره فى هذا المعنى، فمنها: ما فى المناقب فى قوله تعالى «فستلوا أهل الذكر» قال الباقر (عليه

السلام): نحن أهل الذكر. و منها: ما عن البصائر بإسناده، عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله «فستلوا أهل الذكر إن كنتم تعلمون» قال: رسول الله ﷺ و أهل بيته هم أهل الذكر، و هم الأئمة و غيرهما.

بشيعتهم، و للمعرضين عن الذكر بمعانديهم.

تتميم:

و نذكر فيه تطبيق بعض الآيات المشتمله على كلمه الذكر.

منها: قوله تعالى «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ

ص: ٤٠٥

إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (١). تقدّم أنّ الذكر لغه هو إحضار الواقع على ما هو عليه، و أهل الذكر من كان كلامه مطابقاً للواقع، و يحصل من كلامه العلم، و هو الاعتقاد بالشىء على ما هو عليه، و يدلّ على اعتبار كون كلامه موجِباً للعلم مفهوم قوله تعالى «ان كنتم تعلمون».

و لأهل الذكر الواقعى الذى يحصل من قوله العلم مصاديق:

منها: علماء اليهود و النصارى الذين عندهم جميع التوراه و الإنجيل الصحيحين لا المحرّفين، أو بعضهما غير المحرّف المشتمل على أوصاف الأنبياء:، و قد كان فى زمان النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) جماعه من علمائهم عرفوا صحّه نبوّه نبينا بما عندهم من التوراه و الإنجيل، فيمكن شمول أهل الذكر لهم.

و من مصاديقه كلّ معصوم عالم بشىء، مثل نبينا (صلى الله عليه و آله و سلم) و الأئمه المعصومين:، فإنهم أهل الذكر، لأنهم يحملون الذكر فى نفوسهم الشريفه، كما يقال للعلماء أهل العلم، و يصحّ إطلاق الذكر عليهم أيضاً، كما تقدّم إطلاقه على الرسول، و الأئمه المعصومون أهل رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و هو ذكر، فهم أهل الذكر.

و بما ذكر ظهر أنه ليس المراد بأهل التوراه و الإنجيل المحرّفين، لأنّ الله تعالى لا يأمر بسؤالهم، و لا من كان محكوماً بالعداله ظاهراً، بل و لا- من كان عادلاً- واقعاً، لأنه يحتمل فيه الخطأ، و لا يحصل العلم من خبره، و لا المجتهد، لعدم حصول العلم من إخباره عن الحلال و الحرام لاحتمال خطئه.

و المراد بالمسؤول من يحصل من قوله العلم، أى: الاعتقاد بالشىء على ما هو عليه فى الواقع، لأنه أوجب السؤال على من لا يعلم، و المراد به السؤال لتحصيل العلم، و لا

ص: ٤٠٦

يُحْصِلُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ إِبْخَارِ الْمَعْصُومِ وَ نَحْوِهِ» (۱)

از دیگر صفات کتاب وحی، «ذکر» و «ذکری» و «تذکره» است. خداوند می فرماید:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (۲)

این (کتاب آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است.

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ» (۳)

و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است.

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، «إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى» (۴)

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت آفتی. آن را فقط برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند، نازل کردیم.

«كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (۵)

این کتابی است که بر تو نازل شده- پس نباید از ناحیه ی آن، ناراحتی در سینه داشته باشی- تا به وسیله آن (مردم را) بیم دهی، و تذکری است برای مؤمنان.

در کتاب صحاح چنین آمده است:

«ذکر» و «ذکری» خلاف نسیان و فراموشی است، و «ذکر» به معنای آوازه و ثنا نیز

ص: ۴۰۷

---

۱- - المنهج القويم: صص ۱۶۴-۱۶۰.

۲- - سوره یس (۳۶)، آیه ۶۹.

۳- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴.

۴- - سوره طه (۲۰)، آیات ۳ - ۲.

۵- - سوره اعراف (۷)، آیه ۲.

آمده، و «تذکره» چیزی است که به وسیله آن، نیاز انسان یادآوری می شود. (۱)

و در مقایسه آمده:

«ذکرت الشیء»، برخلاف «نسیته» است. سپس ذکر به زبان بر همین معنا حمل شده است، و می گویند: «اجعله منك علی ذکر (به ضم ذال)، این مطلب را در خاطر خویش نگه دار»، آی «لاتنسه، فراموش مکن». (۲)

و شاید معنای جامع همه معانی، استحضار (یادآوری) باشد که در مقابل نسیان و عدم توجه است. پس گاهی یادآوری به وسیله دل است، گاه به زبان، گاه یادآوری از چیز فراموش شده است و گاه یادآوری به معنای ادامه ی حفظ.

فرق بین هدایت و ذکر آن است که هدایت به معنای توجه دادن به سوی چیزی است، ولی ذکر، یادآوری آن است. ذکر بنده از سوی خداوند به معنای یادآوری نیست، بلکه به این معنا است که خداوند به او لطف و رحمت خاص نموده، به عکس وقتی که این لطف و رحمت ویژه را ترک فرماید، و گرنه هر موجودی در اصل وجود خویش، نیازمند لطف عمومی خداوند سبحان است.

وجود قرآن عظیم، حضوری برای معارف مربوط به مبدأ و معاد و بین این دو است، چرا که این کتاب پاک الهی در بردارنده ی همه اینهاست. از این جهت، هرگونه ارتباط با قرآن از طریق تلاوت و مطالعه و دقت در آن، باعث

ص: ۴۰۸

---

۱- صحاح اللغه، ج ۲، ص ۶۶۴.

۲- معجم مقایسه اللغه، ج ۲، ص ۳۵۸.

تذکر و یادآوری می شود، چنان که ذات مقدّس حق فرموده است:

«فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدِ» (۱).

سپس به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می ترسند، متذکر ساز.

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (۲).

ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!

قرآن بنده را به یاد پروردگار و نعمتهای فراموش شده ی وی و عهد پیشین از یاد رفته اش انداخته، و پرده ی غفلت و فراموشی را از دل او کنار می زند و چون قرآن بیانگر هر چیز است و خطا در آن راه ندارد، ذکری است که اشتباه در آن نیست. این کتاب الهی در تمام مراتب خود، مذکر و یادآوری است و از جمله ی آن مراتب، مرتبه ی وجود عملی آن است که همان قلب مقدّس حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام معصوم (علیه السلام) است. بنابراین، این دو وجود پاک و مقدّس، هم ذکرند و هم معصوم که خطا در حریم آنان راه ندارد.

در قرآن کریم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به «ذکر» تعبیر شده است؛ چنان که می فرماید:

«قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا»، «رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (۳).

خداوند به سوی شما ذکری را فرو فرستاد؛ رسولی که آیات روشن خداوند را بر

ص: ۴۰۹

---

۱- - سوره ق (۵۰)، آیه ۴۵.

۲- - سوره قمر (۵۴)، آیات ۲۲-۱۷.

۳- - سوره طلاق (۶۵)، آیات ۱۱-۱۰.



البته این در صورتی است که کلمه ی «رسولاً» در آیه مبارکه، بدل از «ذکراً» باشد و احتمال دیگر آن است که «رسولاً» مفعول برای «ذکراً» باشد. امّا اینکه از قرآن «ذکر» تعبیر شده، یا از باب مبالغه است، مانند زیدٌ عدلٌ؛ یعنی چنان موجب ذکر و یادآوری است که گویا خود، ذکر و یاد است، و یا اینکه ذکر به معنای فاعلی است؛ یعنی «ذاکر» (=یادآورنده).

با این بیان، صحت روایاتی که در آنها، تعبیراتی مانند «ذکر» و «تذکره» و مشتقات اینها را به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوای معصوم (علیه السلام) تفسیر می کنند، واضح و روشن گشت؛ (۱) همچنین صحت اخباری که پیروان ذکر

ص: ۴۱۰

۱- - مرحوم شیخ بزرگوار کلینی ۱ در کتاب شریف کافی، به اسناد خود از عبدالله بن عجلان از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی شریفه «فستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷) نقل می کند که فرمود: رسول خدا ۶ فرمودند: «ذکر» منم و امامان، اهل ذکرند و حضرت امام باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی شریفه: «وانه لذكر لك و لقومك و سوف تسئلون» (سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴) فرمودند: ما قوم آن حضرت هستیم و ما مسئول هاییم. اصول کافی، کتاب الحجّه، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱، باب ان اهل الذکر الذین امر الله... هم الاثمه :: نیز به اسناد خود از عبد الرحمن بن کثیر روایت می کند که گفت: به حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مقصود از آیه ی شریفه ی: «فستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷) چیست؟ آن حضرت فرمودند: ذکر، محمد ۶ است و ما اهل اویم که مسئولیم». راوی گوید: عرض کردم: آیه ی شریفه ی: «وانه لذكر لك و لقومك و سوف تسئلون» چه می شود؟ فرمودند: «مقصود، ماییم و ما اهل ذکریم و ما مسئول هستیم». همان، ح ۲. همچنین به اسناد خود از وشاء روایت می کند که گفت: از حضرت امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: فدایت شوم، تفسیر آیه ی مبارکه ی «فستلوا اهل الذکر ان کنتم تعلمون» چیست؟ آن حضرت فرمودند: «ما اهل ذکریم و ماییم پرسش شوندگان...». همان، ح ۳. نیز به اسناد خود از ابی بصیر از حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره ی سخن خدای عزّ و جلّ: «وانه لذكر لك و لقومك و سوف تسئلون» نقل می کند که فرمودند: «رسول خدا ۶ ذکر هستند و اهل بیت: پرسش شوندگان هستند و آنان اهل ذکرند». همان، ص ۲۱۱، ح ۴، باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق. همچنین به اسناد خود از فضیل از حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره ی سخن خدای تبارک و تعالی «وانه لذكر لك و لقومك و سوف تسئلون» روایت می کند که فرمودند: ذکر قرآن است و ما قوم رسول خداییم و ما «مسئولون» هستیم». همان، ص ۲۱۱، ح ۵ غیر از اینها احادیث دیگری نیز در این باب هست. و علامه بزرگوار مجلسی ۱ در کتاب مستطاب بحار در بابی به عنوان «انهم: الذکر و اهل الذکر»، و انهم المسئولون، و انه فرض علی شیعتهم المسئله و لم يفرض عليهم الجواب» روایات زیادی را در این معنا آورده است که از جمله است: در مناقب درباره ی آیه ی شریفه ی: «فستلوا اهل الذکر» حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «ما اهل ذکریم»، بحار الانوار، کتاب الامامه، ج ۲۳، ص ۱۷۲، ح ۱. از بصائر به اسناد خود از امام محمد باقر (علیه السلام) درباره ی سخن خداوند: اهل بیت او، همان اهل ذکرند و آنان امامان: هستند. همان، ح ۹. و غیر از اینها نیز روایاتی آورده است.

را به شیعیان اهل بیت: و روی گردانندگان از ذکر را به دشمنان آنان تفسیر نموده، ظاهر شد.

در ادامه ی مطالب مربوط به عنوان «ذکر» به تطبیق برخی از آیات قرآن می پردازیم که در آنها، کلمه ی «ذکر» به کار رفته است.

اوّل، آیه شریفه:

«و ما أرسلنا قبلك إلا رجالا نوحى اليهم فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا

ص: ۴۱۱

ما پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم. اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید.

پیش از این گذشت که «ذکر» در لغت به معنای احضار واقع است؛ همان گونه که هست، و اهل ذکر، کسی است که سخن او مطابق با واقع باشد؛ به گونه ای که از کلام او برای انسان، علم حاصل می شود و علم همان اعتقاد به چیزهاست، همان گونه که هستند. و دلیل اینکه کلام اهل ذکر باید علم آور باشد، مفهومی است که از جمله ی مبارکه ی: «ان کنتم لا تعلمون» استفاده می شود؛ یعنی اگر نمی دانید و علم ندارید، از اهل ذکر پرسید تا بدانید و علم پیدا کنید.

اهل ذکر واقعی که از سخن آنها، قطع و علم حاصل شود، مصادیقی دارد؛ از جمله ی آن، دسته ای از علمای یهود و نصارا است که همه تورات و انجیل تحریف نشده یا مقداری از آن دو، نزدشان بود که ویژگیها و صفات پیامبران: را در بر داشت؛ زیرا در زمان نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عده ای از علمای آنان از طریق این دو کتاب آسمانی به درستی نبوت پیامبر ما یقین داشتند. (۱) بنابراین، ممکن است اهل ذکر، شامل آنان نیز باشد.

یکی دیگر از مصادیق اهل ذکر، هر معصوم عالم به چیزها است؛ همانند رسول گرامی ما و پیشوایان معصوم: که آن بزرگواران اهل ذکرند؛ زیرا در

ص: ۴۱۲

---

۱- اصل عبارت این است: «و قد کان فی زمان النبی ۶ جماعه من علمائهم عرفوا صحّه نبوّه نیّنا...» المنهج القويم، ص ۱۶۳، که در ترجمه ی آن با عنوان صراط مستقیم، اشتباه ترجمه شده است.

نفوس شریفه خویش، «ذکر» را حمل می نمایند؛ چنان که به علماء، «اهل علم» گفته می شود؛ چون حامل علم اند، و می توان از خود آن ذوات مقدّس به «ذکر» تعبیر نمود و چنان که پیش از این گفتیم، اطلاق ذکر بر خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)، صحیح است. (۱)

همچنین پیشوایان معصوم، اهل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و چون آن بزرگوار نیز «ذکر» است، پس ایشان نیز اهل ذکرند.

از آنچه بیان گردید، به خوبی روشن شد که مقصود از اهل ذکر، اهل تورات و انجیل تحریف شده نیستند؛ زیرا خدای تعالی دستور سؤال از چنین کسانی را نمی دهد، و مقصود از اهل ذکر، کسی که در ظاهر، عادل است هم نیست و حتی عادل واقعی هم نمی تواند مقصود باشد؛ زیرا احتمال خطا درباره آنان وجود دارد. از این جهت، از خبر دادن آنها، علم و قطع حاصل نمی شود. البته منظور مجتهد هم نیست؛ زیرا از خبر دادن مجتهد به حلال و حرام، قطع حاصل نمی شود؛ زیرا احتمال خطا در اجتهادشان وجود دارد.

بنابراین، مراد از کسانی که باید از آنان سؤال شود، آنهایی است که از گفتارشان، علم - یعنی اعتقاد به یک چیز همان گونه که هست - حاصل می شود؛ زیرا خداوند متعال تا آنجا که علم و قطع حاصل نشده، سؤال نمودن

را واجب فرموده و معلوم است که این گونه قطع و علم، جز از خبر

ص: ۴۱۳

---

۱- - اطلاق «ذکر» بر خود رسول خدا ۶ یا از باب «زیدٌ عدلٌ» است، و یا اینکه «ذکر» به معنای فاعلی، یعنی «ذاکر» است (مترجمین المنهج القويم).

دادن معصوم و مانند آن به دست نمی آید. (۱)

## بررسی این نظریه

بنده از این کتاب شریف استفاده کرده و آن را برای تدریس در حوزه های علمیّه نجف اشرف و قم مقدّسه و اصفهان پیشنهاد داده ام (۲) ولی در این بخش از کتاب باید بگویم:

شاید، مؤلف معظّم به نحو کلی و جدای از تفسیر آیه «سؤال» مصادیق اهل الذّکر را (آن هم به حسب ظاهر) بیان می دارند، و الاّ هیچ دلیلی وجود ندارد که مصداق اهل الذّکر در آیه مذکوره علمای یهود و نصاری باشند، و حتّی سیاق آیه در سوره نحل «و انزلنا الیک الذکر»، همصدا با روایات کثیره این مطلب را رد می کند، و روایات فقط مثبت این نیست که اهل الذّکر در آیه شریفه اهل بیت اند، بلکه نافی این است که غیر ایشان، اهل الذّکر باشند.

آیاتی مثل «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ...» (۳) و «يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...» (۴) نشان دهنده ی عداوت شدید و فساد همیشگی یهود است.

یهودی که برای دشمنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن زمان به حجاز آمده بودند و خود در تحریف تورات سعی داشتند، مگر به کسی فرصت سؤال می دادند و مگر اگر

ص: ۴۱۴

۱- - صراط مستقیم، ترجمه ی المنهج القویم، صص ۲۶۷-۲۶۳.

۲- - این پیشنهاد توسط بعضی از فضلاء حوزه، عملی شده است.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۸۲.

۴- - سوره مائده (۵)، آیه ۳۳.

کسی در حقانیت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از آنها سؤال می کرد، پاسخ صحیح می شنید؟(۱)

اهل تفقه آیه شریفه «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»(۲) را مورد مطالعه دقیق قرار دهند تا بدانند یهود با آنکه رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) را می شناختند، اما پاسخ مثبت به آن حضرت ندادند و بصورت های مختلف با ایشان مبارزه کردند.(۳)

عبارت «وقد كان في زمان النبي(صلی الله علیه و آله و سلم) جماعه من علمائهم عرفوا صحه نبوه نبينا بما عندهم من التوراه و الإنجيل فيمكن شمول اهل الذكر لهم» که در کتاب المنهج القويم فی اثبات الامامه من الذكر الحكيم،(۴) آمده، بدین معناست که یهود می دانست که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در این ادعاء صادقند.

ص: ۴۱۵

۱- - عاصم بن عمرو این قتاده گفته: بزرگان ما می گفتند ما در جاهلیت گمراه بودیم و یهودی ها می گفتند در این عصر پیامبری ظاهر می گردد که ما به او مؤمن می شویم و در لشکر او با شما می جنگیم، ولی «فلما بعث الله رسوله اتباعناه و كفروا به...». الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۸۹. ترجمه: و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد.

۳- - ابن عباس گفته: قبیله بنی قریظه و بنی نضیر، که یهودی بودند، هر وقت با قبائل عرب اختلافشان می شد، از خدای متعال طلب پیروزی می نمودند و می گفتند خدایا بحق نبی اُمی، ما را بر بت پرستان یاری کن ولی وقتی رسول خدا ۶ مبعوث شدند و یهود آن حضرت را شناختند، به ایشان کفر ورزیدند. الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۱، ص ۱۷۰. در مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹، از قول ابن عباس آمده که یهود چون دیدند پیامبر خدا ۶ از بنی اسرائیل نیست، کفروا به و جحدوا ما کانوا یقولون فیه.

۴- - ص ۱۶۳.

سؤال این است که این دانایان به صحت نبوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، آیا ایمان هم آوردند تا انتظار پاسخ صحیح در حقانیت آن حضرت از آنان داشته باشیم؟

آیه مذکوره می فرماید: «فلما جائهم ما عرفوا كفروا به» یهود پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می شناختند ولی به آن حضرت کفر ورزیدند، خوب، یهودی که به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کفر می ورزد، آیا می تواند یکی از مصادیق اهل الذکری باشد که سؤال از او (مأمور به) است؟ و آیا خبر دادن اینها در حال کفر و انکار، علم و قطع می آورد؟

باید توجه نمود که آیه می فرماید: «فلما جائهم ما عرفوا كفروا به»، یعنی دانسته کفر می ورزیدند، به تعبیر دیگر یعنی عناد داشتند و حق را مخفی می کردند. حالا اینها که (عرفوا صحه نبوه نبینا بما عندهم من التوراه و الإنجیل) ولی عناد داشتند، آیا جواب صحیح به سائل می دادند؟ و آیا خبرشان علم آور بود؟

برای همین ما عرض می کنیم: در این بحث کلمه ی (نحوه) در (ولا- يحصل العلم إلیما من اخبار المعصوم و نحوه) (۱)، برای حصول علم، تعلیق به محال است، زیرا یهودی که «وَلَمَّا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خِثَائِهِ مِنْهُمْ...» وردله وله نحضرت کفر می (۲) برایش نازل شده و امام معصوم یعنی حضرت ابوالحسن الرضا (علیه السلام)، نتیجه اطلاع یابی و پرسش از آنان را با جمله ی نورانی (اذأ یدعوننا الی دینهم) باز گو می فرمایند، محال است که سخنی از خیرخواهی و به دور از خیانت بگوید و دینی را که بدان کافر است تأیید کند و خبرش باعث قطع و یقین گردد.

در مورد قلیلی که ممکن است در بین یهود باطناً مؤمن باشند باید بگوئیم: اولاً در آن جوی که «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ...» نمایش دهند آن است، امکان اینکه این قلیل

ص: ۴۱۶

۱- المنهج القویم فی اثبات الامامه من الذکر الحکیم، ص ۱۶۴.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۱۳.

سخن بگویند وجود نداشته است، پس ارجاع مردم به اینان بی معنا است، ثانیاً هیچ دلیلی نداریم که این قلیل مسئولند، بلکه دلیل فقط اهل بیت: را اهل الذکر و مسئول معرفی می کند و نافی غیر آن بزرگواران است.

باید بدانیم آنکه علمش صددرصد است، عترت طاهرین: هستند و دیگران هر که باشد، جزء (الذین لا یعلمون) است و آیه می فرماید «فستلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون».

### ادامه ی بررسی، (مأمور به) چیست؟

حال جا دارد که عرض کنیم: چون امر «فستلوا أهل الذکر» به طور قطع استعلامی است و نیز بیهوده و لغو نبوده، پس مسئولی که از قولش سائلین هنگام شبه افکنی (چرا پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ملک نیست و بشر است) به مطلب واقع، قطع و علم پیدا کنند، باید وجود داشته باشد، و علمای یهود که به دلائل گذشته منظور نبودند،<sup>(۱)</sup> بلکه خود اینها شبهه افکنی و انحراف و تحریف داشتند. پس مراجعه به اهل الذکر معصوم که از سخنان قطع و علم حاصل شود «مأمور به» بوده است.

یادآوری این نکته برای اهل تفقه شاید ضرورت داشته باشد که بحث بر سر موردی است که مشرکین می گفتند چرا رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) فرشته نیست و انسان است؟ خوب اینجا این شبهه باید پاسخ داده می شد و فصل خصومت می گردید.

بالیقین مرجعیت علمی و فرهنگی یهود در همه موارد و به طور کلی مورد نظر

ص: ۴۱۷

---

۱- - بحث علمای نصاری اینجا سالبه بانتفاء موضوع است، زیرا زمان رسول الله ۶ درگیری ها و شبهه پراکنی ها غالباً از ناحیه ی یهود و مشرکین بوجود می آمد و همانطور که متذکر شدیم، طبق آیات قرآن یهود پایه گذار جنگ تسلیحاتی و فرهنگی و پیشکسوت فساد و تباهی بوده است.



قرآن کریم نبوده و نیست و در مورد مذکور هم، برای فصل خصومت، وجود کسی که عالم است و از سخنش علم و قطع حاصل می شود کفایت می کند، یعنی هرگز لازم نیست آن عالم، یهودی باشد، بلکه همین که عالم است و آگاهی صد در صد به کتب سماوی و انبیاء الهی دارد و حتی به روش تبلیغ و راه و رسم دعوت به حق، عالم است برای پاسخ گویی و فصل خصومت کافی است، حالا خواه مخالفین پند گیرند خواه ملال.

مگر قرآن نمی فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»، پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مصداق «من اتبعنی» بودند، داعی بحق بودند، حالا این داعی که به روش دعوت آگاه است و علم کتاب را داراست، چگونه در جواب یک سؤال، سخنش کفایت نمی کند، تا یک یهودی که سخنش علم آور است پیدا شود، و از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع نماید؟!!

اگر عالمی معصوم که به انبیاء و کتبشان آگاهی کامل داشت با بیان الهی پاسخ این شبهه را می داد چه می شد؟

جواب این است مثل دیگر سؤالات و شبهات، یا واقعاً آن منکر و قائل به شبهه، هدایت می گردید و یا فصل خصومت به «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۱) و «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (۲) می انجامید.

ص: ۴۱۸

---

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۷.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۰.

مگر قرآن نمی فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱) و مگر نمی فرماید: «قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ» (۲)؟

حالا آن عالم معصوم که به تورات و انجیل و مکتب انبیاء آگاهی کامل داشت چه کسی بوده است؟

قرآن می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۳).

و معلوم است که «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فقط عترت طاهرین: هستند.

همانطور که عرض کردیم و در آینده هم عرض می کنیم، کلمه ی «کفی» قدرتمندی دو شاهد، یکی قرآن و دیگری عترت: را در پاسخگویی تمام سؤالات و شبهات دشمنان رسالت بیان می دارد.

به تعبیر دیگر کلمه ی «کفی» می گوید پاسخ قاطع و همراه با علم قرآن و عترت: به سائلین و اهل شبهه، کافی است و روشنگری و اتمام حجت این دو شاهد بزرگ فرصتی برای دیگران، چه عادل و چه غیر عادل باقی نمی گذارد.

### جواب از سؤال مقدر

اگر چه سوره ی رعد را گفته اند مدنی است، ولی آغاز نزول قرآن و ظهور دیگر معجزات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه بوده و نیز «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یعنی وجود مطهر

ص: ۴۱۹

۱- سوره انسان (۷۶)، آیه ۳.

۲- سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۰۱.

۳- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در مکه وجود داشتند، و اضافه آیه (شاهد) مکی است، پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از اول بعثت، هم بینه داشتند و هم شاهد، و این معنای (کفی) است، با این وصف، دیگر به شاهی غیر از دو شاهد مذکور احتیاج نبوده است.

در موضوع «اندر عشیرتک الاقرین» که اولین تصدیق کننده ی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده اند و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در همان مجلس وصایت و ولایت ایشان را اعلام نمودند، حالا کسی بگوید این چه اعلامی است، افراد جلسه اصلاً رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نداشتند تا چه رسد به وصی ایشان، پاسخ این است که وقتی بناست اتمام حجت بشود، می شود، چه کار دارند که آدم مریض قبول نمی کند، به قول معروف برای یک بی نماز که درب مسجد را نمی بندند (۱)، پس امیر المؤمنین (علیه السلام) بعنوان عالم به کتاب از اول بعثت، شاهد و مدافع رسالت بودند، و پاسخ گوی همه سؤالات و مسئول در آیه سؤال ایشان می باشند.

تذکر این نکته لازم است که با وجود روایات کثیره و به قول علامه مجلسی اول (قدس سره)، متواتره، که «اهل الذکر» اهل بیت اند، نه یهود و نصاری، و با وجود ادله ی دیگر که در طول این دروس بیان گردید، آیا جا ندارد مفسرین و فقهای محتاط، جانب احتیاط را رعایت کنند و در تفسیر اهل الذکر، به علماء یهود و نصاری تجدید نظر نمایند؟!؟

آیا از تفسیر این چینی، دشمنان اهل بیت: سوء استفاده نمی کنند؟ مگر عبدالله بن عمر سوال از یوسف یهودی را با استدلال به آیه شریفه «سؤال» جائر نمی دانست؟ (۲)

ص: ۴۲۰

- ۱- این مطلب پاسخ میزان نیز هست، ایشان می گویند که دشمن، از اهل بیت پیامبر خدا، مطلب حق را قبول نمی کرد. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۵۷)
- ۲- الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۱، ص ۱۲۰.

از آقایانی که متأثر از قول ابن عباس هستند باید سؤال نمود که در احکام شرعیّه ی فرعیّه، قول مثلاً ابن عباس را، آیا می توان بر قول امام صادق (علیه السلام) ترجیح داد؟ اینجا که سخن فراتر از یک حکم شرعی فرعی است.

فرضاً اگر ابن عباس، اهل الذکر را اهل کتاب بدانند، آیا اعتماد به قولش موافق با عمل به آیه شریفه «کونوا مع الصادقین» است یا باید بدانیم دقیقاً عترت طاهرین: پیرامون این موضوع چه فرموده اند؟

در فقه فروع رسیدن به یک روایت صحیحه، چه تأثیری در نظر فقیه می گذارد؟

اینجا روایات متواتره با این روشنی در تبیین آیه سؤال، چرا به نظر نیامده، خصوصاً اینکه در روایات مذکوره، غیر اهل بیت: بطور مطلق، نفی شده است؟

ما در گذشته، نسبت این قول، به ابن عباس که گفته اهل الذکر، اهل کتاب اند را رد کردیم و عرض کردیم که سیاق هم قدرتی در برابر روایات و ادله ی دیگر ندارد.

### مبدأ پاسخ به اهل شک

پیرامون آیه شریفه: «فَاسْئَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (۱) نیز بطور اجمال عرض می کنیم:

که اهل شک نباید به یهود مراجعه کنند، زیرا همانطور که گفتیم یهود اهل عناد می باشند، «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا...» (۲) بلکه باید به انبیاء یا وارث آنها مراجعه نمایند و حقایق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از آنان سؤال کنند و در آن روز یعنی صدر اسلام، کسی جز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان نماینده و وارث انبیاء، وجود

ص: ۴۲۱

۱- - سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۴.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۸۹.

اگر گفته شود که ظاهر آیه منظور نیست، چون روایت می فرماید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد حقایق خود و قرآن کریم شک نداشتند<sup>(۱)</sup>،

می گویم چطور شما به این روایت توجه می کنید، اما به ۶۳ روایتی که در مورد اهل الذکر آمده، توجه ندارید؟!

البته ما تابع روایات و ادله ی دیگر هستیم و معتقدیم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اهل شک و تردید نبودند، پس شک، مربوط به مردم می باشد، که باید برای رفع آن، از کسانی پرسند که اولاً شک نداشته باشند و ثانیاً عنود نباشند و ما در گذشته گفتیم که اهل کتاب عناد داشتند، پس سؤال از خود انبیاء منظور است، چون شأن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاست و پیرامون عظمت ایشان، نباید از افراد پست و حتی افراد معمولی، سؤال شود، بلکه باید از بزرگان عالم، پیرامون مقام ایشان پرسید و در آن زمان وارث بزرگان عالم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) آماده ی پاسخ گویی بودند و شهادت و پاسخ آن حضرت، به قول قرآن برای همه سؤال کنندگان کافی بود «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا...»

می دانیم که سؤال از انبیاء در آیه ی شریفه ی «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...»<sup>(۲)</sup> نیز آمده است، یعنی سؤال از طرف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح گردید که محور بعثت شما پیامبران چه چیزی است؟

همه ی پیامبران گفتند: عَلَيَّ وَوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>(۳)</sup>

می تواند سؤال در آیه ی: «فَأَسْأَلِ الَّذِينَ يَاقُرْءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...»، استنطاقی

ص: ۴۲۲

---

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۳، ص ۵۳.

۲- سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۵.

۳- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۸۵۵.

باشد، یعنی بخواهند از زبان دشمن پیرامون حقایق رسالت و قرآن اقرار بگیرند، اگر چه حق آشکار است، در حالی که سؤال در آیه ی شریفه ی اهل الذکر، به دلیل «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» استعلامی است و باید معصوم، مسئول باشد، چون غیر معصوم جزء «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» است.

در بحث «فَأَسْأَلِ الَّذِينَ يَفْرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» شاید مسئول مستقلاً خود أميرالمؤمنین (علیه السلام) باشند چون ایشان قبل از بعثت قرآن تلاوت نموده اند و آیه ی مذکوره که به صورت جمع آمده است، برای تعظیم مقام أميرالمؤمنین (علیه السلام) است و شاید هم سؤال در آیه ی مذکوره، در خصوص ولایت أميرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است، یعنی مردم در «مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» که ولایت است، اگر شک دارند به دلیل بلندی مقام صاحب ولایت باید از «الَّذِينَ يَفْرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» یعنی از پیامبران که شأن پاسخ گویی را دارند سؤال کنند.

به هر حال این آیه ی شریفه یعنی «فَأَسْأَلِ الَّذِينَ يَفْرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...»، روایات فراوان و معتبره و ادله ی دیگر در مورد آیه ی: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذَّكْرِ» و این که اهل الذکر فقط اهل بیت اند را، نمی تواند رد کند.

در خاتمه با نهایت ادب می گوئیم: مطلب کتاب شریف «المنهج القويم فی اثبات الامامه من الذکر الحکیم» که:

«ولأهل الذکر الواقعی الذی يحصل من قوله العلم مصادیق، منها: علماء اليهود و النصارى...» تکلفی بیش نیست و مدرک و دلیلی نمی تواند داشته باشد.

**علامه مجلسی اول (قدس سره) و آیه سؤال**

ص: ۴۲۳

قال الله تبارك و تعالی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

یعنی سؤال کنید از اهل علم اگر ندانید، و در اخبار متواتره وارد شده است از ائمه معصومین: که مراد الهی از اهل ذکر، ائمه طاهرین اند.

به دو عنوان اول آنکه: مراد از ذکر حضرت سید المرسلین است زیرا که ذکر در لغت به معنی شرف آمده است، و شرف عالمیان به وجود شریف اوست بلکه باعث ایجاد خلاق و وجود مقدس آن حضرت است، چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی فرمود که: یا محمد! اگر تو نمی بودی من آسمان ها را نمی آفریدم و ائمه اهل آن حضرت اند.

و عنوان دوم آنکه: مراد از ذکر قرآن است و اهل بیت حضرت سید الانبیاء اهل قرآنند چنانکه خواهد آمد، و علی ای حال، ظاهر شد که جاهلان مأمورند به طلب علوم دیگر.

قال الله تبارك و تعالی: «... فَأَوْ لَا- نَفَرٍ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۲) ترجمه اش این است که چرا از میان هر جمعی کثیر طایفه ی قلیل از ایشان بیرون نمی روند تا تعلم نمایند و بدانند علوم دینی را و چون برگردند به قوم خود ایشانرا از عذاب الهی بترسانند، شاید که به سبب این تحذیر قوم ایشان حذر کنند از عذاب الهی با آنکه عمل کنند به اوامر الهی، و اجتناب نمایند از نواهی الهی.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) وارد شده است که: آن

ص: ۴۲۴

۱- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۳.

۲- - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

حضرت فرمودند که: تفقه و تعلم کنید علوم دینی را زیرا که اگر شما شیعیان تفقه نکنید و علوم دینی را یاد نگیرید مانند اعرابیان بادیه نشین خواهید بود، چه فایده توطن در شهرها تعلم علوم دینی است.

یا آن که چون حق سبحانه و تعالی بادیه نشینان را فرموده است که: ایشان کافرتر و منافق ترند از دیگر کفار به اعتبار ترک مهاجرت، و سزاوارترند به جهل به احکام الهی، و فی الحقیقه مذمت ایشان به واسطه ی جهل است، پس هر گاه اهل شهر ترک تعلم نمایند بمنزله ایشان خواهند بود، بلکه بدتر چون بر ایشان آسان تر است و بر اعراب مشکل تر.

بعد از آن حضرت استشهاد فرمودند به قول باری تعالی: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا إِلَىٰ آخِرِ آيَةٍ كَمَا تَرْجَمُوهَا أَن تَشِيبَ رُءُوسُنَا بِمَا نَكَّرْنَا بِهَا فِي الْبَلَدِ الْمُنَافِقِ» (۱).

ص: ۴۲۵



فى تفسير قوله تعالى : «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (١).

فى غايه المرام، بعد ان ذكر ان المراد من اهل الذكر اهل البيت، و ان فيه احد و عشرون حديثاً من طريقنا. (٢)

قال: الحديث الاول: محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبدالله بن عجلان، عن ابي جعفر (عليه السلام) فى قول الله عزّ وجلّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): الذكر انا و الائمه: اهل الذكر، و قوله عزّ وجلّ: «وَ أَنَّهُ لَمَذْكُرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» (٣) قال ابو جعفر (عليه السلام): نحن قومه و نحن المسؤولون. (٤)

الحديث الثانى: عن ابن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد بن اورمه، عن على بن حسان، عن عمه عبدالرحمن بن كثير، قال: قلت لابي عبدالله (عليه السلام): «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قال: الذكر محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و نحن المسؤولون، قال: قلت قومه: «و انه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون» قال: ايانا عنى، و نحن اهل الذكر و نحن المسؤولون. (٥)

الحديث الثالث: ابن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء

ص: ٤٢٦

١- - سورة انبياء (٢١)، آيه ٧.

٢- - غايه المرام، صص ٢٤٢-٢٤٠.

٣- - سورة زخرف (٤٣)، آيه ٤٤.

٤- - الكافى، ج ١، ص ٢١٠؛ غايه المرام، ص ٢٤٠.

٥- - همان.

قال: قال سألت الرضا(عليه السلام) فقلت له: جعلت فداك! «فسلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون» فقال: نحن اهل الذكر و نحن المسؤولون، قلت: انتم المسؤولون و نحن السائلون؟ قال نعم، قلت: حقاً علينا ان نسألکم؟ قال: نعم، قلت: حقاً عليكم ان تجيبونا؟ قال: لا، ذاك الينا ان شئنا فعلنا، و ان شئنا لم نفعل، امياً تسمع قول الله تبارك و تعالی: «هَيِّدَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».(١)

و سرد الروایات الى أن قال:

الثانى عشر: ابن بابويه، قال: حدثنا على بن الحسين بن شاذويه المؤدّب، و جعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنه قالاً: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن ابيه، عن الريان بن الصلت، قال: حضر الرضا(عليه السلام) مجلس المأمون بمرور، و قد اجتمع اليه فى مجلسه من علماء اهل العراق و خراسان، و ذكر الحديث فى الفرق بين الآل و الامه، و الحديث المذكور بطوله فى عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، و تقدّم عن قريب،(٢) و ذكر الحديث الى ان قال فيه الرضا(عليه السلام): نحن اهل الذكر الذين قال الله تعالى فى كتابه: «فسلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون» فسلوا ان كنتم لا تعلمون، فقالت العلماء: أنّما عنى بذلك اليهود و النصرى، فقال ابوالحسن(عليه السلام): سبحان الله، و هل يجوز ذلك؟ اذن يدعوننا الى دينهم، و يقولون هو افضل من دين الاسلام، فقال المأمون: هل عندك فى ذلك شرح بخلاف ما قالوا؟ فقال: نعم، الذكر رسول الله، و نحن اهله، و ذلك بين فى كتاب الله حيث يقول فى سورة الطلاق «أَعِيذُ اللّٰهُ لَهُمْ عِيْدًا بَآ شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا اُولٰٓئِىۡهِ الّٰلْبَابِ الَّذِيْنَ آمَنُوا قَدْ اُنزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكُمْ ذِكْرًا»، «رَسُولًا يَتْلُو

ص: ٤٢٧

١- - سورة طه (٢٠)، آيه ٣٨، الكافى، ج ١، ص ٢١٠؛ غايه المرام، ص ٢٤٠.

٢- - يعنى: فى غايه المرام.

عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (١) فالذكر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، ونحن اهله. (٢)

هذه جملة من الروايات من طريقنا.

و أما من طريق العامة فقد ذكر في غايه المرام ثلاثه احاديث، منها، قال:

الحديث الاول: الثعلبي في تفسير قوله تعالى: «فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قال: قال جابر: لما نزلت هذه آلايه، قال علي (عليه السلام): نحن اهل الذكر. (٣)

الحديث الثاني: في تفسير يوسف القطان، عن وكيع، عن الثوري، عن السدي، قال: كنت عند عمر بن الخطاب اذا اقبل عليه كعب بن الاشرف، و مالك بن الصيف، و حي بن اخطب، فقالوا: ان في كتاب الله: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (٤) اذا كانت سعه جنه واحده كسبع سماوات و سبع ارضين، فالجنان كلها يوم القيامة اين تكون؟ فقال عمر: لا اعلم، فبينما هم كذلك اذ دخل علي (عليه السلام) فقال: افي شيء كنتم، فالقى اليهودى المسأله عليه، فقال لهم: خبروني ان النهار اذا اقبل الليل اين يكون؟ قالوا له: في علم الله تعالى، فقال علي (عليه السلام): كذلك الجنان، تكون في علم الله، فجاء علي (عليه السلام) الى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و أخبره بذلك فنزل «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (٥)

الحديث الثالث: ما رواه الحافظ محمد مؤمن الشيرازي في المستخرج من تفاسير الاثني

ص: ٤٢٨

١- - سورة طلاق (٦٥)، آيات ١٠ و ١١.

٢- - امالي الصدوق، ص ٤٢٨، المجلس ٧٩؛ غايه المرام، ص ٢٤١.

٣- - غايه المرام، ص ٢٤٠.

٤- - سورة آل عمران (٣)، آيه ١٣٣.

٥- - غايه المرام، ص ٢٤٠.

عشر، فى تفسير قوله تعالى: «فستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون» يعنى اهل بيت النبوه، و معدن الرساله، و مختلف الملائكه، و الله ما سمى المؤمن مؤمناً الا كرامه لعلى بن ابى طالب (عليه السلام). (١)

اقول: قد اطلق الذكر على الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، كقوله تعالى فى سورة الطلاق، (٢) و على القرآن كقوله تعالى: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (٣) و المعنى واحد و انما الاختلاف فى المصداق، فان كلا منهما ممحض لذكره تعالى شأنه، و اهل البيت: اهل لهما معاً، امّيا الاول فواضح، و امّيا الثانى: فلانهم الذين قرنهم الرسول بكتاب الله، و خلفهما فى امته و امر بالتمسك بهما، و قال: «الا انهما لن يفترقا حتّى يردأ على الحوض» فهم اهل القرآن العالمون به، الذين لا يفارقون القرآن، و لا يفارقهم، فتفسير الذكر فى اكثر الروايات بالرسول (صلى الله عليه و آله و سلم) لا ينافى مع تفسيره فى بعضها بالقرآن، لرجوع التفسيرين الى معنى واحد.

و بما بيناه تبين ان تفسير اهل الذكر بمطلق العلماء كما قد يتوهم فى غير محله.

و امّيا تفسيره بعلماء اليهود و النصارى، كما توهموه فبطلانه فى غايه الوضوح و الظهور، اذ لو اريد من الذكر مطلق الكتب السماويه لم يشملهم اهل الذكر لان اضافه الال الى الذكر انما تصح مع العلم به، و الموافقه و المتابعه له. و اما مع العلم به و المخالفه له، فلا- يصدق على العالم به كذلك اهل الذكر قطعاً، و علماء اليهود و النصارى خالفوا الذكر، و الا اسلموا، بل لو شملهم اهل الذكر لم يشملهم الامر بالسؤال،

ص: ٤٢٩

١- - همان.

٢- - «فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكراً \* رسولاً يتلو عليهم آيات الله مبینات». (آيات ١٠ و ١١).

٣- - سورة نحل (١٦)، آيه ٤٤.

ضروره ان الامر بالسؤال انما هو بالنسبه الى المأمونين منهم، و علماء اليهود و النصارى خالفوا الذكر، فكيف يأمر الله عز وجل  
بالسؤال عنهم؟

اذا اتضح لك ذلك فاعلم ان الايه الكريمة تدل على اختصاص الخلفه و الامامه بهم، دون غيرهم من الأئمه، لان التعبير عنهم  
باهل الذكر، و أمره تعالى شأنه سائر الأممه بسؤال ما لا يعلمون عنهم، يدل على انهم الهداه الذين نصبهم و جعلهم مرجعاً للأئمه  
فى اخذ العلم و اقتباسه منهم، و من هذا شأنه يكون خليفه للرسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، و اماماً للأئمه لا- محاله، لان  
الخلافه عن الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم) فى شأن رسالته المستتبعه لافتراض الطاعه، و وجوب البيعه معه انما هو بقيام  
هدايه الأئمه به، و دلالتهم الى الحق، و ارشادهم الى الصواب، و اخراجهم من ظلمات الجهل الى نور اليقين، و من لم يجعله الله  
تعالى كذلك لا يعقل ان يكون خليفه عن رسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، و اماماً لأئمه، و اوضح منه استحاله تقديمه على  
الهادى الذى نصبه الله تعالى هادياً لأئمه، و مرجعاً لأخذ العلم منه، و الحكم بافتراض طاعته على الذى أمره الله تعالى بالرجوع  
اليه، و الاهتداء به.

فان قلت: الايه الكريمة انما تدل على استحقاقهم الخلفه و الأمامه لا اختصاصها بهم، لجواز ان يكون المقدمون على على  
اميرالمومنين (عليه السلام) متصفين بصفات اهل الذكر، فيستحقونها أيضاً.

قلت: عدم اتصافهم بصفات اهل الذكر واضح بين لرجوعهم فى كثير من المسائل التى عجزوا عن حلها الى مولانا  
اميرالمؤمنين (عليه السلام)، كما هو مذكور فى كتب الفريقين،<sup>(١)</sup> فهم مندرجون تحت المأمورين بالسؤال عن اهل الذكر،  
فكيف يستحقون الخلفه، فضلاً عن استحقاقهم التقدم؟

ص: ٤٣٠

اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید.

در «غایه المرام» بعد از آن که می گوید: «اهل ذکر» اهل بیت پیغمبر: هستند، و این که بیست و یک حدیث از طریق شیعه در این خصوص رسیده است، می نویسد:

حدیث اول: کلینی (به سند خود) از حضرت باقر(علیه السلام) روایت کرده است که پیغمبر در تفسیر این آیه فرمودند: «ذکر» من هستم، و «أهل الذکر» ائمه اطهار: هستند. و این که خدا در آیه دیگر می فرماید: «وَإِنَّهُ لَعِدُّكُمْ لَكُمْ وَ لِقَوْمِكُمْ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» (۱) یعنی این ذکر است برای تو و قوم تو و نزدیک است که از شما پرسند قوم پیغمبر ما هستیم و از ما خواهند پرسید (نحن قومه و نحن المسؤلون). (۲)

حدیث دوم: نیز کلینی به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که گفت: از حضرت صادق(علیه السلام) پرسیدم تفسیر آیه «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» چیست؟ فرمودند: ذکر محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و ما هستیم که باید جواب سؤال مردم را بدهیم. عرض کردم: در آیه دیگر که می فرماید: «و انه لذكر لك و لقومك...» منظور کیست؟ فرمودند: مقصود مائیم و اهل ذکر ما هستیم که باید پاسخ سؤالات را بدهیم. (۳)

حدیث سوم: نیز کلینی در کافی از حسن بن علی و شاء روایت می کند که گفت: از

ص: ۴۳۱

---

۱- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴.

۲- - غایه المرام، صص ۲۴۲-۲۴۰؛ کافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳- - در تفسیر طبری ج ۱۷، ص ۵، به سند خود از جابر جعفی روایت می کند که وقتی آیه ی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» نازل شد علی(علیه السلام) فرمودند: «اهل ذکر ما هستیم» قبلاً گفتیم که عامه اهل ذکر را علمای یهود و نصارا می دانند، از این رو از نقل و پذیرفتن روایات اهل بیت در این باره امتناع ورزیده اند!

حضرت رضا(علیه السلام) راجع به این آیه سؤال کردم، فرمودند: اهل ذکر ما هستیم که می باید از ما مسائل خود را پرسند. عرض کردم: شما باید جواب دهید و ما باید سؤال کنیم؟ فرمودند: آری. عرض کردم: بر ما واجب است که سؤال کنیم؟ فرمودند: آری. گفتم: بر شما هم واجب است که به ما جواب بدهید؟ فرمودند: نه، بسته به میل ما است. اگر خواستیم جواب می دهیم و گرنه جواب نمی دهیم. این آیه شریفه را نمی خوانی که خدا می فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ...»<sup>(۱)</sup> بقیه همین روایات را نقل می کند تا آن جا که می گوید:

حدیث دوازدهم: شیخ صدوق (به سند خود) از ریّان بن صلت روایت نموده که گفت: وقتی حضرت رضا(علیه السلام) در مرو وارد مجلس مأمون (خلیفه عباسی) شدند که علمای عراق و خراسان (از عامه) در آن گرد آمده بودند، حضرت از جمله در پاسخ مسائل آنها فرمودند ... اهل ذکر که خدا در قرآن می فرماید: «فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...» ما هستیم. پس هر چه نمی دانید از ما اهل بیت عصمت پرسید.

علمای حاضر در مجلس گفتند: مقصود خداوند از اهل ذکر، علمای یهود و نصارا هستند. حضرت فرمودند: سبحان الله، بنابراین آیا جایز است این معنا، در این صورت یهود و نصارا به همین دلیل ما را دعوت به دین خود کنند و بگویند: دین ما بهتر از دین اسلام است؟!

مأمون گفت: آیا دلیلی بر خلاف نظریه ی علماء دارید؟ حضرت فرمودند: آری، «ذکر» پیغمبر خداست، و اهل ذکر ما هستیم و این مطلب در کتاب خدا (قرآن) بیان شده است، آن جا که در سوره ی طلاق می فرماید:

ص: ۴۳۲

---

۱- - سوره طه (۲۰)، آیه ۳۸، کافی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ غایه المرام، ص ۲۴۰.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا»، «رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (۱).

ای خردمندان که به خدا ایمان آورده اید از خدا بترسید، به راستی که خداوند فرستاد به سوی شما تذکاری را، (یعنی رسولی که آیات آشکار او را بر شما بخواند) بنابراین «ذکر» رسول خداست و ما هم اهل ذکر هستیم. (۲)

این بود قسمتی از روایاتی که راجع به تفسیر اهل ذکر و تطبیق آن به ائمه اطهار از طریق شیعه رسیده است.

روایات عامه در تفسیر اهل ذکر و تطبیق آن به ائمه اطهار:

اما از طریق عامه در «غایه المرام» سه حدیث نقل می کند:

حدیث اول: ثعلبی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که وقتی آیه «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» نازل شد علی (علیه السلام) فرمودند: اهل ذکر ما هستیم.

حدیث دوم: در تفسیر یوسف قطان، از وکیع و او از سفیان ثوری و او از سدی روایت می کند که گفت: من در نزد عمر بن خطاب نشسته بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حی بن اخطب یهودی وارد شدند و گفتند: در کتاب شما (قرآن) آمده است که «وَجَنَّتْ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی: عرض بهشت به اندازه آسمان ها و زمین است. وقتی عرض یک طبقه بهشت به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد، بقیه طبقات

ص: ۴۳۳

---

۱- - سوره طلاق (۶۵)، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲- - غایه المرام، ص ۲۴۱؛ امالی شیخ صدوق، مجلس ۷۹، ص ۴۲۸.



بهشت در روز قیامت کجا خواهد بود؟ عمر گفت: نمی دانم!

در این هنگام علی(علیه السلام) وارد شدند و پرسیدند مطلبی بود؟ علمای یهود مطلب را مطرح ساختند. امیرالمومنین(علیه السلام) فرمودند: به من بگوئید: وقتی که شب فرا می رسد، روز کجا می رود؟ یهودیان گفتند: خدا می داند!

حضرت فرمودند: به همین دلیل هم خدا بهتر می داند که بقیه طبقات بهشت کجا خواهد بود! سپس علی(علیه السلام) خدمت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و مطلب را به عرض رسانیدند.

در این هنگام آیه شریفه نازل شد: «فَسئَلُوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»

حدیث سوم: حافظ محمد مؤمن شیرازی در تفسیر خود ذیل آیه شریفه می گوید: «اهل ذکر» اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستند که خانه آنها محل آمد و رفت فرشتگان بود، به خدا قسم! به هر کس بگویند «مؤمن» به خاطر علی بن ابی طالب است.

مؤلف: در قرآن مجید یک جا منظور از «ذکر» پیغمبر است، مثل آیه یاد شده از سوره ی طلاق،(۱) و در یک جا مقصود، قرآن است، آن جا که می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ»(۲) و هر دو نیز به یک معنی است، هر چند مصداق آنها فرق می کند، زیرا هر دو آمادگی برای یاد آوری و ذکر خداوند دارند، و بدین گونه اهل بیت پیغمبر نیز به هر دو معنی «اهل

ص: ۴۳۴

---

۱- - سوره طلاق (۶۵)، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

اگر «ذکر» به معنی پیغمبر باشد، اهل ذکر بودن اهل بیت روشن است و چنانچه به معنی قرآن باشد، از آن جهت است که پیغمبر، اهل بیت را به معنای قرآن دانست و هر دو را به یاد بود در میان امت نهاد و امر کرد که مسلمانان دست به دامن آنها بزنند، و فرمودند: قرآن و عترت من، از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر نزد من حاضر گردند.

پس اهل بیت پیغمبر، اهل قرآن هستند و دانندگان قرآن می باشند. آنان از قرآن جدائی نداشتند و قرآن هم از آنها جدا نمی گردد، علیهذا این که در اکثر روایات «ذکر» تفسیر به پیغمبر شده است، منافات ندارد که در پاره ای از روایات به قرآن تفسیر شده باشد، زیرا هر دو تفسیر به یک معنی بازگشت می کند. از همین جا نیز روشن می گردد که تفسیر اهل ذکر به همه علماء، که برخی از علمای عامه پنداشته اند بی مورد است.

و اینکه برخی دیگر از آنها (بلکه اکثر آنها) پنداشته اند که اهل ذکر علمای یهود و نصارا می باشند، به کلی باطل و بطلان آن روشن و آشکار است، زیرا اگر منظور اینان از «ذکر» همه کتابهای آسمانی است، علمای یهود و نصارا اهل ذکر نخواهند بود، چون از تمام کتب سماوی اطلاع نداشتند و بر وفق آن عمل نمی کردند، و پیروی نمی نمودند، و چنانچه عالم به همه کتب آسمانی بودند و با آن مخالفت می کردند که معنی نداشت به آنها اهل ذکر بگویند.

علمای یهود و نصارا با ذکر (که از جمله قرآن باشد) مخالفت نمودند، چون اگر مخالفت نمی کردند، می باید مسلمان شوند.

بالا-تر می گوئیم بر فرض هم که ممکن بود به آنها اهل ذکر بگویند، باز سؤال کردن از آنها بی مورد بود، زیرا مردم مأمور بودند که از علمای امین آنها سؤال کنند. علمای یهود و نصارا در زمان پیغمبر اکرم با قرآن مخالف بودند، بنابراین چگونه خداوند مسلمانان را مأمور می ساخت که مشکلات دینی خود را از آنها بپرسند؟!

اکنون که این مطالب مذکور گشت، می گویم: آیه شریفه دلالت دارد که خلافت و امامت اختصاص به اهل بیت پیغمبر دارد و این حق به دیگران نمی رسد، زیرا همین که خداوند آنها را اهل ذکر دانسته است، و سایر مسلمانان را مأمور نموده که هرچه نمی دانند از آنها بپرسند، دلالت می کند که آن ذوات مقدسه راهنمایان دین اسلام هستند، و خداوند آنها را منصوب داشته است که مرجع امت باشند و هرگونه مطلبی را که دارند از آنها سؤال کنند.

بدیهی است که چنین کسی هم باید جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوای امت اسلام باشد، زیرا کسی که به جای پیغمبر می نشیند برای این است که امت او را هدایت و راهنمایی کند و به حق و حقیقت سوق داده و راه راست زندگی را به آنها نشان دهد و از ظلمت های جهل و نادانی در آورده به نور یقین رهبری کند، از این رو کسی که خداوند به وی چنین موهبتی نداده است، چگونه عقل می پذیرد که جانشین پیغمبر، و امام امت او باشد.

### **عالم جامع سید هاشم حسینی تهرانی (قدس سره) و آیه سؤال**

اهل ذکر در این آیه (یعنی آیه سؤال) خاندان نبوت هستند و شاهد این

تفسیر احادیثی است، برخی از آنها را مذکور می‌داریم:

یک: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، الَّذِي عَنَا اللَّهُ جَلَّ وَ عَلَا فِي كِتَابِهِ. (۱)

محمد بن علی (علیه السلام) فرمودند: چون این آیه نازل شد علی (علیه السلام) گفتند: ما هستیم اهل ذکر که خدا (جل و علا) در کتابش اراده نموده.

دو: عَنِ الْحَارِثِ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيًّا عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّأْوِيلِ وَ التَّنْزِيلِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَقُولُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ. (۲)

حارث گفت: از علی (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» پس فرمود: به خدا سوگند! که ما اهل ذکر هستیم، ما اهل دانش هستیم و ما مرکز تأویل و تنزیل هستیم و از پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) شنیدم که می فرمودند: من شهر علم هستم و علی دروازه ی آن است، پس هر کسی علم بخواهد، از دروازه ی آن وارد شود.

سه: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.

حضرت ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) در تفسیر «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» گفتند: ما هستیم

ص: ۴۳۷

۱- این حدیث را روایت کرده: حسکانی در (شواهد التنزیل) ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۴۶۳؛ طبری در (جامع البیان)، ج ۱۷، ص ۵؛ ثعلبی در (الکشف و البیان) ج ۳، ص ۴۱؛ قرطبی در (الجامع) ج ۱۱، ص ۲۷۲؛ ابوحیان در (البحر المحیط) ج ۶، ص ۲۹۸؛ قندوزی در (ینابیع الموده) باب ۳۹، ص ۱۱۹.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۴۵۹.

و بعد عالم مذکور سه حدیث دیگر ذکر می کنند و بعد از آن به نتیجه گیری می پردازند:

این احادیث و مانند اینها شاهد است که اهل ذکر خاندان نبوت هستند، و برخی از مفسران اهل سنت گفته اند: اهل ذکر در این آیه دانشمندان یهود و نصاری می باشند، و بر این نظریه دلیلی نیست، بلکه دلائلی بر خلاف آن موجود است، برخی از آنها مذکور می شود:

دلیل اول: کسی که دارای فن عربیت و دانای علم بلاغت است، در کمال روشنی از احادیثی که آوردیم استفاده می کند: اهل ذکر در این آیه فقط و منحصرأً خاندان نبوت هستند، پس جای آن نیست که غیر آنان را در این آیه، اهل ذکر بنامیم ...

دلیل دوم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (۲).

ای کسانی که ایمان آوردید! اگر اطاعت کنید گروهی از اهل کتاب را بر

ص: ۴۳۸

- 
- ۱- این حدیث را روایت کرده: طبری در (جامع البیان)، ج ۱۴، ص ۷۵؛ حسکانی در (شواهد التنزیل)، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۴۶۰؛ آلوسی در (روح المعانی)، ج ۱۴، ص ۱۴۷؛ ابن کثیر در (تفسیر القرآن)، ج ۲، ص ۵۷۰.
- ۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۰.

می گردانند شما را پس از ایمانتان به سوی کفر.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (۱).

ای کسانی که ایمان آوردید! اگر اطاعت کنید کافران را بر می گردانند شما را سوی گذشته ی شما، پس برگشت می کنید در حالی که زیان کار هستید.

این دو آیه نهی از اطاعت اهل کتاب، و پرسش استعلامی، گونه ای از اطاعت است.

دلیل سوم: احادیثی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) که از پرسش اهل کتاب نهی فرموده است:

یک: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَءُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَيَفْسِرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تُكَذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ.

ابو هریره گفت: اهل کتاب تورات را به لغت عبرانی می خواندند، و به لغت عربی برای مسلمانان تفسیر می نمودند، پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: نه تصدیق کنید اهل کتاب را، و نه تکذیب کنید آنان را، و بگویید: ایمان داریم به خدا و به آنچه نازل شده بر پیامبران. (۲)

ص: ۴۳۹

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۹.

۲- - این حدیث را روایت کرده: بخاری در (صحیحش) ج ۸، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب قول النبی: «لا تسئلوا اهل الكتاب عن شیء» ص ۱۶۰، و در کتاب التوحید، باب (ما يجوز من تفسیر التوراه و غیرها) ص ۱۹۳ و ج ۶، کتاب التفسیر، سوره البقره (۲)، باب (قولوا آمنا بالله) ص ۲۵؛ ابن کثیر در (البدایه و النهایه) ج ۲، کتاب اخبار الماضین، باب (بیان الاذن فی الروایه عن احبار بنی اسرائیل) ص ۱۳۳.

یعنی: سخن آنان را نشنیده بگیرید، و گوش به آن ندهید، تا چه رسد پرسش کردن از آنان.

دو: عن ابی نمله الانصاری، انه بینما هو جالس عند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عنده رجل من اليهود مرّ بجنازه فقال: یا محمد! هل تتکلم هذه الجنازه؟ فقال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): الله اعلم، فقال اليهودی: آنها تتکلم،

فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): ما حدثکم اهل الكتاب فلا تصدقوهم و لا تکذبوهم و قولوا: آمنا بالله و رسله فان کان باطلاً لم تُصدِّقوه و ان کان حقاً لم تُکذِّبوه.

ابو نمله ی انصاری نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و مردی از یهود در نزدش بود، جنازه ای بردند، یهودی گفت: ای محمد! این جنازه سخن می گوید؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: خدا داناتر است، یهودی گفت: همانا سخن می گوید.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اهل کتاب هر سخنی گفتند پس تصدیق نکنید و تکذیب نکنید، و بگوئید: ایمان داریم به خدا و پیامبران خدا، چه اگر باطل باشد پس باطل را تصدیق نکرده اید، و اگر حق باشد پس حق را تکذیب نکرده اید. [\(۱\)](#)

ص: ۴۴۰

---

۱- این حدیث را روایت کرده: ابو داود در (سُنیّنش) ج ۳، کتاب العلم، باب (روایه حدیث اهل کتاب) ص ۳۱۸، ح ۳۶۴۴؛ صنعانی در (المصنّف) ج ۱۰، کتاب اهل کتابین، باب (هل یسأل اهل کتاب عن شیئی) ص ۳۱۴، ح ۱۹۲۱۴ و در ج ۱۱: کتاب الجامع، باب (حدیث اهل کتاب) ص ۱۱۰، ح ۲۰۰۵۹؛ احمد حنبل در (مسندش) ج ۴، ص ۱۳۶؛ ابن کثیر در (البدایه و النهایه) ج ۲، کتاب اخبار الماضین، باب (بیان الاذن فی الروایه عن احبار بنی اسرائیل) ص ۱۳۳.

عالم مذکور مجموعاً ۱۷ حدیث در این موضوع آورده اند که اهل تفقه خود مراجعه به کتاب بوستان معرفت نمایند.

سپس ایشان پس از ذکر چند حدیث دیگر در این موضوع، می گویند:

این احادیث و مانند اینها برای کسی مجال نمی گذارد که بگوید: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» اهل کتاب هستند، و اگر بگویید، در ردّ این احادیث جرأتی کرده و سخنی بی برهان گفته.

دلیل چهارم: یهودیان و نصرانیان اهل ذکر نیستند، و برای ذکر اهلیت ندارند، و باید برای روشن شدن این دلیل مطالبی را متذکر شد:

#### ۱ ذکر چیست؟

در لغت: حضور مطلب دانسته شده، و بودنش در صفحه ذهن، و اگر به کلی زائل شود نسیان است، و اگر قدرت باز آوردن باشد سهو است، و سهو به معنی خطای علمی نیز استعمال می شود.

و نیز آنچه بر زبان جاری می شود ذکر گویند، چون از مطلب درونی حکایت می کند، و ذکر به هر دو معنی: معنوی و لفظی، باطنی و ظاهری در قرآن آمده است.

و ذکر نیز به معنی (مذکر: یاد آورنده) استعمال شده، و خدای متعال در آیات بسیاری، قرآن و دیگر کتابهای آسمانی و رسولش را ذکر نامیده، چون یاد آورنده ی مبدأ و معاد و حقائق هستی و معارف و احکام الهی هستند، و کتابهای آسمانی نیز ذکر گفته می شود، چون بر زبان خدا جاری شده، و زبان خدا در میان بشر، پیامبران و اوصیاء آنان هستند، و در احادیثی



خاندان نبوت: نیز ذکر نامیده شدند، اکنون برخی احادیث:

یک: عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ: أَحِبُّوا عَلِيًّا لِحُبِّي وَ أَكْرَمُوهُ لِكِرَامَتِي، وَاللَّهِ! مَا قُلْتُ لَكُمْ هَذَا مِنْ قَبْلِي، وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي بِذَلِكَ، وَ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ! مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي، حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى لَيْسَ لَهُ حُجَّةٌ.

علی (علیه السلام) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مهاجران و انصار را فرمود: علی (علیه السلام) را دوست بدارید برای دوستی من، و اکرامش کنید برای کرامت من، به خدا سوگند! من این را از پیش خود نگفتم، و لکن خدا تعالی مرا به آن امر نموده.

ای گروه عربها! هر کس علی (علیه السلام) را پس از من دشمنی نماید، خدا او را روز قیامت کور محشور می نماید، هیچ حجت و عذری برایش نزد خدا نیست.

در این حدیث شریف، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به این آیه نظر دارند:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۱).

و کسی که از ذکر من رو گرداند، پس برایش زندگی سختی خواهد بود، و روز قیامت او را کور محشور می نمایم.

دو: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي، فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» أَنَّ مَنْ تَرَكَ وِلَايَةَ عَلِيٍّ أَعْمَاهُ اللَّهُ وَ أَصَمَّهُ.

ابن عباس در تفسیر این آیه گفت: همانا هر کس رها کند ولایت علی (علیه السلام) را خدا او را کور و کر می نماید، (یعنی: کوری و کری باطن، نه حق را می بیند و نه می شنود).

ص: ۴۴۲

عالم مذکور باز در این زمینه دو حدیث دیگر نقل می فرمایند سپس به معنی «اهل» می پردازند:

معنی اهل: اهلیت در لغت: شایستگی است، و اهل کسی را گویند که در خور چیزی و شایسته ی آن است و البته باید جهت مناسبی در میان باشد.

گویند: اهل علم، از آن جهت که آن را تحصیل کرده، مدعی علم، اهل علم نیست.

گویند: اهل شهر، از آن جهت که محل سکونت و زندگی دائمی قرار داده و کسی که در شهر رفت و آمد کند بلکه مدتی هم در آن بماند اهل آن شهر گفته نمی شود.

گویند: اهل بیت، از آن جهت که آشنایی و سر و کار و حق تصرف و دخالت در محتویات خانه دارند و کسی که در خانه ای وارد شود و این گونه نباشد اهل آن خانه گفته نمی شود.

سپس عالم مذکور به بررسی تطبیق مسئله پرداخته، می گویند:

خدای متعال در آیات بسیاری یهودیان و نصرانیان را مخالف و دشمن اسلام و قرآن معرفی کرده و فرموده: آنان کتابهای آسمانی را تغییر دادند و تحریف نمودند، و از خود کتابهایی نوشتند و به دست مردم دادند و نام آنها را کتاب آسمانی نهادند و بندگان خدا را گمراه کردند.

پس می گوئیم: (الذکر) در آیه «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» اگر مقصود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند، یهودیان و نصرانیان اهل او نیستند، و اگر قرآن باشد آنان اهل قرآن نیستند.

و اگر به معنی یاد خدا و آخرت بودن، باشد، نیز آنان اهلش نیستند، زیرا گفتار و کردار آنان با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و رفتارشان با پیامبران گذشته و تحریفشان کتابهای آسمانی را، چنانچه در قرآن بیان شده، دلیل غفلت آنان از آخرت و نسیان آنان است از یاد خدا.

چنانچه خدای متعال در آیات قرآنی آنان را صریحاً به غفلت و نسیان نکوهش نموده.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱).

آنان کسانی هستند که خدا بر دلهایشان و گوششان و دیدگانیشان، مهر نهاده و آنان هستند غافلان.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۲).

ظاهری از زندگی دنیا درک می کنند و آنان از آخرت غافل هستند.

«... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (۳).

گمراهی آنان به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند.

سپس عالم مذکور آیات دیگری را در مذمت یهود و نصاری و دیگر کفار متذکر شده می گویند:

این آیات و مانند اینها درباره کافران، و برخی بخصوص درباره یهودیان و

ص: ۴۴۴

---

۱- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۸.

۲- - سوره روم (۳۰)، آیه ۷.

۳- - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۶.

نصرانیان است، و با این وصف چگونه ممکن است آنان را خدا (اهل الذکر) بنامد.

و نیز اگر (الذکر) در آیه مقصود کتابهای آسمانی باشد که بر پیامبران گذشته نازل شده، یهودیان و نصرانیان بخصوص آنان که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند اهل آن هم نیستند، زیرا آنها را تحریف کردند و با آیات و بیانات و دستورات آن کتابها مخالفت نمودند و با این حال دشمن آن کتابها محسوب می شوند، پس چگونه ممکن است خدا بگوید: آنان اهل آن کتابها هستند؟

پس (الذکر) در این آیه به هر معنایی که باشد، یهودیان و نصرانیان، اهل آن نیستند.

سپس عالم مذکور (قدس سره) در صفحه ۱۳۵ کتاب مذکور می گویند:

اگر گویی: در سوره ی بقره آیه ۲۱۱ «سل بنی اسرائیل» و سوره ی اعراف آیه ۱۶۳ «واسئلهم» و سوره ی یونس آیه ۹۴ «فان کنت فی شک» و سوره ی اسراء آیه ۱۰۱ «فسئل بنی اسرائیل»، خطاب است که از آنان پرسش کنید.

پاسخ (گوئیم): پرسش دو گونه است: استعلامی، استنطاقی.

استعلامی، آن است که جاهل از عالم پرسش می کند، و بخواهد مجهولش را معلوم نماید.

استنطاقی آن است که منظورش استعلام نیست، بلکه برای جهت دیگری پرسش می کند.

و استنتاجی اقسامی است، مانند پرسش خدا از بندگان در روز قیامت و پرسش معلم از شاگرد برای امتحان و پرسش قاضی از متهم یا گواهان برای اثبات مدعی و پرسش در جدال برای مغلوب کردن طرف و پرسش کسی از مدعی علم برای رسوا کردن و غیر اینها، و در آیه، پرسش استعلام است، زیرا فرموده «ان کتم لا تعلمون» اگر نمی دانید، و در آن آیات، پرسش استنتاجی است و شرح هر یک در کتابهای تفسیر مذکور است.

### نظریه ی عامه پیرامون آیه سؤال

قول شواهد التنزیل:

«... عَنِ السُّدِّيِّ عَنِ الْحَارِثِ قَالَ سَأَلْتُ عَلِيًّا (عليه السلام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، فَقَالَ: وَاللَّهِ! إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ مَعِيدُنِ التَّأْوِيلِ وَ التَّنْزِيلِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَقُولُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ».

سفيان ثوری از سدی روایت کرد که حارث گفت: از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» پرسیدم: اهل ذکر چه کسانی هستند؟

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند! ما اهل ذکر، معدن علم و عارف به تأویل و تنزیل هستیم. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق من فرمودند: من شهر علمم و علی (علیه السلام) درب ورودی آن شهر است، هر کسی طالب علم و تشنه معرفت است باید از این درب وارد شود.

«... عَنِ السُّدِّيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، قَالَ: هُمْ الْأَيْمَةُ مِنْ عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم)، وَ تَلَا: وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ ذِكْرًا

فضیل بن یسار از حضرت ابو جعفر (علیه السلام) نقل کرده است که آن حضرت در تفسیر آیه ی: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، فرمودند: اهل ذکر امامان معصوم از عترت و اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و سپس آیه ی: «و انزلنا علیکم ذکراً رسولاً»، را تلاوت کردند.

«... عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» قَالَ: نَحْنُ هُمْ».

سعد اسکاف از حضرت محمد بن علی (علیهما السلام) درباره کلام خداوند: فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ، نقل کرد آن جناب فرمودند: اهل ذکر، ما اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم.

«... عَنْ جَابِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، الَّذِي عَنَّا اللَّهُ جَلَّ وَعَلَا فِي كِتَابِهِ».

از جابر بن عبد الله انصاری نقل است که از حضرت محمد بن علی (علیه السلام) حکایت کرد، آن هنگام که آیه ی: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، نازل شد، از پدرم سؤال کردم: «أَهْلَ الذِّكْرِ» که در قرآن امر به سؤال از آنان شده است چه کسانی هستند؟

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: اهل ذکر که خدای سبحان در قرآن امر به پرسش از آنان کرده، ما اهل بیت مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم که معدن علم و سرچشمه حکمت هستیم.

«... عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ

جابر بن عبد الله انصاری از حضرت ابو جعفر (علیه السلام) روایت کرد که آن جناب در توضیح آیه ی: فَسَبِّحُوا أَهْلَ الذِّكْرِ، فرمودند: اهل ذکر ما اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم.

قول ینابیع المودّه:

«أخرج الثعلبی: عن جابر بن عبد الله قال: قال علی بن أبی طالب: نحن أهل الذکر».

ثعلبی از جابر بن عبد الله نقل کرده که او گفت: حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: ما اهل ذکر هستیم.

«فی عیون الأخبار: قال علی الرضا بن موسی (رضی الله عنهما): لا بدّ للأئمّه أن یسألوا عنّا أمور دینهم لأننا نحن أهل الذکر، و ذلك لأن الذکر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، و نحن أهله حیث قال تعالی فی سوره الطلاق: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ».

و در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) است که امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «امت اسلامی ناچار باید امور دینشان را از ما سؤال کنند برای اینکه «اهل الذکر مائیم». و این بدان علت است که مراد از ذکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ما اهل اوئیم.» چنانکه خدا در سوره ی طلاق می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» یعنی «ای صاحب دلان که ایمان آورده اید از عصیان در برابر فرمان خدا پرهیز کنید که به تحقیق ذکری را، رسولی را، به سوی شما فرستاد که آیات خدائی، دلایل روشن را بر شما

ص: ۴۴۸

«و فی المناقب: عن عبد الحمید بن أبی دیلیم عن جعفر الصادق (علیه السلام) قال: للذکر معنیان: القرآن و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و نحن أهل الذکر بکلا معنیه. أما معناه القرآن فقولہ تعالی «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»، و قوله تعالی: «وَ إِنَّهُ لَظَهْرٌ لِّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُشِئُونَ»، و ان معناه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فالآیه فی سورہ الطلاق: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ...» (۱)

در (مناقب) از (عبد الحمید بن ابو دیلم) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: برای «ذکر» دو معنی است. قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و ما به هر دو معنی آن اهل ذکر می باشیم. اما معنی قرآنی اش به دلیل قول خداوند است که فرمود: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» یعنی ای رسول اکرم ذکر را به تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم به سویشان فرو فرستاده شده است تبیین نمائی، و آیه دیگر که فرمود: «وَ إِنَّهُ لَظَهْرٌ لِّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُشِئُونَ» یعنی «و اینکه این قرآن هر آینه ذکر است برای تو و برای قومت و زود است که پرسیده شوید»، و امّا معنای دومش که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است همان آیه سورہ طلاق است که فرمودند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ...».

### نظریه ی یک مستبصر شهیر

إِنَّ هَذِهِ آيَةُ الْكَرِيمِ تَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ بِالرُّجُوعِ إِلَى أَهْلِ الذِّكْرِ فِي كُلِّ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَعْرِفُوا وَجْهَ الصَّوَابِ لِأَنَّ اللَّهَ رَشَّحَهُمْ لِذَلِكَ بَعْدَ مَا عَلَّمَهُمْ، فَهَمُ الرَّاخُونَ فِي الْعِلْمِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ.

ص: ۴۴۹



وقد نزلت هذه الآية لتعريف بأهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم وهم محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين، و ذلك في عهد النبوة، أما بعد النبي و حتى قيام الساعة فهم هؤلاء الخمسة المذكورين أصحاب الكساء يضاف إليهم الأئمة التسعة من ذرية الحسين الذين عينهم رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) في عده مناسبات و سمّاهم أئمة الهدى و مصابيح الدجى و أهل الذكر، و الراسخون في العلم الذين أورثهم الله سبحانه علم الكتاب.

و هذه الروايات ثابتة صحيحة و متواترة عند الشيعة منذ عهد النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) و قد أخرجها بعض علماء أهل السنة و مفسروهم معترفين بنزولها في أهل البيت (عليهم السلام). أذكر من هؤلاء على سبيل المثال:

١- الإمام الثعلبي في تفسيره الكبير في معنى هذه الآية من سورة النحل.

٢- تفسير القرآن لابن كثير في جزئه الثاني الصفحة ٥٧٠.

٣- تفسير الطبري في جزئه الرابع عشر الصفحة ١٠٩.

٤- تفسير الألوسي المسمى روح المعاني في جزئه الرابع عشر الصفحة ١٣٤.

٥- تفسير القرطبي في جزئه الحادى عشر الصفحة ٢٧٢.

٦- تفسير الحاكم المسمى شواهد التنزيل في جزئه الأول الصفحة ٣٣٤.

٧- تفسير التستري المسمى إحقاق الحق في جزئه الثالث الصفحة ٤٨٢.

٨- ينابيع المودة للقندوزى الحنفى الصفحة ٥١ و ١٤٠.

و لما كان أهل الذكر في ظاهر الآية هم أهل الكتاب من اليهود و النصارى كان لزاما علينا أن نوضح بأنهم ليسوا المقصودين من الآية الكريمة.

أولا: لأن القرآن الكريم ذكر في العديد من الآيات بأنهم حرّفوا كلام الله و كتبوا الكتاب

بأيديهم وقالوا هو من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا و شهد بكذبهم و تقلبيهم الحقائق فلا يمكن و الحال هذه أن يأمر المسلمين بأن يرجعوا إليهم فى المسائل التى لا يعلمونها.

ثانيا: روى البخارى فى صحيحه فى كتاب الشهادات باب لا يسأل أهل الشرك من الجزء الثالث صفحه ١٦٣.

عن أبى هريره: قال النبى (صلى الله عليه و آله و سلم): «لا تصدقوا أهل الكتاب و لا تكذبوهم و قولوا آمنا بالله و ما أنزل» . . . الآيه.

و هو يفيد عدم الرجوع إليهم فى المسأله و تركهم و إهمالهم، لأنّ عدم التصديق و عدم التكذيب ينفيان الغرض و هو السؤال الذى ينتظر الجواب الصحيح.

ثالثا: روى البخارى فى صحيحه من كتاب التوحيد باب قول الله تعالى: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»، من جزئه الثامن صفحه ٢٠٨.

عن ابن عباس: قال يا معشر المسلمين! كيف تسألون أهل الكتاب عن شىء و كتابكم الذى أنزل الله على نبيكم (صلى الله عليه و آله و سلم) أحدث الأخبار بالله محضا لم يشب، و قد حدثكم الله أن أهل الكتاب قد بدّلوا من كتب الله و غيروا فكتبوا بأيديهم قالوا هو من عند الله ليشتروا بذلك ثمنا قليلا- أو لا- ينهاكم ما جاءكم من العلم عن مسألتهم. فلا- و الله ما رأينا رجلا منهم يسألكم عن الذى أنزل عليكم.

رابعا: لو سألنا أهل الكتاب من النصارى اليوم فإنهم يدعون بأن عيسى هو إله و اليهود يكذبونهم و لا يعترفون به حتى نبيا. و كلاهما يكذب بالإسلام و نبى الإسلام و يقولون عنه كذاب و دجال- لكل هذا لا- يمكن أن يفهم من الآيه بأن الله أمرنا بمسألتهم و لمّا كان أهل الذكر فى ظاهر الآيه هم أهل الكتاب من اليهود و النصارى. فإنّ هذا لا ينفى أنّها نازله فى أهل بيت النبوه كما ثبت عند الشيعة و السنّه من طرق صحيحه و بذلك يفهم منها أن الله سبحانه و تعالى أوث علم الكتاب الذى ما

فَرَطَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَى هَؤُلَاءِ الْأَثْمَةِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمْ مِنْ عِبَادِهِ لِيَرْجِعَ إِلَيْهِمُ النَّاسُ فِي التَّفْسِيرِ وَالتَّأْوِيلِ وَبِذَلِكَ تَضَمَّنَ هِدَايَتَهُمْ -  
إِذَا مَا أَطَاعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

وَلَأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَجَلَّتْ حِكْمَتُهُ أَرَادَ أَنْ يَخْضَعَ النَّاسُ عَامَّةً إِلَى نَخْبِهِ مِنْهُمْ اصْطَفَاهُمْ وَعَلَّمَهُمْ عِلْمَ الْكِتَابِ لِكَيْ تَسْهَلَ الْقِيَادَةُ  
وَتُنْتَظَمَ أَحْوَالُ النَّاسِ بِذَلِكَ، فَلَوْ غَابَ هَؤُلَاءِ عَنْ حَيَاةِ النَّاسِ لِأَصْبَحَ الْمَجَالُ مَفْتُوحًا أَمَامَ الْمَدَّعِينَ وَالْجَاهِلِينَ وَلِرُكْبِ كُلِّ  
وَاحِدٍ هَوَاهُ وَاضْطَرَبَتْ أُمُورُ النَّاسِ مَا دَامَ كُلُّ وَاحِدٍ يُمْكِنُهُ ادِّعَاءُ الْأَعْلَمِيَةِ.

وَلِأَبْرَهْنِ عَلَى هَذَا الرَّأْيِ بَعْدَ اقْتِنَاعِي بِأَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ هُمُ أَهْلُ الذِّكْرِ - فَسَأُورِدُ بَعْضَ الْأَسْئَلَةِ الَّتِي لَيْسَ لَهَا جَوَابٌ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ  
وَالْجَمَاعَةِ، أَوْ أَنَّ لَهَا جَوَابًا وَلَكِنْ مُتَكَلِّفٌ لَا يَسْتَنْدُ إِلَى حُجَّتِهِ يَقْبَلُهَا الْبَاحِثُ الْمُحَقِّقُ. أَمَّا جَوَابُهَا الْحَقِيقِيُّ فَهُوَ عِنْدَ هَؤُلَاءِ الْأَثْمَةِ  
الْأَطْهَارِ الَّذِينَ مَلَأُوا الدُّنْيَا عِلْمًا وَمَعْرِفَةً، وَعَمَلًا وَصَلَاحًا. (١)

از اهل ذکر و از دانشمندان ائمت سؤال کنید، اگر نمی دانید. این آیه کریمه، مسلمانان را امر می کند که در آنچه بر آنان  
مشکل شده، به اهل ذکر و دانشمندان ائمت، مراجعه کنند تا اینکه حق را از باطل تشخیص دهند، زیرا خداوند پس از آنکه  
آنان را علم آموخت، به این کار انتخابشان کرد و همانا آنان راسخین در علم اند که به تأویل قرآن، آشنائی دارند.

این آیه نازل شد تا اهل بیت (علیهم السلام) را معرفی کند و آنان عبارت اند از:

محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ و اینان پنج تن آل عبا هستند و پس از رسول خدا، بر آنان اضافه می شود نه تن از  
ذریه امام حسین که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مناسبتهای گوناگون، آنان را معرفی کرده و به نام «امامان  
هدایت» و «چراغان تاریکی» و «اهل ذکر» و «راسخین در علم» نامگذاری کرده است که به

ص: ۴۵۲

تحقیق، خدای سبحان، علم کتاب را به آنان عطا فرمود.

و این روایتها صحیح و متواتر است نزد شیعیان از دوران رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) چنانکه برخی از علمای اهل سنت و مفسریشان اعتراف دارند به نزول آنها در مورد اهل بیت(علیهم السلام). به عنوان نمونه، چند مورد را یادآوری می‌کنم:

۱- امام ثعلبی در تفسیر بزرگش، در معنای این آیه از سوره نحل.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲: ص ۵۹۱.

۳- تفسیر طبری، ج ۱۴: ص ۷۵.

۴- تفسیر آلوسی معروف به «روح المعانی»، ج ۱۴، ص ۱۳۴.

۵- تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۷۲.

۶- تفسیر حاکم معروف به «شواهد التنزیل»، ج ۱، ص ۳۳۴.

۷- تفسیر تستری معروف به «احقاق الحق»، ج ۳، ص ۴۸۲.

۸- ینابیع الموده قندوزی حنفی، ص ۱۱۹.

و از اینکه در ظاهر آیه، ممکن است مقصود از اهل ذکر یهود و نصاری باشند، از این رو لازم است توضیح دهیم که آنان، مقصود از این آیه کریمه نمی‌باشند.

اولاً: قرآن کریم در آیات بی شماری یادآور شده است که یهود و نصاری کلام خدا را تحریف کرده و کتاب را با بیان خود نوشتند و گفتند که از نزد خدا آمده است.

تا اینکه آن را به بهائی کم بفروشد، و گواهی داده است که دروغ گفته اند و حقایق را وارونه جلوه داده اند، پس محال است که مسلمانان را دستور دهد در مسائلی که نمی‌دانند به آنها رجوع کنند.

ثانیاً: بخاری در صحیح خود، در کتاب شهادت، باب «لا یسال اهل الشرك» از ابو

ص: ۴۵۳

هریره روایت کرده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اهل کتاب را تصدیق نکنید و تکذیب هم نکنید، بلکه بگوئید ایمان به خدا داریم و به آنچه نازل فرموده است.».

از این روایت استفاده می شود که نباید به آنان رجوع کرد، بلکه باید رهایشان نمود، زیرا عدم تصدیق و عدم تکذیب، بمعنای بی اعتنائی به آنها است و لذا مقصود، منتفی است.

ثالثاً: بخاری در صحیح خود در باب سخن خدای متعال «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» از ابن عباس روایت کرده که گفت: «ای گروه مسلمین! چگونه از اهل کتاب، چیزی می پرسید در حالی که کتاب خداوند که بر پیامبرتان(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، کهنه نشده است و خداوند به شما خبر داده است که اهل کتاب، کتابهای آسمانی خدا را تغییر دادند و آنها را با دستهای خود نوشتند (یعنی تفسیر به رأی) و گفتند که این از پیش خدا آمده است تا آن را به قیمتی اندک، بفروشند. مگر خدای تعالی شما را نهی نکرده که از آنان چیزی سؤال نکنید؟ به خدا قسم! یکی از آنان را نیافتیم که از شما پرسد چه بر شما نازل شده است؟!».

رابعاً: اگر امروز از مسیحیان اهل کتاب پرسیم، ادعا خواهند کرد که حضرت عیسی، خدا است و یهودیان هم تکذیبشان خواهند کرد و حتی قبول ندارند که او پیامبر خدا نیز باشد. و به هر حال، هر دو گروه (یهود و نصاری) اسلام را قبول ندارند و بدترین تهمت ها را به پیامبر اسلام می زنند. لذا به هیچ وجه معنی ندارد خداوند به ما امر کند، از آنها مسائل مان را پرسیم و آنچه نزد شیعه و سنی از راه های صحیح ثابت شده است این است که این

آیه دربارهٔ اهل بیت نبوت نازل شده و از آن فهمیده می شود که: خدای سبحان علم کتاب را بدون کم و کاست به این امامان عطا فرموده است و آنان را از میان سایر بندگان برگزیده است که مردم در تفسیر و تأویل به آنها مراجعه کنند و بدین سان هدایتشان تضمین شود.

و از اینکه خدای سبحان، می خواست عموم مردم را در برابر این برگزیدگانی که علم کتاب را به آنان آموخته، خاضع کند تا رهبری و تنظیم زندگانی مردم، میسر گردد؛ پس اگر اینان، کنار روند راه، برای ادعاکنندگان و جاهلان گشوده می شود و هرکس پیروی از هوای نفس خود می کند و امور مردم دگرگون می گردد، زیرا هر کس ممکن است ادعای برتری و دانشمندتر بودن کند.

و در عین حالی که اعتقاد بر این است که اهل بیت، همان اهل ذکرند، و برای اینکه این مسئله را با دلیل و برهان اثبات کنم، سؤالهایی را در اینجا مطرح می کنم که نزد اهل سنت و جماعت، پاسخی برای آنها نیست و یا اینکه پاسخهایی دارند ولی مستند به استدلال نیست و قابل قبول محققین و پژوهشگران نمی باشد. و به هر حال جواب واقعی آنها نزد ائمه اطهار است که دنیا را پر از علم و معرفت و عمل کردند.

### بیان یک مستبصره

قال تعالی: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

ص: ۴۵۵

أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ قَدْ نَزَلَتْ لِتَعْرِفَ بِمَقَامِ أَهْلِ الْبَيْتِ: وَهِيَ: مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ: وَذَلِكَ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ، أَمَّا بَعْدَ ذَلِكَ وَحَتَّى قِيَامِ السَّاعَةِ فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ الْمَذْكُورِينَ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ يُضَافُ إِلَيْهِمُ الْأُتَمَةُ التَّسْعَةُ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِينَ عَيَّنَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ فِي عَدَّةٍ مَنَاسِبَاتٍ، وَ سَمَّاهُمْ بِسَفِينَةِ النَّجَاهِ، وَ بَابِ حَطِّهِ، وَ أَمَانَ أَهْلِ الْأَرْضِ...

این بانوی مستبصره می گوید: این آیه برای معرفی مقام اهل بیت: نازل شده که آنها، محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین: هستند، و این در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و اما بعد از آنحضرت تا قیامت نه نفر از ذریه ی امام حسین (علیه السلام) هم به خمسه ی طیبه (اصحاب کساء) اضافه می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را نام گذاری فرموده به: سفینه النجاه و باب حطّه و امان اهل الارض و ... .

بعد این بانوی مستبصره از علمای عامّه روایت و مطلب نقل می کند در اینکه «أَهْلَ الذُّكْرِ»، اهل بیت: هستند.

بعد ایشان به عنوان شبهه این موضوع را مطرح می کند که اهل الذکر در ظاهر آیه، یهود و نصاری می باشند:

و قد يُشْكَلُ بَأَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ فِي ظَاهِرِ الْآيَةِ هُمُ أَهْلُ الْكِتَابِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى.

و الجواب:

أنه لا يمكن أن يكونوا المقصودين لعدّة أسباب، منها:

أولاً: لأنّ القرآن الكريم ذكر في العديد من الآيات بأنهم حرفوا كلام الله و كتبوا الكتاب بأيديهم، و قالوا هو من الله ليشثروا به ثمناً قليلاً، فلا يمكن أن يأمر المسلمين بأن يرجعوا إليهم لجهلهم و خيانتهم.

ص: ٤٥٦

سپس جواب این شبهه را ارائه می دهد:

۱- قرآن کریم در آیات متعدد مذمت اهل کتاب را نموده، پس هرگز امر نمی کند که مسلمین به این گروه مذمت شده رجوع کنند.

ثالثاً: روی البخاری، عن ابن عباس قال: «یا معشر المسلمین، کیف تسألون أهل الكتاب عن شیء و کتابکم الذی أنزل الله علی نبیکم (صلی الله علیه و آله و سلم) أحدث الاخبار بالله محضاً لم یشب، و قد حدثکم الله أن أهل الكتاب قد بدّلوا من کتب الله و غیروا، فکتبوا بأيديهم و قالوا: هو من عند الله لیشتروا بذلك ثمناً قليلاً. أو لا ینهاکم ما جاءکم من العلم عن مسألتهم؟! فلا و الله ما رأینا رجلاً منهم یسألکم عن الذی أنزل علیکم». (۱)

۲- بخاری از ابن عباس آورده که گفته: ای مسلمین چرا و چگونه از اهل کتاب سؤال می کنید در حالیکه خداوند متعال قرآن را که مخبر اخبار است بر پیامبران نازل کرده و خبر داده که اهل کتاب تحریف کننده و تغییر دهنده ی دین هستند...

ثالثاً: أن أهل الكتاب من النصارى يدعون بأن عيسى (عليه السلام) هو إله، و اليهود يكذبونهم و لا- يعترفون به حتى نبياً، و كلاهما يكذب بالإسلام و نبی الاسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و يقولون عنه: كذاب و دجال، فلا- يمكن أن يأمرنا الله بمسألتهم و هم لا يعترفون عنه: كذاب و دجال، فلا يمكن أن يأمرنا الله بمسألتهم و هم لا يعترفون بنبوّه محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم).

۳- نصاری می گویند عیسی (علیه السلام) خداست،

یهود او را، حتی پیامبر هم نمی دانند، و این دو گروه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ردّ می کنند، پس ممکن نیست که خدا ما را امر کند بر سؤال از آنها.

ص: ۴۵۷

---

۱- صحیح البخاری، کتاب التوحید، باب قول الله تعالی: «کل یوم هو فی شأن» ج ۸، ص ۲۰۸.



رابعاً: قد ثبت أنها نازله في أهل بيت النبوة (صلى الله عليه وآله وسلم) بإجماع الشيعة و كثير من مصادر السنه، و لذلك قرائن كثيره كحديث السفينه: و النجوم، و الثقلين، و نحوها كقول رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «من أراد أن يدخل الجنة لا تي غرسها ربي فليوال علياً من بعدى و ليوال وليه و ليقتدرى بأهل بيتى من بعدى، فإنهم عترتى، خلقوا من طينتى، و رزقوا علمى و فهمى، فويل للمكذبين بفضلهم من أمتى، القاطعين فيهم صلتى، لا أنالهم الله شفاعتى».

و قال (صلى الله عليه وآله وسلم) في أهل بيته: «فلا تقدّموهما فتهلكوا، و لا تقصروا عنهما فتهلكوا، و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.» دليل على أن من تأهل منهم للمراتب العليه و الوظائف الدينيه كان مقدماً على غيره. (1)

تأمل و تدبر هذه الألفاظ: «رزقوا علمى و فهمى، و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم».

٤- از نظر شيعة ثابت است و كثيرى از مصادر عامه هم گفته اند كه اين آيه درباره اهل بيت نبوت است و قرائن فراوان در اين باب هست مثل حديث «سفينه»، «نجوم»، «ثقلين» و ...

خامساً: أن أهل البيت: في كل عصر كل منهم أعلم أهل زمانه، فالتاريخ يسطر رجوع الخلفاء للإمام على (عليه السلام)، و رجوع أبى حنيفه للإمام الصادق (عليه السلام) و المأمون للرضا (عليه السلام) و هكذا، أفلا يكونوا مع كل هذا أهل الذكر؟!!

و هل غيرهم يقول عن نفسه كما قال الإمام على (عليه السلام): «تالله لقد علمت تبليغ الرسالات، و إتمام العدّات، و تمام الكلمات، و عندنا أهل البيت أبواب الحكم و ضيائ الأمر» (2)، و قال (عليه السلام): «أين الذين زعموا أنهم الراسخون في العلم دوننا، كذباً و

ص: ٤٥٨

١- قد ذكرنا مصادره.

٢- نهج البلاغه، الخطبه رقم ١١٩.

بغياً علينا، أن رفعنا الله و وضعهم، و أعطانا و حرمهم، و أدخلنا و أخرجهم.

بنا يستعطي الهدى، و يستجلى العمى. إن الأئمة من قريش غرسوا في هذا في هذا البطن من هاشم، لا تصلح على سواهم، ولا تصلح الولاه من غيرهم»<sup>(١)</sup>.

٥- اهل البيت: در هر عصر، اعلمند و تاريخ گفته كه خلفاء به اميرالمؤمنين (عليه السلام) و ابوحنفيه به امام صادق (عليه السلام) و مأمون به امام رضا (عليه السلام) رجوع می کردند و آیا این دليل نمی شود كه این بزرگواران اهل ذکرند و ...

و قال (عليه السلام) أيضاً: «نحن الشعار و الأصحاب، و الخزنه و الأبواب، و لا- تؤتى البيوت إلّا من أبوابها، فمن أتاها من غير أبوابها سمى سارقاً.

فيهم كرائم القرآن، و هم كنوز الرحمن، إن نطقوا صدقوا، و إن صمتوا لم يُسبقوا»<sup>(٢)</sup>.

و قال (عليه السلام): «هم عيش العلم، و موت الجهل، يخبركم حلمهم عن علمهم، و صمتهم عن حكم منطقتهم، لا يخالفون الحق و لا- يختلفون فيه، هم دعائم الإسلام، و لوائح الاعتصام، بهم عاد الحقّ في نصابه، و انزاح الباطل عن مقامه، و انقطع لسانه عن منبته، عقلوا الدين عقل و عايه و رعايه، لا عقل سماع و روايه، فإن رواه العلم كثير و رعايه قليل»<sup>(٣)</sup>.

و قال (عليه السلام) أيضاً: «عترته خير العتر، و أسرته خير الأسر، و شجرته خير الشجر، نبتت في حرم، و بسقت في كرم، لها فروع طوال، و ثمره لا تنال»<sup>(٤)</sup>.

ص: ٤٥٩

١- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ١٤٤.

٢- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ١٥٤.

٣- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ٢٣٧.

٤- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ٩٣.

وقال (عليه السلام): «نحن شجرة النبوة، ومحط الرساله، ومختلف الملائكه، ومعادن العلم، وينايع الحكم، ناصرنا ومحبتنا ينتظر الرحمه، وعدونا ومبغضنا ينتظر السطوه»<sup>(١)</sup>

وقال (عليه السلام): «أين تذهبون و أنتى تؤفكون؟ والأعلام قائمه، والآيات واضحه، والمنار منصوبه، فأين يتاه بكم؟ بل كيف تعمهون و بينكم عتره نبيكم؟

و هم أزمه الحق، و ألسنه الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، وردوهم وروود الهيم العطاش».

أيها الناس، خذوها من خاتم النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم): «إنه يموت من مات منا و ليس بميت، و يبلى من بلى منا و ليس ببلى، فلا تقولوا بما لا تعرفون، فإن أكثر الحق فيما تنكرون، و اعذروا من لا حججه لكم عليه و أنا هو، ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر، و أترك فيكم الثقل الأصغر، و ركزت فيكم رايه الإيمان»<sup>(٢)</sup>

وقال (عليه السلام) أيضاً: «أنظروا اهل بيت نبيكم فالزموا سمتهم، و اتبعوا أثرهم فلن يخرجوكم من هدى، و لن يعيدوكم فى ردى، فإن لبدوا فالبدوا، و إن نهضوا فانهضوا، و لا تسبقوهم ففضلوا، و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا»<sup>(٣)</sup>

وقال الإمام على (عليه السلام): «سلونى قبل دن لا تسألونى، و لن تسألوا بعدى مثلى»<sup>(٤)</sup> و قال (عليه السلام): «سلونى، و الله لا تسألونى عن شىء يكون إلى يوم القيامة إلا أخبرتكم،

ص: ٤٦٠

- ١- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ١٠٨.
- ٢- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ٨٦.
- ٣- - نهج البلاغه، الخطبه رقم ٩٦.
- ٤- - أخرجه الحاكم فى المستدرک ج ٢، ص ٤٦٦، و صححه هو والذهبي فى تلخيصه. وأخرج نحوه ابن كثير فى تفسيره ج ٤، ص ٢٣١ من طريقين و قال: ثبت أيضاً من غير وجه. و نحوه فى طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٢٨، و الاستيعاب، ج ٢، ص ٤٣.

سلونى عن كتاب الله فوالله ما من ايه إلا و أنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار، أم فى سهل أم فى جبل». (١)

وقال (عليه السلام): «إنّ هاهنا لعلماً جمّاً - وأشار إلى صدره - لو أصبت له حملة». (٢)

و من تتبع أقوال الأئمة من بنيه، أمثال الإمام الحسن، و الإمام الحسين، و زين العابدين، و جعفر الصادق، و الإمام الرضا، و بقيه الأئمة: لوجدهم يؤكّدون أنّهم هم أهل الذكر و حملة العلم، و أنّ الواجب الأخذ عنهم، و أهل البيت: واحد بعد آخر أبلغوا الناس أنّهم هم حجّة الله فى أرضه، كما جاء فى تفسير ابن كثير عن الإمام أبى جعفر محمّد الباقر قال: «نحن أهل الذكر». (٣)

وقال أبو جعفر (عليه السلام): «و إنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون»، قال: رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): «و أهل بيته أهل الذكر و هم المسؤولون». (٤)

و عن أبى عبدالله (عليه السلام) فى قول الله تعالى: «فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون»، قال: هم آل محمّد، فذكرنا له حديث الكلبى أنّه قال: هى فى أهل الكتاب، قال فلعه و كذّبه. (٥)

و عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: قلت له: «إنّ من عندنا يزعمون أنّ قول الله تعالى: «فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون»، أنّهم اليهود و النصارى، قال:

ص: ٤٦١

١- - أخرجه المحبّ الطبرى فى الرياض، ج ٢، ص ١٩٨، و تاريخ الخلفاء للسيوطى ص ١٢٤، و تهذيب التهذيب ج ٧، ص ٣٣٨، و فتح البارى، ج ٨، ص ٤٨٥.

٢- - أعلام الموقعين، ج ١، ص ٢١، و ينابيع الموده ٣: ٤٥٤، و الفائق للزمخشرى، ج ٣، ص ١٨٨.

٣- - تفسير ابن كثير، ج ٢، ص ٥٩١.

٤- - بصائر الدرجات، ص ٥٨.

٥- - بصائر الدرجات، ص ٥٨.

إِذَا يَدْعُونَهُمْ إِلَى دِينِهِمْ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ» (۱).

و عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله تعالى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، قال: «كتاب الله الذكر، و أهله ال محمد الذين أمر الله بسؤالهم، و لم يؤمروا بسؤال الجهال...» (۲).

قال: «نحن أهل الذكر. قال أبو زرعه: صدق محمد بن علي، و لعمرى إنَّ أبا جعفر لمن أكبر العلماء» (۳).

پس از آن، مستبصره ی مذکوره، از روایات دلیل می آورد که این بزرگواران راسخون در علم، ابواب علم، کرائم قرآن، عیش العلم، موت الجهل، معادن علم و خلاصه صاحب مقامات عالیه ی علمی و عملی هستند و ایشان خود فرموده اند: ما اهل ذکر هستیم و مخالف این قول را لعن و تکذیب نموده اند. (۴)

### كَلِمَةُ حَقِّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ

با شهادت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، سیاست و مکر یهود بوسیله عمّالشان یعنی سران سقیفه، وارد جامعه اسلامی گردید.

بهانه های بنی اسرائیلی در برابر حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قیام نموده و تا مرحله

ص: ۴۶۲

۱- - بصائر الدرجات، ص ۶۱.

۲- - بصائر الدرجات، ص ۶۱.

۳- - الإرشاد، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴- - ولایت اهل البيت: فی القرآن و السنه، تألیف حسینة حسن الدریب، صص ۱۵۹-۱۴۹.

لا حکم الا لله ادامه پیدا کرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» (۱)

بر محقق خبیر پوشیده نیست که تمام این دوران یعنی از شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تا شهادت زوج بتول علیها صلوات الله، دورانی است که تلاش برای براندازی دین، یعنی خاموشی نور امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به اوج خود رسیده است.

کدام محقق است که ارتباط دستگاه خلافت، خاصه عثمان و معاویه را با پیر یهود یعنی کعب الاحبار و تربیت شدگان او نداند.

درست است که جنگ جمل و صفین و نهروان به عاملیت منافقین علیه ولایت و امامت انجام گرفته، اما انسان بصیر دست پنهان یهود را در این مبارزات می بیند.

همان دستی که در اصل تشکیل سقیفه بنی ساعده دخالت داشت با نفوذ بر فکر معاویه، عمر و عاص و دیگر منافقین، به ایجاد جنگ علیه صاحب الولاية پرداخت. (۲)

البته محکومیت منافقین صد در صد به جای خود باقی است و ما مجرم اصلی و اولی را باید منافقین بدانیم. یعنی بلا شک ورود یهود به دایره ی اسلام با موافقت و رضایت جبت و طاغوت و پیروان آنان بوده است و به تعبیر دیگر با زمینه چینی منافقین

گروه کفار (یهود) به مبادی تصمیم گیری اسلام راه پیدا کرده بزرگترین ظلم

ص: ۴۶۳

۱- - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۵.

۲- - برای اطلاع بیشتر به کتاب: تاریخ اسلام با رویکرد دشمن شناسی، نوشته ی استاد متتبع علی اکبر مهدی پور و کتاب الصحيح من سیره الإمام علی (علیه السلام)، نوشته ی علامه ی متتبع سید جعفر مرتضی عاملی، مراجعه نمایید.

و ستم را در حق قرآن و عترت: روا داشتند.

برای همین مسلمانان و همهٔ انسانها، باید لعن ابدی را اول برای منافقین سپس برای یهود و باقی ظالمین خواهان باشند.

## تبلیغات علیه دین

یهود که بوسیلهٔ گروه منافقین، اختلاف و تفرقه درونی را ایجاد کرده بود، خود عامل تبلیغات علیه شریعت مقدسه گشته وجود تفرقه و تشّت را در جامعهٔ اسلامی دلیل ضعف اسلام می شمرد.

در نهج البلاغه سرزنش یک یهودی را نقل می کند که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت:

شما (مسلمانان) پیغمبرتان را بخاک نسپرده بودید که دربارهٔ او اختلاف نمودید.

حضرت پاسخ دندان شکنی به او داده؛ فرمودند:

ما اختلاف نمودیم از او (دربارهٔ جانشینی در امت او) نه دربارهٔ او (در پیغمبری او و یگانگی خدا و آنچه فرموده بود اختلاف نداشتیم)، ولی هنوز پاهای شما از آب دریا خشک نشده بود (هنگامیکه خدا شما یهود را از فرعونیان نجات داد و دریا را برایتان شکافت تا گذشتید و فرعونیان را در دریا غرق نمود، با دیدن همهٔ این آیات و نشانه های توحید چون به کنار دریا رسیده گروهی را دیدید که بتهایی را می پرستیدند از روی نفهمی و نافرمانی) به پیغمبر خود (حضرت موسی (علیه السلام)) گفتید: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ

إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (۱). یعنی: برای ما خدائی (که ببینیم) مانند خدایانی که ایشان بدان معتقدند، قرار ده، موسی گفت:

شما سخت مردم نادانی هستید (و در گمراهی فرو رفته اید که با دیدن این همه آیات و نشانه های توحید باز چنین سخن نادرست می گوئید). (۲)

ببینید یهود چه مقدار جسور و خودخواه است که به بهانه ی تفرقه و تشّت مسلمین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) (یعنی اولین شخصیت آسمانی بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) را سرزنش می نماید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آشکار نمودن آگاهی خود نسبت به نفاق و بهانه تراشی یهود در ازمنه سابقه، از اسلام و مقام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع نمودند، آری او عالم، مدافع و کھف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

امروز هم ما به سرزنش یهود و پیروان یهود مبتلا هستیم که چرا مسلمین به انحطاط و عقب ماندگی دچارند؟

آنها تبلیغ می کنند، قوانین اسلام، کارایی نداشته و پاسخگوی نیازهای بشری نمی باشد.

یهود در حالی که پاسخ واقعی سؤال را خود می داند به طرح این سؤال مبادرت می ورزد، پاسخ واقعی در پروتکل ها و تصمیم گیری ها اعم از مبارزه فرهنگی و فکری، (یعنی دروغ پردازی، جعل، تحریف) و جنگ اقتصادی و تسلیحاتی آنان با مسلمانان

ص: ۴۶۵

---

۱- - اعراف (۷)، آیه ۱۳۸.

۲- - نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۳۷.



نهفته است.

آنان می دانند که علت انحطاط و عقب ماندگی مسلمین، حکامی هستند که پای بیگانه (یعنی یهود) را به جامعه اسلامی در قرون و اعصار متمادی باز کرده و اهل ذکر و اهل پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بیگانه با آن حضرت (یعنی اهل بیت): که پرچمدار علم، ادب، توحید، تقوا، جوانمردی، آزادگی، عدالت و سعادت بودند را ستم نموده و به شهادت رساندند.

اگر از اول، اسلام با نقشه ی مهندسی و چهارچوب فکری (کتاب الله و عترت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) بر مردم حکومت می کرد، و «من عنده علم الکتاب» و «اهل الذکر» یعنی علم مصبوب، و علم منصوب، و صوت العداله الانسانیه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر مردم حاکم شده بود، کجا حکومت غاصب اسرائیل و حامیان آن، انگلیس و آمریکا ایجاد می شدند و آن همه اسباب انحطاط و عقب ماندگی برای مسلمین بوجود می آمد؟

### مدلول حدیث شریف ثقلین

خدای متعال، که عالم به کینه توزی و حسد ورزی یهود و ایادی او است، چگونه دین اسلام و مکتب قرآن را حفظ نموده است.

پاسخ برای اهل مطالعه و طالب تفقه در مباحث ولایت و امامت روشن است.

شما مدلول حدیث شریف ثقلین (۱) را در آیات قرآن می بینید یعنی خدای متعال

ص: ۴۶۶

---

۱- قال رسول الله ۶: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»، جلد اول، دوّم و سوّم نفعات الازهار، به نقل روایات حدیث ثقلین اختصاص دارد، در این حدیث که بیش از حدّ تواتر است، تصریح شده که هرگز قرآن و اهل بیت: از یکدیگر جدا نمی شوند. و نیز در بسیاری از کتب عامّه هم نقل شده، مثل: صحیح مسلم، جزء ۷، ص ۱۲۲.

عترت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان کُهِف و حافظ در کنار قرآن قرار داده و بدین گونه از شریعت مقدسهِه نگهبانی نموده است.

در آیاتی مثل: آیه «شَاهِدٌ مِنْهُ» (۱)، «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)، «وَ إِنَّهُ لَعَدِ كُرُّ لَمَكِّ وَ لِقَوْمِكَ» (۳)، «يَلُ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۴) و «وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۵) که از آیات خصائص و انحصاری پیرامون عترت طاهرین: است، می بینید ثقلین (کتاب الله و عترت) کنار یکدیگر قرار گرفته اند.

حدیث ثقلین یادآور بلکه آمر این معنی است که معارف و مقاصد قرآن را از زبان عترت: فرا بگیریم، قرآن با بیان عترت: نور و چراغ راه است، قرآن با تفسیر عترت: دستگیر و هدایت است، فی المثل قرآن کتاب طب است که به بیان و تشریح طیب، درمان دردها می شود.

### کتاب طب و طیب

«وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (۶).

چرا می فرماید: «لِلْمُؤْمِنِينَ»، چون مؤمنین به «ما أنزل»، یعنی معتقدین به ولایت و امامت، قرآن را با عترت:، تفسیر می کنند، کتاب طب را بوسیله طیب شرح

ص: ۴۶۷

---

۱- - سوره هود (۱۱)، آیه ۱۷.

۲- - سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۳- - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۴۴.

۴- - سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۹.

۵- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۷.

۶- - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۲.

می نمایند، این قید شافی بودن قرآن است، تفسیر قرآن بدون عترت، «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»، را به دنبال دارد، پس این قرآن در دست مؤمنین به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون شارح الهی دارد، شفا است، اما در دست ظالمین و منحرفین از جاده ی عترت، ثمری جز بدبختی و زیانکاری ندارد.

یکی از مستبصرین که بسیار مرد فاضل و اهل تقوا هستند، می گفتند: اگر بنا بود تفسیر قرآن به قرآن کارساز و موفق باشد، باید فخر رازی و زمخشری و سید قطب و شاگردان مکتبشان از موفقیت و بهره ی کامل برخوردار باشند.

زیرا اینها در زبان عربی و فهم کلام عرب، کامل بودند، سید قطب ۲۰ جلد کتاب شعر عربی دارد ولی اثر سعی این طایفه، جز زیانکاری چیز دیگری نیست. (۱)

متفقّه اگر در آیات: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، «فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ نَسْأَلُونَ»، «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» و «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» تفقّه داشته باشد، به این نتیجه می رسد که قرآن باید با تفسیر معصوم همراه باشد.

ممکن است آیه ای در بین آیات، به ظاهر تفسیر روشنی داشته باشد، این دلیل نمی شود که ما در این آیه از نظر الهی معصوم بی نیازیم، بلکه سکوت معصوم در برابر تفسیر این آیه، امضاء مبین و تفسیر مفسّرِ راسخ در علم و من عنده علم الکتاب محسوب می گردد، یعنی در واقع معصوم با سکوتش در تفسیر این آیه نظر داده و عاقبت این آیه با تأیید معصوم تفسیر شده است.

آنچه بیان شد مدلول آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»،

ص: ۴۶۸

است، یعنی مؤمن در همه جا باید مطیع مولای خود باشد، بویژه در تفسیر قرآن که حیات همگان بدان بستگی دارد.

## مثل آیه سؤال

ممکن است ما تفسیر آیه ای را آشکار بپنداریم، اگر امام سکوت نکند و عکس آنچه به نظر ما آمده تفسیری را ارائه فرماید، در این صورت تفسیر ما باطل و خلاف حق است.

مثل آیه شریفه «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ»، که به نظر بعضی از مفسرین، «اهل الذکر» به اهل کتاب خاصه یهود، تفسیر شده، ولی روایات فراوان این تفسیر را به طور مطلق رد می نمایند.

این تازه با صرف نظر از ولایت تکوینیه و عنایات ربانیه ی امام معصوم است، به تعبیر دیگر، این که قرآن را باید با تفسیر عترت: بفهمیم، این از نظر تشریح است، یعنی قانون «مَنْزَلٌ مِنَ السَّمَاءِ» است که قرآن مع الصادقین باید تفسیر شود، كما قال الله: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» متفقه از این آیه می فهمد که همه کارها را باید، «مع الصادقین» انجام بدهد، به خصوص تفسیر قرآن که کار اساسی و حیاتی است.

به غیر این، در جانب تکوین هم، نظر کیمیا اثر عترت: شرط توفیق و پیروزی مفسر و متفقه در قرآن است، اگر آن بزرگواران دانش قرآن و بصیرت در دین را برای افراد، امضاء نکنند محال است کسی حتی الف بای ظاهری قرآن را هم فرا بگیرد.

## میزان الاعمال

فقیه با در نظر گرفتن «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» و «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و «وَ قُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ

وَالْمُؤْمِنُونَ»، و به پیروی از میزان الاعمال و صراط مستقیم، سخن می گوید و به تفسیر و تبیین قرآن می پردازد.

به تعبیر دیگر فقیه با اعتقاد به این آیات و روایات، خداوند متعال و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت: را ناظر بر کار خود می بیند و کار تفسیر و تبیین قرآن را در چهارچوب حدیث ثقلین انجام می دهد.

توجه به نظام ولایت و امامت و اعتقاد به میزان الهی اهل الذکر، یعنی توجه به عالمی که متخصص در علم ظاهر و باطن قرآن کریم است، با حریت علمی و آزادی منافات ندارد، مگر احرار و آزادگان جهان مجهولات خود را از افراد عالم نمی پرسند؟

اگر انسان آزاده ای برای حل مجهول خود به دانشمند خبیر و متخصص رجوع نکند بر خلاف حریت و آزادی قدم برداشته، خود را اسیر جهل مرگب نموده است.

آیه شریفه «... فَبَشِّرْ عِبَادِ» «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»<sup>(۱)</sup> بر خلاف تفسیر روشنفکر مآبها، نشان از تسلیم بندگان هدایت شده در برابر اقوال معصومین: دارد، انسانهای آزاده در مکتب الهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی مرتضی (علیه السلام) که پدر احرارند شاگردی می کنند و بر این شاگردی افتخار می نمایند.

اعتقاد ما در موضوع تفسیر قرآن کریم این است که این کار هم مثل دیگر کارها باید با میزان پیش برود، شما مگر در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن حضرت را میزان الاعمال خطاب نمی کنید؟<sup>(۲)</sup>

ص: ۴۷۰

---

۱- - سوره زمر (۳۹)، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- - «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ» مفاتیح الجنان، زیارت پنجم امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام).

عمل هر مقدار مهمتر باشد بیشتر به میزان محتاج است، عمارت هر مقدار عالی و رفیع تر باشد هنگام ساخت، بیشتر به شاق، نیازمند است.

شما عملی بزرگتر و با اهمیت تر از تفسیر قرآن سراغ دارید؟ و یا عمارتی رفیع تر از بنای اعتقاد، اخلاق و عمل بر اساس قرآن می شناسید؟

حال جای دارد سؤال کنیم تفسیر قرآن بدون مبین الهی با چه معیاری تطبیق دارد و با چه میزانی پیش می رود؟ آیا این کار شباهت به شهود ندارد؟

شهود اگر با دلیل منطبق نباشد و منطق صحیح آن را تأیید نکند، شهودی مردود و صوفیانه است.

آیا ثمره ی تفسیر بدون مبین الهی بر پائی جنگهای عقیدتی نیست که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند؟

مگر کسی بدون هادی آسمانی به حقیقت می رسد، و صراط مستقیم را می شناسد؟ مگر تفسیر قرآن بدون مبین الهی، حرکت بدون هادی محسوب نمی شود؟ و کجا حرکت سر خود و بدون چراغ، موفقیت آمیز است؟

شما اگر در شهود غیر منطبق با دلیل و غیر صحیح، موفقیت می بینید، در تفسیر قرآن بدون مبین الهی هم شاهد موفقیت در جهت رهایی به دین و معارف الهیه خواهید بود.

آنها که به دنبال سیر الی الله هستند به کدامین دستگیره متوسلند؟ غیر معصوم اگر دستگیر باشد اول باید دستگیر خودش باشد، مگر می شود بیچاره ای که واجد چاره نیست چاره ساز باشد؟! پس این گروه بندی ها، حزب گرائی ها و سلسله تراشیدن ها به نام این و آن که هر روز در جامعه ما تبلیغ می شود، چه دلیلی می تواند داشته باشد؟ چرا بعضی از منبرها جای بیان کرامتهای بدون دلیل شده است؟ این همه نقل

کشف و شهود، بجای بیان فضائل، معارف و مصائب آل رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برای چیست؟ چرا بعضی روضه ها پناهگاه صوفیه شده است؟

«سَيُرَوُّ فِيهَا لَيْالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» (۱) به کدام سیر، امر می فرماید و مگر سیری که امتیت

ص: ۴۷۲

۱- - «فی الإحتجاج فی رِوَايِهِ أُخْرَى أَنَّ الصَّادِقَ (عليه السلام) قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ: لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَبُو حَنِيفَةَ، قَالَ (عليه السلام): مُفْتَى أَهْلِ الْعِرَاقِ! قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: بِمَا تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ (عليه السلام): وَ إِنَّكَ لَعَالِمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ وَ مُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لَيْالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» أَى مَوْضِعٌ هُوَ؟ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: هُوَ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ، فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِلَى جُلَسَائِهِ وَ قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَسَيَّرُونَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ وَ لَمَّا تَأْمَنُونَ عَلَى دِمَائِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ وَ عَلَى أَمْوَالِكُمْ مِنَ السَّرَقِ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): وَيَحْكُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ! إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» أَى مَوْضِعٌ هُوَ؟ قَالَ: ذَلِكَ بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامِ، فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِلَى جُلَسَائِهِ وَ قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زُبَيْرٍ وَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ دَخَلَاهُ فَلَمْ يَأْمَنَّا الْقَتْلَ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): وَيَحْكُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ! إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ قِيَاسٍ...». (الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۳۶، ح ۱۲). ترجمه: در کتاب احتجاج روایتی است که امام صادق (عليه السلام) به ابو حنیفه فرمودند: تو کیستی؟ گفت: ابو حنیفه، فرمودند: همان مفتی اهل عراق؟ گفت: آری، فرمودند: با چه چیزی به مردم فتوا می دهی؟ گفت: با قرآن، فرمودند: آیا به تمام قرآن از ناسخ و منسوخ تا محکم و متشابه آن عالمی؟ گفت: آری، فرمودند: مراد خداوند در آیه ی: «و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم]: در آنها شبها و روزها ایمن و بی بیم رفت و آمد کنید، سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۸»، کجا است؟ ابو حنیفه گفت: آن میان مکه و مدینه است، با این جواب امام صادق (عليه السلام) روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمودند: شما را به خدا قسم! آیا تا حال شده که میان مکه و مدینه سیر کنید و بر جان و اموال خود در امان باشید؟ همگی گفتند: نه، به خدا همین است که شما می فرمایید. پس امام (عليه السلام) فرمودند: وای بر تو ای ابو حنیفه! خداوند جز حق را نگوید، بگو بینم مراد خداوند در آیه ی: «و هر که در آن درآید ایمن است، آل عمران (۳)، آیه ۹۷» کدام مکان است؟ گفت: آن بیت الله الحرام است. امام (عليه السلام) روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمودند: شما را به خدا قسم! مگر عبد الله بن زبیر و سعید بن جبیر با داخل شدن به بیت الله الحرام از قتل محفوظ ماندند؟ همگی گفتند: به خدا همین طور است که شما می گوید. حضرت فرمودند: وای بر تو ای ابو حنیفه! خداوند جز حق نگوید، ابو حنیفه گفت: من علمی به قرآن ندارم، بلکه عالم به قیاس می باشم.

از زیغ و کجی دارد، در پناه مربی غیر معصوم حاصل می گردد؟

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (۱) از داخل شدن در کدام مأمن سخن می گوید، آیا این مأمن غیر مدرسه ی الراسخون فی العلم است؟ اینها و سؤالات فراوان دیگر، از حرکت بدون هادی آسمانی و تفسیر بدون مبین الهی سؤالاتی است که مدعیان علم و کمال، باید پاسخگو باشند.

## علم قرآن نزد کیست

یکی از آیاتی که دلالت دارد بر اینکه باید برای فهم قرآن کریم به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی: رجوع نمود، آیه شریفه: «... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي

ص: ۴۷۳

۱- - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» فَقَالَ: مَعَ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» فَمَنْ يَأْبَعُهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ وَ مَسَّحَ عَلَى يَدِهِ وَ دَخَلَ فِي عَقْمِدِ أَصْحَابِهِ كَانَ آمِنًا». (علل الشرايع، ج ۱، ص ۹۱، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۱۲ و ج ۵۲: ص ۳۱۴، ح ۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۱، ح ۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲۵۸) ترجمه: از حضرت صادق (عليه السلام) روایت است که فرمودند: مقصود از «سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» این است که، با قائم ما اهل بیت سیر و مسافرت کنید که در ایمنی کامل می باشید، و مراد از «وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» این است که هر کس با قائم ما بیعت کرده و در حزب آن حضرت باشد و دست آن بزرگوار را مسح کند و در گروه اصحابش باشد البته از هر گزندی در امان می باشد.



الْعِلْمِ» (۱) است.

«... عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمٌ بْنُ قَيْسٍ الْهَلَالِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا، أَوْ أَمْلَاهَا، عَلَيَّ فَأَكْتُبُهَا (كَذَا) بِخَطِّي، وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْشُوحَهَا، وَ مُحَكَّمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا، وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يُعَلِّمَنِي فَهَمَّهَا وَ حَفِظَهَا، فَلَمْ أَنْسَ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا. فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ اخْتَصَرْتُهُ» (۲).

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی شنیده است که علی (علیه السلام) فرمودند: آیه ای نازل نمی شد مگر این که مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) بر من قرائت می کردند و من آن را با خط خود می نوشتم، آن حضرت تأویل، تفسیر، ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه آن آیات را به من آموختند و به برکت دعای مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی یک حرف را فراموش نکردم. و بر اثر دعای آن حضرت خدای سبحان فهم، حفظ و ضبط قرآن را به من عنایت کرد.

«عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): عَلِيُّ يُعَلِّمُ النَّاسَ بَعْدِي مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَا يَعْلَمُونَ» (۳).

ابی طفیل از انس بن مالک روایت کرده است که مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: علی (علیه السلام) پس از وفات من تعلیم دهنده ی تأویل قرآن به مردم است، در آنچه نمی دانند.

«عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ: سَيَلُونِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ قَبْلَ أَنْ لَا تَسْأَلُونِي (كَذَا) فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ بِهَا أَيْنَ نَزَلَتْ وَ فِيمَنْ نَزَلَتْ،

ص: ۴۷۴

۱- - سورة آل عمران (۳)، آیه ۷.

۲- - شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۸، ح ۴۱.

۳- - شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۹، ح ۲۸.

فِي سَهْلٍ أُمِّ فِي جَبَلٍ أَوْ فِي مَسِيرٍ أُمِّ فِي مَقَامٍ» (۱).

سعید بن حنظله از علقمه بن قیس روایت کرد علی (علیه السلام) روزی در مسجد کوفه در خطبه ای فرمودند: ای اهل کوفه! از مسائل علمی و شرعی و حکمت های الهی از من پرسید، قبل از آن که نتوانید از من سؤال کنید و من در میان شما نباشم. به خدایی که جان علی (علیه السلام) در قبضه ی قدرت اوست، هیچ آیه ای نازل نشد مگر این که می دانم در کجا و برای چه کسی و برای چه چیزی نازل شده است. آیا در دشت نازل شده یا در کوه؟ در مسیر راه یا در منزلگاه؟ و می دانم در توبیخ یا تمجید چه کسی نازل شده است. پس از من درباره قرآن پرسید تا دانا شوید.

«عَنْ عُمَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشْرِ بْنِ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: عَلِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم)» (۲).

عمیر بن بشر خثعمی از قول عبد الله بن عمر چنین نقل کرده است: علی بن ابی طالب (علیه السلام) عالم ترین اصحاب نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) به قرآن کریم است.

### بیانی زیبا از علامه بلاغی (قدس سره)

مرحوم علامه محمد جواد بلاغی (قدس سره) در تفسیرش با عنوان «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» می فرماید:

«فمن الناس من يقف في الآية على لفظ الجلالة و يستأنف قوله تعالى وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ بِأَن يَكُونَ الرَّاسِخُونَ مَبْتَدَأً وَ خَبْرَهُ يَقُولُونَ آمَنَّا فَيُخْرِجُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ عَنْ فَضِيلَةِ الْعِلْمِ بِالتَّأْوِيلِ وَ يَحْطَهُمْ عَنْ رَتْبِهِ اسْتِحْقَاقَهَا وَ نَوَّهَ بِهَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ فِي هَذَا السِّيَاقِ الْمَشْرُقِ إِذْ وَصَفَهُمْ فِي طَرْدِهِ بِالرَّسُوخِ فِي الْعِلْمِ. وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ قَالَ بَعْطَفَ

ص: ۴۷۵

۱- شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۰، ح ۳۰ و ص ۴۵، ح ۳۷.

۲- شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۹، ح ۲۹.

«الراسخون» على لفظ الجلاله. و أن الله جلت آلاؤه فتح للراسخين فى العلم باب العلم بالتأويل بلطفه، و كرمهم بهذه الرتبه بتعليمه.

و هذا الخلاف مما لا يكتفى فيه بالمصادرات، و لا لعل و لیت. بل لا بد فيه من إيراد الدلائل الرافعه لتشابه موارد الواو فى عطف المفرد او الجملة او الاستثاف. و غايه ما يحتج به للقول الأول هو ما جمع رواياته فى الدر المنثور. منها عن ابن عباس قال تأويله يوم القيامة لا يعلمه الا الله. و عنه ايضا فى بيان وجوه القرآن و تفسير يعلمه العلماء، و تفسير تعرفه العرب بلغتها، و تفسير لا يعلم تأويله الا الله و من ادعى علمه فهو كاذب.

و فى روايه اخرى و تفسير تفسره العلماء و متشابه لا يعلم تأويله الا الله و من ادعى علمه سوى الله فهو كاذب و من طريق طاوس عن ابن عباس ايضا كان يقرأها و ما يعلم تأويله الا الله و يقول الراسخون فى العلم آمنة. و عن الأعمش قال فى قراءه عبد الله و ان حقيقه تأويله الا عند الله و الراسخون فى العلم يقولون آمنة.

و ذكر فى الدر المنثور روايه هذا القول ايضا عن رأى عائشه و أبى الشعثاء و عروه و عمرو بن عبد العزيز و مالك و ذكر ايضا أحاديث تحذر من المجادله فى كتاب الله و اتباع المتشابه منها ما أخرجه عبد الرزاق و سعيد و عبد بن حميد و الجوامع الستة و غيرهم عن عائشه عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) انه قرأ الآيات و قال: فإذا رأيت الذين يجادلون فيه فهم الذين عناهم الله فاحذروهم. و فى لفظ البخارى فإذا رأيت الذين يتبعون ما تشابه منه فاحذروهم.

و جمع ابن جرير بين العبارتين - و يردّ هذا الاحتجاج بعد غض النظر عن الأسانيد و ما فيها هو ان يوم القيامة الذى فى حديث ابن عباس خارج عن محل الخلاف و سوق الآيه و موضوعها من التأويل. بل ان محل الخلاف هو ما عناه بقوله و تفسير تعلمه العلماء، او تفسره. و قوله فى حديث آخر ظهره التلاوه و بطنه التأويل فجالسوا به

و أما ما روى من القراءه فيرده تواتر غيرها و اجماع المسلمين على عدم الاعتناء بها. و أما الآراء التي ذكرنا روايتها فهو اجتهاد في محل النزاع بلا- دليل و اما التحذير ممن يجادل و يتبع المتشابه فإنما هو تحذير من الضالين المضلين الذين وصفتهم الآيه الكريمه لا الراسخين في العلم. هذا و اما القول الثاني فحجته دلالة العقل و النقل الصحيح من الفريقين و سياق القرآن الكريم، أما دلالة العقل فإن المتشابه الذي أشرنا اليه و الى وجوه تشابهه و الذي يتبعه و يطلبه الزائغون عن الحق ابتغاء الفتنة في امر الدين و نظام المله و احكام الشريعة هو في القرآن كثير جدا. و مما لا يصح في العقل انه مع هذه الكثره يحرم الله من تأويله و العلم به رسوله الهادي الكريم و أمناه على الوحي، و علماء الأمه. فيكون القسم الكبير من القرآن الكريم لا فائده في تنزيهه للبشر مطلقاً حتى الرسول الأكرم و لا اثر له إلا صدى ألفاظه و سواد حروفه.

و اما الحديث من طريقنا ففي تفسير القمي في الصحيح عن الباقر(عليه السلام) قال: ان رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلم) أفضل الراسخين في العلم قد علم جميع ما انزل في القرآن من التنزيل و التأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله و أوصيائه من بعده يعلمونه كله و عن العياشي مثله. و في الكافي عن أحدهما(صلى الله عليه و آله و سلم) مثله.

و في الكافي في الصحيح عن الصادق(عليه السلام): نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله. و نحوه عن تفسير العياشي.

و في نهج البلاغه و غيره قول امير المؤمنين علي(عليه السلام) و لقد جتتهم بالكتاب مشتتلا على التنزيل و التأويل:

و من طرق اهل السنه ما في الدر المنثور اخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن الانباري من طريق مجاهد عن ابن عباس قوله انا ممن يعرف تأويله.

و اخرج احمد و الطبرانى و ابو نعيم فى الحليه عن ابن عباس ان رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قال: اللهم أعط ابن عباس الحكمة و علمه التأويل.

و اخرج الحاكم فى مستدرکه و ابن أبى شيبه اللهم فقهه فى الدين و علمه التأويل. و اخرج الحاكم ايضاً: اللهم علمه تأويل القرآن. و أخرج ابن ماجه و ابن سعد و الطبرانى: اللهم علمه الحكمة و تأويل الكتاب. فانظر اقلا الى كنز العمال و مختصره فى كتاب الفضائل.

و لو كان علم التأويل منحصرًا بالله و لم يعلمه رسوله و الراسخين فى العلم لما دعا به رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) لابن عباس. و ما هو معنى الدعاء بما لا يرجى وقوعه.

و اخرج الحاكم فى الصحيح على شرط البخارى و مسلم كما هى عادته فى المستدرک عن معقل بن يسار عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) اعملوا بكتاب الله فما اشتبه عليكم فستلوا عنه اهل العلم يخبروكم. الحديث.

و الذى يشتبه عليهم هو المتشابه. و اخرج احمد و ابو يعلى فى مسنديهما و البيهقى فى شعبه و الحاكم فى مستدرکه و ابو نعيم فى الحليه و سعيد بن منصور فى سننه و ابن السكن عن الأخضر الانصارى. و الديلمى عن أبى ذر جميعاً عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) ان علياً (عليه السلام) يقاتل على تأويل القرآن كما قاتل هو (صلى الله عليه و آله و سلم) على تنزيله.

و مفاد الحديث ان امير المؤمنين (عليه السلام) كان عالماً بتأويل القرآن على حقيقته فهو يقاتل دفاعاً عنه و تثبيتاً لحقائقه فى الدين و اساسياته كما قاتل رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) دفاعاً عن تنزيله.

و اما دلالة سياق القرآن فإن تمجيد الراسخين فى العلم بهذا التمجيد السامى و الصفه الفائقه انما يناسب عطفهم فى مقام العلم بالتأويل و رسوخهم فيه و مجدهم فى الايمان بمؤداه على بصيره من أمرهم و اما قولهم آمنا فلو أريد به الايمان بتزول لفظه من دون

علم بمعناه و لا عمل به لكان المناسب له وصفهم بتصلبهم فى الايمان و التسليم لرسول الله فى التنزيل اذن فقوله تعالى «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»، حال اى يعلمون تأويله حال كونهم يقولون آمنا اى بما عرفوه من مؤداه فإن الكثير منه هو اساسيات دينيه قد اقتضت الحكمه إبهامها حال التنزيل بالإطلاق او العموم او الكنايه او غير ذلك مع بيان تأويلها و خصوصيه المراد بقرائن الحال او السنه كما وقع مثله فى آيه الزكاه إذ أهمل مقدارها و وقت أخذها و مورد وجوبها الى سنه ترويضاً للناس فى أمرها و صعوبتها عليهم. و سيمر ان شاء الله لذلك موارد كُـلُّ من المحكم و المتشابه و التنزيل و التأويل مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و ولى أمرنا الحكيم فى بيانه لنا و هدانا إلى الحق وَ مَا يَدَّكُرُّ من ارشاد القرآن الكريم و هذه الآيه الشريف... (1).

مضمون كلام علامه بلاغى (قدس سره) اين است كه:

بعضى از مفسرين «واو» در آيه شريفه «و الراسخون» را «واو» استيناف گرفته، آيه شريفه را بر كلمه ي (الله) وقف مى كنند، و الراسخون را مبتداء و (يقولون آمنا) را خبر آن مى دانند.

بعضى از مفسرين، الراسخون را عطف به الله گرفته اند، نتيجه ي قول اول اين است كه تأويل متشابهات را غير خدا كسى نمى داند، ولى بنا بر قول دوم، راسخون نيز به تأويل آيات متشابه آگاهى دارند.

استناد قول اول رواياتى است كه در درّ المنثور آمده (2)، از قول ابن عباس و ديگران كه مراد از تأويل متشابهات بيان وقت قيامت است كه كسى غير از

ص: ۴۷۹

---

۱- - آلاء الرحمن فى تفسير القرآن، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- - الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج ۲، صص ۸-۱۱.

خداوند متعال آنرا نمی داند، و یا اینکه قسم سوّمی برای معنای قرآن، قرار داده که کسی آنرا جز خداوند نمی داند، و یا طاووس از ابن عباس نقل کرده که آیه را اینطور قرائت می کرد: «و ما یعلم تأویلہ إلاّ الله و یقول الرّاسخون فی العلم امّنا...» و یا روایات دیگری نقل نموده اند که ما را برحذر می دارد از مجادله در قرآن و پیروی از متشابهات، و آن روایاتی است که، عبد الرزّاق، سعید، عبد بن حمید و صحاح شش گانه و غیرهم از عایشه نقل کرده اند که پیامبر، آیات را می خواندند و می فرمودند: هر وقت دیدید افرادی در این آیات مجادله می کنند آنها را برحذر دارید.

### جواب قول اوّل پیرامون (واو) در {والراسخون}

علامه بلاغی (قدس سره) پاسخ داده اند که صرف نظر از اشکالاتی که در سند این روایات است، روایت اوّل که موردش قیامت است ربطی به آیات متشابه ندارد، و خارج از محل نزاع است، و قرائتی که نقل نمودند بر خلاف قرائت متواتر و اجماع مسلمین است، و مطالب دیگر همگی اجتهاد بدون دلیل است و تحذیر هم از ضالّین مضلّین است نه از راسخون در علم.

سپس علامه بلاغی (قدس سره) در تأیید قول دوّم (که واو عاطفه است و راسخون علم، علم تأویل را دارا می باشند) دلائلی را می آورند: (و اما القول الثانی فحجّته دلاله العقل و النقل الصحیح من الفریقین و سیاق القرآن الکریم).

یعنی قول دوّم، به دلیل عقل و روایات صحیحه، منقول از فریقین و نیز به دلیل سیاق قرآن کریم، درست است.

ایشان می گویند:

متشابه در قرآن کریم فراوان است و صحیح نیست که خداوند متعال رسولش و امناء بر وحی را علم به متشابهات نداده باشد، در این صورت فائده ای در تنزیل این قسم از آیات برای هیچ کس حتی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، وجود ندارد.

باضافه روایات شیعه می گوید امام باقر (علیه السلام) فرمودند: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) افضل راسخین در علم بوده اند و همه آیات قرآن را از نظر تنزیل و تأویل می دانستند و نیز اوصیاء ایشان، همه این علم را داشتند این حدیث صحیح است، و در تفسیر قمی و همچنین عیاشی و کافی آمده است.

و نیز در حدیث صحیح در کافی آمده است از امام صادق (علیه السلام): «نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله...»

و فی نهج البلاغه و غیره ...

از طرق اهل سنت هم احادیثی داریم که علم تأویل را برای غیر خداوند، نیز می داند، از جمله از احمد و طبرانی و ابو نعیم از ابن عباس آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند، خداوند! به ابن عباس علم حکمت و علم تأویل عطا فرما ...

و نیز از بسیاری از علمای اهل سنت روایت شده از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمودند: علی (علیه السلام) بر تأویل قرآن مقاتله می فرماید، کما اینکه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر تنزیل مقاتله می فرمود.

«و مفاد الحدیث ان امیر المؤمنین (علیه السلام) کان عالماً بتأویل القرآن علی حقیقته فهو یقائل دفاعاً عنه و ...»

یعنی مفاد حدیث فوق این است که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) عالم به حقیقت تأویل قرآن بودند، و بر این اساس می جنگیدند تا دفاع از آن نموده



باشند. همانطور که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگیدند تا دفاع از تنزیل کرده باشند.

و اما به غیر دلیل عقل و نقل صحیح که از فریقین بیان گردید، سیاق قرآن دلالت دارد که علم تأویل برای راسخون در علم، ثابت است، زیرا تمجید راسخین در علم به خاطر علمشان، مناسبت دارد که علم تأویل را هم داشته باشند و ... (پایان کلام علامه بلاغی (قدس سره)).

### قابل تفقه

بر افراد خبیر و اهل تفقه پوشیده نیست که رأی اول که علم تأویل را مخصوص خدای متعال می داند، و راسخون در علم را از علم تأویل جدا معرفی می کند، خلاف هدف آیات فضائل است.

آیات فضائل و آیاتی که در علم و آگاهی های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین: است، مشوق مردم بسوی پیروی از این بزرگان الهی است.

مردم علم و عالم را دوست می دارند، وقتی راسخون در علم را از علم تأویل کتاب الله جدا معرفی کنیم، یعنی یکی از جاذبه های معنوی آنان را نگفته و از شمار محبین و پیروان این خانواده کاسته ایم.

به تعبیر دیگر نقل و تبیین فضائل اهل بیت:، شیعه پرور است، وقتی فضائل را می گوئید، تبلیغ تشیع می کنید، اما وقتی دریغ می دارید و فضائل را با میزان علم بشری و فلسفه ی زمینی، منکر می شوید، مانع تبلیغ تشیع می شوید و بر جاذبه ها سرپوش می گذارید!!

همانطور که گفتیم انکار علم امام که با همین زمینه چینی ها شکل می گیرد، نیز به نفع کسانی است که می خواهند خود را امام، قطب و حجت الهی، جا بزنند.

وقتی اعتقاد ما این است که امام تأویل قرآن را نمی داند، خوب مدّعی دروغین امامت، دکانداران تصوّف و مدّعیان قطبیت هم براحتی می توانند به اهداف شیطانی خود برسند و ادعای خود را به کرسی بنشانند.

اگر کسی از آنها تأویل آیه ای را طلب می نماید، می گویند: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»، پس رأی اوّل که فقط خداوند تأویل قرآن را می داند، اسباب راحتی صوفیه و به اصطلاح عارفین را، فراهم می کند و به آنان قدرت جسارت می دهد که بگویند: مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دانست که ما هم بدانیم!

مطلب دیگری که اینجا باید بررسی شود اینست که این نظریه می گوید راسخون در علم، علم تأویل ندارند، یعنی با این نظریه، تمجید راسخون در علم، با اعلام اینکه آنها، علم تأویل را ندارند، همراه شده است.

به تعبیر دیگر قرآن به تمجید راسخون در علم پرداخته، و گویا می فرماید این راسخون در علم، علم به تأویل را ندارند، ولی این مطلب خلاف هدف تمجید است.

### در برابر گروه منحرف

شکی نیست که «الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر «إِلَّا اللَّهُ» می باشد، ما با بیان گذشته و مطالب محققانه ی مرحوم علامه بلاغی (قدس سره) این مطلب را ثابت نمودیم.

متفقّه در قرآن می داند که خدای متعال، از دو گروه سخن می گوید، اوّل گروه منحرفی که ادّله ی قطعیه عقلی و نقلی و قرآن و روایات معتبره را نادیده می گیرند و با احتمالات سست، آیات متشابه را تأویل و تفسیر می کنند، و بنا ندارند بر مبنای علم

و قطع به این کار پردازند، دوّم در برابر این گروه منحرف گروه «الرّاسخون فی العلم» قرار دارند، به گفتار صاحب اطیب البیان (قدس سره) توجه کنید.

عالم ربّانی مرحوم آیه الله طیب (قدس سره) می گویند:

پس مراد از راسخین در علم یعنی ثابت در جمیع آنچه اطلاق علم بر او می شود (در کلمه ی العلم، الف و لام جنس است و افاده ی عموم می کند) و کلمه ی راسخ به معنای ثابت، دلالت دارد بر اینکه جهل و شک و سهو و نسیان در او راه ندارد و این معنای عصمت است و معصوم منحصر در محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل او: است. (۱)

نتیجه اینکه گروهی که انحراف در تفسیر و تأویل دارند، اغراض فاسدی را دنبال می کنند، بافته های خود را یافته های حق جلوه می دهند، و در برابر راسخون در علم، یعنی معصومین: به مخالفت قیام می پردازند.

پس در برابر این گروه منحرف که نادانند، گروه دانایان باید وجود داشته باشند، و خداوند متعال به وسیله راسخون در علم، یعنی ثابتین در دانش، حجت را تمام نماید.

صاحب مجمع البیان می گویند:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، أي الثابتون في العلم الضابطون له المتقنون فيه و اختلف في نظمه و حكمه على قولين (أحدهما) أن الراسخون معطوف على الله بالواو على معنى أن تأويل المتشابه لا يعلمه إلا الله و إلا الراسخون في العلم فإنهم يعلمونه و «يَقُولُونَ» على هذا في موضع النصب على الحال و تقديره قائلين

ص: ۴۸۴

«أَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» كقول ابن المفرغ الحميري:

الريح تبكي شجوه

و البرق يلمع في غمامه

أى و البرق يبكي أيضاً لامعا في غمامه و هذا قول ابن عباس و الربيع و محمد بن جعفر بن الزبير و اختيار أبى مسلم و هو المروى عن أبى جعفر (عليه السلام) فإنه قال كان رسول الله أفضل الراسخين فى العلم قد علم جميع ما أنزل الله عليه من التأويل و التنزيل و ما كان الله لينزل عليه شيئا لم يعلمه تأويله و هو و أوصياؤه من بعده يعلمونه كله، و مما يؤيده هذا القول أن الصحابه و التابعين أجمعوا على تفسير جميع آى القرآن و لم نرهم توقفوا على شىء منه و لم يفسروه بأن قالوا هذا متشابه لا يعلمه إلا الله و كان ابن عباس يقول فى هذه الآيه: أنا من الراسخين فى العلم و القول الآخر أن الواو فى قوله «وَ الرَّاسِخُونَ» و او الاستئناف فعلى هذا القول... (1)

«وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و تفسير متشابهات را جز خداوند عالم و راسخان در علم، کسی نمی داند، و مراد از راسخان، کسانی اند که در دانش خویش، ثابت و ریشه دار و متقن و محکم اند.

در ترتیب و نظم و معنای راسخون دو قول گفته شده است:

۱ راسخون به وسیله ی «واو» به الله عطف شده است، یعنی تفسیر متشابهات را جز خدا و راسخان در علم، کسی نمی داند و راسخان هستند که آنها را دانسته اند، در حالی که «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»، می گویند: ما به آن ایمان آورده ایم و همه از طرف خداوند است، (این معنا از امام محمد باقر (عليه السلام) نقل شده و ابن عباس و ربيع و محمد بن جعفر بن زبير نیز آن

ص: ۴۸۵

را گفته، و ابو مسلم هم آن را اختیار کرده است) و همین قول از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) افضل راسخان در علم بودند و تفسیر و تأویل هر چه بر او نازل شد می دانست، و چیزی بر آن حضرت نازل نشد که تفسیر آن را نداند و خود او پس از او اوصیاء گرامیش تفسیر و تأویل همه قرآن را می دانستند، و مؤید این مطلب این است که صحابه و تابعین تمام آیات قرآن را تفسیر کرده اند و نقل نشده است که آنان در جایی توقف کرده، بگویند: این مورد از متشابهات است که جز خدا آن را نمی داند و از تفسیر آن خودداری کرده باشند، و ابن عباس در این آیه می گفت: من از راسخان در علم هستم.

۲ «واو» در راسخون به جایی عطف نبوده و اوّل کلام است، بنابراین ...

نکته ای که اینجا باید عرض کنیم این است که چون مسدود کردن ابواب انحراف در تفسیر قرآن و جلوگیری از سوء استفاده ی فتنه انگیزان مطلوب خدای متعال است، پس باید میزان الهی و شاقل ویژه ای برای این مهم قرار بدهد برای این جهت خدای متعال منحصراً معصومین: را با عنوان راسخون در علم، میزان شناخت تأویل و تفسیر صحیح از مطالب انحرافی مقرر فرموده است.

به تعبیر دیگر میزان و وسیله سنجش تأویل و تفسیر صحیح از تأویلهای و تفاسیر انحرافی باید یک وسیله و میزان باشد، اگر اهل بیت: با عصمتی که دارند میزانند دیگر ابن عباس که غیر معصوم است نمی تواند میزان باشد، پس تعمیمی که برای راسخون در علم در تفسیر نمونه آمده(۱) خلاف و غیر صحیح است.

ص: ۴۸۶

## راسخون در علم چه چیزی را نمی دانند؟

در نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) خطبه ای دارند که در مسجد کوفه بیان داشته اند،

قصیه این خطبه را در نهج البلاغه (۱) و در کتاب توحید محدث عظیم الشان مرحوم شیخ صدوق (قدس سره) از زبان مبارک امام صادق (علیه السلام) می توانید بخوانید.

خلاصه قصه این است که، شخصی از امیر المؤمنین (علیه السلام) می خواهد که آنگونه خدای را توصیف بفرمائید، که گویا با چشم او را دیده ام.

حضرت خشمگین می شوند، و به مردم دستور اجتماع می فرمایند، و یک هشدار بزرگ در معارف الهیه می دهند.

بر متفقهین لازم است که این خطبه را مورد دقت قرار بدهند، این جمله در خطبه یاد شده موجود است:

«وَاعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبِ دُونَ الْعُرُوبِ الْبَاقِرَارِ بِجُمْلِهِ مِمَّا جَهِلُوا نَفْسَ بِيَرِهِ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَيَّمَى تَزَكُّهُمْ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبِحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

یعنی: آگاه باش! آنها که در علم دین استوارند، خدا آنها را از فرو رفتن در آنچه که بر آنها پوشیده است و معنی آن را نمی دانند، و از فرو رفتن در اسرار نهان بی نیاز ساخته است، و آنان را از این رو که به عجز و ناتوانی خود در برابر غیب و آنچه که معنی آن را نمی دانند اعتراف می کنند، ستایش فرمود، و ترک ژرف نگری آنان در آنچه که خدا بر آنان واجب نساخته را راسخ بودن در علم شناسانده

ص: ۴۸۷

است. پس به همین مقدار بسنده کن! و خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن، تا از تباه شدگان نباشی.

بعد از بیان این جمله از امیر المؤمنین (علیه السلام) این شبهه برای بعضی ممکن است پیدا شود که راسخین در علم که عالم به تأویل قرآنند، چگونه در این خطبه از اعترافشان به آنچه در پرده است و نمی دانند، خبر داده شده است؟

به تعبیر دیگر چگونه راسخین در علم احاطه ی علمی به مطلبی که بحث از کنه آن را خداوند امر نکرده، ندارند، آیا این با رسوخ در علم منافات ندارد؟

پاسخ برای کسانی که همه خطبه شریفه یاد شده را مطالعه ی دقیق کنند، آسان است، زیرا در این خطبه، جواب کسی داده شده که می خواسته خدای متعال را با چشم سر ببیند.

در این خطبه، سخن از خدانشناسی است، که اگر آدمی با وهم و خیال طالب باشد او را بشناسد و با عقل و تلاش فراوان، سعی در درک ذات او داشته باشد، دست قدرت بر سینه ی او زده می شود و او را رد می کند.

در این خطبه آمده است:

ای سؤال کننده! خوب بنگر، آن چیزی که قرآن از صفات خداوند بیان می دارد، به آن اعتماد داشته باش و از نور هدایتش بهرمنند شو، و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن امر می کند و کتاب خداوند آن را بر تو واجب نکرده و در سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی: نیامده، رها کن و علم آن را به خداوند واگذار.

پس در این خطبه، سخن از علمی است که انسان به کسب آن تکلیف نشده است، علم و آگاهی به ذات حق تعالی، مگر مقدور است تا مأمور به باشد، حال جای

سؤال است که راسخون در علم آیا احاطه ی علمی به خدای متعال دارند؟

مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) از قول محقق طوسی (قدس سره) نقل می فرمایند:

«... و لما كان الشكر بالجوارح التي هي من نعمه تعالى و لا يتأتى إلا بتوفيقه سبحانه فالشكر أيضا نعمه من نعمه و يوجب شكرا آخر فينتهي إلى الاعتراف بالعجز عن الشكر فأخر مراتب الشكر الاعتراف بالعجز عنه كما أن آخر مراتب المعرفة و الثناء الاعتراف بالعجز عنهما، وَ كَذَا الْعِبَادَةُ كَمَا قَالَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ الْعَارِفِينَ وَ الشَّاكِرِينَ (صلى الله عليه و آله و سلم): لَأُحْصِيَ ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أُثْنِيَتْ عَلَيَّ نَفْسِيَّكَ.»

وَ قَالَ (صلى الله عليه و آله و سلم): مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ. (۱)

علمی که در این خطبه، مطرح شده است، علمی است که نمی تواند در اختیار هیچ انسانی حتی پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) باشد و آن علم به معنی (حق معرفت) خدای متعال است. کدامین انسان است که حق عبادت خداوند را بتواند بجای آورد و حق معرفت او را دارا باشد؟

استغفار پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) و ائمه هدی: برای کدامین گناه بوده است؟

مگر معصوم از گناه، به گناه آلوده می شود؟

این بحث ها باید بحث حوزه ها باشد، تا متفقه بدانند، این نه از باب تقصیر است، بلکه از قصور امکانی است، ما عبدناك حق عبادتك، و ما عرفناك حق معرفتك.

پس راسخون در علم، راسخ در علم تنزیل و تأویل قرآنند و اسرار و بواطن کلام الهی را می دانند، ولی همین راسخ در علم عرض می کند: و ما عرفناك حق

ص: ۴۸۹



علمی که در «الراسخون فی العلم» مطرح است آن تمام علم، همه آگاهی و احاطه ی دانش به قرآن کریم و کتاب تشریح است، ولی علمی که در خطبه مذکوره مطرح است، علم به ذات حق تعالی و احاطه ی آگاهی به خالق یگانه است.

مهم این است، قائل این خطبه، یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد طاهرین ایشان: قائلند که، مصداق «الراسخون فی العلم»، فقط پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت ایشان: می باشند. (۱)

## آفتاب ولایت

در دعای امام سجاد (علیه السلام) است:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله و سلم) مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عِبَائِهِ مُكْمَلًا، وَ وَرَثَتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَ فَضَّلْتَنَا عَلَيَّ مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ».

بار خدایا! تو این قرآن را مجمل، بر پیامبرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادی و علم به شگفتیهایش را سراسر به او الهام فرمودی، و علم تفسیر آن را به ما به میراث دادی و ما را بر آن کس که از علم قرآن بهره ای نبود برتری نهادی و ما را به شناخت قرآن توانایی بخشیدی، تا بر کسانی که یارای حمل آن ندارند شرف و برتری دهی.

## تشریح عالم جامع، مرحوم میرداماد (قدس سره)

ص: ۴۹۰

عالم جامع، مرحوم میرداماد(قدس سره)، در شرح این عبارت شریفه می فرماید: [\(۱\)](#)

«ای انزلته علیه(صلی الله علیه و آله و سلم) مجملاً من حیث النبوه، و الهمته علم عجائبه مفصلاً من حیث الولایه، فان درجه النبوه تبلیغ التنزیل و ادماج الحقائق و درجه الولایه حمل التأویل و كشف الاسرار لذلك كان ولایه النبی افضل من نبوته علی ماقد اقتتر فی مقامه.

و لقد صح عنه(صلی الله علیه و آله و سلم) من طرق العامه و من طریق الخاصه انه قال(صلی الله علیه و آله و سلم) لا میرالمؤمنین(علیه السلام): یا علی! انک تقاتل علی تأویل القرآن كما قاتلت انا علی تنزیله.» [\(۲\)](#)

مرحوم میرداماد(قدس سره) در کتاب «شرح تقدمه تقویم الايمان فی فضائل امیرالمؤمنین(علیه السلام)» [\(۳\)](#) نیز روایات قتال حضرت علی(علیه السلام) را بر تأویل قرآن از علمای عامه نقل فرموده است، حاصل این روایات این می شود که قرآن کریم غنچه ای است، وقتی آفتاب ولایت بر آن بتابد، باز می شود و زیبایی و عطر خود را آشکار می نماید.

درست است که قرآن می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [\(۴\)](#)

ص: ۴۹۱

- 
- ۱- شرح الصحیفه السجادیه الکامله، تألیف، محقق بزرگ، سید محمد باقر داماد، معروف به میرداماد، ص ۳۲۸. (این کتاب توسط مرکز جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چاپ و منتشر شده است.)
  - ۲- همان، ص ۳۳۴، رواه جمع من اعلام العامه منهم: احمد بن حنبل فی مسنده، ج ۳، ص ۳۳؛ النسائی فی الخصائص، ص ۴۰؛ الحاکم فی المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۲؛ ابو نعیم فی حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ الخوارزمی فی المناقب، ص ۱۷۵؛ السیوطی فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳؛ ابن المغازلی فی مناقبه، ص ۴۳۸؛ القندوزی فی الینایع المودّه، ص ۲۰۹.
  - ۳- این کتاب توسط مرکز جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چاپ و منتشر شده است.
  - ۴- سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

غنچه ی قرآن به بیان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) باز می شود ولی مگر بیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) غیر بیان رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است.

مگر از جهت ولایت، که حمل تأویل و کشف اسرار کار آن است، بین پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین(علیه السلام)، فرقی وجود دارد.

مگر آیه انفسنا همین مطلب را یادآور نمی باشد؟

نتیجه اینکه حدیث شریف ثقلین، غنچه ی قرآن یعنی آیات نازل شده را در معرض آفتاب صاحبان ولایت قرار داده است.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برای اجرا (لتبیین للناس ما نزل الیهم) هم اجمال را بیان داشت و هم با حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث مدینه و خطبه غدیر و... تا روز قیامت نفوس شریفه ای که روح و جان آن حضرت محسوب می شدند و عالم به علم او بودند را برای تبیین، تأویل و تعلیم بواطن و اسرار قرآن مقرر فرمود.

حضرت علی(علیه السلام) و اولاد طاهرین ایشان به نمایندگی و خلافت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)، به تبیین قرآن می پرداختند و نظر و رأی آسمانی آن حضرت را در نشان دادن باطن و اسرار قرآن(۱) بیان می فرمودند.

نظام ولایت که از خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و آله و سلم) شروع و به خاتم الاوصیاء(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ختم می شود، نظام صاحب اختیاری در تبیین، تأویل و اجرای حکم الله است.

کسانی که از نظام ولایت بیروند، و به ولی الله لیبیک نگفته اند، از فهم واقعی

ص: ۴۹۲

---

۱- - بحث بطون قرآن و مراتب آن از مباحث مهمی است که در روایات اهل بیت : فراوان سخن از آن به میان آمده و در مباحث قرآنی و علم تفسیر و اصول فقه گفتگوهایی را در پی داشته است، استاد معظم در بحث اشتراک (در اصول فقه) به طور تفصیل به موضوع بطون قرآن پرداخته اند.

قرآن و رسیدن به بواطن آن محروم و در اجرای احکام الله و رسیدن به رضایت الهی موفق نیستند.

## سمت ولایت و تبیین قرآن

قرآن می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱)

آنچه بیشتر مورد دقت باید باشد، کلمه ی «لِتُبَيِّنَ» در آیه شریفه است که نشان می دهد، قرآن مبین می خواهد و تفسیر قرآن به قرآن کلیت ندارد، ما موارد زیادی را داریم که نمی توانیم با تفسیر قرآن به قرآن پیش برویم، (۲) پس درست است که قرآن نور است، اما با مبین نور است، قرآن شفا است اما برای مؤمنین به مبین، شفا است.

کسانی که نفس رسول، و شارح قرآن، یعنی حضرت علی (علیه السلام) را رد می کنند، آیا قرآن برای آنها شفا است؟

به هر حال، ما با عنوان قرآن، خود نور است، و نور، نور نمی خواهد، نمی توانیم احتیاج تفسیر قرآن را به مبین و شارح معصوم رد کنیم.

صاحب المیزان در تفسیر آیات احکام و بعضی از آیات دیگر، پذیرفته اند که قرآن نیاز به مبین دارد، خوب ایشان بفرمایند قرآن اگر نور است و به نور محتاج نیست، یعنی مفسیر نمی خواهد، چرا آیات احکام را استثناء کرده اند، مگر آیات احکام، نور

ص: ۴۹۳

---

۱- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

۲- - در گذشته بیان گردید، سکوت حجت الهی در تفسیر بعضی از آیات، امضاء ایشان است و چه بسا تفسیر آیه ای به نظر می رسد روشن باشد، اما معصوم آنرا مردود بدانند.

نیست، یا مگر اینکه، قرآن نور بودنش به اراده ی ما است؟! (۱)

## داستان کندی فیلسوف عرب

قرآن نور است، مگر کسی می تواند بگوید قرآن ظلمت است، ولی گاهی مقابل خورشید، ابر می ایستد، گاهی ظلمت گناه، و سیاهی غرور علم و تاریکی استکبار برابر نور قرار می گیرد و دور بودن از مبانی آسمانی باعث می شود انسان نتواند مستقیماً از این کتاب نورانی استفاده نماید، پس باید به شاگردی کسانی دل بسپارد، که مبانی آسمانی را می دانند و از ظلمت گناه، غرور و استکبار، جدا هستند، داستان «اسحاق کندی» دانشمند عراقی و فیلسوف معروف، را مگر نشنیده اید؟

آیا این دانشمند تدبّر در قرآن نداشت، و مگر این فیلسوف، عرب زبان نبود؟ پس به چه علت بعضی آیات قرآن را تصوّر کرد با یکدیگر متناقضند.

به نظر ما قرآن کتاب طب است، حتی ترجمه اش هم باید با نظر طیب آسمانی صورت بگیرد.

از رحمت خداوند دور باشند آن کسانی که انسانها را از طیب آسمانی و معلم الهی دور نگه داشتند و عمداً و از روی آگاهی، قرآن را از عترت: جدا ساختند.

حال جریان کندی، فیلسوف عرب را بشنوید:

## کتاب علیه قرآن

ابوالقاسم کوفی در کتاب «تبدیل» می نویسد:

اسحاق کندی که از فیلسوف های زمان خود بود شروع کرد به نوشتن کتابی به نام «تناقض القرآن»، مدتها به تنهایی مشغول نوشتن آن بود،

ص: ۴۹۴

بی آنکه کسی را متوجه نماید.

یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسید، حضرت عسکری (علیه السلام) فرمودند: یک مرد توانا میان شما (شاگردان) وجود ندارد که استادش را از سرگرم شدن به این کار انحرافی باز دارد؟ او گفت: ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می توانیم در این مورد یا کار دیگری بر او اعتراض نماییم؟!

امام (علیه السلام) فرمودند: می توانی آنچه به تو می آموزم به او برسانی؟ جواب داد آری، فرمودند: می روی پیش او خیلی به او محبت می کنی و در کاری که اشتغال دارد به او کمک خواهی کرد. وقتی با تو انس گرفت و به او نزدیک شدی، می گویی یک سؤال برایم پیش آمده اگر اجازه می دهی بپرسم؟ او خواهد گفت سؤال را بپرس.

پس به او بگو: اگر متکلمی با این قرآن پیش شما بیاید و بپرسد آیا جایز است که خداوند از آن سخنی که در قرآن فرموده، معنایی غیر از آنچه تو اندیشیده ای و بدان رفته ای، اراده کرده باشد؟

چون او مردی خردمند و صاحب اندیشه است به تو خواهد گفت: آری جایز است، پس چون به تو این پاسخ را داد، به او بگو: احتمال نمی دهی شاید آنچه خداوند اراده فرموده غیر از آن معنایی باشد که تو فهمیده ای و آن را مراد خداوند پنداشته ای؟

شاگرد پیش استاد کندی رفت و خیلی به او محبت نمود، تا بالاخره این سؤال را کرد، کندی گفت: باز حرف خود را برایم تکرار کن. برای مرتبه دوم

گفت.

استاد کندی به فکر فرو رفت و فهمید چنین چیزی در لغت امکان دارد و جایز است؛ اما از آن شاگرد پرسید: تو را سوگند می‌دهم به من بگویی این سؤال از کجا برایت پیدا شد، شاگرد گفت: بر قلبم عارض شد! کندی گفت: هرگز! کسی مثل تو نمی‌تواند چنین مطالبی را مطرح کند، شاگرد گفت: امام حسن عسکری (علیه السلام) این سخن را به من تعلیم نمودند.

کندی گفت: آری چنین سخنانی تنها از ناحیه ی این خاندان ظهور کرده است. سپس کندی آتشی آورد و تمام آنچه را که در ردّ قرآن نوشته بود آتش زد. (۱)

### بیان حقیقت از زبان امیر المؤمنین (علیه السلام)

من کتاب امیر المؤمنین (علیه السلام) لمعاویه:

يَا مُعَاوِيَةُ! إِنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ وَ نُورٌ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ وَ شِفَاءٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى». (۲)

حضرت علی (علیه السلام) به معاویه می‌نویسند: به راستی قرآن حق و نور است هدایت و رحمت است و شفا بخش دردهای مؤمنان است، کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوششان سنگینی است و قرآن باعث کوری آنان است.

ص: ۴۹۶

---

۱- بحار الانوار، ج ۵۰: ص ۳۱۱، ح ۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۴. سیره پیشوایان نوشته آقای مهدی پیشوائی ص

۶۲۸ (می‌گوید: فیلسوفی که چنین کتابی نوشته بوده، پسر اسحاق کندی بنام یعقوب بوده است نه خود اسحاق)

۲- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۵۵.

همانطور که گذشت، کلمه ی (للمؤمنین) بزرگترین پیام را دارا است، قرآن برای جامعه مؤمن به آل رسول (صلوات الله علیهم اجمعین) نور، هدایت، رحمت و شفاء است، یعنی دست کسانی را می گیرد که دستشان را به ولی الله داده باشند، با ولی الله قرآن را بفهمند و با معیت صادقین به سیر در قرآن پردازند.

مگر همین آقایان به اصطلاح اهل عرفان نمی گویند: بی پیر مرو تو در خرابات، حال چه شده است، که می گویند، فهم قرآن مشروط به بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نیست؟!

و بعد از آن می گویند:

البته جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را از قرآن کریم استخراج کند ... و همچنین جزئیات قصص و معارفی از قبیل مسأله معاد.

### حافظ قرآن

درست است که با منع حدیث، حدیث سوزانی و ممنوعیت عترت: از بیان حقائق، غنچه قرآن که (تبیان کل شیء) است، برای بشریت به طور کامل باز نشد، ولی حفظ اصل قرآن بوسیله عنایات و مجاهدات این بزرگواران به خوبی انجام گرفته است.

### مفتاح قرآن

عترت:، نه تنها حافظ و نگهبان آیات قرآنند بلکه مفتاح و میزان علوم، دقائق، اسرار و حکم این کتاب الهی می باشند.

بدیهی است که (تبیان کل شیء) یعنی قرآن، باید مفتاح و میزانش دارنده ی



علم الکتاب، راسخ در دانش و قلبش جایگاه علوم آسمانی و الهی باشد.

برای همین، ما به معرفت یابی نسبت به اهل بیت: امر شده ایم، شناخت اهل بیت: شناخت مفتاح و میزان علوم و اسرار قرآن کریم است و انسان طالب را به راه و رسم حیات طیبه و رسیدن به فلاح و رستگاری بر طبق قرآن رهبری می کند.

به تعبیر دیگر عدم شناخت اهل بیت: به معنی عدم شناخت قرآن و نرسیدن به حیات طیبه و رستگاری است، بر این مبنا حدیث شریف می فرماید:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُغْدِرُونَ [فِي جَهَالَتِهِ] بِجَهَالَتِهِ» (۱)

پس نجات انسان از مرگ جاهلیت در شناخت امام و حجت الهی است، وقتی امام را شناختی موحدی، مؤمنی و عامل به اعمال صالحه ی مقبوله می باشی.

قرآن کریم می فرماید:

«وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (۲)

بدین معنا که باید همراه با توبه، ایمان و عمل صالح، هدایت به ولایت و معرفت

ص: ۴۹۸

---

۱- بر شما باد پیروی کسیکه به نشناختن او معذور نیستید (از ائمه پیروی نمائید و اگر بگوئید ایشان را نشناختیم عذرتان

پذیرفته نیست)، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۶، ص ۱۱۶۴.

۲- سوره طه (۲۰)، آیه ۸۲، عَنْ يَغْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ كُفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وَ لَائِنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۸، ح ۶.

صاحب آن باشد.

حالا نوبت آن می رسد که سؤال کنیم امام را از کجا بشناسیم؟

قرآن کریم حافظ و مفتاح خودش را معرفی کرده است، یعنی برای شناخت امام باید به آدرس های قرآن و نشانه های این کتاب آسمانی رجوع کنیم.

آیا در قرآن اسم امام آمده است، پاسخ گفته اند که وصف امام آمده است، زیرا از وصف، بهتر می توان به معرفت امام رسید.

### المیزان و شبهه دور

شبهه دور که در تفسیر المیزان مطرح شده، بدون دلیل است، زیرا ما با استفاده از حدیث ثقلین می فهمیم این دو حجت الهی با هم اند و از هم جدا نمی شوند، به تعبیر دیگر قرآن و عترت مرآت یکدیگرند، البته حقایق قرآن را قبلاً شناخته و حقایق عترت را از قرآن و قول رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دریافت نموده ایم، پس حالا- نوبت می رسد به اینکه قرآن و عترت آینه ی یکدیگر باشند، برای فهم قرآن، بجز محکومات آن، از کلام معصوم استفاده می کنیم و برای شناخت مقام معصوم از قرآن بهره می بریم.

در بحث صحّت روایات و عرضه ی آنها بر قرآن،<sup>(۱)</sup> و بحث تبیین قرآن با روایات هم

ص: ۴۹۹

---

۱- - تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۹۸: ... علی أن الأخبار المتواتره عنه ص المتضمنه لوصيته بالتمسك بالقرآن و الأخذ به و عرض الروایات المنقوله عنه ۶ علی کتاب الله لا یستقیم معناها إلا مع کون جمیع ما نقل عن النبی ۶ مما یمکن استفادته من الكتاب، و لو توقف ذلك علی بیان النبی ۶ کان من الدور الباطل و هو ظاهر. علاوه بر اینکه اخبار متواتره ای از آن جناب رسیده که امت را توصیه می کند به تمسک به قرآن، و اخذ به آن، و اینکه هر روایتی از آن جناب به دستشان رسید عرضه بر قرآنش کنند، اگر با قرآن مطابق بود به آن عمل کنند، و گرنه به دیوارش بزنند، و این توصیه ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از قرآن کریم در آورد، و گرنه اگر بنا باشد استفاده آنها منوط به بیانی از رسول خدا ۶ باشد دور لازم می آید. (بیان تفسیر المیزان).

می‌گوییم: این بحث بعد از مرحله‌ی اثبات اصل نیاز به پیامبر و امام برای تبیین قرآن است، یعنی بعد از اینکه ثابت کردیم که باید برای فهم متشابهات قرآن، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: رجوع کنیم، می‌گوییم: باید روایات منقوله از این بزرگواران با محکمت قرآن مطابق باشد.

پس اینجا دور، متصوّر نیست، و همانطور که گذشت آن کسی که قائل است برای جزئیات احکام و نیز قصص و معارفی از قبیل معاد به تبیین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) محتاجیم، چگونه می‌تواند به طور کلی به این دلیل که قرآن نور است و نور به نور محتاج نیست و نیز شبهه دور،<sup>(۱)</sup> نیازمندی قرآن را در تفسیر به روایات معصومین: رد نماید.

### سرگردانی در شناخت امام

مفتاح علوم و کلید اسرار قرآن، کتاب حیات طیبه و سعادت جاودانی منحصرأ در دست امام و حجت الهی است.

ص: ۵۰۰

---

۱- - تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۹۹: ... فالحق أن الطريق إلى فهم القرآن الكريم غير مسدود، و أن البيان الإلهي و الذکر الحکیم بنفسه هو الطريق الهادی إلى نفسه، أي إنه لا يحتاج في تبیین مقاصده إلى طريق، فكيف يتصور أن يكون الكتاب الذي عرفه الله تعالى بأنه هدی و أنه نور و أنه تبیان لكل شیء مفتقراً إلى هاد غیره و مستنيراً بنور غیره و مبیناً بأمر غیره؟ ترجمه: پس حق مطلب این است که: راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست، و خود بیان الهی و ذکر حکیم بهترین راه برای فهم خودش می‌باشد، به این معنا که قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد، پس چگونه تصوّر می‌شود کتابی که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و «تبیان کل شیء» خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد، و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد. (بیان تفسیر المیزان)

پس بالیقین نباید در آدرس شناسائی امام و حجت الهی، عوامل سرگردانی و تحیر وجود داشته باشد.

حالا- وقتی می گوئید اسم امام در قرآن نیامده و شناخت امام و حجت الهی بوسیله آیاتی است که وصف او را گفته است، پس آیات وصف کننده باید فصل الخطاب، قاطع و به دور از عوامل تحیر باشد.

## لا یُقاس

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ: مَنْ هَدِيَهُ اللَّهُ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَالِيَةِ وَ فِيهِمْ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ...» (۱)

هیچ یک از این امت با آل محمد: طرف مقایسه نبوده و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ایشان بهره مندند با آنان برابر نیستند (پس چگونه خود را بر اینان ترجیح می دهند و مردم را بسوی خویش می خوانند، و حال آنکه آل محمد: اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند (زیرا بسبب هدایت و ارشاد ایشان دین اسلام بر پا است و آل محمد: کسانی هستند که) دور افتادگان از راه حق بانان رجوع کرده و واماندگان، بایشان ملحق میشوند، و خصائص امامت (علوم و معارف حقّه و آیات و معجزات) در آنان جمع و حق ایشان است و بس، و درباره آنان وصیت (رسول اکرم) و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است و ایشان به آن حضرت از هر جهت نزدیکتر و

ص: ۵۰۱

---

۱- - ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، ص ۴۵، خطبه ی ۲.

یکی از عوامل سرگردانی و تحیر در مسیر شناخت امام و حجت الهی این است که مثلاً علم و آگاهی علماء و دانشمندان را با علم و آگاهی امام و حجت الهی قیاس کنیم و یا حکومت و قدرت سلاطین را با حکومت و قدرت الهیه امام و حجت الهی بسنجیم.

حتی انسان به خود نباید اجازه دهد، قدرت صاحب (علم من الكتاب) یعنی آصف بن برخیا را با قدرت صاحب (علم الكتاب) یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) قیاس نماید، زیرا همانطور که علم «آصف» قطره ای از اقیانوس علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، قدرت او نیز با قدرت آن حضرت قیاس نمی شود.

### ولایت تکوینیه

ان آصف بن برخیا بسبب اطلاعه علی بعض علم الكتاب و الاسم الاعظم استطاع ان يقوم بهذا العمل الخارق للعادة، فی حین أنّ الامام علی (علیه السلام) لديه علم الكتاب اجمع و كذلك الاسم الاعظم فهل يمكن قیاس قدره آصف بن برخیا بقدرة الامام علی (علیه السلام)؟

من هذا البحث يمكننا التطرق إلى الولاية التكوينية للأئمة الأطهار، لأن معنى العلم التكويني ليس هو أننا نعتقد بأن الإمام علی (علیه السلام) خالق السماوات و الأرض «و نعوذ بالله» بل یعنی أنّ هؤلاء الأولياء يتصرفون بعالم الوجود بإذن الله تعالى و مشيئته و يشبه

تصرفهم عمل آصف ابن برخیا. (۱)

ص: ۵۰۲

---

۱- آیات الولاية فی القرآن، ص ۲۵۶. البته آنچه بیان گردید با آنچه در تفسیر نمونه (ج ۱۰، ص ۲۵۴) در تفسیر «من عنده علم الكتاب» آمده است تناقض دارد.

«آصف بن برخیا» چون علم به بعض کتاب و اسم اعظم داشت، قدرت پیدا نمود که عمل خارق عادت انجام دهد و (تخت بلقیس را به سرعت جابجا نماید) در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه علم کتاب و اسم اعظم را دارا بودند، حالا آیا می توان قدرت آصف را با قدرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقایسه کرد؟

از اینجا می توانیم راهی به ولایه تکوینیّه ی ائمه اطهار: باز نمایم، معنی ولایه تکوینیّه این نیست و ما معتقد نیستیم که امام (علیه السلام) خالق آسمان و زمین است (نعوذ بالله)، بلکه به معنای این است که اولیای الهی (ائمه اطهار): تصرف در عالم وجود باذن الله دارند و این مثال (کوچکش) عمل آصف بن برخیا است.

### مقایسه ی قطره با اقیانوس

با این وصف آیا تعمیم مثلاً آیه شریفه (من عنده علم الكتاب) و قطره را کنار اقیانوس قرار دادن، شایسته یک فرد آگاه و خبیر در فقه ولایت و امامت است؟

آیا این گونه تفکر، که مثلاً امام باقر (علیه السلام) یک دانشمند نابغه است و یا امام صادق (علیه السلام) مغز متفکر است از تعمیم «من عنده علم الكتاب» پیدا نمی شود؟

به تعبیر دیگر، آیا اندیشه تعمیم زمینه ساز فرهنگ روشنفکرانها و کسانی که امام و حجت الهی را یک رجل انقلابی، مصلح، نابغه و مغز متفکر، معرفی می کنند، نیست؟

به این دو روایت توجه فرماید:

۱- فی تفسیر القمی، أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنْ

الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عَثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ. (۱)

ابن اذینه از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرد که فرمودند: کسی که دارای تمام علم کتاب است امیر المؤمنین (علیه السلام) است، وقتی از آن جناب سؤال کردند کسی که دارای علم کتاب است داناتر است یا کسی که مقداری از علم کتاب را دارد؟ حضرت فرمودند: نسبت علم کسی که مقداری از علم کتاب دارد به کسی که تمام علم کتاب را دارد به اندازه ای است که یک پشه از آب دریا با بال خود بر می دارد. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: تمام دانشی را که آدم از آسمان به زمین فرود آورد و همه امتیازات علمی پیامبران تا خاتم انبیاء در اختیار عترت پیامبر خاتم است.

۲- فی بصائر الدرجات محمد بن الحسن بن یعقوب بن یزید عن ابن ابي عمير عن ابن اذینه عن برید قال: قلت لأبي جعفر (علیه السلام): «قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب»، قال: إيانا عنى و على أولنا و أفضلنا و خيرنا بعد النبى (صلى الله عليه و آله و سلم). (۲)

برید بن معاویه، روایت کرده که گفت: به خدمت امام محمد باقر (علیه السلام) عرض کردم که: «قل كفى بالله شهيداً بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب»، حضرت

ص: ۵۰۴

- 
- ۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۶۰، ح ۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۷۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۸۷ ح ۶۵.
  - ۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۹۱، ح ۵؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۶.

فرمودند: «فقط ما را قصد فرموده، و علی اوّل و افضل و بهتر ما است بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)».

## الرّاسخون فی العلم دوننا

تعمیم مثلاً آیه «من عنده علم الكتاب» و یا «الرّاسخون فی العلم» باعث می شود که مدعیان دروغین جرئت پیدا نموده خود را صاحب علم و دانش الهی معرفی کنند.

کتب صوفیه، مثلاً تذکره الاولیاء، مدعی علم الهی برای خرقه پوشان و اهل مرید و دکان گشته، آنان را کنار امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می نشاند.

گفتار ابن عباس که در بعضی از تفاسیر نقل شده، دلیل حقانیت و درستی تعمیم نمی شود، ابن عباس اگر شاگرد خوبی برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، می تواند به درجه والای متعلم در مکتب ایشان و متفقه در ولایت و امامت نائل گردد و جایگاه رفیعی تحت ظل صاحب الولاية داشته باشد. یعنی ما ابن عباس را یک انسان معصوم نمی دانیم و نباید اجازه دهیم از نام او در تعمیم خصائص اهل بیت: سوء استفاده شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسِيْرَتِنَا وَ يُسِيْرَتِ الْجَمْعِ إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصِلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصِلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ» (۱).

کجايند

کسانیکه گمان می کنند که آنان در علم (اسرار خلقت و تفسیر و تأویل

ص: ۵۰۵



قرآن کریم) مطلع و استوارند، بجز ما اهل بیت؟ ادعای آنان دروغ و ستم بر ما است، زیرا خداوند ما را برتری داده و ایشان را فرو گذاشته، و (این مقام و منزلت را) بما عطاء فرموده و آنان را بی بهره ساخته، و ما را داخل نموده و آنها را خارج فرموده، بوسیله ما هدایت و راهنمایی طلب می گردد، و بینائی از کوری و گمراهی خواسته میشود، محقق است که ائمه و پیشوایان دین از قریش هستند که از هاشم بوجود آمده اند (و از نسل علی و فاطمه (علیهما السلام) ظاهر گشته اند).

امامت و خلافت بر غیر ایشان سزاوار نیست و خلفای غیر آنان (که بنا حق روی کار آمده اند برای جانشینی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) صلاحیت ندارند (زیرا لازمه خلافت و امامت خصائصی است که در غیر ائمه اثنی عشر یافت نمی شود، و این فرمایش امام (علیه السلام) صراحت دارد باینکه امامت برای غیر دوازده امام شایسته نیست).

### سیاست و مکر یهود

با تفکر در اقوالی که مصداق آیات فضائل، مثل (علم الکتاب) را غیر اهل بیت: معرفی می کند، می بینیم که غالباً به صورت (قیل) نقل می شود و یا به صورت (یزعمون) یا (زعموا) بیان می گردد و با سابقه ای که از دروغ پردازی، جعل و تحریف یهود و عمال او داریم به این نتیجه می رسیم که سیاست پشت پرده یهود برای اینکه مردم را از معرفت مفتاح علوم و اسرار قرآن کریم باز دارد، دست به کار تحریف معنوی شده، و به سرقت فضائل اهل بیت: پرداخته اند.

مثلاً سیاست یهود، مصداق «من عنده علم الکتاب» را عبد الله بن سلام دانسته و با حيله خاصی، این نام مبارک را به تفاسیر قرآن راه داده است.

این حدیث را نگاه کنید:

ص: ۵۰۶

«... عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي الْمَسْجِدِ فَرَأَيْتُ ابْنَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ جَالِسًا فِي نَاحِيهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): زَعَمُوا أَنَّ أَبَا هَذَا «عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (يَعْنِي) عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ. قَالَ: لَا إِنَّمَا ذَاكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)» (۱).

عبد الله بن عطا گفت: با حضرت ابو جعفر (علیه السلام) در مسجد نشسته بودیم پسر عبد الله بن سلام را دیدم که در گوشه ای از مسجد بود، به حضرت ابو جعفر (علیه السلام) گفتم: گمان می کنند که علم کتاب نزد پدر این شخص یعنی عبد الله بن سلام بوده است، حضرت فرمودند: نه، منظور از آن «من عنده علم الكتاب» علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

کلمه ی (زعموا) در دو حدیث فوق متفقّه را به یاد کلمه ی (یزعمون و یقولون) احادیث مربوط به آیه (سؤال) می اندازد و سستی مطالب تحریف شده را آشکار می نماید.

یهود حداقل بهره ای که از این تبلیغات شیطانی گرفته این است

که نسبت به شرط توحید یعنی (ولایت و امامت) در جامعه اسلامی شک و تردید ایجاد نموده، افراد بی مطالعه و سست را به دامن منافقین و سران سقیفه کشانده است.

عقیده راستین در فضائل این است که هیچ کس در فضائل با اهل بیت: شرکت نداشته فقط خوبان امت مثل سلمان محمدی E می توانند بر متعلم بودن در مکتب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهرین: افتخار کنند.

به هر حال باید برای گوینده ی (سلونی) با سائل این در گاه و متفقّه این دانشگاه

ص: ۵۰۷

فرق قائل باشیم و مقام مبدأ علم و کمال و ولیّ خدای ذوالجلال را با دیگران جدا بدانیم و الا مبتلا به لعن (مؤذن) خواهیم شد.

کما قال الله تبارک و تعالی:

«وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». (۱)

### غرض از تفقه

از آنچه گذشت، اجمالاً اهمّیت اصول عقائد خاصه شرط توحید، یعنی ولایت و امامت هداه مهدیین: معلوم گردید.

ص: ۵۰۸

۱- - سوره اعراف (۷)، آیه ۴۴، ترجمه: و بهشتیان دوزخیان را صدا می زنند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» در این هنگام، ندادهنده ای در میان آنها ندا می دهد که: «لعنت خدا بر ستمگران باد! ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيهِ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»، فَأَنَا ذَلِكُ الْمُؤَذِّنُ. مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَةَ عَنْ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) حكايت می کند، که امیر المؤمنین علی (عليه السلام) فرمودند: در آیه «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» آن مؤذن که در کلام خداوند جلیل آمده است. من هستم. ... عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنَّ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءً لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ [مِنْهَا] قَوْلُهُ: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ فَهِيَ الْمُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ»، يَقُولُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَّبُوا بِوَلَّامَاتِي، وَاسْتِخَفُّوا بِحَقِّي. ابن عباس نقل می کند، برای امیر المؤمنین علی (عليه السلام) در کتاب خدا اسم هایی است که مردم آنها را نمی شناسند. از جمله آن اسم ها در آیه شریفه «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» است که نام نیک علی (عليه السلام) به عنوان مؤذن آورده شده است، و امیر المؤمنین علی (عليه السلام) در تفسیر بقیه ی آیه: «أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» فرمودند: یعنی لعنت خداوند بر کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حق و مقام مرا سبک شمردند. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۷.

اگرچه در این کار مهم و اهم اصول، کم کاری شده است، ولی بعضی علمای شیعه و مرزبانان عقائد حقّه به شرح و بیان عقائد پرداخته و از حقائق دین و مکتب معصومین: دفاع نموده اند.

طالب فقه فروع شرعیّه، قبل از پرداختن به تحصیل اصول فقه باید به تحصیل اصول عقائد پردازد و از کتبی که علماء در این باب نوشته اند استفاده کند.

کتبی که در مورد خداشناسی نوشته شده و پاسخ شبهات مادیّون و ماتریالیستها را می دهد و کتبی که پیرامون نبوت عامّه و خاصّه است و شبهات حول وحی و معجزه را پاسخ می گوید، و بویژه کتبی که پیرامون ولایت و مهدویت است و در عصر حاضر پاسخگوی وهابیت و بهائیت و مسلک های استعماری دیگر است، با راهنمایی اساتید حوزه باید، مورد تفقّه و مطالعه ی طلاب عزیز قرار بگیرد.

### وجوب تفقّه در علائم ظهور

گفتیم که شناخت امام (علیه السلام) برای رسیدن به فلاح و رستگاری، ضروری و لازم است، معرفه الحیّجه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) میزان اعمال، بلکه شاقل افکار و عقائد است، حال می رسیم به معرفت علائم ظهور که:

«هل يجب معرفه علائم الظهور الّتی من جملتها خروج الدجال، لیعلم به عند وقوعه، و يعرف المحقّ من المبطّل، و یمیز بین الخیث و الطیب؟ الظاهر هو وجوبها؛ حذرا عن الوقوع فی الضلاله، و دفعا للضرر المحتمل، و یمکن أن یقال: إنّ الفائده من بیان هذه العلامات أن يتعلّمها من یرید الأمان من الضلاله، و لا- یكون للناس علی الله حجه، و ذلك یقتضی وجوب تعلّم العلامات، و عدم معذوریّه الشخص فی الجهل به. نعم، الظاهر أنّ هذا الوجوب لیس نفسیاً، بل هو وجوب طریقّی، بمعنی: أنّ المکلّف الجاهل بالعلامات إذا وقع بسبب جهله بها فی الضلاله لیس معذورا، و إذا لم یقع

فیها لا یكون معاقبا لتركه التعلّم» (۱).

آیا شناخت علائم ظهور که یکی از آنها خروج دجال است، واجب است تا بتوان بدین وسیله، هنگام ظهور او، اهل حق را از اهل باطل شناخت و بین پاک و ناپاک فرق گذاشت؟

ظاهراً چنین است و این شناخت، واجب است تا از گمراه شدن جلوگیری شود و ضرر احتمالی دفع گردد. و شاید بتوان گفت: فایده‌ی بیان این علامت‌ها این است که هر که می‌خواهد از گمراهی در امان بماند آنها را یاد بگیرد، و مردم بر خدا حجتی نداشته باشند. و این امر مقتضی وجوب یادگیری این نشانه‌ها و معذور نبودن انسان در جهل به آنهاست.

و ظاهر این است که چنین وجوبی نفسی نیست بلکه طریقی است یعنی مکلفی که این نشانه‌ها را نمی‌شناسد اگر به خاطر جهلش به آنها گمراه شود عذری ندارد. ولی اگر گمراه نشود، به سبب ترک یادگیری مؤاخذه نمی‌شود.

شیفتگان فقاهت باید بدانند کفایه الاصول و دیگر کتب اصولی ممکن است کفایت اصول فقه (فروع شرعیّه) باشد اما در مباحث عقائد و مکلف شناسی ما را مستغنی نمی‌کند.

برای شخص حوزوی عیب بزرگی است که از وظائف (فروع شرعیّه) مطلع باشد، اما از مکلف بی‌خبر باشد.

امروز مکلف ما و مولای بزرگ و ولی نعمت ما، حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ص: ۵۱۰

می باشند، برای چه در معرفت یابی نسبت به ایشان سستی می کنیم؟

آیات ولایت در قرآن کریم که شمار آنها به صدها آیه می رسد، در کجا و در کدام مدرسه باید تدریس و مورد دقت قرار گیرد؟

تدریس روایات فریقین در حقانیت اهل بیت: و تحقیق روایات المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در کدام دانشگاه باید انجام گیرد؟

آیا در این سستی و کم کاری نسبت به اصول عقائد و بویژه شناخت امام زمان حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) القاء دشمنان دین احساس نمی شود؟

### کم لطفی در حق مرزبانان عقائد

بعضی از افراد ناآگاه به وظائف، گوشه و کنار حوزه های علمیّه بوده و هستند که فقط ترویج تحصیل فقه (فروع شرعیّه) می کنند و پرداختن به تحصیل اصول عقائد و معرفت یابی نسبت به ولایت و امامت را خارج از وظائف حوزه می پندارند.

به خاطر دارم یک نفر از منسویین یکی از علماء که حاشیه ای بر کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی (قدس سره) دارد، ضمن مدح و تمجید حاشیه ی جدّ خود (۱) به صاحب کتاب شریف و ارزشمند (الغدیر) مرحوم علامه امینی (قدس سره) کم لطفی می نمود و در علم و آگاهی این مرزدار تشیع تردید می کرد.

در حالی که مرحوم علامه امینی (قدس سره) هم دانش به فروع شرعیّه داشت و هم فقیه بلکه افقه فقهاء در مبانی ولایت معصومین: بود.

ص: ۵۱۱

---

۱- حاشیه مذکور بر کفایه الاصول، حاشیه ای طولانی ولی مفید است.

با نگاه به پرونده خیانت بار معاندین، خاصه یهود می توان گفت که عامل اصلی اینگونه تحقیرها، دشمنان ولایت و امامت هستند که با واسطه یا بی واسطه افراد ساده لوح و تازه به دوران رسیده را فریب داده تا به عنوان دفاع از فقه و فقاہت به مرزبانان عقائد بتازند.

### برائت از جهاد نفس

البته وجود عجب و حسد در بعضی از حوزویان و بی توجهی به اخلاق اسلامی گاه زمینه ساز اهداف دشمن در مبارزه با پرچمداران ولایت و امامت و مدافعان حریم عقائد می شود.

خدا نکند افراد حسود و مغرور و تازه به دوران رسیده یک کلمه از فقه (فروع شرعیه) بدانند و یا یک سطر از بحث برائت و استصحاب بخوانند، که دیگر به کسی سلام نمی کنند که هیچ، جواب سلام کسی را هم نمی دهند.

اینان چون کتاب الطهاره خوانده و یا می خواهند بخوانند، دیگر بی نیاز از طهارت قلبند و از خواندن کتب اخلاق (مثل معراج السعاده) و توجه به احادیث جهاد با نفس، برائت می جویند، و بزرگی فقهاء بزرگ را برای خودشان استصحاب می کنند!!

### تدریس اخلاق

فرزند یکی از مراجع عالیقدر (قدس سره) برای بنده نقل فرمود: که محدث عالی مقام، عالم ربانی مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) زمانی در مدرسه ی فیضیه درس اخلاق داشتند.

وقتی ایشان شروع به درس اخلاق نمودند و «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتند، همه طلاب منقلب شدند و گریه کردند.

ص: ۵۱۲

خوب معلوم است درس اخلاقی که مبدأش آیات قرآن و روایات معصومین: باشد و ختامش «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ»، این درس اخلاق، طلاب مهذب و اهل تقوا تحویل می دهد، ولی اگر درس اخلاق، اولش، «مدتی این مثنوی تأخیر شد»، باشد و آخرش هم گریه برای شکسته شدن پهلوی معروف کرخی (مجهول الهویه) و قتل معصوم علیشاه صوفی، و روز عاشورا را روز سرور معرفی کنند، این درس اخلاق چه باری می تواند داشته باشد؟

ثمره ی این درس اخلاق می شود عارف نمائی که به شمر پناهندگی می دهد!!

## حوزه و روضه

شنیدم که یک مستشکل در درس فقه یا اصول فقه در وارد کردن اشکال های سست و بی پایه، برای نشان دادن لحنیه، زیاده روی کرده و استاد که از اعظم و مردی غیور در ولایت و امامت بود(۱) را نگران نموده، استاد فرموده بود، آقا جوانتان را که دادم ساکت شوید، مستشکل گفته بود، مگر اینجا روضه است که ساکت شوم، آن فقیه بزرگ از این طعن ناراحت شده فرموده بود، آقا به روضه اهانت می کنید، اصلاً بقاء دین به روضه است، می دانید حوزه از روضه است و ...

ص: ۵۱۳

---

۱- - منظور فقیه عظیم الشان مرحوم آیه الله آقای میرزا جواد تبریزی ۱ می باشند، خدمات آن مرحوم و فقیه عظیم الشان آیه الله آقای حاج شیخ حسین وحید خراسانی (دام ظلّه) بزرگ است، من جمله شعائر فاطمیه به همت این دو فقیه مدافع، و قبل از ایشان به همت فقیه عظیم الشان، مدافع ولایت و امامت، مرحوم آیه الله آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی ۱ اقامه گردید. تعطیل رسمی شهادت حضرت فاطمه زهراء ۳ و روضه خوانی در بیت رهبری (دام ظلّه) نیز از خدمات فراموش ناشدنی است.



چون گفتار ما با افراد متفقه و طالب آگاهی است، مختصری به علت استهزاء مجالس توسل و طعن بر مجالس اهل بیت: می پردازیم.

موضوع استهزاء و بی ادبی نسبت به مجالس اهل بیت: خصوصاً شعائر عاشورا، می تواند با کار اسکتباری منع حدیث و حدیث سوزانی، ارتباط داشته باشد.

مبلغین (قرآن ما را بس است) که فرهنگ سقیفه را رواج می دهند، از بازگو کردن احادیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت: در حقانیت مکتب تشیع نگران و ناراحتند.

برای همین مجالس روضه، پایگاه ذکر فضائل و مصائب اهل بیت: و مدرسه ترویج اخلاق و سیره آنان را استهزاء می کنند و علیه آن تبلیغ می نمایند.

البته شاید این مسئله در نظر بعضی بعید باشد و بگویند تاریخ منع حدیث کجا و تشکیل مجالس روضه خوانی و توسل کجا؟

ولی باید اینان دقت کنند که آغاز مجالس روضه خوانی که همان مقتل خوانی مربوط به عاشورا و بیان فضائل امام حسین (علیه السلام) و ترویج مکتب ولایت از روایات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، زمان امام سجاد (علیه السلام) است و با تاریخ منع حدیث و حدیث سوزانی از طرف سران سقیفه و ایادی یهود فاصله چندانی ندارد پس فرهنگ مبارزه با مجالس توسل و روضه خوانی همان فرهنگ مبارزه با احادیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (در حقانیت اهل بیت:) است که به عنوان منع حدیث در تاریخ مشهور است.

به هر حال عاشورا احیاء کننده عواطف انسانها و تقویت کننده احساسات مؤمنین چگونه می تواند برای ایادی یهود و فرزندان فکری سقیفه قابل اغماض باشد؟

در سطور گذشته بیان شد که ایادی یهود با تکیه بر مآخذ محرّف، اصلاً گریه بر میت را حرام دانسته تا صدای گریه معترضین به سران سقیفه را برای همیشه خاموش کنند.

و امروز همین خط توسط وهابیون حجاز، ادامه دارد و روشنفکرانها و بعضی از حوزویان وهابی زده نیز، هم صدا با اینان به مجالس توسّل و روضه خوانی خرده گرفته، شعائر را زیر سؤال برده تحقیر می کنند.

### مسئله چیست؟

آیا لازمه ی فراگیری فقه (فروع شرعیّه) تحقیر تفقه در اصول دین و ولایت و امامت معصومین: است؟

و مگر لازمه مطالعه کتب کلام و عقائد و تفقه آیات ولایت و مهدویت تحقیر تفقه در فروع شرعیّه است؟

هرگز، اینها هر کدام جایگاه خود را داشته، مطلوب خدای متعال اند، ولی فقط مسئله ای که قابل بررسی و دقت است این است که در کنار یک دوره سطح و خارج فقه و اصول فقه، چند سال و چند کتاب و کدام کتاب پیرامون اصول عقائد بویژه امامت و ولایت در حوزه تدریس می شود؟

یعنی پیام اصلی و اولی (آیه نفر) که تفقه در اصل اصول یعنی ولایت و امامت است، چه مقدار مورد توجه حوزویان قرار گرفته است؟

و توجه دارید که اگر حوزوی در فراگیری فقه (فروع شرعیّه) به صورت استدلالی کوتاهی بکند، فضلی را از دست داده است، اما کوتاهی در مسئله ی تفقه پیرامون ولایت و امامت و سستی در کسب معرفت صاحب الولایه، مرگ جاهلیت را به دنبال

داشته و انسان را مسئول آخرت می نماید.

قال الله تبارک و تعالی:

«وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۱).

تحقیق پیرامون اصول دین و تفقه در مورد ولایت و امامت ائمه معصومین: خاصه حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، وظیفه ی همگان است، اما حوزویان باید بیشتر و بهتر از عموم مردم به این وظیفه پردازند.

حوزویان فرزندان این خانه اند، لذا بیش از دیگران باید در مورد شناخت صاحب خانه کار کنند.

بی توجهی به تفقه در اصول عقائد باعث می شود بعضی از حوزویان در مسائل عقیدتی بمانند و از روی نادانی منکر علم امام، معجزه، زیارت، شفاعت و... بشوند.

ضرر انکار و یا تردید مردم عامی در عقائد به خودشان بر می گردد، ولی انکار و انحراف حوزویان به جامعه کشیده می شود و متأسفانه آب به آسیاب دشمن و ایادی استکبار می ریزد.

ص: ۵۱۶

---

۱- - سوره صافات (۳۷)، آیه ۲۴، ... عَنْ تَمَامَةَ بْنِ عَعْبِدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَيْدَةَ عَنِ النَّبِيِّ ۶ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ نُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ، لَمْ يُجْزَ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»، يَعْنِي عَيْنُ وَلَعَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام). بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۸، ح ۱۱. ... عَيْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ۶ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»، قَالَ: عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام). شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۷۸۷.

اینجاست که می بینیم، عوامل یهود، یعنی وهابیت با بزرگ پرچمدار تشیع علامه مجلسی (قدس سره) و یا بزرگ مدافع ولایت و امامت علامه امینی (قدس سره) مخالفت می کنند ولی فلان شخصی که به نام عالم خود را جا زده و با انحرافش آب به آسیاب دشمن ریخته است را (عالم بزرگ) می نامند و گاه می گویند او از تشیع به تسنن گرایش پیدا کرده و به اصطلاح مستبصر شده است. (۱)

و گاه از یک آخوند صوفی، تبلیغ نموده بوسیله افراد مغرض و یا نادان، برایش عرفان تراشی می کنند و به او لقب عارف بالله می دهند.

البته ما در این موضوع، یعنی سوء استفاده ی صوفیه از لباس مقدس روحانیت، مطلب، فراوان داریم و ان شاء الله در درس آینده باز گو می نمائیم.

### کمبود فقیه

جای سؤال است که چرا حوزه های علمیه که صبغه ی ولایت دارند و منسوب به اهل بیت: هستند، در بعضی از ازمه با کمبود فقیه در موضوع عقائد روبرو شده اند؟

علت این کمبود همانطور که به بعضی از آنها اشاره کردیم چند چیز است:

۱- بی توجهی به آیات و روایاتی که وظیفه مردم را در قبال ولایت و امامت بیان می دارد، از جمله آیه شریفه (نفر) و مدلول (اولی) آیه نفر که در جهت تفقه در اصول

ص: ۵۱۷

۱- گرایش از تسنن به تشیع یعنی گرایش به آیات پیرامون ولایت و امامت و احادیثی که فریقین در این موضوع نقل کرده، و وصی و پیشوای بعد از رسول الله ۶ را امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد طاهرین او دانسته اند، خوب این افتخار است، اما گرایش از تشیع به تسنن، یعنی پشت پا زدن به آیات پیرامون ولایت و امامت و احادیث فریقین در این موضوع و روگردانی از ادله ی عقلیه و نادیده گرفتن تاریخ خاصه تاریخ غدیر خم، آیا این هم افتخار است. شاید برای عمال وهابیت افتخار باشد!!  
غرض از شخصی که عوامل یهود روی او تبلیغ می کنند «ابوالفضل برقعی» طرفدار وهابیت است.

عقائد خاصه ولایت و مهدویت است.

۲- تحقیر مباحث ولایت و مهدویت با القاء دشمنان دانا و فریب خوردن دوستان نادان.

۳- بی توجهی به تاریخ دشمنان دیروز و استعمارگران امروز.

۴- فرار از مسئولیتهای ناشی از طرح مباحث عقیدتی بویژه مباحث ولایت و مهدویت.

۵- بی توجهی نسبت به اولویتهای، ضرورتها و احتیاجات علمی، تحقیقی و تبلیغی حوزه.

## موارد پنجگانه

بحول الله و قوته به توضیح موارد پنجگانه می پردازیم:

۱ بی توجهی به آیات و روایاتی که وظیفه ی مردم را در ولایت و امامت بیان می دارد:

یکی از آیاتی که وظیفه ی همه مردم خاصه حوزویان را بیان می کند آیه شریفه: «وَسَيَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (۱) می باشد، همانطور که برای اهل دقت و محققین واضح است این آیه شریفه به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد شب معراج از انبیاء در مورد توحید سؤال فرماید، ولی احادیث ذیل آیه می گوید، سؤال از طرف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه مطرح گردید:

ص: ۵۱۸

به چه چیزی و بر چه محوری شما مبعوث شدید؟

همه ی انبیاء به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ گفتند:

علی ولایتک و ولایه علی ابن ابیطالب (علیه السلام)

شواهد التنزیل آورده است:

«... عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا مَلَكٌ قَدْ أَتَانِي فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا، قُلْتُ: مَعَاشِرَ الرُّسُلِ وَ النَّبِيِّينَ! عَلَى مَا بَعَثَكُمْ اللَّهُ؟ قَالُوا: عَلَيَّ وَ لَوَايَتِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)» (۱).

... از عبد الله بن مسعود نقل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمودند: شبی که به سفر آسمانی رفته بودم ملکی کریم و با منزلت به نزد من آمد و گفت: یا محمد! از انبیای گذشته و پیامبران سلف پیرس، بر چه عهد و پیمانی مبعوث شدند.

گفتم: ای رسولان الهی و انبیای گذشته! بر چه چیزی خدای رحمان شما را مبعوث و مأمور فرمود؟

انبیاء در جواب گفتند: یا رسول الله! ما بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) مبعوث شدیم.

«... عَنْ عَلْقَمَةَ وَ الْمَأْشُودِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ): يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَتَانِي الْمَلَكُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا؟ قُلْتُ:

ص: ۵۱۹

عَلَى مَا بُعِثُوا؟ قَالَ: عَلَى وِلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (۱).

علقمه و اسود از عبد الله بن عباس روایت کردند، روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: یا عبد الله! جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد! از رسولان گذشته و پیامبران پیشین از رسالتی که بر آن مبعوث شدند پرس تا بیان کنند. به جبرئیل گفتم: انبیای گذشته بر چه رسالتی مبعوث و مأمور شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) مبعوث شدند.

### متفقه می داند...

جای سؤال است که مسئله ی توحید که در آیه شریفه مطرح شده است، چه ربطی به مسئله ی ولایت مطرح شده ی در روایات ذیل آیه دارد؟

پاسخ را کسی می داند که متفقه در آیات و روایات ولایت و امامت باشد.

کسی که مدتها در اصول فقه (فروع شرعیه) کار کرده و فقط دنبال بحث برائت و استصحاب است و مباحث ولایت و امامت را تحقیر می نماید، کجا می تواند پاسخگوی این مسائل باشد؟

پاسخ اجمالاً این است که توحید و تبلیغ آن مشروط به شرط اعتقاد به ولایت و امامت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) است، و می دانیم تا شرط محقق نشود، مشروط محقق نمی شود، توحید صحیح و تبلیغ مقبول وقتی است که با اعتقاد به ولایت و امامت این بزرگواران همراه باشد.

جائی که اعتقاد به ولایت و امامت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) شرط تبلیغ انبیاء و محور ترویج ایشان است، آیا این اعتقاد، شرط تبلیغ مبلغین حوزه های

ص: ۵۲۰

علمیه، در زمان غیبت صاحب‌الولایه نیست؟ و آیا این اعتقاد نباید در حوزه، برهانی و استدلالی شده باشد؟ البته متوقع بالاتر است، ولایت و امامت چشیدنی است، «اللهم ارزقنا حلاوه ذکرک» و آن اضافه بر تفقه، توسل فراوان می‌طلبد.

چرا بعضی بحث ولایت و امامت را جزء کارهای جنبی و مطالعات تفریحی قرار می‌دهند؟

و چرا بزرگان حوزه برای علم‌آموزی و تفقه طلاب پیرامون ولایت و مهدویت، برنامه ریزی عمیق و دقیق وضع نمی‌کنند؟

### آخوند روشن فکر

طلبه ای که با القاء (بعض تفاسیر) به تعمیم آیاتی مثل آیه «شاهد» و «اتوا العلم» و «الراسخون فی العلم» و «من عنده علم الکتاب» سوق داده شده است، آیا می‌تواند به اسرار آیات ولایت و امامت دست پیدا کند؟

آنکه علمش از کتب رسمی سرچشمه گرفته و برای فهم یک لغت و یا اصطلاح، چندین لغتنامه را باید زیر و رو کند و عاقبت هم مثلاً در عبارات زیارت عاشورا، زیارت ناحیه، دعای ندبه و حدیث کساء می‌ماند، چرا مغرور به علم اینچنینی شده در آیات الولایه و احادیث مربوطه دقت نمی‌کند تا بداند علم (علم مصبوب)، تجسد آگاهی و تجسم علم و بینائی، حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا فداه)، با علم اساتید عالم کماً و کیفاً، فرق دارد.

ص: ۵۲۱



طالب فقهی که با حکمت و اسرار ليله القدر حتی به قدر توانش آشنا نشده، «اراده الزب فی مقادیر اموره» را نمی داند، چگونه به خود جرأت می دهد علم کسانی که حتی با علم «آصف بن برخیا» هم قیاس نمی شود، و کماً و کیفاً فاصله فراوان دارد را با علم «من عنده علم الكتاب» مقایسه کند.

آیا این متفقه همان کسی نیست که می خواهد در ضمن آخوندی، روشنفکر هم محسوب شود و برای همین، روضه را تحقیر، سیاه پوشی را استهزاء و نوشیدن چای در مجالس عزاداری، و بوسیدن عتبه و ضریح ائمه: را به بهانه ی بهداشت، محکوم می کند؟

یادم هست طلبه ای به یک فرد عامی گفته بود که عتبه ی حرم سید الشهداء (علیه السلام) را چرا بوسیدی، اینجا جای پای هزاران زائر است و میکرب دارد.

آن مرد عامی (اما مؤمن و بصیر به ولایت و امامت) به آن طلبه گفته بود من عتبه را نبوسیدم، عتبه را بزرگان عالم می بوسند، من جای پای هزاران هزار زائر را بوسیدم که شفای دردهای ظاهر و باطنم باشد.

### **عتبه بوسی شیخ انصاری (قدس سره)**

علامه عظیم الشان مرحوم، شیخ عبد الله مامقانی (قدس سره) در کتاب «ازاحه الوسوسه عن تقبیل الاعتاب المقدسه» می فرماید:

«و لقد نقل لی حضره الشیخ الوالد العلامه أنار الله برهانه: إن الفاضل الدربندی (قدس سره) (۱)»

ص: ۵۲۲

۱- علامه ی عظیم الشان مرحوم ملا- آقا دربندی معروف به فاضل دربندی (متوفای ۱۲۸۵)، فرزند ملا- عابد، یکی از شخصیت‌های برجسته در قرن سیزدهم هجری، فقیهی متبحر و متکلمی محقق بود، و در علوم معقول و منقول مهارت تمام داشت، یکی از آثار ایشان، کتاب اسرار الشهاده می باشد.

قال للشيخ العلامة الأنصاري (قدس سره): إن فعلك عند الشيعة حجه، فإذا زرت قبور الأئمة: فقبل أعتابهم، ليقتدى بك الشيعة، فأجاب الشيخ (قدس سره): بأنني حين التشرّف إلى زیاره أبا الفضل (عليه السلام) فضلاً عن الأئمة: أقبل عتبة؛ المقدّسه؛ لأنها مشخّن بأقدام الزائرین فضلاً عن أنها عتبه أبا الفضل (عليه السلام) هذا مجمل الكلام في ذلك».

برایم نقل فرمود شیخ والد، یعنی مرحوم پدرم، که مرحوم علامه شیخ فاضل دربندی (قدس سره)، به شیخ اعظم انصاری (قدس سره) گفت: فعل شما حجت است، زمانی که قبور ائمه: را زیارت می کنید، عتاب و درگاه آن بزرگواران را ببوسید. جناب شیخ انصاری (قدس سره) جواب فرمودند که من حين تشرف به زیارت حضرت ابا الفضل (عليه السلام)، عتبه و درگاه حرم آن جناب را می بوسم، آن هم به عنوان جای پای زائرین، نه به عنوان عتبه و درگاه حرم حضرت ابا الفضل (عليه السلام).

زیرا این عنوان که بسیار بزرگ است و تازه عنوان عتاب ائمه: از عنوان عتبه ی حضرت ابا الفضل (عليه السلام)، بزرگ تر و با فضیلت تر است.

به هر حال، وقتی اینگونه آیات بزرگ (مثل آیه ی مذکوره: «واسئل...») برای نشان دادن عظمت صاحب الولایه در حوزه های علمیّه تدریس نمی شود و یا مثل آیه (نفر) با بی توجهی به ظهور آیه و روایات کثیره، به نفر در جهت جهاد معنی می شود و یا فقط مصداقش نفر در جهت تفقه در (فروع شرعیّه) معرفی می گردد، دیگر طالب علم در حوزه دلیل محکمی برای تحصیل آیات الولایه و روایات المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی بیند و رغبتی در مطالعه ی روایات حقایق اهل بیت:، منقول از فریقین، از خود نشان نمی دهد.

### مورد دوم تحقیر مباحث ولایت و مهدویت

تحقیر مباحث ولایت در تاریخ اسلام سابقه داشته است و شروع آن شاید یوم الانذار باشد.

در آن روز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را تحقیر کردند، چون از ولایت و صاحب اختیاری خود و وصی بعد از خودش سخن گفت، تا اینکه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (۱) نازل گردید، اهل تحقیق می دانند این همان مأموریت تبلیغ ولایت است که با سنگ جفا بر کوه صفا روبرو شد.

مگر نفرمود: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۲)، مگر «ما انزل» و «ما تؤمر» غیر از توحید مشروط به ولایت الهیه و سرپرستی هداه مهیدین: است؟

وقتی به «ما انزل الله» و «ما انزل» و «ما تؤمر» به دیده ی اصل اصول نگاه کنیم، یعنی ولایت و امامت را که اولین دستور الهی بعد از توحید است در نظر بگیریم و در راه آن تلاش کنیم، خدمات دیگر ما، هم با اصل می شود و هم لذت بخش، تلاش برای فقه احکام الله، یعنی فروع شرعیته، بدون توجه به اولین حکم الله، یعنی ولایت و مهدویت، صفر است، آنچه عدد است، «لیتفقوها فی الدین» یعنی تفقه در ولایت و اسرار آن است، صفر بعد از عدد خوانده می شود.

باید بدانیم، عظمت «ما انزل» وقتی در گفتار پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر می شد، شرک و نفاق محکوم می گشت و چشم کفار و منافقین کور می شد، برای همین از سخنرانی و خطابه در موضوع ولایت و امامت کراهت داشتند و به تحقیر ولایت و امامت می پرداختند.

كما قال الله تبارك و تعالی:

ص: ۵۲۴

۱- - سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۴؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۸۱، ح ۷۲.

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (۱).

البته این تحقیر که در ازمنه ی بعد، تا زمان ما وجود داشته، مظاهرش، سبک شمردن غدیر خم، تحقیر خطبه غدیر، بی توجهی نسبت به خطبه فدکیه، کوچک شمردن عظمت عاشورا و استهزاء انتظار موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

این تحقیر به رهبری یهود و عمال آن به افکار سست القاء می گردد و بعد از چند واسطه به دوستان نادان اثر می کند که مثلاً به فقیه در عقائد، خبیر در احادیث معصومین: و مدافع ولایت و امامت، به چشم تحقیر نگاه کنند و بگویند فلانی از فقه بی خبر است، با اینکه فقه عقائد حقه، اصل و اهم علوم و بزرگترین دانش است.

همین تحقیر را شما در کلمات پیروان «گروبیچ یهودی» نسبت به بزرگان دین و مدافعین امیر المؤمنین (علیه السلام) می بینید، چرا علمای بزرگی مثل مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) را، عالم درباری معرفی کردند، چون این بزرگواران فقهشان اول، فقه عقائد و ولایت و امامت بود و بعد فقه فروع.

شما ببینید علامه مجلسی (قدس سره) اضافه بر اینکه در مهدویت کار مؤثر دارند، در مسئله ی رجعت هم مشکل گشا بوده اند، عالم جامع مرحوم میرداماد (قدس سره) اضافه بر اینکه در ولایت کتاب نوشته اند، در تقیه و بداء هم، صاحب نظر بوده و تألیفاتی دارند.

جامعیت این علمای بزرگ و پاسخگوئی آنان به دشمنان اسلام و مکتب ولایت، فریاد مخالفین را بالا برده، باعث یأس آنان شده است.

ص: ۵۲۵

---

۱- - سوره محمد ۶ (۴۷)، آیه ۹. عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، فِي عِلِّي (عليه السلام) فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۸۵، ح ۸۷.

مصیبت صد چندان آن زمانی است که حوزوی، دنباله رو پیروان «گورویچ یهودی» بشود و هم نوع خود را که به تدریس و تألیف پیرامون عقائد حقّه و دفاع از ولایت و امامت مشغول است، تحقیر کند.

به هر حال وقتی اهل دقت در آیات ولایت و امامت و احادیث حقانیت آل عصمت:، با تحقیر روبرو می شوند، دیگر کسی به ادامه ی راه آنها رغبت نشان نمی دهد، و راه صاحب عبقات، احقاق الحق، الغدیر، کشف الاسرار، المراجعات، مصباح الهدایه و شبهای پیشاور، رضوان الله علیهم، که فقیه در عقائد حقّه بودند، کم رهرو می گردد.

### مورد سوم بی توجهی به تاریخ دشمنان

بعضی از حوزویان در جریان تاریخ دشمنان دیروز نبوده، از مکر و ستم استعمارگران و دشمنان امروز کمتر خبر دارند.

این عده شاید نمی دانند که در گذشته چه ظلمهایی در حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شده و چه موانعی بر سر راه تبلیغ آیات ولایت و امامت و تشریح احادیث آل عصمت: بوده است.

منع حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر چه مقصدی انجام گرفته و سوزاندن احادیث، چه هدفی را دنبال می کرده است؟

وقتی شخص حوزوی آگاهی کامل نسبت به کار دشمنان دیروز و امروز ندارد و نمی داند این روایات ولایت و مهدویت که بحول الله و قوته از دستبرد یهود و مخالفین حفظ شده چه مقدار ارزش فرهنگی و معنوی دارد، چگونه به تحصیل عقائد و آیات و

روایات مربوطه پردازد و به این مباحث اهمّیت بدهد.

## مورد چهارم فرار از مسئولیت ها

تفقه در دین که همان تفقه در معتقدات مدرسه ولایت و مهدویت و تحصیل معرفت آل عصمت: است، دشمنانی غدار و مخالفینی مکار داشته و دارد.

دشمنان امروز ولایت و مهدویت سرمشق از دشمنان گذشته گرفته، در هدم آثار تشیع و مخالفت با مدافعین اهل بیت: کوشا هستند.

منع حدیث، سوزاندن اخبار نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)، احراق بیت و خیام حرم، که نشان دهنده ی (احقاد بدریه و خبیره) است، امروز برای خاموش کردن صدای مدرسین عقائد حقه و شارحین آیات ولایت و امامت، به صورت های مختلفی انجام می گیرد.

اینجاست که ممکن است بعضی از حوزیان که با آیات قرآنی استقامت در طریقه ی ولایت و مهدویت آشنا نیستند، از مسئولیتها و مشکلات تفقه در عقائد حقه و پاسخگویی مخالفین فرار نموده، خود را به فروع شرعی مشغول سازند، اینان باید بدانند که فرع جای اصل را نمی گیرد، و فردا مسئول بی توجهی به اصول عقائدند.

## مورد پنجم بی توجهی نسبت به اولویت ها

توجه به اولویت ها، ضرورتها و خلاصه نیازهای معنوی و فرهنگی جامعه برای حوزویان لازم است، ولی با این حال به فراموشی سپرده شده است.

اینجا سؤالی پیش می آید که چه چیزی همیشه اولویت و ضرورت دارد؟

پاسخ این است که تحصیل و بیان اصول عقائد حقه، همیشه اولویت و ضرورت داشته و دارد.

آنها که از تدریس و بیان عقائد حقّه، بویژه از بحث امامت و مهدویت به بهانه های مختلف فرار می کنند، به «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» و «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ...»، توجّه ندارند.

البته کیفیت و چگونگی تدریس و بیان اصول عقائد حقّه در هر زمان ممکن است نیاز به بررسی داشته باشد.

ولی آنچه تغییر ناپذیر است، اصل بودن و محوریت مباحث اصول عقائد، خاصّه امامت و مهدویت است.

همانطور که قبلاً هم اشاره شد، اگر معتقدات حوزویان، با ادله همراه نباشد و دچار ضعف گردد، به کلّ جامعه آسیب فکری و عقیدتی وارد می شود.

و مطلب دیگر این است که ما باید به تبلیغ جوامع غیر اسلامی نیز فکر کنیم، در آن جوامع مبلّغ به چه دانش و علوم نیازمند است.

آیا علم به فروع شرعیّه پاسخگوی مسائل جوامع بیگانه است، یا در آن جوامع از اصول عقائد و امتیازات اسلام راستین، یعنی تشیع باید سخن گفت و کمبود و انحراف مذاهب غیرالهی و محرّف را باید تشریح کرد.

آیا در حوزه های علمیّه چه در ایران و چه در عراق (که خداوند از خطرات و بلاها محفوظشان بدارد) برای طلاب تعلیم اصول عقائد مقایسه ای وجود دارد تا عقائد مسیحیت و یهودیت و غیرهما در مثلاً توحید و خداشناسی بررسی و با معارف توحیدی تشیع (آیات قرآن، احادیث، ادعیه و زیارات) مقایسه شود؟

اگر مبلغین روی این مبانی کار کنند و متفقهین در جهت عقائد و در مسیر نشان دادن معارف بلند تشیع، حرکت نمایند، تشنگان حقائق و طالبین معارف الهیه، دسته

دسته به سمت اسلام خواهند آمد و زمينه ی «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»، «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (۱)، پيدا خواهد شد.

حقير تشرف دهها تن از محققين اروپايی و غيرهم را به اسلام ديده ام، که همين اطلاع رسانیها پيرامون عقائد اسلامی و مزیتهای آن، آنان را به دين مبین و مکتب هداة مهديين، جذب کرده است.

گروه زيادی از کشورهای مختلف در اثر توجه به نهج البلاغه و تعليمات اميرالمؤمنين (عليه السلام)، به تشيع گرايش پيدا کرده اند.

اگر صوت العدالة و فرمان حریت، که از زبان اميرالمؤمنين (عليه السلام) صادر شده است از بلندگوهای حوزه های علمیه، يعنی متفقيين، به جهانيان می رسيد، به جز افراد فرومايه و منافق، همه مسلمان شده، به توحيد و رسالت و ولايت، عشق می ورزیدند.

### محقق دانمارکی

به ياد دارم که يک نفر محقق از دانمارک، که شيفته ی فرايد عدالت خواهی اميرالمؤمنين (عليه السلام) شده بود، می خواست مسلمان شود، شهادت توحيد و نبوت را که به او القاء نمودم، گفت و خود شهادت سوم را به سرعت (بدون القاء اين حقير) بيان کرد، اين يعنی عشق به پدر خوبی ها، مبدء خيرات، ولی الله الاعظم، اميرالمؤمنين (عليه السلام)، و يعنی عشق بشر به صوت العدالة الانسانيه.

بيچاره و بدبخت آن آخوند غرب زده ای که در دانشگاه برای نسل جوان سخن از منشور حقوق بشر می گوید و به اين منشور می نازد، ولی از منشور حقوق بشر در نهج

ص: ۵۲۹



همانطور که علم علماء را نمی توان با علم «من عنده علم الكتاب» مقایسه کرد، فریاد عدالت خواهی دیگران را هم نمی توان با صوت عدالت خواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقایسه نمود.

اگر عدالت خواهی فرزند او حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز، توسط فقهاء، برای جهانیان ترسیم گردد، آن زمان ما، مانند مهندس آرکادی، حسین مارکو مورلی و غیرهما، گروه گروه مستبصر خواهیم داشت.

### مستبصرین

بعضی از این مستبصرین در اثر توجه به خطبه بیدار کننده ی حضرت صدیقه شهیده (علیها السلام) شیعه شده، بعضی در اثر توجه به قیام عاشورا و نهضت امام حسین (علیه السلام) به سراغ تشیع آمده، بعضی در اثر توجه به دعای عرفه، به صاحب الولایه لبیک گفته، بعضی به حدیث «من مات و لم يعرف...» فکر کرده به عتبه بوسی ولایت و امامت نائل گشته، بعضی به صحیفه ی سجادیه و مهدویّه نظر افکنده، در مکتب ولایت ثبت نام نموده و بعضی از ظلم ستیزی شیعه و حوزه های علمیه ی شیعه خرسند گشته، به مکتب اهل بیت: روی آورده اند.

### ذکر علی عبادَه

طالب فقه «رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۱) را با «انفسنا» (۲)، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با رسول

ص: ۵۳۰

۱- - سوره شرح (۹۴)، آیه ۴.

۲- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می بیند، و در تبلیغ و ترویج شهادت ثلثه دریغ نداشته، کوشش می نماید.

مگر «ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةً» (۱) از دید متفقه، پوشیده است، و مگر شهادت ثلثه ذکر علی (علیه السلام) نیست؟

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» (۲) که امر و دستور الهی برای رفعت دادن و تعظیم مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد طاهرین ایشان: است، مگر نباید مورد تفقه قرار بگیرد؟

آیه شریفه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» و «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۳) آیا می تواند مورد استناد برای شعار شیعه، یعنی شهادت ثلثه نباشد؟!

مگر حوزوی از دو آیه شریفه: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ» (۴) و «حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۵) اقل مدّت حمل را نمی فهمد؟ (۶)

و یا مگر در ضمن قصص، در مورد یک قوم (مثل قصه ی قوم لوط) به حرمت فعلی دست نمی یابد؟

ص: ۵۳۱

۱- - عَنْ عَمَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ. مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۶. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرِي عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ...، إثبات الهداه، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۷۴۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۰، ح ۲۳۴.

۲- - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۶.

۳- - سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۴- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۳.

۵- - سوره احقاف (۴۶)، آیه ۱۵.

۶- - در روایاتی از حضرات معصومین: رسیده است که دوران کامل شیرخوارگی دو سال، و اقل از آن، ۲۱ ماه است، وسائل الشیعه، ج ۲۱، باب اقل مدّت الرضاع.

حالا این حوزوی، از آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...»، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...»، «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» و آیات دیگر و از قصه ی غدیر خم و «فلیبلغ الشاهد الغائب»، که مأموریت تبلیغ ولایت و امامت است، و از احادیث این باب آیا نباید به جزء اخیر از علت تامه پی ببرد و به شهادت ثالثه رأی مثبت بدهد؟

آیا این حوزوی متعلم در مکتب فقہائی نیست که منقذ عباد الله، دستگیر مساکین عقیدتی، دافع کلاب از ابرار، اهل مبارزه با نواصب و خوارج و باعث نجات دوستان اهل بیت: از شبکه های انحرافی، هستند، فقہائی که به خاطر دفاع از ولایت و امامت و شعائر شیعه جایگاه رفیعی پیشگاه خداوند متعال داشته، و رحلتشان ثلمه ی جبران ناپذیر بر پیکر اسلام محسوب می گردد؟!!

### تقدّم رتبی

به هر حال برای متفقه ضرورت دارد قبل از هر کار به عوامل جذب تشنه کامان فکر کند و می دانیم یکی از عوامل مهم در جذب افراد تشنه ی حقائق، آگاهی به اصول عقائد و علم به مزیت های اسلام و تشیع است، و باید متفقه در پاسخ گویی سؤالات عقیدتی و شبهات فکری آگاه به اصول و مبانی ولایت و مهدویت باشد.

ممکن است کسی اشکال کمی و یا عدم وقت مناسب، برای بررسی و تفقه در اصول عقائد و کسب علم نسبت به فروع شرعیته را مطرح کند.

پاسخ این است که تفقه در اصول عقائد تقدّم رتبی بر تفقه مسائل فرعیّه داشته، و بدون آن کار مبلّغ سست و بی اساس است و لذا کسب آگاهی از عقائد حقّه و علم به اصول اعتقادات به صورت برهانی، بعد از فراگیری مقدمات حوزوی در اولین فرصت

باید آغاز گردد.

البته مقصود ما از مقدمات حوزوی، مقدمات واقعی و لازمه‌ی حوزه می باشد، نه آنچه که به مرور زمان بر حوزه های علمیّه تحمیل شده و کم جنبه‌ی دستور و شکل کارهای لازم پیدا نموده است.

مثلاً کسی بگوید قبل از تفقه در دین و مکتب نورانی هداه مه‌دین:، شخص حوزوی باید فلسفه بیاموزد.

ما کاری به درستی یا نادرستی اصل موضوع نداریم، چون عاقبت خود تفقه کننده در اصول دین و مبانی ولایت و امامت، به این نتیجه می رسد که مکتب اهل بیت: در ارشاد عقول و هدایت افکار در جهت ترسیم حقائق، بیان دقائق و خلاصه اقامه‌ی برهان مستغنی از فلسفه و قیل و قال فلاسفه است، ولی به هر حال اشتغال به فلسفه آیا چه مقدار زمان می طلبد و شخص حوزوی چه اندازه وقت دارد.

### مدرسه‌ی اصول دین

با تدبّر در آیاتی همچون آیه «نفر» و روایاتی همچون «من مات» ضروری است که حوزویان و مرزداران دین مبین قبل از هر اقدام، به تأسیس مدرسه‌ی تخصصی اصول عقاید بویژه امامت و مهدویّت پردازند.<sup>(۱)</sup>

البته کم و بیش در بعضی از حوزه ها به این عناوین پرداخته شده، که البته جای خرسندی است، ولی باید انجام این وظیفه‌ی مهم بحول الله و قوته، همگانی گردد و به تعبیر دیگر پرداختن به اصول عقائد و تفقه در مسئله‌ی امامت و مهدویّت باید

ص: ۵۳۳

---

۱- - چند سالی است مدرسه‌ی ای با عنوان بنیاد فرهنگی امامت، توسط آیت الله سید علی میلانی (دام بقائه) تأسیس و شروع به کار نموده است.

رسمیت پیدا کند و فرهنگ حوزه ها بشود.

متأسفانه به عللی که قبلاً بدان اشاره شد، از ناحیه ی بعضی از افراد ناآشنا به مبانی و یا مغرض، این وظیفه ی بزرگ تحقیر شده است.

فرض کنید کسی اصول فقه نخوانده، در درس فقه مثلاً مکاسب مرحوم شیخ انصاری (قدس سره) یا خارج فقه شرکت می کند، این شخص در عرف حوزویان و نزد اساتید حوزه کارش مردود و مورد اعتراض است.

چرا؟ چون که تحصیل فقه بدون کسب علم اصول فقه، کاری عبث و اتلاف وقت محسوب می گردد، حال بفرمایید اگر شخص حوزوی بی خبر از اصول عقائد، بدون تفقه در ولایت و مهدویت و خلاصه ناآشنای به توحید و شرط آن، در کلاس سطح و یا خارج فقه (فروع شرعیّه) شرکت کند، آیا کسی به او اعتراض می کند؟

وقتی طالب فقاهت کسب معرفت نسبت به مولای خودش حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نکرده، چگونه می تواند سرباز دلسوزی برای آن حضرت باشد و از مبانی دین و مکتب هداه مهدیین، دفاع نماید.

عبدی که در مکلف شناسی کار نکرده و در کسب شناخت مولا قصور و تقصیر دارد، چه مقدار می تواند در کسب شناخت تکلیف، موفق باشد و از خود در تحصیل علم رغبت نشان بدهد.

یکی از حوزویان در انتقاد به زیارت ناحیه گفته است، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مگر بیکاراند که صبح و شام برای امام حسین (علیه السلام) گریه کنند؟! یا حوزوی دیگری گفته است عاشورا روز سرور اهل بیت: است، و یا دیگری علم امام (علیه السلام) را زیر سؤال برده، و یا ولایت و اختیارات امام (علیه السلام) برایش حل نشده است.

خوب این آقای حوزوی که در موضوع امام شناسی نمره ی صفر دارد اگر در فقه

فروع هر مقدار هم نمره ی بالا بیاورد ضررش بیشتر است، عاقبت کور و انسان بی نور، مبارزه با حق و افتادن به چاه است، مگر مردن به مرگ جاهلیت، برای کسی است که غسل و وضو و تیمم را با دلیل نمی داند؟

آیا کسی می تواند بگوید ندانستن مکاسب شیخ اعظم (قدس سره) یعنی کافر مردن، یعنی مرگ جاهلیت؟

مردن به مرگ جاهلیت انعکاس زمان حیات است. زمان حیات چراغ معرفه الحجه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نداشته و از مطالعه ی آیات ولایت و روایات مهدویّت و تحقیق در کتب عقائد، فرار کرده و از شعائر، عاشورا، ناحیه، اشک و ندبه، گریزان بوده، حالا بی چراغ و بدون نور وارد سرای دیگر شده است. (۱)

ص: ۵۳۵

۱- - سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۲، «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ۶ إِذَا التَّفَتَ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! هَذَا جَبْرَيْلُ (عليه السلام) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى شِعْبَتَكَ وَمُحْيِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ الرَّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْمَأْنَسَ عِنْدَ الْوَحْشَةِ وَالنُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ وَالْمَأْمَنَ عِنْدَ الْفَزَعِ وَالْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَالْجَوَازَ عَلَى الصَّرَاطِ وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ النَّاسِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۲، ح ۱۳. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۸، «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به و يغفر لكم و الله غفور رحيم». ... عن ابن عباس في قول الله تعالى: يؤتكم كفلين من رحمته قال: الحسن و الحسين و علي بن أبي طالب (عليه السلام). ... عن جابر بن عبد الله، عن النبي ۶ في قول الله تعالى: يؤتكم كفلين من رحمته قال: الحسن و الحسين و يجعل لكم نورا تمشون به قال: علي بن أبي طالب (عليه السلام). ... عن جابر عن أبي جعفر في قوله: يؤتكم كفلين من رحمته [قال: الحسن و الحسين و يجعل لكم نورا تمشون به قال: إمام عدل تأتمون به، علي بن أبي طالب (عليه السلام). ... عن سعد بن طريف عن أبي جعفر في قوله تعالى: يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به، قال: من تمسك بولايه علي فله نور. ... عن أبي عبيد مولى ابن عباس قال: سمعت أبا سعيد الخدري يقول: قال رسول الله ۶ أميا و الله لا يحب اهل بيتي عبيد إلا أعطاه الله عز و جل نورا حتى يرد على الحوض، و لا يبغض اهل بيتي عبيد إلا اختجب الله عنه يوم القيامة.

چرا طلبه ای که در اصول دین مثل عوام و مردم عادی است، مثلاً نمی تواند پاسخ یک ملحد و ماتریالیست را به خوبی بدهد، یا در مسائل پیغمبرشناسی (مثلاً اثبات معجزه بودن قرآن و...) می ماند، یا در مورد شبهات موضوع مهدویت (مثلاً طول عمر امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف)) ارائه دلیل نمی تواند بکند، یا در مورد ردّ مخالفین کلاس ندیده و اصلاً فرق بین وهابی و بهائی را نمی داند، در حوزه های علمیّه مورد سؤال و توبیخ قرار نمی گیرد؟

و باز جای سؤال است که چگونه نپرداختن به شناخت تکلیف، یعنی فقه و یا اصول فقه، سؤال دارد، اما نپرداختن به اصول دین و معرفه الحجّه(عجل الله تعالی فرجه الشریف) سؤال و توبیخ ندارد، در حالی که در آیات و روایات، انذار و سؤال، برای کسی است که عقائدش را درست نکرده، معرفه الحجّه(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نداشته و به اهل بیت: خدمت نکرده است.

مورد سؤال واقع نشدن این قبیل افراد در حوزه از ناحیه اساتید نشان دهنده ی این است که توجه به تفقه در عقائد و معرفه الحجّه(عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرهنگ حوزه ها نشده است.

## مقدمات تحقیق و تفقه در مسائل شرعیہ فرعیہ

بعد از شناخت اصول دین و آشنایی با بزرگی و صاحب اختیاری حجج رب العالمین؛ نوبت به شناخت فروع شرعیہ و مسائل مربوط به آن می رسد.

طالب فقاهت بعون الله تبارک و تعالی بعد از تفقه در دین که همان ولایت و امامت الهی اهل بیت: است به تفقه در اوامر و نواهی حق تعالی و حجج او می پردازد و فروع شرعیہ را از ادله ی مربوطه استنباط می کند.

یکی از مقدمات فهم فروع شرعیہ و رسیدن به آن، تحصیل اصول فقه است. برای اینکه به مبدا تاسیس اصول فقه و غایت و هدف آن واقف گردیم لازم است به این مثال توجه کنیم:

فرض کنید کسی خانه و کاشانه اش مقابل مدرسه و دانشگاهی است که در آن اشتغال به تحصیل دارد.

بدیهی است که این شخص به آدرس گرفتن از مدرسه و دانشگاه نیازمند نیست.

شخص دومی را فرض کنید که با مدرسه و دانشگاه فاصله دارد، این شخص برای رسیدن به مقصد به آدرس محتاج است، اما شخص سومی را در نظر بگیرید که فاصله اش با مدرسه و دانشگاه خیلی زیاد است، این شخص برای رسیدن به مقصد نیازمند آدرس دقیق و توجه بیشتر به آن آدرس است.

## تطبیق مسئله

مسلمانان صدر اسلام به دستورالعمل خدای متعال با ارشاد و تبیین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل می کردند، یعنی مجموعاً قرآن و هدایت گفتاری و عملی و تأییدات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای جامعه ی مسلمین رهگشا و قابل اجراء بود.



در این زمان مردم با مدرسه ی عبودیت و دانشگاه بندگی نزدیک بودند و آب را از سرچشمه می گرفتند و نیازی به گرفتن آدرس نداشتند. زمان رحلت رحمه للعالمین (صلی الله علیه و آله و سلم) فرا رسید، در این دوره با عواملی که سران سقیفه و عمال یهود بوجود آورده بودند کم کم مردم از سرچشمه ی حیات و دانشگاه عبودیت دور شدند.

دوره دوم (یعنی این دوره) که عصر سقیفه نشینان و ادامه دهندگان راه آنان است، حرمت شکنی نسبت به سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آغاز گردید.

البته قبل از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حرمت شکنی نسبت به آورنده ی قانون الهی با تبلیغ (حسبنا کتاب الله) آغاز و زمینه سازی شده بود.

حسبنا کتاب الله، اول برای نابودی سنت بکار گرفته شد و در مرحله ی دوم به جنگ عترت: آمد.

و یا به تعبیری دقیق تر، حرمت شکنی نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مبارزه با سنت برای شکستن عترت: بکار گرفته شد.

در این هجمه ی منافقانه، هم به آورنده ی قرآن و مبدء سنت، یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ضربه زدند و هم باب مدینه ی علم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را شکستند و در نتیجه مردم از مدرسه عبودیت و احکام بندگی دور شدند.

باید دانست که در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد طاهرین ایشان: که البته دوره های مختلفی از نظر جو سیاسی و موانع تبلیغی وجود داشت، آن بزرگواران افراد تشنه ی معارف و لایق تفقه را از چشمه ی جوشان ولایت، با تفسیر و تأویل آیات قرآنی و بیان احکام الهی سیراب می کردند.

این کار مهم الهی که بشارت آن با آیات قرآن مثل:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (۱)

داده شده بود، گاهی به صورت القاء اصول به متعلمین و طالبین فقاہت برای استخراج فروع شرعیہ انجام می گرفت.

اصولی که در زمان موجود نبودن نصّ و دستورالعمل صریح و آشکار، به کار مسلمانان بیاید و آنها را از سردرگمی و دوری از مدرسه و دانشگاه عبودیت و بندگی نجات بخشد.

این اصول مثل اصل استصحاب و یا براءت (که اصول عملیہ خوانده می شود) و یا قواعدی مثل قاعده ی طهارت و یا لاضرر (که قواعد فقہیہ خوانده می شود) تعلیمات کلی است که برای استخراج فروع شرعیہ به کار طالب فقاہت می آمد.

دوره سوم برای مسلمانان دوره غیبت امام و حجت الہی حضرت بقیہ اللہ الاعظم (عجل اللہ تعالی فرجہ الشریف) است که مردم از مدرسه و دانشگاه احکام، دورتر شدند و نیازشان به اصول و آدرس هائی که آنها را به خواسته ی مدرسه ی عبودیت برساند، بیش از پیش گردید.

به هر حال از بعد رحلت پیامبر خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) جامعہ اسلامی در اثر خیانت دشمنان دین و عمال یهود، از آگاهی لازم نسبت به برنامه های دینی و بایدہا و نبایدہای

ص: ۵۳۹

---

۱- - سوره یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۸، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: لَا نَالْتَنِي شَفَاعَةُ جَدِّي إِنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْوَايَةُ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) خَاصَّةً: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». ... عَنْ نَجْمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» قَالَ: وَ مَنْ اتَّبَعَنِي عَلَيَّ بِنُّ أَبِي طَالِبٍ. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۳۷۲.

فروع شرعی دور شدند.

آنچه می توانست در این فقر فرهنگی دست آنها را بگیرد و آدرس احکام الهیه برای آنها باشد، اصولی بود که متخذ از قرآن و سنت، به ارشاد اهل بیت: به دستشان می رسید.

در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا» (۱)

و همین مضمون از امام رضا (علیه السلام) منقول است:

«عَلَيْنَا إِلقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ» (۲)

پس پناه آوردن به اصول در جایی که مکلف دسترسی به معصوم نداشت و نیز نص و دستورالعمل معلومی در مسئله ی مورد ابتلا نبود، در زمان ائمه هدی: سابقه داشته است.

البته این روش با روش عامه که قیاس و آراء شخصیه را ملجأ خود ساخته بودند بسیار متفاوت است، سابقه تفسیر به رأی و قیاس در مکتب عامه به صدر اسلام برمی گردد، روسای این قوم در هر مسئله ای که مطابق میلشان نبود از خود دستور می تراشیدند و به نام دین تبلیغ می کردند.

این خیانت فرهنگی و معنوی به روز صلح حدیبیه، روز جسارت به رسول الله (لیهجر گفتن به ایشان) احراق بیت، کشتن مالک بن نویره و امثال این جنایات

ص: ۵۴۰

---

۱- - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۱، ح ۵۱.

۲- - همان، ص ۶۲، ح ۵۲.

مربوط می شود و مهم این است که این جنایات که اجتهاد در برابر نص و مخالفت با «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>(۱)</sup> بود را به نام «تأویل» یا «اجتهاد» نام گذاری کرده بودند.

به نظر می رسد که یکی از اهداف منع حدیث و حدیث سوزانی (عمال یهود) این بوده که مردم با کمبود مصادر احکام و دستورالعمل الهی روبرو شوند در نتیجه به تفسیر برای و قیاس روی آورند و تأویل شخصی حکام و دکانداری مجتهدین وابسته به رأی حکام رونق پیدا کند.

قطع نمودن ارتباط مردم با اهل بیت، کشتن و یا تبعید ائمه و اصحاب ائمه برای این بوده که بیان حکم الهی (به صورت فروع و یا اصول) به عنوان فصل الخطاب به گوش مردم نرسد و تفسیر برای و نظر شخصی خلفا و حکام و یا علماء دربار بعنوان یک منبع برای صدور احکام تلقی گردد.

البته آنهایی که مجری نقشه تفسیر برای و به عبارت صحیح تر فقه هرج و مرج بودند برای فریب اذهان افراد متشرع، این نوع جنایت فرهنگی و ستم معنوی یعنی تفسیر (برای) را «اجتهاد با عقل» نام نهادند.

بطلان این طریق بر محققین و طلاب فقاهت واضح و روشن است، زیرا که اجتهاد با عقل و رأی شخصی هرج و مرج در احکام را بوجود می آورد و قوانین دین را تابع هوی و هوس و تخیلات می نماید.

ص: ۵۴۱

---

۱- - سوره نساء (۴)، آیه ۵۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹، ذیل آیه چندین روایت درباره ی حضرت علی (علیه السلام) آورده است.

به تعبیر دیگر با قرار دادن آراء شخصیه و قیاس در ردیف کتاب و سنت، دیگر از قوانین الهی اثری باقی نمی ماند و احکام الله به احکام سلاطین و علماء تابع مبدل می گردد. (۱)

در روایات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین: تفسیر به رأی و قیاس و خلاصه اجتهاد با عقول و آراء شخصیه مردود شمرده شده است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ» (۲).

به هر حال این موضع گیری معصومین: است در برابر قیاس و تفسیر به رأی که از طرف طرفداران فقه هرج و مرج یعنی خلفای جور و پیروانشان ترویج شده بود.

پس پناه آوردن به اصولی که خود معصومین: برای استخراج حکم در اختیار طالب فقه قرار داده و باو القاء فرموده، با قیاس و پناه آوردن به اجتهاد و رأی شخصی فرق می کند.

### مخالفت علماء با اجتهاد

گفتیم یکی از علل منع حدیث و مخالفت با سنت واقعیه، گرم کردن بازار اجتهاد عقلی یعنی قیاس و تفسیر برآی بود.

همانطور که سابقاً گفتیم، این عمل مورد نکوهش و مذمت حضرات

ص: ۵۴۲

---

۱- - شما در بحثهای گذشته این بحث را ملاحظه کردید که در اثر مکر یهود و سقیفه نشینان عنود، دیگر اثری از اسلام و احکام آن باقی نمانده، سنت عمریه جای سنت محمدیه و علویّه را گرفته بود.

۲- - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۱.

معصومین: قرار گرفته است.

بر همین اساس علماء شیعه با اجتهاد مذکور مخالفت و مبارزه داشته اند.

کتابهایی که در رد اصحاب اجتهاد و معتمدین بر نتایج عقول نوشته شده اجتهاد به معنی قیاس و عقل در برابر وحی و سنت الهیه را در نظر داشته اند.

فریادهای بزرگانی همچون، شیخ صدوق (قدس سره) و شیخ مفید (قدس سره) و سید مرتضی (قدس سره) و غیر هم تا اواخر قرن ششم، علیه اجتهاد به معنی قیاس و تکیه بر آراء شخصیه، فریادهایی به جا و برای حفظ مرزها و حدود الله بوده است.

ما در بحث خارج اصول فقه به طور مفصل به مطالب مذکوره پرداخته ایم، الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

### احادیث بحار الانوار

باب ۹ آنها: الذکر، و أهل الذکر، و أنهم المسئولون، و أنه فرض علی شیعتهم المسأله، و لم يفرض علیهم الجواب:

الآیات: النحل: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ»، الأنبياء: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، ص: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»، تفسیر: قیل: المراد بأهل الذکر أهل العلم و قیل: أهل الكتاب و ستعلم من الأخبار المستفیضه أنهم الأئمه: لوجهین: الأول: أنهم أهل علم القرآن، لقوله تعالى بعد تلك الآیه فی سوره النحل: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱).

ص: ۵۴۳

و الثاني: أنهم أهل الرسول وقد سماه الله ذكرا في قوله: «ذِكْرًا رَسُولًا» (١) و هذا مما روته العامه أيضاً

رَوَى الشَّهْرَسْتَانِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ الْمَسْمَى بِمَفَاتِيحِ الْأَشْرَارِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ فَقَالَ: مَنْ عِنْدَنَا يَقُولُونَ قَوْلَهُ تَعَالَى: «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» إِنَّ الذِّكْرَ هُوَ التَّوْرَةُ وَ أَهْلُ الذِّكْرِ هُمْ عُلَمَاءُ الْيَهُودِ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام): وَ اللَّهُ إِذَا يَدْعُونَنَا إِلَى دِينِهِمْ، بَلْ نَحْنُ وَ اللَّهُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَدِّ الْمَسْأَلَةِ إِلَيْنَا.

قَالَ وَ كَذَا نُقِلَ عَنْ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنَّهُ قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.

١- قب، المناقب لابن شهر آشوب محمد بن مسلم و جابر الجعفي في قوله تعالى: «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ» قَالَ الْبَاقِرُ (عَلَيْهِ السَّلَام): نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.

قال أبو زرعه صدق الله و لعمرى إن أبا جعفر (عليه السلام) لأكبر العلماء.

قال أبو جعفر الطوسي: سمي الله رسوله ذكراً، قوله تعالى: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا».

فالذكر رسول الله و الأئمة أهله و هو المروى عن الباقر و الصادق و الرضا.

و قال سليمان الصهرشتي: الذكر القرآن.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ هُمْ حَافِظُوهُ وَ الْعَارِفُونَ بِمَعَانِيهِ.

تَفْسِيرُ يُوْسُفَ الْقَطَّانِ وَ وَكَيْعِ بْنِ الْجَرَّاحِ وَ إِسْمَاعِيلِ السُّدِّيِّ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ الْحَارِثُ: سَأَلْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ، قَالَ: وَ اللَّهُ إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّأْوِيلِ وَ التَّنْزِيلِ.

وَ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي كَلَامٍ لَهُ وَ أَعْرَبَ بِهِ الْعَرَبُ عَامَّةً وَ شَرَّفَ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ خَاصَّةً

ص: ٥٤٤

فَقَالَ وَ إِنَّهُ لَدِّ ذِكْرٍ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ. (١)

٢- ن، عيون أخبار الرضا (عليه السلام) فيما بين الرضا (عليه السلام) عند المؤمن من فضل العترة الطاهرة أن قال: و أمّا التأسية، فنحن أهل الذكر، الذين قال الله عزّ وجلّ: «فَسْيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فنحن أهل الذكر فاسألونا إن كنتم لا تعلمون، فقالت العلماء: إنّما عنى بذلك اليهود والنصارى، فقال أبو الحسن (عليه السلام): سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا يَدْعُونَنَا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ! فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ: فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوا، يَا أَبَا الْحَسَنِ! فَقَالَ (عليه السلام): نَعَمْ الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذَلِكَ بَيْنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَهْلُهُ. (٢)

٣- فس، تفسير القمي محمّد بن جعفر عن عبد الله بن محمّد عن سفيان بن سفيان عن ثعلبة عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله: «فَسْيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مِنَ الْمُعَنُونَ بِذَلِكَ؟ قَالَ: نَحْنُ، قُلْتُ: فَانْتُمْ الْمَسْئُولُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَ نَحْنُ السَّائِلُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَعَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ: لَا ذَاكَ إِلَيْنَا وَ إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَ إِنْ شِئْنَا تَرَكْنَا، ثُمَّ قَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتَنُ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». (٣)

٤- ب، قرب الإسناد ابن عيسى عن البرنطي فيما كتب إليه الرضا (عليه السلام) قال الله تبارك و تعالی: «فَسْيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» وَ قَالَ: «وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ

ص: ٥٤٥

١- مناقب آل أبي طالب ٣: ٣١٣. و الآية في سورة الزخرف (٤٣)، آية ٤٤.

٢- عيون الأخبار: ١٣٢؛ و الآية في سورة الطلاق (٦٥)، آيات ١٠ و ١١.

٣- تفسير القمي، ٤٢٦.



لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْكُمْ الْمَسْأَلَةُ وَالرَّدُّ إِلَيْنَا وَلَمْ يُفْرَضْ عَلَيْنَا الْجَوَابُ. (١)

٥- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد عن ربيعي عن الفضيل عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله تعالى: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» قال: الذكر القرآن، ونحن قومه ونحن المسئولون. (٢)

٦- ير، بصائر الدرجات ابن يزيد عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن برید عن أبي جعفر (عليه السلام) مثله. (٣)

٧- ير، بصائر الدرجات بهذا الإسناد عن برید عن معاوية عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله تبارك وتعالى: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قال: إنما عاننا بها نحن أهل الذكر ونحن المسئولون. (٤)

٨- كتر، كتر جامع الفوائد وتأويل الآيات الظاهرة محمد بن العباس عن عبد العزيز بن يحيى عن محمد بن عبد الله بن سيلم عن أحمد بن عبد الله عن أبيه عن زرارة عنه (عليه السلام) مثله. (٥)

٩- ير، بصائر الدرجات ابن معروف عن حماد بن عيسى عن عمر بن يزيد قال: قال أبو

ص: ٥٤٦

١- - قرب الإسناد، ١٥٢ و ١٥٣ والآية الأولى في الأنبياء (٢١)، آية ٧ والثانية في التوبة (٩)، آية ١٢٢ صدر الحديث: (قال أبو جعفر (عليه السلام): انما شيعتنا من تابعنا ولم يخالفنا ومن إذا خفنا خاف و من إذا أمانا امن فاولئك شيعتنا، وقال الله) ذيله: قال الله عز وجل: «فَإِنْ لَمْ يَشْتَجِبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» يعنى من اتخذ دينه رأيا بغير امام من ائمه الهدى.

٢- - بصائر الدرجات: ١١؛ والآية في سورة الزخرف (٤٣)، آية ٤٤.

٣- - بصائر الدرجات، ١٢.

٤- - همان.

٥- - كتر جامع الفوائد: ٢٩٣ فيه: (محمد بن عبد الرحمن بن سلام) وفيه: ايانا عنى ونحن أهل الذكر المسئولون.

جَعَفَرٍ (عليه السلام): «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «وَ أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمْ الْمَسْئُولُونَ» (١).

بيان فسر المفسرون الذكر بالشرف و السؤال بأنهم يسألون يوم القيامة عن أداء شكر القرآن و القيام بحقه و على هذه الأخبار المعنى أنكم تسألون عن علوم القرآن و أحكامه فى الدنيا.

١٠- ير، بصائر الدرجات أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَهْوَازِيِّ عَنِ النَّضْرِ عَنِ عَاصِمٍ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْمَسْئُولُونَ وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ» (٢).

١١- ير، بصائر الدرجات عَبَادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنِ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ صَفْوَانَ عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ»، قَالَ: نَحْنُ هُمْ (٣).

١٢- ير، بصائر الدرجات بِالْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: قَالَ اللَّهُ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» وَ هُمْ الْأَيْمَةُ، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَسْأَلُوهُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ يُجِيبُوهُمْ إِنْ سَاءُوا أَجَابُوا وَ إِنْ سَاءُوا لَمْ يُجِيبُوا (٤).

١٣- بِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ هُمْ (٥).

١٤- ير، بصائر الدرجات بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ يَكُونُ الْإِمَامُ فِي حَالٍ يُسْأَلُ عَنِ

ص: ٥٤٧

١- - بصائر الدرجات، ١٢.

٢- - بصائر الدرجات، ١١.

٣- - همان.

٤- - بصائر الدرجات، ١٣.

٥- - همان.

الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالَّذِي يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ قَدْ يَكُونُ عِنْدَهُ وَ لَا يُجِيبُ. (١)

١٥- ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين عن محمد بن إسماعيل عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي قال: كنت عند أبي جعفر (عليه السلام) و دخل عليه الورد أخو الكمي، فقال: جعلني الله فداك! اخترت لك سبعين مسألة ما يحضرنى مسألة واحدة منها، قال: و لا واحدة يا ورد؟ قال: بلى قد حضرنى واحدة، قال: و ما هي؟ قال: قول الله تبارك و تعالى: «فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» قال: يا ورد! أمركم الله تبارك و تعالى أن تسألونا و لنا إن شئنا أجبتكم و إن شئنا لم نجبتكم. (٢)

١٦- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن عمار عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: سمعته يقول قال علي بن الحسين (عليهما السلام): على المائمه من الفرض ما ليس على شيعتهم و على شيعتنا ما ليس علينا أمرهم الله أن يسألونا، فقال: «فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» فأمرهم أن يسألونا و ليس علينا الجواب إن شئنا أجبتنا و إن شئنا أمسكتنا. (٣)

١٧- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن البرنطي قال: كتبت إلى الرضا (عليه السلام) كتاباً فكان في بعض ما كتبت إليه قال الله عز و جل: «فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» و قال الله: «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقه منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون» فقد فرضت عليكم المسألة و لم يفرض علينا الجواب قال الله عز و جل: «فإن لم يستجيبوا لك فاعلم أنما يتبعون أهواءهم و من

ص: ٥٤٨

١- - همان.

٢- - بصائر الدرجات، ١٢.

٣- - همان.

أَضَلَّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (١).

١٨- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله تعالى: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ، قَالَ قُلْتُ: عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: عَلَيْنَا أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ: ذَلِكَ إِلَيْنَا. (٢)

١٩- ير، بصائر الدرجات محمد بن عبد الجبار بن ابن فضال عن ثعلبة عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله تعالى: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ، قُلْتُ: فَمَنْ الْمَأْمُورُونَ بِالسَّأَلِ؟ قَالَ: أَنْتُمْ، قَالَ قُلْتُ: فَإِنَّا نَسْأَلُكَ كَمَا أَمَرْنَا وَ قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَمَّا يَمْنَعُ مِنِّي إِذَا أَتَيْتُهُ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ، قَالَ فَقَالَ: إِنَّمَا أَمَرْتُمْ أَنْ تَسْأَلُونَا وَ لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْجَوَابُ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَيْنَا. (٣)

٢٠- ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين بن صفوان عن معلى بن أبي عثمان عن معلى بن خنيس عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله عز وجل: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: هُمْ آل محمد، فَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَسْأَلُوهُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ يُجِيبُوا ذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءُوا أَجَابُوا وَ إِنْ شَاءُوا لَمْ يُجِيبُوا. (٤)

٢١- ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين بن ابن فضال عن ثعلبة عن زرارة قال: قُلْتُ لَهُ: يَكُونُ الْإِمْرَامُ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ، قَالَ: لَأ، فَقَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ص: ٥٤٩

- 
- ١- بصائر الدرجات، ١٣ و الآيه الأولى في الأنبياء (٢١)، آيه ٧؛ و الثانيه في التوبه (٩)، آيه ١٢٢؛ و الثالثه في القصص (٢٨)، آيه ٥٠؛ راجع ذيل الحديث الرابع.
- ٢- بصائر الدرجات، ١٢.
- ٣- بصائر الدرجات، ١٣.
- ٤- همان.

«فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» هُمُ الْأَثْمَةُ، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ، قُلْتُ: فَمَنْ الْمَأْمُورُ بِالسَّأَلِ؟ قَالَ: أَنْتُمْ، قُلْتُ: فَإِنَّا نَسْأَلُكَ وَ قَدْ رُمْتُ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُ مِنِّي إِذَا أَتَيْتُهُ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ، قَالَ: إِنَّمَا أَمَرْتُمْ أَنْ تَسْأَلُوا وَ لَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَيْنَا. (١)

بيان: كان قوله هم الأئمة زيد من الرواه كما أنه لم يكن فيما مضى و على تقديره فالمراد بقوله من هم من الأئمة.

٢٢- ير، بصائر الدرجات السُّنْدِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (٢)

٢٣- ير، بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضَائِلِ بْنِ يَسَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ أَهْلُ بَيْتِهِ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمُ الْأَثْمَةُ. (٣)

٢٤- ير، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى عَنِ الْخَشَّابِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (٤)

٢٥- ير، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ

ص: ٥٥٠

١- - بصائر الدرجات، ١٢.

٢- - همان.

٣- - همان.

٤- - همان.

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: نَحْنُ هُمْ. (١)

٢٦- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن علي بن النعمان عن محمد بن مروان عن الفضيل عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله تعالى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ الْأَئِمَّةُ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قَالَ: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (٢)

٢٧- ير، بصائر الدرجات ابن يزيد و محمد بن الحسين عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن يزيد بن معاوية عن أبي جعفر (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (٣)

٢٨- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن أبي عثمان عن المعلى بن خنيس عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ: فَذَكَرْنَا لَهُ حَدِيثَ الْكَلْبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: هِيَ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: فَلَعَنَهُ وَ كَذَّبَهُ. (٤)

٢٩- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن عبد الله بن مسكان عن بكير عمّن رواه عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: نَحْنُ، قُلْتُ: نَحْنُ

ص: ٥٥١

١- - همان.

٢- - بصائر الدرجات، ١٢؛ و الآية في سورة الزخرف (٤٣)، آيه ٤٤.

٣- - همان.

٤- - بصائر الدرجات، ١٣.

الْمَأْمُورُونَ أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَاكَ إِلَيْنَا إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نُجِبْ. (١)

٣٠- ير، بصائر الدرجات السُّنْدِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ [الْعَلَاءِ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ مِنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، قَالَ: إِذَا يَدْعُونَهُمْ إِلَى دِينِهِمْ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (٢)

٣١- ير، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَيْدِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ: أَلَا وَ أَنَا مِنْهُمْ. (٣)

٣٢- ير، بصائر الدرجات عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ: الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمِيَ اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». (٤)

٣٣- ير، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ فَضَّالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ آلُ رَسُولِ

ص: ٥٥٢

١- - همان.

٢- - بصائر الدرجات، ١٣.

٣- - همان.

٤- - بصائر الدرجات، ١٣؛ و الآية في سورة النحل (١٦)، آية ٤٤.

اللَّهِ أَهْلُ الذِّكْرِ وَهُمْ الْمَسْتُولُونَ. (١)

٣٤- ير، بصائر الدرجات السُّنْدِيُّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) أَهْلُ الذِّكْرِ وَهُمْ الْمَسْتُولُونَ. (٢)

٣٥- ير، بصائر الدرجات محمد بن جعفر بن بشير عن مثنى الحنّاط عن عبد الله بن عجلان في قوله: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ. (٣)

٣٦- ير، بصائر الدرجات ابن مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ. (٤)

٣٧- ير، بصائر الدرجات علي بن إسماعيل عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ: يَكُونُ الْإِمَامُ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ قَدْ يَكُونُ عِنْدَهُ وَ لَا يُجِيبُ. (٥)

٣٨- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن محمد بن سليمان النوفلي عن محمد بن عبد الرحمن الأسدي و الحسن بن صالح قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْوَاقِفَةِ وَ أَخَذَ بِلِحْيَامِ دَائِبَتِهِ (عليه السلام) وَ قَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ، فَقَالَ: إِذَا لَمَّا أُجِيبَكَ، فَقَالَ: وَ لِمَ لَا تُجِيبُنِي؟ قَالَ: لِأَنَّ ذَاكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتَ أُجِيبُكَ وَ

ص: ٥٥٣

- ١- - همان.
- ٢- - همان.
- ٣- - همان.
- ٤- - همان.
- ٥- - همان.



إِنْ شِئْتَ لَمْ أَجِبْكَ. (١)

٣٩- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن محمد بن أبي عبد الله التوفلي عن القاسم عن جابر قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن مسأله أو سئل فقال: إذا لقيت موسى فاسأله عنها، قال: فقلت: أو لا تعلمها؟ قال: بلى، قلت: فأخبرني بها، قال: لم يؤذن لي في ذلك. (٢)

بيان إحالة الباقر (عليه السلام) جابرا على موسى (عليه السلام) غريب إذ كان ولادته (عليه السلام) بعد وفاه الباقر (عليه السلام) بسنين و كان وفاه جابر في سنه ولاده الكاظم (عليه السلام) على ما نقل إلا أن يكون المراد إن أدركته فسله أو يكون المراد بموسى بعض الرواه و لم تكن المصلحه في خصوص هذا اليوم أو تلك الساعه في الجواب.

٤٠- ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين عن صفوان عن محمد بن حكيم قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الإمام هل يسأل عن شيء من الحلال والحرام والذي يحتاج إليه الناس ولا يكون عنده فيه شيء؟ قال: لا ولكن يكون عنده ولا يجيب ذلك إليه إن شاء أجاب وإن شاء لم يجيب. (٣)

٤١- ير، بصائر الدرجات عبد الله بن جعفر عن محمد بن عيسى عن النضر عن هارون عن عبد الله بن عطاء عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: نحن أولو الذكر وأولو العلم وعندنا الحلال والحرام. (٤)

٤٢- شى، تفسير العياشى عن حمزة بن محمد الطيار قال: عرضت على أبي عبد الله (عليه السلام) بعض خطب أبيه حتى انتهت إلى موضع فقال: كف فاسكت ثم قال لي: اكتب وأملى علي أنه لا يسئحكم فيما نزل بكم مما لا تعلمون إلا الكف عنه والتثبت فيه و رده إلى أئمة الهدى حتى يحملوكم فيه على القصد و يجلووا عنكم فيه العمى، قال الله: «فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا

ص: ٥٥٤

١- - همان.

٢- - همان.

٣- - بصائر الدرجات، ١٣ و ١٤.

٤- - بصائر الدرجات، ١٥٠.

٤٣- شى، تفسير العياشى عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قلت له إن من عندنا يزعمون أن قول الله: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، فَقَالَ: إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: يَبْدِهِ إِلَى صَدْرِهِ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ، وَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): الذِّكْرُ الْقُرْآنُ. (٢)

٤٤- شى، تفسير العياشى عن أحمد بن محمد بن محمد قال: كَتَبَ إِلَى أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا (عليه السلام) عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ أَحْسَنَ عَافِيَتِهِ إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ تَابَعَنَا وَ لَمْ يُخَالِفْنَا وَإِذَا خِفْنَا خَافَ وَإِذَا آمَنَّا آمَنَ قَالَ اللَّهُ: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» وَقَالَ: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» الْآيَةَ، فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْكُمْ الْمَسْئَلَةُ وَالرَّدُّ إِلَيْنَا وَ لَمْ يُفْرَضْ عَلَيْنَا الْجَوَابُ أَوْ لَمْ تُنْهَوْا عَنْ كَثْرَةِ الْمَسَائِلِ فَأَبَيْتُمْ أَنْ تَنْتَهَوْا إِيَّاكُمْ وَ ذَاكَ فَإِنَّهُ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سؤَالِهِمْ لِأَنْبِيَائِهِمْ، قَالَ اللَّهُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ». (٣)

٤٥- مد، العمدة بإسنادِهِ إِلَى الثَّغَلْبِيِّ مِنْ تَفْسِيرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَلِيِّ الرَّبَعِيِّ عَنْ أَبِيانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ (عليهما السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» قَالَ: نَحْنُ. (٤)

ص: ٥٥٥

١- - تفسير العياشى ٢، ٢٦٠.

٢- - تفسير العياشى ٢، ٢٦٠ و ٢٦١.

٣- - تفسير العياشى ٢، ٢٦١. تقدم الايعاز الى موضع الآيتين الاولتين فى صدر الباب، و اما الثالثة فهى فى سورة المائدة (٥)، آيه ١٠١.

٤- - العمدة: ١٥٠.

٤٦- قَالَ وَقَالَ جَابِرُ الْجُعْفِيُّ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. (١)

٤٧- أَقُولُ رَوَى فِي الْمُسْتَدْرَكِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي نُعَيْمٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» أَتَدْرِي مَنْ هُمْ يَا ابْنَ أُمَّ سَيَلِمٌ؟ قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَشِيعَتَنَا. (٢)

٤٨- قَب، المناقب لابن شهر آشوب تَفْسِيرُ الثُّعْلَبِيِّ قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): فِي قَوْلِهِ: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.

٤٩- إِيَانَهُ أَبِي الْعَبَّاسِ الْفَلَكَيِّ قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): أَلَا إِنَّ الذِّكْرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَنَحْنُ أَهْلُهُ، وَنَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَنَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى وَ أَعْلَامُ التَّقَى وَ لَنَا ضَرْبَتِ الْأَمْثَالِ.

٥٠- الْبَاقِرُ (عليه السلام) إِنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَوْتِيَ عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمَ الْوَصِيِّينَ وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، ثُمَّ تَلَا: «هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعَى وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي» يَعْنِي النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم). (٣)

٥١- ختص، الإختصاص يَعْنِي النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) تَفْسِيرٌ لِلضَّمِيرِ فِي مَعَى وَ قَبْلِي وَ لَيْسَ هَذَا فِيمَا رَوَاهُ فَرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ.

٥٢- ختص، الإختصاص أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَا مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِتَّانٍ عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي فِيهَا بِجَوَابٍ فَأَنَا جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي فَدَخَلَ رَجُلٌ آخَرَ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَ خِلَافِ مَا أَجَابَ بِهِ صَاحِبِي فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَظَمَ عَلَيَّ فَلَمَّا خَرَجَ الْقَوْمُ نَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا ابْنَ أَشِيمِ! كَأَنَّكَ جَزِعْتَ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ!

ص: ٥٥٦

١- - همان.

٢- - المستدرک: لم يطبع، و ليست نسخته عندي؛ و الآيه في سورة الرعد (١٣)، آيه ٢٨.

٣- - مناقب آل أبي طالب ٢، ٢٩٣؛ و الآيه في سورة الأنبياء (٢١)، آيه ٢٤.

إِنَّمَا جَزَعْتُ مِنْ ثَلَاثِهِ أَقَاوِيلَ فِي مَسْأَلِهِ وَاحِدَهُ! فَقَالَ: يَا ابْنَ أَشِيمٍ! إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ دَاوُدَ أَمْرَ مُلْكِهِ، فَقَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» وَفَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَمْرَ دِينِهِ، فَقَالَ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَإِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ الْأَيْمَةَ مِنَّا وَإِلَيْنَا مَا فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَلَا تَجْرَعُ. (١)

٥٣- فس، تفسير القمى، «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» قَالَ: الَّذِينَ آمَنُوا الشَّيْعَةَ وَ ذَكَرَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةَ: ثُمَّ قَالَ: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (٢)

٥٤- أَقُولُ قَالَ الْعَلَمَاءُ (قدس سره) فِي كِتَابِ كَشْفِ الْحَقِّ رَوَى الْحَافِظُ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الشَّيرَازِيُّ مِنْ عُلَمَاءِ الْجُمْهُورِ وَ اسْتَحْرَجَهُ مِنَ التَّفَاسِيرِ الْإِثْنَى عَشَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» قَالَ: هُوَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ: وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعَقْلِ وَ الْبَيَانِ، وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعِيدِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ، وَ اللَّهُ! مَا سِجِّي الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا إِلَّا كِرَامَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام). (٣)

٥٥- كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة محمد بن العباس عن ابن عقده عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن الحصة بن بن مخارق عن ابن طريف عن ابن نباتة عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في قوله عز وجل: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. (٤)

٥٦- كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة محمد بن العباس عن محمد بن همام بن

ص: ٥٥٧

١- - الاختصاص، ٣٢٩ و ٣٣٠؛ و الآية الأولى في سورة ص (٣٨)، آية ٤٠ و الثانية في سورة الحشر (٥٩)، آية ٧.

٢- - تفسير القمى، ٣٤١.

٣- - إحقاق الحق ٣، ٤٨٢ و ٤٨٤.

٤- - كنز الفوائد: ١٦٢ فيه: [عن ميسر بن محارف] وفيه: نحن أهل الذكر ان كنتم لا تعلمون.

إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَيْسَى بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» قَالَ: الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم). (١)

بيان لعل المراد أن الذكر الذى اشتمل عليه القرآن هو وجوب طاعه الإمام الذى هو موجب لعز الدنيا والآخرة.

٥٧- كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهره محمد بن العباس عن محمد بن القاسم عن الحسين بن الحكم عن الحسين بن نصير عن أبيه عن ابن أبي عيَّاش عن سليمان بن قيس عن عليّ (عليه السلام) قال: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكُمْ وَ لِقَوْمِكُمْ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» فَتَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (٢)

٥٨- كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهره محمد بن العباس عن الحسين بن عامر عن محمد بن الحسين عن ابن فضال عن أبي جميله عن محمد بن الحسين قال: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكُمْ وَ لِقَوْمِكُمْ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» فَرَسُولُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ، أَمَرَ اللَّهُ النَّاسَ أَنْ يَسْأَلُوهُمْ فَهُمْ وُلَاءُ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهِمْ، فَلَيْسَ يَحِلُّ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ أَنْ يَأْخُذَ هَذَا الْحَقَّ الَّذِي افْتَرَضَهُ اللَّهُ لَهُمْ. (٣)

٥٩- كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهره محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد

ص: ٥٥٨

١- - كنز الفوائد: ١٦٣ قال صاحب الكتاب بعد ذلك: معنى ذلك ان الذى انزل فى الكتاب الذى فيه ذكركم و شرفكم و عزكم هى طاعه الامام الحق بعد النبى ٦ انتهى. اقول: لعل المعنى انا انزلنا كتابا يتضمن آيات فيها شرفكم و عزكم و هى آيات تدل على وجوب اطاعه الامام كقوله: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم».

٢- - كنز الفوائد، ٢٩٢ و ٢٩٣.

٣- - همان.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ هُمْ. (١)

٦٠- كتر، كتر جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهره محمد بن العباس عن محمد البرقي عن الحسين بن سيف عن أبيه عن ابني القاسم عن عبد الله عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قوله عز وجل: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» قَالَ: قَوْلُهُ: «وَ لِقَوْمِكَ» يَعْنِي عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) «وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» عَنْ وَلِيِّتِهِ. (٢)

٦١- شى، تفسير العياشى عن خالد بن نجیح عن جعفر بن محمد (عليه السلام) في قوله تعالى: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» قَالَ: بِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم) تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ. (٣)

٦٢- فر، تفسير فرات بن إبراهيم الحسين بن سعيد بإسناده عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله تعالى: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. (٤)

٦٣- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أحمد بن موسى بإسناده عن زيد بن علي (عليه السلام) في قول الله تعالى: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ سَمَّى رَسُولَهُ فِي كِتَابِهِ ذِكْرًا، فَقَالَ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا» وَ قَالَ: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (٥)

٦٤- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابن عباس في قوله: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرِي

ص: ٥٥٩

١- - همان.

٢- - همان.

٣- - تفسير العياشى ٢، ٢١١؛ و الآية في الرعد (١٣)، آيه ٢٨.

٤- - تفسير فرات، ٨٣ و ٨٥.

٥- - همان.

الدَّارِ» الْآيَاتِ، نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ: (۱).

بیان لعله (علیه السلام) فسر «ذِکْرَى الدَّارِ» بذكر الدنيا و لما بقى ذکر إبراهيم و سائر الأنبياء بهم:، قال نزلت الآیه فیهم.

ترجمه ی روایات بحار الانوار

بخش نهم ائمه: ذکر و اهل ذکر هستند و آنهاىند مسئول و بر شیعیان واجب است که از آنها پرسند ولى جواب دادن بر ایشان واجب نیست.

آیات

سوره ی نحل (۱۶)، آیه ۴۳، «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ».

سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ۷، «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

سوره ی ص (۳۸)، آیه ۳۹، «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

تفسیر: بعضی گفته اند منظور از اهل ذکر اهل علم است بعضی اهل کتاب گفته اند ولى به زودی ثابت می شود از اخبار بسیار زیادى که اهل ذکر ائمه: هستند به دو دلیل.

۱ ائمه: اهل علم قرآن هستند چون خداوند بعد از آن آیه در سوره ی نحل می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».

۲ ائمه: اهل رسولند که خداوند آنها را ذکر نامیده در این آیه: «ذَكَرًا رَسُولًا».

ص: ۵۶۰

این مطلب را اهل سنت نیز نقل کرده اند.

## ترجمه ی روایات

شهرستانی در تفسیر خود بنام مفاتیح الاسرار می نویسد که مردی از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال کرده گفت کسانی در شهر ما هستند می گویند این آیه: «فَشَيْئُلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» منظور از ذکر، تورات است و اهل ذکر، علمای یهودند.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: پس در این صورت خداوند ما را دعوت به دین یهود می نماید.

به خدا سوگند! ما اهل ذکر هستیم که دستور داده از ما پرسند، گفته است همین طور از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که فرموده است: ما اهل ذکر هستیم.

مناقب: جابر جعفی در مورد آیه ی: «فَشَيْئُلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» گفت که حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: ما اهل ذکر هستیم، ابو زرعه گفت: سوگند به جان خود میخورم! که ابو جعفر حضرت باقر (علیه السلام) بزرگترین دانشمندان است.

ابو جعفر طوسی می گوید: خداوند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ذکر نامیده در این آیه: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا». پس ذکر رسول الله است و ائمه اهل او هستند همین معنی از حضرت باقر و صادق و حضرت رضا: نقل شده.

سلیمان صهرشتی می گوید: ذکر قرآن است «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» آنها حافظ قرآن و عارف به معنی آن هستند.

تفسیر قطان: حارث گفت: از امیر المؤمنین (علیه السلام) راجع به این آیه پرسیدم، فرمودند: به خدا سوگند! ما اهل ذکر هستیم و ما اهل علم هستیم ما معدن تأویل و تنزیل



از حضرت امام حسن (علیه السلام) نقل شده در ضمن گفتاری، که عزّت بخشیده به وسیله ی قرآن عرب را عموماً و شرافت داد به اشخاصی معین، فرموده است: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ».

عیون اخبار الرضا (علیه السلام): در ضمن سخنانی که حضرت رضا (علیه السلام) پیش مأمون راجع به فضیلت عترت طاهره: بیان می کردند، فرمودند: نهم اینست که ما اهل ذکر هستیم که خداوند می فرماید: «فَسَيُّئُلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ما اهل ذکریم از ما پرسید اگر نمی دانید. علماء گفتند: منظور یهود و نصاری است، حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: سبحان الله! آیا چنین چیزی جایز است؟ اگر درست باشد پس خداوند ما را دعوت به دین آنها نموده، آنها خواهند گفت که دین یهود بهتر از دین اسلام است.

مأمون گفت: آیا شما توضیح دیگری دارید بر خلاف آنچه گفته، حضرت فرمودند: آری، ذکر رسول الله است، و ما اهل او هستیم، این مطلب در آیه قرآن تصریح شده در سوره ی طلاق می فرماید: ضمن آیه ی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» پس ذکر پیامبر اکرم است و ما اهل او هستیم.

تفسیر قمی: زراره از حضرت باقر (علیه السلام) نقل کرد در مورد آیه: «فَسَيُّئُلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» منظور از اهل ذکر که ما باید از آنها بپرسیم کیانند؟ امام (علیه السلام) فرمودند: ما هستیم، گفتم: از شما باید سؤال شود؟ فرمودند: آری، عرض کردم: سؤال کننده ما هستیم؟ فرمودند: بلی، گفتم: پس ما باید از شما سؤال کنیم؟ جواب دادند: آری، گفتم: بر شما واجب است جواب ما را بدهید؟ فرمودند: نه، این امر برای ما اختیاری

است اگر خواستیم جواب می دهیم در صورتی که نخواهیم جواب نمی دهیم بعد این آیه را خواندند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

توضیح: شاید استشهاد به آیه از جهت مثال باشد یعنی همان طور که به سلیمان نعمت دنیا را دادند و او را مخیر کردند در بخشش و نگهداری، همین طور نشر علم را در اختیار ما گذاشته اند.

ممکن است در مورد سلیمان هم چنین باشد او را نیز در نشر علم اختیار داده باشد یا در هر دو.

قرب الاسناد: بزنی گفت: در جواب نامه ای که حضرت رضا(علیه السلام) برای او نوشت استشهاد به آیه نمودند: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و فرموده خداوند: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فرمودند: بر شما واجب شده پرسیدن و بر ما جواب دادن واجب نیست.

در روایت دیگر ص ۱۷۷، امام(علیه السلام) استدلال به این آیه می کنند: «فَإِنْ لَمْ يَشْتَجِبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ» تا آخر آیه.

بصائر الدرجات: فضیل از حضرت صادق(علیه السلام) نقل کرد که در مورد آیه ی: «وَإِنَّهُ لَعَدِ ذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسئَلُونَ» فرمودند: ذکر قرآن است و ما آن قوم هستیم (که در آیه یاد شده) و از ما باید پرسیده شود. (۱)

توضیح: مفسرین ذکر را به شرف تفسیر نموده اند و سؤال را گفته اند، یعنی از مردم

ص: ۵۶۳

در روز قیامت در مورد ادای شکر قرآن و پاس حق آن را داشتن می پرسند، بنا بر این خبرها معنی آیه اینست که از شما سؤال می شود راجع به علوم قرآن و احکام آن در دنیا.

بصائر: از حضرت رضا(علیه السلام) نقل شد که فرمودند: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» اهل ذکر ائمه: هستند اگر نمی دانند مردم باید از آنها پرسند، ولی بر ائمه: واجب نیست جوابشان را بدهند در صورتی که بخواهند جواب می دهند و گر نه نمی دهند.

بصائر: با همین اسناد گفت: به حضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: آیا ممکن است در مورد حلال و حرام و سایر احتیاجهای مردم از امام سؤالی بکنند ولی جوابی در نزدش نباشد که بدهد؟ حضرت فرمودند: نه، چنین چیزی ممکن نیست، ولی ممکن است جواب را بداند اما جواب ندهد.

بصائر الدرجات: ابو بکر حضرمی گفت: خدمت حضرت باقر(علیه السلام) بودم که ورد برادر کمیت وارد شد، گفت: فدایت شوم! هفتاد مسأله تهیه دیده بودم از شما پیرسم امّا اکنون یکی از آن مسائل یادم نیست، حضرت فرمودند: یکی هم یادت نمانده؟ عرض کرد: چرا یکی از آنها در خاطر من هست، فرمودند: آن چیست؟

گفت: این آیه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمودند: خداوند به شما امر کرده از ما سؤال کنید، ما اگر خواستیم جواب می دهیم و گر نه جواب نمی دهیم.

بصائر: و شاء از حضرت رضا(علیه السلام) نقل کرد که حضرت فرمودند: حضرت زین العابدین(علیه السلام) فرموده اند: بر ائمه چیزهایی واجب است که بر شیعیان واجب نیست و بر شیعیان چیزهایی واجب است که برای ائمه واجب نیست.

خدا به آنها دستور داده از ما سؤال کنند در این آیه می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» دستور داده از ما پرسند ولی بر ما جواب دادن لازم نیست در

صورتی که بخواهیم جواب می دهیم و گر نه نمی دهیم.

بصائر الدرجات: زراره گفت: از حضرت باقر(علیه السلام) در مورد آیه ی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» پرسیدم که اهل ذکر کیانند؟ حضرت فرمودند: ما، گفتم: پس به چه کس دستور داده اند از شما پرسند؟ فرمودند: به شما، گفتم: پس من از شما سؤال می کنم همان طور که دستور داده اند خیال می کردم از این راه که وارد شوم جواب خواهند داد، فرمودند: به شما دستور داده اند پرسید و بر ما الزام نشده که جواب به شما بدهیم، این کار را در اختیار ما گذاشته اند.

بصائر الدرجات: ابن کثیر از حضرت صادق(علیه السلام) نقل می کند در مورد آیه ی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمودند: ذکر محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) است و ما اهل آن هستیم و از ما باید سؤال شود.

بصائر الدرجات: معلى بن خنيس از حضرت صادق(علیه السلام) در مورد آیه ی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» نقل کرد که فرمودند: اهل ذکر آل محمدند ما گفتار کلبی را به عرض امام(علیه السلام) رساندیم که او می گوید: اهل ذکر اهل کتاب یهود و نصاری هستند، امام(علیه السلام) او را لعنت نموده تکذیبش نمودند.

بصائر الدرجات: عبد الحمید از حضرت صادق(علیه السلام) درباره آیه ی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمودند: کتاب خدا ذکر است و اهل آن آل محمدند که خدا دستور داده از آنها سؤال کنند به آنها دستور نداده از جهال سؤال نمایند خداوند قرآن را ذکر نامیده فرمود: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ

بصائر الدرجات: حسن بن صالح گفت: مردی از واقفیها خدمت امام (علیه السلام) رسیده لجام مرکب ایشان را گرفت و گفت: من می خواهم سؤالی از شما بکنم فرمودند: من جواب ترا نمی دهم، گفت: چرا جواب نمی دهید؟ فرمودند: چون این اختیار را به من داده اند اگر بخواهم جواب می دهم و گر نه جواب نمی دهم.

بصائر الدرجات: جابر گفت: از حضرت ابو جعفر (علیه السلام) سؤالی کردم یا گفت سؤال شد از ایشان فرمودند: وقتی موسی را دیدی از او این مسأله را بپرس. من گفتم: شما نمی دانید جواب آن را؟ فرمودند: چرا، گفتم: پس برایم توضیح دهید، فرمودند: به من اجازه این کار را نداده اند.

توضیح: اینکه حضرت باقر (علیه السلام) جابر را به موسی بن جعفر (علیه السلام) ارجاع می دهند بعید است زیرا ولادت حضرت کاظم (علیه السلام) بعد از چند سال از وفات حضرت باقر (علیه السلام) بوده و وفات جابر هم در سال ولادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) اتفاق افتاده مگر منظور این باشد که اگر او را درک کردی سؤال کن یا منظور از موسی یکی از روایات باشد و جواب دادن در آن روز یا ساعت صلاح نبوده.

تفسیر عیاشی: محمد طیار گفت: به حضرت صادق (علیه السلام) عرضه داشتم بعضی از سخنرانیهای پدرش را تا رسیدم به یک قسمت از آنها فرمودند: بایست و ساکت باش، بعد فرمودند: بنویس چنین فرمود، من نوشتم: شما را چاره ای نیست در مورد

چیزهایی که نمی دانید، جز توقف و پایداری و برگرداندن آن را به ائمه هدی، تا شما را به راه

ص: ۵۶۶

---

۱- - بیش از بیست روایت در مورد تفسیر اهل ذکر و قسمت‌های دیگر نقل شده بود که بواسطه عدم تکرار از ترجمه خودداری شد.

واقعی وادارند، و رفع ابهام از شما بنمایند، خداوند می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

تفسیر عیاشی: احمد بن محمد گفت: حضرت رضا(علیه السلام) برایم نوشتند: خداوند به ما و تو بهترین عافیت عنایت کند. شیعیان ما کسانی هستند که تابع ما باشند و مخالفت با ما نکنند، هر گاه ما خائف باشیم آنها نیز در خوف باشند، هنگام امن ما در امان باشند، خداوند می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و در آیه دیگر می فرماید: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» برای شما واجب شده سؤال کردن و برگرداندن سؤالهای خود را به ما، و بر ما واجب نشده جواب دادن، مگر خداوند نهی نکرده از زیاد سؤال کردن، باز دست برنداشتید. از این کار خودداری کنید، همانا کسانی که قبل از شما بودند هلاک شدند به واسطه ی زیاد سؤال کردن از پیامبران خود، خداوند در این آیه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ».

توضیح: روایت شده در مستدرک از حافظ ابی نعیم به استناد خود از انس که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، ای پسر ام سلمه! آیا می دانی آنها کیانند؟ گفتم: کیانند یا رسول الله؟ حضرت فرمودند؟ ما خانواده و شیعیانمان.

ابانه ابو العباس فلکی: می نویسد حضرت علی(علیه السلام) فرمودند: متوجه باشید ذکر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است و ما اهل آن جناب هستیم، ما راسخین در علمیم و مشعلهای هدایت و پرچمهای تقوی برای ما مثال زده شده.

حضرت باقر(علیه السلام) فرمودند: به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) علم تمام انبیاء و علم تمام اوصیاء

را داده اند، و علم آنچه اتفاق می افتد تا روز قیامت، بعد این آیه را تلاوت نمودند: «هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» منظور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

اختصاص: موسی بن اشیم گفت: خدمت حضرت صادق (علیه السلام) رسیدم و مسأله ای سؤال کردم جوابش را فرمودند، همان جا نشسته بودم مردی آمد همان سؤال را کرد امام (علیه السلام) بر خلاف جواب من به او پاسخ دادند، در این موقع مرد دیگری وارد شد از همان مسأله ی به خصوص را سؤال کرد امام (علیه السلام) بر خلاف جواب من و جوابی که به آن دیگری داده بودند به این مرد سوّم پاسخ دادند، من سخت ناراحت شدم و بسیار در نظرم گران آمد، وقتی مردم رفتند نگاهی من نموده فرمودند: ای پسر اشیم! مثل اینکه ناراحت شدی؟ عرض کردم: فدایت شوم! من ناراحت شدم که در یک مسأله ی به خصوص سه جواب دادید، حضرت فرمودند: پسر اشیم! خداوند امور مملکتش را به داود سپرد در این آیه می فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» به محمّد نیز امور دین را تفویض نموده فرموده است: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و خداوند به پیشوایان از ما خانواده و به ما واگذاشته آنچه به محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذاشته است ناراحت نباش.

تفسیر قمی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» گفته است: «الَّذِينَ آمَنُوا» شیعه هستند و «ذکر الله» امیر المؤمنین و ائمه هستند سپس این آیه را خواندند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

توضیح: علامه در کتاب کشف الحق گفته است که حافظ محمّد بن موسی شیرازی که از علمای اهل سنت است روایت کرده و استخراج نموده از تفاسیر دوازده گانه از ابن عباس درباره آیه ی: «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ» که اهل ذکر محمّد و علی و فاطمه و

حسن

ص: ۵۶۸

و حسین: هستند که اینها اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و اهل بیت نبوت و پایگاه رسالت و محل آمد و رفت ملائکه اند، به خدا قسم! مؤمن را مؤمن نام نداده اند مگر به واسطه ی احترام امیر المؤمنین (علیه السلام) و همین مطلب را روایت کرده سفیان ثوری از سدی از حارث، پایان.

کنز الفوائد: ص ۱۶۲- ابن طریف از ابن نباته نقل کرد که امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره آیه ی: «فَشِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمودند: ما اهل ذکریم.

کنز الفوائد: عیسی بن داود از ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) در مورد آیه ی: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» فرمودند: منظور فرمانبرداری از امام است پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

توضیح: شاید منظور اینست ذکر ی که قرآن بر آن مشتمل است و جوب اطاعت امام است که موجب عزت دنیا و آخرت می شود.

کنز الفوائد: محمّد حلی گفت: آیه شریفه: «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» گفت: حضرت رسول و اهل بیت آن جناب، اهل ذکر هستند، و از آنها باید سؤال شود، خداوند دستور داده از آنها پرسند، فرمانروایان مردم و مقدمند بر آنها از جانشان، حلال نیست برای احدی که حق واجب آنها را بگیرد.

کنز الفوائد: عبد الله از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرد که در مورد آیه ی: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» فرمودند: «وَ لِقَوْمِكَ» یعنی علی (علیه السلام) دنبال آیه معنی اینست که به زودی از ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) بازخواست می شوید.

تفسیر عیاشی: ص ۲۱۱- خالد بن نجیح گفت در مورد آیه ی: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ



الْقُلُوبُ» حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دلها آرامش می یابد، او ذکر الله و حجاب خداست.

مناقب: ابن عباس درباره آیه ی: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدَّارِ» گفت: این آیات درباره اهل بیت پیغمبر است. (۱)

توضیح: شاید تفسیر «ذِكْرَى الدَّارِ» را به ذکر دنیا نموده و چون باقیمانده ذکر ابراهیم و سایر انبیاء به وسیله ی اهل بیت (علیهم السلام) است گفته آیه درباره اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده.

ص: ۵۷۰

## آیه سؤال در آینه ی شعر

آیه سؤال در آینه ی شعر (۱)

قرآن کلام خالق جان آفرین است \* «لا ریب فیه» است و «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ» است

مجموع آثار رسل در این کتاب است \* هر خشک و تر، هر جزء و کل، در این کتاب است

از اشتباه و تیرگی دور است قرآن \* ما را شفا و رحمت و نور است قرآن

از آیه های این کتاب آسمانی \* باید بیاموزیم، درس زندگانی

فرمان قرآن است کز راه تدبیر \* باید شود در آیه های آن تفکر

تنها نه صوت و لحن، باشد سهم قرآن \* بالاتر است از هر قرائت، فهم قرآن

باید برای جستن تفسیر آیات \* یاری بجز آیات، بگرفت از روایات

تفسیر قرآن باید از عترت بجوئیم \* با صادقین باشیم و راه راست پوئیم

با قول انی تارک، ختم رسالت

ص: ۵۷۱

---

۱- این اشعار بلند و رسا، از شاعر شهیر و ذاکر مخلص اهل بیت: جناب استاد حاج آقا امیر ایزدی همدانی (دام عزه) می باشد.

ما را به سوی عترتش کرده دلالت

کو بهتر از قرآن و عترت، رهنمایی؟\* ما بین این دو نیست یک لحظه جدایی

قرآن بی عترت، تن بی روح باشد\* در موج طوفان، کشتی بی نوح باشد

باید ز اهل البیت، شرح و حی آموخت\* در جهل و ظلمت، چلچراغ علم افر و خت

چون شد شهید از زهر کین ختم رسالت\* چندین صحابی پلید و بی عدالت

گشتند با شیطان، رفیق اندر سقیفه\* با هم تراشیدند جای بت، خلیفه

پا بر سر عهد غدیر خم، نهادند\* دل باز هم بر «جبت» و بر «طاغوت» دادند

هر یک از آن دو، خلف وعده با خدا کرد\* اما به عهدش با یهودی ها، وفا کرد

نقل حدیث از مصطفی را منع کردند\* بر تشنگان، آب بقا را منع کردند

تا محو گردانند انوار احادیث\* آتش زدند از کینه، طومار احادیث

افروخت دست آن ستمگرهای سرکش

ص: ۵۷۲

در مَهَيْطِ وحيِ الهى نيز آتش

بلکه شود یکباره، نور وحي، خاموش\* گردد به عالم، حرمتِ عترت فراموش

غافل که شمعی را چو داور، بر فروزد\* هر کس کند پُف، ریشه و ریشش بسوزد

حق، در کتاب خود دو جا فرموده تأکید\* آنچه نمی دانید ز اهل ذکر، پرسید (۱)

پس اهل ذکر آگاه از کلّ رموزند\* در تیرگی ها، اختر گیتی فروزند

از چشم این دانشورانِ اهل بینش\* از چشم این دانشورانِ اهل بینش

پوشیده نبود رازهای آفرینش\* این سروران را بهره از علم لَدُنّی است

علم بشر، پاسخگوی هر پرسشی نیست\* بی شبهه، ایشان اهل بیت طاهرین اند

که پاسدار مرز اصل و فرع دین اند\* آن کاو در رحمت به روی ما گشاده

ما را به سوی اهل بیت ارجاع داده\* ای اهل قرآن، باید از این اهل پرسید

از آیه های انبیاء و نحل پرسید

ص: ۵۷۳

بایست بشناسید این نیک اختران را

این سرشناسان، سرفرازان، سروران را\* پنجم ولی الله گفتا با زراره

این آیه بر ما خاندان دارد اشاره\* آنچه نمی دانید را از ما پرسید

از بهترین خلق، در دنیا پرسید\* هان! ای مسلمانان عالم، هوش باشید

از پای تا سر جمله چشم و گوش باشید\* این نکته را باید بگویم بی تقیه

آنان که سر واکرد، زخم ششقیه\* بعد از نبی، ثقلین او، مانند نبی یار

دیدند از اصحاب مرتد، گشته آزار\* آنانکه با قرآن و عترت در نبردند

تفسیر این دو آیه را تحریف کردند\* گفتند بر تفسیر چون لب را گشودند

مقصود در اینجا نصاری و یهودند\* گویا ندانستند بر شخص پیمبر

نازل نمود این آیه را خلاق اکبر\* کز تو نباشد این دو ملت را رضایت

تا دین ایشان برگزینی در نهایت

مفهوم لن ترضی گر از اوّل بخوانی (۱)

شرحی مفصّل از همین مجمل بدانی\* این آیه بر احمد چو نازل از احد شد

با لفظ لَن این ماجرا نفی ابد شد\* با لفظ لَن این ماجرا نفی ابد شد

القصه آن کج باوران، کم کم به تدریج\* تفسیر تحریفی خود دادند ترویج

دادند این تفسیر خود را، خورد مردم\* شاید که حق در بین باطلها شود گم

از شیعه جمعی با وجود بس روایات\* گفتند حرف سنّیان در شرح آیات

برخی سیاق آیه را حجّت شمارند\* برخی هم از آن قوم، نقل قول دارند

کردند حرف «ابن عباس» و «سُدّی» نقل\* که باورش در نزد ما دور است از عقل

در بین شیعه این مفسرهای نامی\* دارند قدر و جایگاه و احترامی

برماست لازم، حفظ قدر ایشان\* زیرا که کردند عُمر خود را صرف قرآن

ص: ۵۷۵

---

۱- - اشاره به آیه ی ۱۲۰ سوره ی مبارکه ی بقره (۲).

از حضرت باقر که عامل بود و عالم\*جویای مطلب شد محمّد، ابن مسلم

پرسید: اهل الذکر، در قرآن کیانند؟\* که پاسخ هر پرسشی را نیک دانند

گویند ایشان از یهودند و نصاری\* ما از شما خواهم شرح ماجرا را

فرمود حضرت: گر از ایشان راز پرسید\* هر پرسشی دارید از آنها باز پرسید

از جای پاسخ، بی تأمل، آشکارا\* خوانند بر آیین خود، آنها شما را

آن برج عصمت را، ز حق هفتم ستاره\* بادست، سوی سینه‌ی خود کرد اشاره

فرمود: قصد حق ز اهل الذکر مائیم\* دانا‌ی پاسخ بر سؤالات شمائیم

قرآن پژوهان، در تفاسیر گرانسنگ\* گفتند بر پویندگان راه فرهنگ

در متن مصحف، ذکر را باشد دو معنا\* اول همان قرآن (۱) و دوم، شخص طه

در شصت و پنجم سوره از قرآن سرمد

ص: ۵۷۶

ذکر آرزو سولا هست ، مفهوه مش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱)

در نحن نزلنا که حق فرموده عنوان\* مقصود از آن ذکر منزل، هست قرآن

آنان که خود معیار هر ردّ و قبولند\* هم اهل قرآنند، هم آل رسولند

این مثنوی، تکرار شرح و اضحات است\* نقلی ز عیاشی و تفسیر فرات است

کافی و صافی و قمی شاهد بر آن است\* شرحش به البرهان و تبیان و بیان است

بین کتب چون این روایتها بسی هست\* شصت و سه مورد در بحار مجلسی هست (۲)

ما پیرو قرآن، مرید اهل بیتیم\* در انتظار صبح عید اهل بیتیم

تا پرشش خود، از ولی حق پر سیم\* این نکته را از حجت مطلق پر سیم

کز چه مزار مادرش ز هرا نهان است؟\* گرچه فرو غش در همه عالم، عیان است

باید پر سم علت دفنش به شب چیست؟\* باید پر سم قتل محسن را سبب چیست؟

محسن در آن غوغا، پناهی داشت آیا؟

ص: ۵۷۷

---

۱- - سوره طلاق (۶۵)، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲- - به جلد ۲۳ کتاب شریف بحار الانوار یا پایان همین کتاب مراجعه نمائید.



پرونده اش جرم و گناهی داشت آیا؟

آخر چرا سقط آن جنین نازنین شد؟\*وقتی که زهر امادرش نقش زمین شد

ای «ایزدی» آن سان که فرمان داده سرمد\*تفسیر قرآن را پرس از آل احمد

این خاندان سر چشمه ی تطهیر هستند\*آگاه از تأویل و از تفسیر هستند

ص: ۵۷۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

